
زندگینامه امام حسین ع
علی ربانی خلخالی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الله رب ، و صلی الله علی محمد و آله طاهرین ، و لعنةُ اللله علی اعدائهم اجمعین .

واقعه خونین شهادت حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام یکی از مهم ترین حوادث تاریخ است ، عـلاوه بر مقامات عالی آن شخصیت بزرگ جهانی در پیشگاه مقدس ربونی و سخنان و اولیا درباره مقام شامخ آن سالار شهیدان و روایات متواتری که از خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبـدالله علیـه و آلـه و ائمـه طـاهرین علـیهم السلام درباره عظمت رهبر نجات بخش اسلام وارد شده است و نیز دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی حادثه پـر افتخار کربلا را بررسی کرده و آن انسان ملکوتی چهره شناخته شده تاریخ است .

قیام مقدس رهبر آزادگان ، ویران کننده کاخ ظلم بیدادگران امام عظیم حسین بن علـی علیهمـا السـلام دنیـا را متوجه قرآن و برنامه های آن نموده و عموم مسلمانان را هم متوجه ظلم بنی امیه نمود جگر گوشه حضرت علـی ولی الله قیام کرد تا حاکمان نتوانند به میل و رای خود خود با مقررات قرآن بازی کنند، تا به دنیا اعلام کند آنها که پای بند قوانین قرآنی نیستند در محیط اسلام حق حکومت ندارند.

نمونه عالی جهاد مقدس الهی ، نبرد خونین کربلاست که حسین بزرگ و جاوید برای گسـترش عـدل و آزادی و ایمان در بستر تفتیده فرات بر پا کرد، و به مبارزه باطل و ستم برخاست و آیین نیای ارجمنـدش بـا نثـار خـون پاکش استوار کرد و به جهانیان درس ایمان و فداکاری و ایثار و جهاد آموخت و فریاد پـر طنیـنش نـدای حـق پرستی بود و دادگری و حریت و نهضت ایمان آفرینش مکتب شرف بود و آزادی و کرامت ، کـربلایش مکتـب حق بود و عاشورایش هنگامه پاک بازی و مردی و رادمردی و کمال انسانی .

قیامی که به ابدیت پر کشید و به جاودانگی پیوست و خونی که نکشید و همیشه جوشید و سازندگی و آفرینندگی آورد. امام حسین علیه السلام علت مبقیه اسلام بود، البته بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیـه و آلـه ، کـه علـت مبنیه آن بود، به حمایت از انسانیت و آزادگی به ایجاد پر شورترین و حماسی ترین و مقـدس تـرین و جاودانـه ترین انقلاب عالی آسمانی و انسانی پرداخت و هر خیزش از رستاخیز او مایه و سرمایه گرفـت کـه هنـوز فریـاد هیهات منا الذله او در گوش انسان ها طنین می افکند و حیات می بخشد و روح می پرورد و آزادی می آفریند و ایمان می آورد و عزت می

سازد گاندی می گوید: من در آزادی در هند از امام حسین علیه السلام الهام گرفتم .

در نوای زندگی سوز از حسین

اهل حق حریت آموز از حسن (۱)

حضرت قیام کرد و به غیرتمندان عالم درس دینداری آموخت و ملت خفتـه را از خـواب غفلـت بیـدار کـرد و حکومت ضد اسلامی را برای همیشه از پای در آورد او قیام کرد تا ملت نگویند شراب خواری و قماری بازی در اسلام جایز است .

امام حسین بن علی علیهماالسلام قیام کرد تا نگویند انحراف از مسیر قانون اسلام در روابط خانوادگی و اجتماعی اشکالی ندارد به دلیل این که حکومت وقت این فجایع را انجام می داد.

یزید با قمار و شراب و زنا و لواط و رقاصی خود را سرگرم و کرده است او که خود را خلیفه و زمامـدار مملکـت اسلامی می داند علنا با دین و قرآن و با هدف های پاک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بازی می

کند آیا جز امام حسین بن علی علیهماالسلام کسی هست که با این سرطان مخوف پنجه نرم کند و او را از پای در آورد.

زمامداری مانند یزید همیشه با نوازندگان ، مرغان شکاری ، سگ ها، بوزینه ها، پیاله می و شراب و... به سر می برد.

اخلاق و روش یزید

عقاد می گوید: یزید جوان بد خوبی بود که شب و روزش را در میکساری ، و تار زدن می گذارد، و از مجلس زنان و ندیمانش بر نمی خاست مگر برای شکار و هفته ای را در شکار بی اطلاع از جریان امور کشور می گذارند. (۲)

هم او می گوید: علاقه شدید یزید به شعر او را به میگساری و معاشرت با شاعران و ندیمان راغب کرده بود و میل مفرط او به شکار او را از رسیدگی به امور ملک و سیاست باز می داشت توجه او به تربیت یوزها و بوزینگان او را هم ردیف صاحبان یوز و بوزینه قرار داد.

یزید یوزینه ای داشت که آن را ابوقیس می خواند، لباس حریر به او می پوشاند و آن را با طلا و نقره زینت می کرد، و در مجالس شراب حاضر می ساخت و در مسابقات اسب دوانی بر الاغی سوارش می کرد،و تحریض می نمود تا مسابقه را از اسب ها ببرد. (۳) یزید حتی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از میگساری و گناه خودداری نمی کرد. (۴)

لازم است یکی از جنایات یزید کافر را به عنوان نمونه در این جا بیاوریم ، غارتگران یزید در مدینه جنایات بزرگی انجام دادند شمار زنانی که از زنا حمل برداشتند، به روایت مدائنی هزار و به روایت دیگر به ده هزار رسید یکی از سربازان یزید وارد خانه ای شد که در آن زنی از نصاری نوزادی در بغل داشت سرباز اثاث خانه را خواست .

زن گفت : به خدا چیزی باقی نگذارده اند و هر چه بوده به غارت برده اند.

سرباز گفت : باید به من چیزی بدهی و گرنه خودت و این کودک را می کشم . زن گفت : وای بر تو، این پسر ابن ابی کبشه انصاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است من از زنانی هستم که در بیعت شجره شرکت داشتم بیعت کردم که زنا نکنم ، دزدی نکنم ، فرزند نکشم ، بهتان نسازم و به بیعتی که نمودم وفا کردم ، پس از خدا بترس .

سپس رو به کودکش کرد و گفت : پسر جان به خدا اگر چیزی داشتم که به جای تو به این مرد بدهم ، می دادم.

سرباز بی رحم پای طفل را همچنان که پستان مادر را به دهان داشت گرفت و کشید و چنان او را به سختی به دیوار زد که مغز سرش روی زمین ریخت .

تاریخ نگاران نقل کرده اند هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف رویش سیاه شد بالجمله تجاوز و کفرشان به حدی رسید که اسبانشان را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند و به منبر شریف و قبر مطهر جسارت کردند.

تمام این جرایم را به فرمان یزید و به اتکار قدرت او مرتکب شدند و یزید از مروان که برای اجرای فرمان او با مسرف همکاری کرد، قدردانی نمود و به او جایزه داد.

یکی دیگر از مظالم یزید این بود که از اهل مدینه بیعت گرفت بر این که همه غلام و مملوک یزیدنـد، و گـردن های آنها مانند غلامان مهر زدند.

نخستین کسی که برای بیعت خوانده شد عبدالله بن ربیعه فرزند زاده ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود وقتی به او پیشنهاد بیعت داد گفت : بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می کنم. مسرف گفت : باید بیعت کنید بر این که مملوک یزید هستید که در اموال و فرزندان شما هر چه خواست بکند. عبدالله خودداری کرد مسرف فرمان داد گردنش را زدند. (۵) این است آیین یزید و یزیدیان .

این است که پدرش او را به عنوان زمامدار مسلمین برای مردم تعیین و به آنها تحمیل می کند که بـا او بیعـت کنند آیا امام حسین بن علی علیهماالسلام جز قیام راه دیگری دارد ؟

بنی امیه دین سازی کردند، خون مسلمانان را مکیدند ، ثروت اندوختند، بنی امیـه بـت پرسـت بودنـد، معاویـه دستور می دهد در بلاد اسلامی تفحص کنند و اگر کسی از علی علیه السلام طرفداری می کند او را بکشند.

معاویه بخشنامه ای به این مضمون به استاندارش اعلام می کند: اگر کسی در عظمت و منقبت اهل بیت رسـول خدا حدیثی بگوید جان و مال و ناموس در امان نخواهد بود زیاد بن سمیه را به استانداری عراق اعزام مـی دارد و می گوید: هر کس از دوستان علی علیه السلام را دیدی بکش و دست و پایش را قطع کن ، ولی از دوستان مـا و طرفداران عثمان همه گونه نوازش را به عمل آور. (۶)

معاویه می گوید: من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها برای این که بر شما حکومت کنم . (۷)

ابوسفیان گفت : سوگند به خدا اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم گرفت . (۸)

ابوسفیان بر شتری سوار بود معاویه مهارش را می کشید و یزید می راند رسول خدا صلی الله علیه و آله سـوار و جلو دار و راننده را لعن فرستاد (۹) (مقصود از یزید، برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابوسفیان است).

پدر یزید بدعت های بی شماری در دین گذاشت برای نمونه به چند مورد از بدعت های اشاره می شود:

۱- معاویه ظروف طلا و نقره را استعمال می کرد و چون به او می گفتند که رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه آن را حرام کرده می گفت : به نظر من عیبی ندارد.

۲- معاویه در جواب ابودرداء که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیع ربوی نهی می کرد گفت : بـه نظـر من عیبی ندارد معاویه خبیث ربا می خورد (۱۰) و خود را خلیفه مسلمین هم می خواند.

۳- به مغیرهٔ بن شعبه گفت : ابوبکر و عمر و عثمان هر یک مدتی خلافت کردند و مردند و اگر هـم کسـی نـام آنها را ببرد بیش از آن نیست که ابوبکر و عمر و عثمان می گویند امام نام رسول هاشمی صـلی الله علیـه و آلـه روزی پنج نوبت نام او به عظمت برده می شود مردم با صدای بلند می گویند: اشـهد ان محمـد رسـول الله و در این صورت مرگ از این زندگی بهتر است . (۱۱)

۴- معاویه در سفر نماز را عوض این که قصر بخواند تمام خواند. (۱۲)

معاویه از کسانی است که در فتح مکه اسلام آورد و از جمله طلقا و آزاد شدگانی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:

انتم الطقاء، شما آزاد شدگانید و آنچه درباره معاویه بعد از مسلمان شدنش از رسول خدا صـلی الله علیـه و آلـه روایت شده است این است که عبدالله بن عمر می گوید: شنیدم روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: اکنون مردی بر شما درآید که بر غیر سنت من می میرد که دیدند معاویه وارد شد. (۱۳)

معاویه زیاد بن ابیه را به شهادت ابو مریم سلولی خمار به پدرش ابوسفیان ملحق کرد با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : الولد للفراش و للعاهر الحجر. (۱۴)

یکی از خطرات و جنایات حکومت اموی آن بود که اینان پلی شده بودند برای ورود افکار و عقاید و سنن نظام بیگانه از اسلام در محیط اسلام .(۱۵)

سخن به درازا نکشد، به سراغ قرآن در مسجد برویم ، در آیه ۶۳ سوره بنی اسرائیل بنی امیه را چنین معرفی می کند:

(و الشجرة الملعونة فی القران و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کثیرا)

مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه هستند (۱۶) با در نظر گرفتن وضع تا به سامان مسلمان پس از وفات پیغمبر اسلام تا دوران یزید که فساد به حد لبریزی و طغیان رسیده بود.

آیا بر امام حسین علیه السلام در چنین وضع و زمانی سکوت جایز بود ؟ آیا امام حسین علیه السلام در برابر این خطر بزرگ که چون سرطانی مخوف بر پیکر اسلام قرار داشت و اسلام را به نابودی می کشاند، نباید با یک فداکاری فوق العاده و از خودگذشتگی سکوت مرگباری را که بر جامعه اسلامی سایه افکنده بود بشکند و چهره شوم این نهضت جاهلی را از پشت پردهای تبلیغاتی (بنی امیه) آشکار سازد، و با خون پاک خود سطور درخشانی بر پیشانی تاریخ اسلام بنگارد که برای آینده حماسه ای جاوید و پر شور باشد ؟

آری ، امام حسین علیه السلام این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود، توطئه های ضد اسلامی حزب اموی را درهم کوبید، و آخرین تلاش های ظالمانه آنها را خنثی کرد و این است چهره حقیقی قیام امام حسین علیه السلام و از این جا می فهمیم که چرا نام و یاد امام حسین علیه السلام هرگز فراموش نمی شود.

او متعلق به یک عصر و یک قرن و یک زمان نبود، او و هدف جاودانی بود او در راه حق و عدالت و آزادگی ، در راه خدا و اسلام در راه نجات انسان ها واحیای ارزش های اخلاقی شربت شهادت نوشید آیا این مفاهیم هیچ گاه کهنه و فراموش می شود ؟نه ...هرگز (۱۷)

چرا مراسم بزرگداشت این خاطره ها هر سال پر شکوه و پرهیجان تر از سال گذشته برگزار می شود، چرا امروز از حزب اموی و از یاران و آنها خبری و اثری نمانده است ؟ ولی حادثه کربلا رنگ ابدیت به خود گرفته است ؟

هنگامی که صفحات تاریخ را ورق بزنیم ، می بینیم شخصیت های بزرگ و قهرمانان تاریخ فراوان آمده اند و رفته اند و اثری از آنها نمانده آنان چون هدفشان حکومت بود، و پایمال کردن حقوق دیگران بود، زور بود، و سرنیزه بود جز خود برای دیگران ارزشی قائل نبودند، ولی چرا قیام قهرمانان کربلا فراموش نمی شود قیامی که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام و عزیزان و یارانش و اسارت اهل بیتش گردید پر واضح است که این پیکار بر محور منافع شخصی و اغراض فردی استوار نبود بلکه جنگ دین با بی دینی ، جنگ شخصیت با بی شخصیتی و جنگ معنا با ماده بود.

خصایص فراوانی که حضرت وارد و همچنین آن بزرگوار برای یک عصر نبوده بلکه خود و هدفش جاودانی است.

امام عظیم حسین بن علی علیهماالسلام برای حق قیام کرد، در راه حق کشته شد و حقیقت باقی است . او از قرآن حمایت کرد و فراموش نشد.

آیا جز امام حسین علیه السلام کسی می توانست در مقابل حکومت ظالمانه بایستد تا برای همیشه حق و باطل را از هم تفکیک کند ؟باید متوجه به این امر شد، باید متوجه به این امر شد، باطل جولانی مـی دهـد، ولـی پایـدار نیست ، حق است که پیروز می باشد.

مگر امام عظمی حسین بن علی علیهماالسلام چه کرده بود ؟چه گناهی را - العیاذبالله - مرتکب شده بود. سـرش را بالای نیزه زده و برای زنازداه تحفه و ارمغان بردند! جز آن بود در مقابل یک قلـدر، آن هـم جـوانی عیـاش ، خونخوار، بی دین ، بی حیا، بی غیرت ، خائن دین و قرآن و مملکت یعنی به یزید سر فرود نیاورد، تا برای انسـان های آزادگی الگویی شد و خود را او و هدف مقدسش همیشه پایدار ماند.

این است یکی از درس های امام علیه السلام و فلسفه و منطق آن حضرت که می فرماید:

الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المون فی لقاء الله محقا، فانی لای اری المـوت الا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظالمین الا بر ما (۱۸)

آیا نمی بیند حق را که بدان عمل نمی شود، و باطل را که کسی از آن باز نمی ایستد، بایـد مـون دیـدار خـدا را برگزیند، من اکنون مرگ را جز سعادت و کامیابی و زندگی با ستمگران را جز سختی و رنج نامتناهی نمی دانم .

امام علیه السلام با این بیان آتشین ، کشته شدن ،در راه خدا را به منظور ریشه کن ساختن حکومت خود مختـار به همه اعلام فرمود.

کتابی که از نظر خوانندگان محترم می گذرد قطره ای است از دریای بی کران و گوشه ای از عظمـت و نهضـت مقدس چهره عالمتاب و سرور آزادگان ، امام سوم شیعیان جهان و نجات دهند بشر از چنگـال اهریمنـان فرزنـد برومند امیر مومنان و فاطمه زهرا علیهماالسلام ابا عبدالله الحسین و ارواح العالمین فداه که نمایـان گـر حقـایق و بحث های جالب درباره چگونگی فداکاری و قیام خـونین آن سـرور عزیـز از نظـر قـرآن و روایـات اهـل بیـت علیهماالسلام است .

مطالب این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده بخش است :

بخش اول ولادت و شخصیت امام حسین علیه السلام در قرآن و سنت .

بخش دوم ارزیابی شهادت امام حسین علیه السلام .

بخش سوم علم امام علیه السلام .

بخش چهارم حادثه کربلا و پیامبران و امامان علیهماالسلام .

بخش پنجم نمونه از شجاعت و معجزات امام حسین علیه السلام .

بخش ششم شجره ملعونه در قرآن و روایات .

بخش هفتم امام حسین علیه السلام و عاشورا.

بخش هشتم شهادت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام .

بخش نهم دشمنان اهل بیت علیهماالسلام .

بخش دهم اهل بیت علیهماالسلام .

بخش یازدهم اهل بیت علیهماالسلام در شام .

بخش دوازدهم بازگشت کاروان اسرا به مدینه منوره .

سبب تالیف کتاب

نویسنده در رمضان المبارک سال ۱۳۸۷ قمری به مطابق آذر ماه ۱۳۴۶ شمسی از سوی آیـهٔ الله العظمـی سـید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس سره برای تبلیغ و ترویج قرآن کریم و اهـل بیـت عصـمت و طهـارت علـیهم السلام در دهه اول ماه مبارک رمضان به قریه جیلارد (دماوند)عازم شد.

معمولا دهه اول اصول و فروع دین و دهه دوم و سوم شرح حال چهـارده معصـوم علـیهم السـلام و خانـدان آن بزرگواران را برای مستمعین شرح می دادم و ضمنا وقایع هر شب یا روز را به تناسب تذکر می دادم .

شب ۱۶ ماه رمضان بیمار شدم که روزش شدت یافت .

شب ۱۷ رمضان بنا بود قضایای جنگ بدر (۱۹) را برای مردم شرح دهـم طـوری آن شـب مـریض شـدم کـه نتوانستم در مسجد حضور پیدا کنم به طوری که پزشک معالج از بهبودی من ناامید شد.

شب ۱۷ رمضان عده ای از اهالی برای عیادت و همه ناراحت بودند که چرا باید طلبه ای جـوان در غربـت ایـن اتفاق برایش بیفتد ؟ همان شب وصیت نامه خودم را نوشتم که اگر مردم کسی مسوول نیست و بازمانـدگانم بـا کسی کار نداشته باشند خودم به اجل خدایی از دنیا رفته ام و نذر کردم که اگر شفا یافتم در حد توان کتـابی در زندگانی اباعبدالله الحسین علیه السلام بنویسم آن شب حالم خوب نبود و گریه کردم و با حـال گریـه خوابیـدم قبل از سحری بود که می بایستی برای خوردن سحری بلند می شدیم .

بنده در خوابد دیدم که روضه حضرت علی اکبر علیه السلام می خواندم گویا این روضـه از خـواب بـه بیـداری تبدیل شده بود، صاحب منزل که پیرمردی بود، با همسرش بیدار شده بودند و کنـار بسـترم نشسـته روضـه را گوش می دادند و گریه می کردند یکدفعه پیر مرد بنده را آرام برای خوردن سحری بیدار کرد من در آن حـال بیدار شدم و مختصر سحری میل کردم و برای نماز به مسجد رفتم ظهر حالم بهبود یافت و پـس از نمـاز ظهـر منبر هم رفتم و قضایای جنگ بدر را برای مردم توضیح دادم .

پس از پایان ماه رمضان به قم آمدم و در سال ۱۳۴۷ شمسی ازدواج کردم و خمیر مایـه کتـاب شـریفه (چهـره درخشان حسین بن علی علیهماالسلام)از سال به طول انجامید، در سـال ۱۳۵۵ شمسـی مطـابق ۱۷ ربیـع الاول ۱۳۹۷ قمری به قطع رقعی در دو هزار نسخه چاپ شد.

بعد از آن ۱۵ هزار نسخه در سه نوبت به قطع چاپ کردیم ، و اخیرا هم در تاریخ ۱۴۱۰ قمری مطابق با ۱۳۶۹ شمسی (کانون نشر اندیشه های اسلامی) سه هزار نسخه از آن چاپ کرد. چون کتاب متقاضیان بسیار داشـت ، با کسب اجازه از مسول موسسه کانون نشر اندیشه های اسلامی اقدام به چاپ جدید و ویرایش با تجدید نظـر و اضافات تقدیم به دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می نماییم .

اینک با لطف خداوند و نظر اهل بیت علیهم السلام موفق شدیم تا چاپ ششم این کتاب با اصـلاحات و اضـافات جدید به چاپ برسانیم .

امید است این اثر ناچیز مورد قبول و عنایت فرزند نهم امام حسین علیه السلام یعنـی مهـدی موعـود عجـل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

(ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب)(۲۰)

قم - حرم اهل بیت علیهم السلام

بیستم جمادی الثانی ۱۴۲۱ ه - ق

سالروز تولد سیدهٔ نساء العالمین
صدیقه شهیده ، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
مطابق ۲۹ شهریور ۱۳۷۹ شمسی
علی ربانی خلخالی
بسم الله الرحمن الرحیم
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون . فرحین بما اتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوابهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون .
یستبشرون بنعمهٔ من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المومنین .
سوره آل عمران آیه ۱۶۵ - ۱۶۷.
عن ابیعدالله علیه سلم فی قوله تعالی : و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا قال : ذلک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله یخرج بدو الحسین علیه سلام .
کامل الزیارهٔ ص ۶۲.
بخش اول : ولادت و شخصیت امام حسین علیه السلام در قرآن و سنت
فصل اول : تولد اما حسین علیه السلام
تولد: سال سوم هجرت (۲۱) و بعضی سال چهارم هجرت گفته اند.
مدت امامت : ده سال .
عمر شریف : ۵۷ سال .
محل دفن : کربلا.
غاصب حق خلافت : یزید بن معاویه علیه العنهٔ و العذاب .
مشهور الست که ولادت امام حسین علیه السلام در مدینه در سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت واقع شده است بعضی پنجم ماه مذکور نیز گفته اند.
ابن شهر آشوب رحمه الله می گوید: ولادت آن حضرت پس از ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش امام حسن علیه السلام ، و آن روز شنبه یا پنجشنبه ماه شعبان سال چهارم هجرت بوده است .
و نیز گفته شده است که ما بین آن حضرت علیه السلام و بردارش امام حسن مجتبی علیه السلام فاصله نبوده مگر به اندازه مدت حمل ، مدت حلم شش ماه بوده است . (۲۲)
در توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی ولادت امام حسین علیه السلام روز پنج شنبه سوم ماه شعبان دانسته شده بعضی آخر ماه ربیع الاول سال سوم هجرت نیز گفته اند که خلاف مشهور است . (۲۳)
شاه شهیدان
نام : حسین علیه السلام ، در تورات شبیر و در انجیل طاب آمده است .
پدر: علی بن ابی طالب علیه السلام .
مادر: فاطمه زهرا علیها السلام .
جد: رسول الله صلی الله علیه و آله .

جده : خدیجه بنت خویلد سلام الله علیها.
کنیه : ابوعبدالله و ابو علی .
لقب : رشید، و فی ، طیب ، السید، الزکی ، المبارک ، التابع لرضات الله ، الدلیل علی ذات الله ، سبط، شهید و سعید.
نقش نگین انگشتر امام حسین علیه السلام در فصول المهمه آمده است :
لکل اجل کتاب و در وافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است :
حسبی الله و از امام رضا علیه السلام روایت شده است : ان الله بالغ امره (۲۴)
تولد امام حسین علیه السلام
شیخ طبرسی رحمهٔ الله و دیگران به سند معتبر از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند که چون امام حسین علیه السلام متولد شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس فرمود: مرا بیاور اسماء گفت : آن نوزاد مقدس را در جامه سفیدی پیچیده به محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم ، حضرت او را گرفته در دامن قرار داد، در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت .
جبرئیل نازل شد و گفت : خدای بزرگ سلام می رساند و می فرماید: چون علی علیه السلام نسبت (۲۵) به تو منزله هارون است نسبت به موسی پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام گذار شبیر است و چون لغت عربی است او را حسین نام گذار. (۲۶)
پس پیامبر بزرگوار او را بوسه داد و گریست و فرمود: تو را معصیتی بزرگ در پیش است پروردگار را لعنت کن قاتل او را. فرمود ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو چون روز هفتم شد نبی اکرم فرمود: فرزند مرا بیاور، چون او را به نزد آن حضرت بردم گوسفندی برای امام حسین علیه السلام عقیقه کرد، یک ران قربانی را به قابله داد و سر نوزاد عزیزش را تراشیده و به وزن موی سرش نقره صدقه داد (۲۷) پس او را در دامن خود قرار داد و فرمود: ای اباعبدالله ، چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو سپس نبی اکرم بسیار گریه می کرد اسماء گفت : پدر و مادرم فدای تو باد، این چه گفتاری است که در روز نخستین ولادت بر زبان جاری کردی و امر نیز فرمودی و گریه می کنی ؟!
حضرت فرمود: می گویم بر این فرزند دلبند خود که گروهی ستمگر از بنی امیه او را خواهند کشت خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا، خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و به خداوند بزرگ کافر خواهد شد.
نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت : خداوندا می خواهم از تو در حق این دو فرزندم آنچه خواست ابراهیم در حق ذریت خود خداوندا، تو دوست دار ایشان را و دوست دار، هر که دوست می دارد ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن دارد لعنتی چندان که آسمان و زمین پر شود. (۲۸)
نام امام حسین علیه السلام از نام خداوند متعال گرفته شده
ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علیه روایت کرده است : هنگامی که خدا آدم را آفرید در سمت راست عرش پنج شبح نور دید که در سجده و رکوع هستند آدم پرسید: این پنج شبح که در هیبت و صورت من هستند کیانند ؟ پاسخ آمد:

اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که پنج نام برای آنها از نام های خود مشتق کرده ام و اگر برای ایشان نبود، بهشت و جهنم و عرش و کرسی آسمان و زمین و فرشتگان و آدمیان و جنیان را نمی آفریدم ، پس من محمود و این محمد است ، و من عالی هستم و این علی است ، و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است ، و من محسنم ، و این حسین است ، به عزتم سوگند که هر کس ذره ای از کینه ایشان در دل داشته باشد، او را داخل آتش می کنم ایشان برگزیدگان من هستند و به ایشان نجات می دهم ، و به ایشان هلاک می کنم ، هرگاه حاجتی داری به این پنج تن متوسل شود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ماییم کشتی نجات ، هر کس به آن متعلق شود نجات یابد و هر کس از آن برگردد هلاک شود. (۲۹)

فرشته آزاد شده امام حسین علیه السلام

شیخ صدوق و ابن قولویه و دیگران از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام متولد شد خدای جهان آفرین به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک برای تهنیت از طرف خداوند و از طرف خود به محضر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شود جبرئیل عبوریش از جزیره ای افتاد با فرشته ای رو به رو شد که از حاملان عرش الهی بود خداوند او را به امری مقرر داشته بود و او در فرمان الهی کندی کرده بود، خداوند عالم هم بالش را در هم شکسته و او را در آن جزیره انداخته بود آن فرشته در آن جزیره مدت هفتصد سال بود که خدا را عبادت می کرد در روایتی آمده است که خداوند بزرگ او را مخیر کرد مابین عذاب دنیا و عذاب قیامت ، او عذاب دنیا را اختیار کرد سپس خدا او را در آن جزیره شکنجه داد آن فرشته دید که جبرئیل با فرشتگان فرود می آیند از او پرسید که اراده کجا دارید ؟گفت :

خدای بزرگ به محمد صلی الله علیه و آله فرزندی کرامت فرموده است .

مرا امر کرده که او را مبارک باد بگویم .

فطرس گفت : ای جبرئیل مرا نیز با خود ببر، شاید که آن حضرت برای من دعا کند تا خداوند بزرگ از من در گذرد جبرئیل او را با خود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد تبریک عرضه داشت و شرح (۳۰)

حال فطرس را به عرض رسانید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل به فطرس بگو که خود را به قنداقه این مولود بمالد و به محل خود باز گردد فطرس خود را به قنداقه امام حسین علیه السلام مالید، (۳۱)

بال هایش ، رویید و به آسمان پرواز کرد و عرض کرد:

یا رسول الله ، همانا زود باشد که این مولود را امت تو شهید کنند و این نعمت که از طرف امام حسین علیه السلام به من رسید در عوض آن هر کس به او سلام کند من سلامش را به او برسانم و هر که بر او صلوات بفرستد من صلواتش را به او می رسانم (۳۲) طبق روایات دیگر چون فطرس به آسمان بالا می رفت می گفت :

کیست چون من و حال آن که من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمد صلی الله علیه و آله هستم .

جبرئیل گهواره جنبان امام حسین علیه السلام

علامه مجلسی رحمه الله می گوید: در احادیث معتبر از طرق شیعه و سنی روایت کرده اند که بسیار می شد فاطمه علیها السلام در خواب بود و امام حسین علیه السلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنباند و با او سخن می گفت و او را ساکت می کرد چون فاطمه علیهاالسلام از خواب بیدار می شد می دید که گهواره آن حضرت می جنبد، وکسی با آن حضرت سخن می گوید، ولی فاطمه علیهاالسلام کسی را نمی دید، چون جریان امر با به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت حضرت فرمود: او جبرئیل است .

نیز روایت کرده اند: چون آن حضرت در شب تا در جایی می نشست از پیشانی و زیر گلوی آن حضرت نور می درخشید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو جا را بسیار می بوسید. (۳۳)

الشمس قسم به روی نیکو حسین و اللیل سواد طره موی حسین

آن سوره که بی بسمله در قرآن است

بسم اللهش هلال ابروی حسین

جوهری

در منازل وحی

این جا پیرامون گهواره ای صدمه ای نغمه ملائکه ای می آید که نقشه نظام امتی را به اهل خانه می آموزد این جا آهسته قدم بردارید، سر و صدا نکنید این جا قنداقه ای در گهواره است که جبرئیل برای او لالایی می گوید جبرئیل این جا گهواره کسی را می جنباند که بعدها دنیا را می جنباند.

آهسته باشید که جبرئیل لای لای خواب برای این کودک نوزاد زمزمه می کند و به جای شیر، پستان مادر به بهره های شیر بهشت او را نوید می دهد. (۳۴)

ان فی الجنهٔ نهرا من لبن

لعلی و حسین و حسن

شعرای فارسی زبان این بیت را استقبال کرده اند:

ای رخت مظهر اسماء و صفات

همه شاهان زتجلی تو مات

در دهان تو بود آب حیات

تشنه لب جان بسپاری به فرات

ان فی الجنهٔ نهرا من لبن

لعلی و حسین و حسن

خون هویداست ز رخسار تو

قدسیان چاکر و غم خوار تو

نغمه خوانند زگهواره تو

این چه لطفی شده درباره تو

ان فی الجنهٔ نهرا من لبن

لعلی و حسین و حسن

مرحبا بر قدر و مردانه تو

حبذا همت فرزانه تو

دو جهان گشته عزا خانه تو

کربلا منزل کاشانه تو

ان فی الجنهٔ نهرا من لبن

لعلی و حسین و حسن

فاطمه علیها السلام حسن را خودش نوازش می کرد و بالا و پایین می انداخت و ترقیص می کـرد، رقـص حـلال همین است ، فاطمه علیها السلام در نوازش کودکش این گونه زمزمه می کرد:

اشبه اباک یا حسن

و اخلع عن الحق الرسن

و اعبد الها ذامن

و لا توال ذا الحسن (۳۵)

- شبیه پدرت باش ای حسن ، افسار ناقه را رها کن .

- و خداوند صاحب منن را بنده باش و دوستی با مردم کینه توز را رها کن .

برای امام حسین علیه السلام در نوازش مادرانه اش می خواند:

انت شبیه بابی

لست شبیها بعلی

- تو شبیه پدرم هستی نه شبیه پدرت علی (۳۶)

مدد غیبی

فاطمه علیها السلام به امام حسین علیه السلام می فرماید: پسرم ، مانند پدرت شجاع باش .

حضرت زهرا علیهاالسلام در موقع بازی با اطفالش بـه حسـین علیـه السـلام درس شـجاعت و دفـاع از حـق و خداپرستی می داد و در همین جمله حساس چهار نکته حساس را به آن کودکان القـا مـی کـرد: ماننـد پـدرت شجاع و خداپرست باش ، از حق دفاع کن ، خدا را پرستش کن ، با افراد کینه توز دوستی مکن . (۳۷)

ابوهریره می گوید: حسن و حسین علیهماالسلام در حضور رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه کشـتی مـی گرفتنـد پیغمبر خدا به حسن می فرمود: آفرین حسین ، آفرین فاطمه عرض کرد: یا رسول الله ، با این که حسن از حسین بزرگتر است او را علیه حسن تشویق می کنی ؟! پاسخ داد: علتش این است که حسین علیـه السـلام از تاییـدات غیبی برخودار است و جبرئیل او را تشویق می کند.

برای همین من حسن را تشویق می کنم (۳۸).

جابر می گوید: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست و پا راه مـی ود حسـن و حسـین بـر پشـت آن حضرت سوار بودند و می فرمود: بهترین شتر شتر شماست و شما بهترین سوار هستید (۳۹).

در چند کتاب معتبر می نویسند خطاب رسید به جبرئیل امین علیه السلام که به زمین نازل و گهواره جنبان امام حسین علیه السلام بوده باش و او افتخار می کرد و این دو بیت را عوض ذکر خواب می گفت :

ان فی الجنهٔ نهرا من لبن

لعلی و حسین و حسن

کل من کان محبا لهم

یدخل الجنهٔ من غیر حزن

محزون شاعر گوید:

خواب کن صیحه از این بیش مزن

آتش غم بدل ریش مزن

ز آه خود بر دل ما نیش مزن
عرش را قائمه در هم مشکن
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
تو که جان را ز ازل باخته ای
قد مردانه علم ساخته ای
عالممی را به غم انداخته ای
به تو مکشوف شده سر و علن
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
ای ضیاء بصر اهل ولا
یاد کردی مگر از کرب و بلا
هاتف غیب مگر داد صلا
که جدا می شودت سر زبدن
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
توشه صف شکن ممتحنی
تو که آواره و دور از وطنی
می شود قمست تو بی کفنی
تو سهیل از مژه ات مه مفکن
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
دامن از اشک چراتر داری
گریه بهر علی اکبر داری
یا زبی شیری اصغر داری
که زند تبر بحلقش دشمن
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
ای گل تازه گلزار رسول
غنچه نورس زهراء بتول
مات و حیران زجمال تو عقول
ذات یکتا به عزای تو ملول
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
ای رخت شمع شبستان هدی
شخص تو آینه ذات خدا
خواب کن خواب که در کربلا و بلا
می برد شمر سرت را از قفا
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...

آسمان تخته گهواره تو
چشم انجم پی نظاره تو
جان فدای تن صدا پاره تو
وای بر زینب بیچاره تو
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
تو جفایی بی حد و بی مر بینی
لب خشک علی اصغر بینی
داغ عباس دلاور بینی
بلکه داغ علی اکبر بینی
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ...
ای که باشد به تجلی ظهور
سر تو سر اناالله به ظهور
هست تفسیر کن آیه نور
گه بگهواره و گاهی به تنور
ان فی الجنۀ نهرا من لبن ... (۴۰)

خواب ام الفضل

ام الفضل که دختر حارث (۴۱) زوجه عباس بن عبدالمطلب است می گوید: پیش از تولد امام حسین علیه السلام در خواب دیدم که پاره ای از گوشت مبارک (۴۲) پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شده و به دامن من افتاده تعبیر این خواب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم حضرت فرمود: خواب خوبی دیده ای ، مولودی از فاطمه به نام حسین به دنیا می آید، او را به تو می سپارم پس از تولد آن بزرگوار نبی گرامی صلی الله علیه و آله او را به نام ام الفض سپرد.

ام الفضل می گوید: او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بردم ، حضرت او را بر زانوی خویش نهاد و بسیار بوسید پس از لحظه ای من او را از حضرت گرفتم امام حسین علیه السلام گریه کرد پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شده فرمود: ای ام الفضل ، هیچ می دانی آزردن حسین کاری آسان نیست من حسین را گذاشتم تا برای حضرت آب بیاورم پس از لحظه ای باز گشتم ، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می کند پرسیدم یا رسول الله چرا گریه می کنید ؟

فرمود: لحظه ای پیش جبرئیل آمد و مرا خبر داد که امتم این فرزند را به قتل می رساند و او را با لب تشنه شهید می کنند. (۴۳)

ام الفضل لبه کبری همسر عباس بن عبدالمطلب مواظب پرورش حسین علیه السلام بود او را نوازش می کرد و با این نغمه او را در گهواره خواب می کرد یا در آغوش مهر خود بال و پر می داد و بالا و پایین می انداخت و می خواند و گاهی به پشت کودک می زد که آرام بگیرد و به خواب برود:

یا بن رسول الله ، یا بن کثیر الجاه ،
فرد بلا اشباه ،

اعاذه الهی ، من امم الدواهی ،

- ای پسر رسول خدا، ای پسر کثیره الجاه

- فردا بی بدیل (حسین فرد بلا اشتباه است یا رسول الله ؟)

- خدا من او را از تیر بلا که به سوی او هدف گیری کنند در پناه خود نگهدار.(۴۴)

محمد صلی الله علیه و آله با دختر خود سخن می گوید

فاطمه علیهاالسلام را در آغوش گرفته بود پیامبر صلی الله علیه و آله او را در برگرفت و گفت : خدا لعنت کند کشندگانت را، خدا لعنت کند غارتگرانت را، خدا لعنت کند همدستانی که به زیان تواند، خدا حکم کند میان من و آنان که یاری به زیان تو کنند، فاطمه علیهاالسلام گفت : پدر جان چه می گویی ؟فرمود: دختر جان یادآور شدم آن آزار و ستم و بی وفایی که پس از من و تو به او می سد، حسین من در آن زمان میان یک دسته غیرت مندان با عصبیت است ، اختران کویش تو گویی ستارگان آسمانند، در فداکاری و هدیه جان بر یگدیگر پیشی می گیرند گویا اکنون من لشکرگاه و جای بنه و تربت خاک آنان را می بینم . (۴۵)

با قلب بشر مومن و همراز حسین است

آن کس که پناهش بدهد باز حسین است

از مردم دنیا مطلب حاجت خود را

درخواست از او کن که سبب ساز حسین است

فصل دوم : ازدواج امام حسین علیه السلام

سپاه پیروزمند اسلام به شهر مدینه وارد شد، و اسیرانی گرانقدر همراه داشت در میان آنها دختر یزدگرد شهریار ایران بود. پدر به سویی گریخته و دختر را گذارده و رفته بود،برادرانش به کشور چین پناه برده و خواهر را بی پناه گذارده بودند ولی اسلام پناه بی پناهیان بود و بزرگ ترین پناه را برای شاهزاده خانم بی پناه فراهم کرد.

شهرزاد اسیر همراه سربازان به درون مدینه قدم گذارد، خبر در مدینه پخش شد، دوشیزگان شهر به تماشا آمدند پاره ای از بام سر می کشیدند تا دختر شاهنشاه ایران را ببینند، مردم مدینه در پی کاروان اسیر به سوی مسجد روانه شدند تا ببینند شهرزاده خانم چه می کند و عمر با او چگونه رفتار می کند.

خلیفه با تنی چند از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که کاروان به مسجد رسید، سرپرست کاروان چنین گزارش داد: این دختر یزگرد است که اسیر شده فاتح خراسان ما را فرمود که به مدینه اش آورده تا خلیفه سرنوشتش را معلوم سازد.

شهرزاده را نزدیک عمر نشانیدند. شهرزاده که رنج سفر اسارت را کشیده بود و از آینده در بیم و هراس بود، به ناگاه ناله ای زد و گفت : بیروج باذهر مز! عمر که سخن او را دشنام پنداشت گفت : این گبرزاده به ما بد می گوید!

حضرت علی علیه السلام که در آن مجلس حاضر بود گفت : نه چنین نیست به نیای خویش نفرین می کند سپس سخن شهرزاده را برای عموم ترجمه کرده گفت : می گوید روز هرمز سیاه باد که نواده اش اسر شده ؟!

حضرت علی علیه السلام از کجا زبان فارسی می دانست و نزد چه کسی آموخته بود ؟!

فرمان خلیفه صادر شد: این دختر و همراهانش را مانند دیگر اسیران به فروش برسانید باز هم علی علیه السلام به سخن آمد: این کار شایسته نیست .

عمر پرسید : با این دختر چگونه رفتار کنیم ؟
حضرت علی علیه السلام : به نظر خود دختر واگذارید، هر که را بپسندد، برای همسری برگزیند.
شهرزاده به اطراف نگاهی کرد و یکایک حاضران را در نظر آورد، بـه هـر چهـره ای مـی نگریسـت و از او مـی گذشت همه حاضران را یکان یکان نگاه می کرد، حاضران دسته جمعی می نگریسـتند کـه دیدنـد نگـاه گـذرای شاهزاده اسیر بر چهره جوانی بایستاد و گذر نکرد، جوانی که بیش از هجده بهار از عمرش نگذشته بـود، رخسـار زیبایش همچون خورشید می درخشید نگاه دختر که بر چهره جوان بایستاد، غم و اندوه خود را فراموش کرد.
سکوت عمیقی سرتا سر مجلس را فرا گرفت ، همگی به دختر می نگریستند و دختر به پسر مـی نگریسـت و بـا خود می اندیشید که آرام جانم را یافتم ، آرامش قلبم را پیدا کردم آیا ممکن است که این پسر دختری اسـیر را بپذیرد؟! مردان از زنان خواستگاری می کنند، ولی اگر من از او خواستگاری کنم ، امید مرا ناامیـد نخواهـد کـرد، باز هم به چهره جوان نگریست ، با خود گفت چهره اش چهره امید است و رخسارش رخساره نوید، دست رد بـه سینه ام نخواهد گذارد، پس به خود قدرتی داد و از جای برخاست و به سوی جوان رفـت ،گـام هـایش لـرزان و کوتاه بود، همان که به کنار جوان رسید همه دیدند که دست سپید و ظریفش را بر روی سر امـام حسـین علیـه السلام نهاد.
صدای احسنت و آفرین از مجلسیان برخاست ، تماشاچیان ، دیدند که شهرزاد پیغمبـر زاده ای را برگزیـد امـام حسین علیه السلام تقاضای دختر اسیر را پذیرفت و وی را همسر خود قرار داد.
شهر بانو برای امام حسین پسری بیاورد که تنها یادگار امام حسین بود، خلیفه امام حسین بود و نسل امام حسین از وی به جای ماند این پسر امام چهارم ،امام زین العابدین علیه السلام بود که علی نام داشت شهر بانو در عمـر کوتاه خود به وفاداری با امام حسین پرداخت ، عمر امام حسین هر چند کوتاه بود، ولی عمر، شـهربانو کوتـاه تـر بود، شهربانو که پسر بزاد، وا مام حسین دومی به جهان بشریت تقدم داشت خود، جهان را بدرود گفت ، و همسر بزرگ خود را در سوک خود نشانید شهرزاده ناز پرود بود و قدرت نداشت که مصیبت جانگداز شوهر عزیـزش را ببیند، به زودی از این جهان سفر کرد، تا در آن جهان ، خانه را آب و جارو کرده بـه انتظـار شـویش بنشـیند تاریخ نشان نمی دهد که دوران انتظار چقدر طول کشید، ولی آنچه قطعی است روزی انتظار به سر آمـد و فـراق پایان یافت ، همان روزی که امام حسین علیه السلام افسر شهادت را به سر نهار و پیشوای شهیدان گردید.
همسر دیگر امام حسین علیه السلام ، لیلا است که برای امـا حسـین علیـه السـلام پسـری آورد، رشـید، دلیـر، زیبا،شبیه ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش روی رسول ، خوش خوی رسول ، گفـت و گـویش گفت و گوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کسی که آرزوی دیدار رسول خدا را داشت بر چهـره پسـر لـیلا می نگریست .
این پسر علی است و پسر بزرگ امام حسین علیه السلام که در کربلا در رکاب پدر شهید شد. لیلا دختر ابو مره ثقی است و نواده عروهٔ بن مسعود.
عروه نیای لیلا از بزرگان عرب و سران عشیره ثقیف بود که در طائف سکونت داشتند عروه نه تنها در میان قوم خود، بلکه در میان عرب مقامی بلند و منزلتی ارجمند داشت عروه به حضور مقدس پیغمبر اسلام ، شرفیاب شـد و اسلام آورد سپس به طائف بازگشت تا قوم خود را به اسلام دعوت کند قوم تثقیف ، با وی از در سـتیزگی در آمدند و با دعوتش به دشمنی برخاستند، در برابر او مقاومت کردند و سرانجام سحرگاهی که برای نماز برخاسته

بود به شهادتش رسانیدند آری عروه به دست دوستان کشته شد، نه به دست دشمنان امام حسین علیه السلام نیز چنین بود، به دست دوستان کشته شد.

لیلا، زمانی چند در خانه امام حسین علیه السلام به سر برد و روزگاری در زیر سایه حسین بزیست و نتوانست مصیبت جانسوز شوهر و داغ شهادت پسر را ببیند به زودی از این جهان رخت بر بست و به جهان دیگر شتافت در آن جا به خواهرش شهربانو پیوست و بزرگزاده عرب با شاهزاده عجم در انتظار امام حسین علیه السلام نشستند تا اما حسین علیه السلام نیز بدآنها پیوست .

رباب نیز همسری با وفا برای امام حسین بود تا دم واپسین از امام حسین جدا نشد و بار شهادت شوهر والامقام خود را بر دوش کشید و به منزل رسانید.

رباب پس از شهادت شوهر نیز دست از وفا برنداشت و همچنان به وفاداری پرداخت و فراق را تحمل کرد، تا مرگش دگر باره به امام حسین عع رسانید و جدایی را برطرف ساخت .

رباب دخت ، امروالقیس کلبی است و مادر سکینه دختر دانشمند امام حسین علیه السلام ، و عبدالله کودک شیرخوار شهید او است پس از شهادت امام حسین رباب به اسارت گرفته شد و به شام برده شد، هنگامی که به مدینه بازگشت ، مجلس عزایی برای امام حسین علیه السلام تشکیل داد و آن قدر گریست که اشک در دیدگانش خشک شد بزرگان قریش از وی خواستگاری کردند، همه را رد کرد و گفت : پس از پیغمبر قوم شوهری نمی خواهم .

رباب بیش از یک سال پس از امام حسین علیه السلام زنده نماند، در تمام مدت یک سال به سوک شوهر نشست زیر سقف نرفت از گرما و سرما پرهیز نکرد تا رنجور و بیمار گردید، و در غم امام حسین علیه السلام جان داد.

نقل است که امام حسین درباره رباب و دخترش سکینه چنین می گوید:

لعمری اننی لا حب دارا
تحل بها السکیهٔ و الرباب
احبهما و ابذل جل مالی
و لیس للائمی عندی عتاب

به جان خود سوگند که خانه ای را دوست می دارم که سکینه و رباب را میزبانی کند.
من این دو را دوست می دارم و مالم را در ره آنها می دهم و کسی حق ندارد مرا ملامت کند.

فصل سوم : فرزندان امام حسین علیه السلام

به قولی چهار پسر و دو دختر و به قولی شش پسر و سه دختر و به و قول صحیح تر شش پس و چهار دختر:

۱- علی اکبر علیه السلام که در کربلا با آن حضرت شهید شد از حضرت لیلا علیهاالسلام بنت عروهٔ داشت .

۲- علی اوسط ملقب به امام زین العابدین علیه السلام که از شاه زنان بود و به قولی مادرش ام ولد بود.

۳- علی اصغر علیه السلام که در شیر خوارگی در کربلا تیر بر حلقش آمد شهید شد مادرش رباب است .

۴- محمد، احوالش معلوم نیست .

۵- جعفر جعفر که مادرش قضاعیه و در حیات آن حضرت وفات کرد.

۶- عبدالله که آن هم در کربلا شهید شد.
۷- سکینه ، مادرش رباب بنت امرو القیس .
۸- فاطمه مادرش ام اسحاق بوده است .
۹- زینب مادرش معلوم نیست و یک دختر دیگر معلوم نیست (۴۶)
مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است
بر اساس اخبار صحابه و تابیعن (ابن شهر آشوب سند را به سلمان فارسی می رساند)امام حسن علیه السلام بـر ران رسول خدا صلی الله علیه و آله جای داشت : پیغمبر اسلام او را می بوسید و می فرمود:
تویی سید، پسر و پدر سادات ، و امام پسر امام و پدر امامان و حجت و پدر حجت های خدایی . از صلب تـو نـه نفر امامان به وجود آیند،نهمین ایشان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است کـه تـا قیامـت بـه جـای باشـد شخصی از حضرت سوال کرد: یا رسول الله امامان چند نفرند؟ فرمود: دوازده نفر و نه تن از ایشان از نسل حسین هستند مهدی موعود نهمین فرزند حسین است . (۴۷)
خلفای بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
عن النبی صلی الله علیه و آله انه یکون بعده اثنا عشر خلیفهٔ بعدد نقباهٔ بنی اسرائیل .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خلفای پس از من دوازده نفرند به شمار نقبای بنی اسـرائیل (کـه دوازده تن بودند).
سپس فرمود: همه دوازده خلیفه پس از من از بنی هاشم هستند در این باب شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیر این ها اخبار بسیاری نقل کرده اند. (۴۸)
بدان که اوصیای پیغبمر صلی الله علیه و آله دوازده نفر بودند (۴۹)
که امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین آنها، و آخر آنها حضرت حجهٔ بن الحسـن علیـه السـلام است ، و علما برای عدد ائمه به دوازده ، مناسباتی بیان کرده اند، از جمله آن که این عدد مطابق با حروف لا اله الا الله ، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ، امیرالمومنین علیه السلام علی بن ابـی طالـب ، بعضـی از اسـمای حسنا، محبهم فی الجنه ، عدوهم فی النار است همچنین این عدد مطابق با شمار نقبای بنی اسرائیل اسـت کـه در سوره مائده می فرماید: (و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثا منهم اثنی نقیبا)(۵۰) و در مجمع البیـان آمـده : نقیب قوم کفیل و ضمین است که اسرار را می شکافد و از این قبیل است نقاب المـراۀ و مناقـب کـه بـه معنـای فضایل است .
همچنین این عدد مطابق است با شمار اسباط بنی اسرائیل که در سوره اعراف می فرماید:
(و قطعنا هم اثنی عشرهٔ امما اسباطا و اوحینا الی موسی اذا استقیه قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانبجسـت منـه اثتنا عشرهٔ عینا قدم علم کل الناس مشربهم). (۵۱)
در مجمع البیان آمده : صحیح آن است که اسباط در اولاد اسحاق به منزله قبایل است در اولاد، اسماعیل ، یعنی متفرق گردانیدم اولاد یعقوب را به دوازده فرقه ، چون اولاد یعقوب دوازده نفر بودند و از برای هـر یـک از آنهـا اولاد و نسبی بود، پس هر فرقه از آنها سبط و امتی شدند.
از جمله این عدد مطابق است با برج های آسمان و ماه های سال و با عدد ساعات شب و روز. (۵۲)
سوال علاج از طبیبان دین کن

توسل به ارواح این طیبین کن
دو دست دعا بر آور بهزاری
همی گو به صد عجز و صد خواستاری
الهی به خورشید برج هدایت
الهی الهی به شاه ولایت
الهی به زهرا، الهی به سبطین
که می خواند شان مصطفی قرة العین
الهی به سجاد آن معدن حلم
الهی به باقر شه کشور علم
الهی به شاه صادق امام اعاظم
الهی به اعزام موسای کاظم
الهی به شاه رضا قائده دین
به حقی تقی خسرو ملک تمیکین
الهی به حق نقی شاه عسکر
بدان عسکری کز ملک داشت لشکر
الهی به مهدی که سالار دین است
شه پیشوا اهل یقین است
بیخشار و از چاه حرمان بر آرم
به بازار محشر مکن شرمسارم (۵۳)

امامان از نسل امام حسین علیه السلام

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: معنای سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: انی مخلف فیکم الثقلین کتاب والله و عترتی چیست و عترت چه کسانی هستند ؟

حضرت فرمود: من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی آنها مهدی و قائم خواهد بـود، عتـرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم ، عترت از قرآن جدا نمی شود و قرآن نیز از عتر جدا نمی گـردد، تـا در قیامت بر لب حوض کوثر با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنند.

حضرت علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها را در میـان شما امت می گذارم : کتاب خدا و عترت و اهل بیت این دو چیز تا قیامت از هم جدا نخواهند شد (۵۴)

مانند این دو انگشت جابر عرض کرد: یا رسول الله عترت تو کیانند ؟فرمود: علی و حسن و حسین و امامانی کـه از نسل حسین تا قیامت به وجود می آیند.

عبدالرحمان بن کثیره می گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : معنای آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (۵۵) چیست ؟فرمود: این آیه درباره علی و حسین و حسن و فاطمه علیهاالسلام نازل شد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام به امامت رسـید بعـد از او

حسن و بعد از حسن ، حسین به امامت رسید، آنگاه نوبت به این آیه رسید: (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)(۵۶)
عدد فرزندان امام حسین علیه السلام از ستاره ها بیشتر است
صاحب منتخب از تاریخ گزیده نقل می کند: یزید بن معاویه چهارده پسر داشت ولی امام حسین علیه السلام در وقت شهادت خود یک پسر بیشتر نداشت . با این حال در تمام اقطار عالم عدد ایشان از ستارها بیشتر است و از فرزندان یزید علیه اللعنهٔ و العذاب نسلی باقی نمانده است . (۵۷)
فصل چهارم : امام حسین علیه السلام در آیات قرآن
امام حسین علیه السلام در آیه تطهیر
(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (۵۸)
خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد، و شما از هر عیب پاک و منزه گرداند.
آیه شریفه از نظر سنی (۵۹) و شیعه (۶۰)در فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است .
عده ای نیز گفته اند که درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است (۶۱) اگر آیه درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، باید ضمیر مونث ذکر می شد تا به سیاق صدر آیه دلالت داشته باشد.
ام سلمه می گوید: آیه تطهیر نیز در منزل من در خصوص هفت نفر نازل شده است : جبرئیل و میکائیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام .
سپس می گوید: من در منزل بودم ، عرض کردم ، یا رسول الله آیا من از اهل بیت توام ؟ فرمود: خیر تو از زنان پیامبری ؟(۶۲)
جامع ترمذی به اسنادش از انس بن مالک روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم : کدام یک اهل بیت بیشتر مورد توجه شماست ؟
فرمود: حسن و حسین علیهماالسلام .
مالکی در فصول المهمه صفحه ۹از جامع ترمذی نقل می کند: از وقتی که آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه هر روز رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به در خانه فاطمه علیهاالسلام می آمد و آیه تطهیر را می خواند.
حضرت در وقت نزول آیه فرمود:
اللهم اهل بیتی و خاصیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطیرا (۶۳)
در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است : حصین بن سمره از زیدن بن ارقم پرسید: آیا زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیتند ؟ زید گفت : نه به خدا قسم ، زیرا که زن مدتی با شوهر خود است ، چون طلاقش داد به خانه پدرش می رود و به قوم خود ملحق می شود و از شوهر به کلی جدا می شود بلکه اهل بیت او خویشان او هستند که صدقه برایشان حرام است و هر خانه و به هر کجا بروند از اهل او جدا نیستند. (۶۴)
آیه تطهیر در حق پنج بزرگوار محمد صلی الله علیه و آله ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است . (۶۵)
عایشه روایت می کند

حدیث ۲۲ از کتاب غایة المرام چنین است :
از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عایشه از مصعب بن شیعه از صفیه دختر شبیه از عایشه دختر ابی بکر روایت کرده که گفت :
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای سیاه پوشیده بود که حسن بن علی علیه السلام داخل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در زیر عبا داخل کرد، بعد از آن امام حسین علیه السلام آمد او را هم داخل عبا کرد بعد از آن فاطمه علیهاالسلام آمد او را نیز داخل کرد، بعد از آن هم علی علیه السلام آمد او را نیز داخل کرد، سپس آیه تطهیر را تلاوت کرد. (۶۶)
ابوسعید خدری و انس بن مالک و واثلهٔ بن واسقع و عایشه و ام سلمه می گویند: آیه تطهیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اختصاص دارد. (۶۷)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است :
النجوم امان لا هل السماء و اهل بیتی امان لامتی (۶۸)
ستارگان امانند بر اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای امت من .
امام شافعی
او که از امامان چهار گانه است اهل سنت است در اشعار معروف خود درباره اهل بیت چنین عرض اخلاص کرده است :
یا آل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القران انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم
من لم یصل علیکم لا صلاهٔ له . (۶۹)
- ای اهل بیت رسول ، دوستی شما فریضه ای است از جانب خداوند که در قرآن آن را فرود آورده است .
- از فخر بزرگ شما را این که بس که درود بر شما جزء نماز است و هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل است .
و لما رایت الناس قد ذهب بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا
و هم اهل بیت المطفی خاتم الرسول
و امسکت حبل الله و هو ولاوهم
کما قد امرنا بالتمسک بالحبل (۷۰)
- چون مردم را دیدم که راههاشان آنها را در دریاهای گمراهی و جهالت انداخته است ، به نام خدا سوار کشتی نجات شدم همانا اهل بیت مصطفی خاتم رسولان .
- آنها کشتی نجاتند، و به ریسمان خدا که ولای آنهاست چنگ زدم همچنان که به ما دستور داده شده که به این ریسمان چنگ بزنیم .
ذکر اهل بیت علیهم السلام شفاست

ذکر اهل بیت انسان را وسوسه و از هر شک و ریبی حفظ می کند.
در صواعق الحمرمۀ از شعبی روایت شده است که روزی ابوبکر در زمان خلافت خود با جمعی نشسته بود که علی علیه السلام آمد ابوبکر از علی علیه السلام استقبال کرد و گفت : هر کس بخواهد نظر کند به سوی بزرگ ترین مردمان از جهت مرتبه ونزدیک ترین ایشان از جهت نسبت و فاضل ترین از جهت حالت از ما به رسول الله صلی الله علیه و آله پس نظر کند به سوی آن که طالع شد، یعنی علی مرتضی علیه السلام . (۷۱)
امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود:
ماییم اهل بیت و شجره نبوت و آورنده کتاب آسمانی ، فرشتگان در منزل ما رفت و آمد می کنند و ماییم خانه رحمت و معدن علم وکمال . (۷۲)
وقتی آیه تطهیر نازل شده ، حضرت عبایی روی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کشید و دست به سوی آسمان بلند کرد و فرمود : پروردگارا، اینها اهل بیت منند، از آنها دورگردان هر پلیدی و شک را.
دوستی اهل بیت علیهم السلام واجب است
زمخشری و فخر رازی که در بحث خلافت به جنگ شیعه می آیند خود راوی روایتی در موضوع ولای محبت هستند، فخر رازی از زمخشری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له ، الا و من مات علی آل محمد مات تابتا، الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان .
هر کس بر دوستی آل محمد مرد شهید مرده است ، هر کس بر دوستی آل محمد مرد آمرزیده است هر کس بر دوستی آل محمد مرد توبه کار مرده است هر کس بر دوستی آل محمد مرد مومن و کامل ایمان مرده است .
زمخشری و فخر رازی در ذیل روایت گذشته ، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (۷۳)
الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا، الا و من مات علی بغعض آل محمد لم یشم رائحۀ الجنۀ (۷۴)
هر کسی بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است ، هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد .
هر کس به محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرد شهید مرده است(۷۵)
علی علیه السلام فرمود: فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفۀ حق ربه و حق رسوله وو اهل بیته مات شهیدا و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب ما نوی من صالح عمله و قامت النیه مقام اصلاته لسیفه (۷۶)
(هر کس از شما در خوابگاهش بمیرد در حالی که به حق خدای خود و رسولش و اهل بیت او شناسا باشد شهید مرده است ، و پاداشش با خداست و سزاوار پاداش اعمال شایسته ای است که در اندیشه داشته وو یان اندیشه همچون شمشیر کشیدن است .
حضرت علی علیه السلام می فرماید من در خانه ام سلمه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا نازل شد، رسول هدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: این آیه درباره تو و فرزاندانت حسن و حسین و امامانی که از نسل تو به وجود می ایند نازل شده است .
گفتم : یا رسول الله ! بعد از تو چند نفر به امامت می رسند؟

فرمود: پس از من تو امام می شوی ، بعد تو حسن ، بعد از حسن حسین ، بعد از حسین ، فرزندش علی ، بعـد از او فرزندش محمد، بعد از محمد فرزندش جعفر، بعد از جعفر موسی ، بعد از موسی فرزندش علی ، بعد از علـی فرزندش محمد، بعد از محمد فرزندش حسن ، بعد از حسن فرزندش حجت علیـه السـلام بـه امامـت خواهنـد رسید.

نام های ایشان به همین ترتیب بر ساق عرش نوشته بود. از خدا پرسیدم : اینها کیستند؟ فرمود: امامـان پـس از تو هستند، پاک و معصومند و دشمنانشان ملعون هستند. (۷۷)

زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله ازاهل بیت نیستند

آیه تطهیر از نظر سنی و شیعه بر پنج تن آل عبادت دارد کسانی که گفته اند این آیه درباره زنان رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله نازل شده در اشتباهند.

این چند نفر که گفته اند گفته هایشان بی جاست و ذیلا بیان می کنیم که این افراد و گفته های آنان هـیچ گونـه ارزش و اعتباری ندارد.

عکرمه می گوید: تنها زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشمول آیه تطهیرند و آن قدر پافشاری در این ادعـا دارد که اظهار آمادگی مباهله با منکران می کند این مرد متعصب در بازارها با صدای بلند فریاد می کرد که آیه تطهیر تنها درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده اسـت در پاسـخ بایـد گفـت : نظریـه عکرمـه چـه امتیازی بز نظریه دیگران دارد ؟او کسی نیست که بتوان بر گفتارش تکیه کرد چـون او از دشـمنان علـی علیـه السلام است .

عکرمه از دشمنان سر سخت امیرالمومنین علی علیه السلام است و می تـوان حـدس زد کـه نظریـه او ناشـی از عدوات شخصی با امام علیه السلام است .

سید بزرگوار معاصر علامه شرف الدین ، در کتاب الکلمهٔ الغراء بی تفضیل الزهراء علیهاالسلام می گوید: عکرمـه کوشش می کرد مردم را در صف دشمنان علی علیه السلام کشاند، و در راه انصراف مردم از آن حضرت و دور کردن از مقام ولایت ، سعی و تلاش پیگیری داشت او سردسته طایفه مهمی از خوارج است و معتقد بود که همه مسلمین کافرند و مسلمان واقعی که از اسلام حقیقی برخوردار است تنها خوارجند.

خالد بن عمران می گوید: در موسم حج از عکرمه شنیدم که می گفت : اگر کلیه حاجیان را که در مناسـک حـج حضور دارند از دم شمشیر بگذرانم به منتهای آروزی خود رسیده ام .

دومین کسی که آیه تطهیر را درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله تاویل نموده ، مقاتل بن سلیمان است .

علامه شرف الدین می گوید: او از دشمنان سرسخت امیرالمومنین است .

او هم کوشش فراوان داشت حتی المقدور فضایل مسلم علی علیه السـلام را از اذهـان بزادیـد، مقاتـل از مشـبهه است و خدا را به صورت مردم تشبیه می کرده .

ابوحنیفه درباره وی گفته است : مقاتل در اثبات تشبیه راه افراط پیش گرفته و پروردگار را هـم چـون خلـق مـی پندارد.

سومین کسی است که آیه تطهیر را تاویل به بانوان رسول خدا صلی الله علیه و آله می کند عروهٔ بن زبیر است .

در قاموس الرجال در شرح حال عروه می نویسد: عروه رسما علی علیه السلام را دشمنام می داد و در جنگ های که علی علیه السلام بالاجبار به صحنه کارزار کشیده می شد مقصر اصلی را امام متقین می دانست و آن قدر در

افترا به امام علی علیه السلام گستاخ بود که می گوید: ابن ابی الحدید از اسکافی روایت کرده و از زهری و وی از عروه که عایشه به او گفت : من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم عباس و علی شرفیاب شدند نبی اکـرم صلی الله علیه و آله با مشاهده آن دو بزرگوار آهسته به من گفت : این دو نفر در هنگـام مـرگ خـارج از روش اسلامند. (۷۸)

امام حسین علیه السلام و آیه مباهله

(فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءنـا کـم و نسـاءنا و نسـاءکم و انفسـنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین)(۷۹)

به کسانی که درباره حضرت عیسی علیه السلام بعد از آمدن دلیل قطعی با تو در مقام محابه و مجادلـه برآینـد بگو: بیاید ما و شما با فرزندان زنان خود باهم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یگدیگر نفرین کـرده و در دعـا و التجا به درگاه خدا می کنیم)تا دروغ گو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم .

داستان مباهله و نفرین پیغمبر صلی الله علیه و آله با نصاری انجران معروف است (۸۰) نجران در کشور یمـن و آن موقع مرکز نصارا بود، جمعی از روحانیون آن جا به مدینه آمدند تا دربـاره حقانیـت اسـلام و مسـیحیت بـا پیغنمبر صلی الله علیه و آله گفت و گو کنند. وقتی در برابر منطق پیغمبـر صـلی الله علیـه و آلـه عـاجز ماندنـد پیغمبر فرمود: اگر باز هم خود را بر حق می دانید حاضرم با بهترین و نزدیک ترین کسانم با شما مباهلـه کـنم و شما هم بهترین و نزدیک ترین کسان خود را بیاوریبد تا نفرین هر دسته را که باطل بود نابود کند چـون پیغمبـر صلی الله علیه و آله ، علی و فاطمه و حسن و حسین ، علیهم السلام را آورد، نصارا ترسیدند که بـا نفـرین اینـان عذاب نازل شود و حاضر به مباهله نشدند و جزیه را بر عهده گرفتند و رفتند.

جریان مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله با نصاری نجران یکی از ادله قطعی بر حقانیت آن حضـرت اسـت ، زیرا اگر رسول گرامی صلی الله علیه و آله یقین به رسالت خود از جانب پروردگار نداشت ، مباهله صـد در صـد به زیان خودش تمام می شد و به دست خود خط بطلان بر مدعای خویش کشیده بود اما رسول گرامی از جانب پروردگار مامور شد تا با شرکت حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام این کار را انجام دهد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نصارای نجران فرمود: با من مباهله کنید اگر مـن راسـت مـی گـویم خـدای بزرگ و لعنت و دوری از رحمت خود را به شما فرو فرستد و اگر من دروغ گـو باشـم بـر مـن ، گفتنـد: اکنـون انصاف دادی ، سپس قرار به مباهله گذاشتند و تعیین وقت نمودند، چون به منازل خود مراجعت نمودند، سـید و عاقب که دو تن از روسای ایشان بودند گفتند : اگر محمد صلی الله علیه و آله با قوم خود مباهلـه آیـد مـا بـا او مباهله کنیم که پیغمبر نیست و اگر با اهل بیت خاص خود آید، با او مباهله کنیم ، که پیغمبـر نیسـت و اگـر بـا اهل بیت خاص خود آید، با او مباهله نکنیم ، با اهل خود نمی آید مگر آن که راست گو باشد چون صبح شد بـه محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

حضرت به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای مباهله بیرون آمد نصارا پرسید: اینان کیاننـد ؟در جواب شنیدند: آن مرد پسر عمو و وصی و داماد او علی بن ابی طالب علیهماالسلام اسـت و ایـن دختـرش فاطمه زهرا علیهاالسلام است و اینان دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام هستند.

نصارا چون چنین دیدند متفرق شدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردنـد: مـا از مباهلـه بـا شـما استعفا دادیم و آنچه راضی شوی به تو می دهیم .

رسول گرامی صلی الله علیه و آله با ایشان به جزیه صلح فرمود. (۸۱)
و آنها مراجعت نمودند.
دانسته شد که آیه مباهله برای فضیلت خاندان رسالت است و آیه آشکارا می رساند و معرفی می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام پسران خود و علی علیه السلام را تصدیق و گواهی کرده است .
آیه مباهله مختص به پنج نور پاک الهی است : محمد صلی الله علیه و آله ت علی ولی الله ، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام . (۸۲)
معاویه روایت می کند
اهل سنت به اسناد صحیح از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده اند که روزی به سعد و قاص گفت : چه چیز تو را مانع می شود که ابوتراب (۸۳) را سب کنی ؟ سعد گفت : به خاطر سه چیز را من داشتم برای من از هر نعمتی بهتر بود به یاد دارم که وقتی پیغمبر به یکی از جنگ ها(۸۴) می رفت او را به جای خود در مدینه گذارد علی گفت : یا رسول الله ! شما مرا با زنان و بچه ها به جا می گذارید ؟
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نمی خواهی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز این که بعد از من پیغمبری نیست ؟
و شنیدم که در روز جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم اسلام را به دست کسی می دهم که خدا و پیغمبر هم او را دوست بدارد ما گردن کشیدیم که ببینیم او کیست ناگاه فرمود: بگویید علی بیاید وقتی حضرت علی علیه السلام را آوردند چمشش درد می کرد پیغمبر کمی آب دهان به چشم او مالید و پرچم به دستش داد و خداوند جنگ خیبر را به دست او فتح کرد. (۸۵)
و چون آیه (قل تعالوا ندع ابناءنا...) نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود : پروردگار اینان اهل بیت من هستند.
سخن دو نفر از بزرگان عامه
زمخشری در تفسیر کشاف و طنطاری در تفسیر الجواهر چنین گفته اند:
دسته ای از علماء و بزرگان نصارای نجران به مدینه آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله علیه درباره حضرت عیسی علیه السلام احتجاج کردند و این آیه از سوی پروردگار نازل شد.
این دو کلمه (ندع) را چنین معنا کرده اند:بیایید (یعنی من و شما)پسران و زنان خود را دعوت نماییم و سپس مباهله کنیم سپس هر دو می نویسند: فردا که نصارای نجران آن جا به وعدگاه حاضر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین را بغل کرد و دست حسن را گرفت و فاطمه علیهاالسلام پشت سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله پشت سر فاطمه علیهاالسلانم می آمدند نصارای نجران چون چشمشان به این منظره افتاد راضی به پرداخت جزیه می شدند، زمخشری بعد از این جریان می نویسد: آیه تطهیر درباره محمد صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است . (۸۶)
علی علیه السلام جان رسول الله صلی الله علیه و آله
در غایة المرام از شیخ مفید در اختصاص به سند خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند: امت اسلام اعم از نیک و بد اتفاق دارند وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با نصارای نجران مباهله کرد، جز خود پیغمبر علی و فاطمه ، و حسن و حسین علیهم السلام کسی در کساء نبود، تاویل پسران خود را حسن و

حسین زنان خودمان را حضرت فاطمه زهرا و کسی که هم چون جان ماست علی بن ابی طالب علیه السلام است . (۸۷)

مفسران و اهل حدیث اتفاق کرده اند و تاریخ هم آن را تایید نموده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای مباهله با نصارای نجران جز علی علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهما السلام کس دیگری نبود.

به علی علیه السلام که مصداق انفسا بود و حسنین علیهماالسلام که مصداق ابناءنا و به فاطمه که مصداق نساءنا بود اکتفا کرد و دستور الهی را اجرا نمود. (۸۸)

امام حسین علیه السلام و سوره اهل اتی

(هل اتی علی الانسان حین من الدهر)

سوره هل اتی در شان اهل بیت عصمت علیهم السلام نازل شده است عمده مدارک راجع به امام حسین علیه السلام و هل اتی را ذیلا بیان می کنیم :

مجتمع البیان (ج ۵، ص ۴۰۶)، نورالثقلین (ج ۵، ص ۴۷۰)، منهج الصاقین (ج ۱۰، ص ۹۱)، تفسیر ابوالفتوح (ج ۱۰، ص ۱۸۳)، تفسیر گارز (ج ۱۰، ص ۲۴۶)، مناقب ابن شهر آشوب (ج ۳، ص ۳۷۳)، احقاق الحق (ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۲۳)، بحار (ج ۹، ص ۳۹) کفایهٔ الخصام (ص ۴۴۹)، تذکره سبز ابن جوزی (ص ۳۲۳)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۳، ص ۲۷۵)، علامه امینی در الغدیر اتی درباره خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است یکی از اهل بیت پیامبر امام حسین علیه السلام است شاعر گفته است :

خوشتر آن باشد که وصف دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

در روایت آمده است : مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان گفته اند: حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق صحابه و معروفان به عیادت آن دو رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: خوب است در حق این دو فرزندت نذر کنی (۸۹)

و علی علیه السلام هم نذر کرد و عمل به نذر نمود تا آیه (یوفون بالنذر) نازل شد. (۹۰)

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله از خدا خواستم اگر فرزندان مرا شفا دهد سه روز روزه بدارم فاطمه علیهاالسلام گفت : من نیز همین نذر را کردم حسن و حسین علیهماالسلام گفتند: ما هم همین نذر را کردیم فضه که کنیز حضرت فاطمه علیهاالسلام بود هم گفتن من هم نذر کردم که سه روز روزه بدارم .

پس از آن که این دو نو گل رسول خدا صلی الله علیه و آله شفا یافتند علی علیه السلام فرمود: فاطمه حالا وقت آن رسیده است که به نذر خود وفا کنیم . (۹۱)

در منزل علی علیه السلام غذایی نبود حضرت همسایه ای یهودی به نام شمعون ابن جابا داشت . (۹۲) علی علیه السلام به نزد وی رفت و از او قرض خواست او مقداری پشم و سه صاع جو آورد و عرض کرد: این پشم به زنان ده تا بریسند و این جو هم مزد این پشم است علی علیه السلام به خان بازگشت .

فاطمه علیهاالسلام یک صاع از جو را آرد کرد و پنج قرص نان تهیه نمود.

وقت غذا شد سفر گستردند که غذا میل فرمایند، هنوز دست به غذا نبرده بودند که سائلی در را کوبید، و گفت : مسکینی از مسکینانم (۹۳) السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکینی هست از مسکینان مسلمان (۹۴) مرا طعامی دهید که خدا توانا از غذاهای بهشت به شما عطا فرماید علی علیه السلام چون صدای آن مسکین را شنید رو به

فاطمه علیهاالسلام نمود سپس علی علیه السلام قرص نان خویش را به مسکین داد فاطمه علیهاالسلام نیز موافقت کرد حسن و حسین علیهماالسلام هم به تبعیت نان خود را به مسکین دادند فضه کنیز حضرت هم از مولای خود پیروی نمود و همگی روزه را با آب افطار کردند.

روز دیگر صاعی را دسداس نمودند باز پنج قرص بپختند و وقت افطار شد غذا حاضر گردید، باز هنوز شروع به غذا نکرده بودند یتیمی دق الباب کرد و عرض کرد: السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و معدن الرساله ، من یتیمی هستم از اولاد مهاجران ، پدرم را روز عقبه شهیده کرده اند، طعمامی به من دهید تا خدای عزو جل به شما از مائده بهشت طعام دهد امیرالمومینن علیه السلام چون از یتیم پدر مرده این سخن را شنید این ابیات را انشا کرد:

فاطمه بنت السید الکریم

بنت النبی لیس بالزنیم

قد جاءنا الله بذا الیم

من یرحم الیوم فهو رحیم

و للبخیل موقف رحیم

قد حرم الخلد علی الئیم

ینزل فی النار الی الحجیم

شرابه الصدید و الحمیم

آن شب نیز تمام غذا را دادند و روزی را با آب افطار کردند بچه های علی علیه السلام باز گرسنه ماندند روز سوم باقی جو را غذایی درست کردند چون باز وقت افطار رسید بلکه امروز از گرسنگی خود را نجات بدهند سائلی ، آمد و گفت : من اسیری هستم از اسیران شما اسیرم ، گرفته اید و طعامم نمی دهید!

امیر المومنین علی علیه السلام رو به فاطمه علیهاالسلام کرد و فرمود:

ای فاطمه خجسته پیکر

آمد بر در اسیر مضطر

از گرسنگی و بینوایی

نالان غمین و زار و غم خوار

فاطمه علیهاالسلام سپس به علی علیه السلام جواب می دهد:

ای شهره شهر علم را در

شبیر به روزه است شبر

از گرسنگی رخسار ایشان

اندر زردی شدست چون زر

باز این همه طعمه کردم ایثار

از بحر ثواب روز محشر (۹۵)

آن شب هم غذا را به اسیر عنایت فرمودند و باز با آب خالی روزه خود را افطار نمودند.

روز چهارم امیر المومنین علی علیه السلام برخاست ، به یک دست حسن و به دست دیگر حسین علیهماالسلام را گرفت و به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد این دو بزرگوار لولو و مرجان از ضعف می لرزند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از وضع عزیزانش حسنین علیهماالسلام دلتنگ و ناراحت شد همه به حجره فاطمه علیهاالسلام که جگر گوشه من است برویم همه به حجره فاطمه علیهاالسلام رفتند آن گاه دیدند فاطمه علیهاالسلام در محراب عبادت ایستاده است او هم گرسنه است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وضع را چنین مشاهده کرد عرض کرد: واغوثاه یاالله بیت محمد یموتون من الجوع بلافاصله از طرف خدای بزرگ جبرئیل علیه السلام آمد و به همراه خود آیه ای به عنوان هدیه برای خاندان رسالت به ارمغان آورد. (۹۶)

(و یوفون بالنذر و یخافون - الی قوله -ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشهورا). (۹۷)

جبرئیل پیک الهی آمد عرضه داشت یا محمد بگیر این سوره را شاد و خرم باش به آن لطفی که خداوند بزرگ عالم به اهل بیت تو کرامت فرموده است سوره هل اتی را تا به آخر رسول اکرم صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود. (۹۸)

امام حسین علیه السلام صاحب نفس مطمئنه

مرحوم فرهاد میرزا در قمقام می نویسد:

نفس مطمئنه در آیه (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیع مرضیه) (۹۹)عبارت است از امام حسین علیه السلام که صاحب نفس مطمئن و راضیه و مرضیه است و یاران او به رضای خدا راضی و خداوند هم از آنها خشنود باشد. (۱۰۰)

علامه دربندی در اسرار الشهاده می نویسد: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که اسم ما آل محمد را بشنود و بر مظلومیت ما گریه کند، خداوند روی او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند.

امام حسین علیه السلام آیه مودت

(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی)(۱۰۱)

احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیرش و دیگران آورده اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت : چون آیه نازل شد اصحاب پرسیدند: یا رسول الله ، کیستند آن خویشان تو که خدای بزرگ محبت ایشان را بر ما واجب کرده ؟حضرت فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان (۱۰۲) چون مودت و محبت ایشان حسب الامر الهی واجب باشد اطاعت و فرمان برداری ایشان نیز واجب باشد آیه مذکور به سند مختلف شیعه و سنی دلالت دارد بر خمسه طیبه .

امام حسین علیه السلام و آیه اصطفاء

ابا عبدالحسین علیه السلام در موقع حرکت فرزند عزیزش علی اکبر به سوی میدان جنگ این آیه را تلاوت می فرمود:

(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض و الله سمیع علیم)(۱۰۳)

این آیه دلالت دارد که ائمه اطهار علیهم السلام مردان شایسته و خالص و لایق هستند این آیه دلالت ضمنی دارد که رهبران اسلام و ائمه ، منتخب الهی هستند این آیه دلالت ضمنی دارد که جهان بشریت در عوض نبوت مردان بزرگ خدا به رهبران آل ابراهیم و ائمه اطهار علیهم السلام نیاز دارد.

این آیه دلالت ضمنی دارد که این ائمه علیهم السلام در تعقیب هدف ابراهیم علیه السلام و ایجاد مسالمت و تقوا و تحقیق توحید و یگانه پرستی هستند. (۱۰۴)

لولو و مرجان

(مرج البحر یلتقان بینهما برزخ لا یبیغیان یخرج منهما اللولو و المرجان)(۱۰۵)

یحیی بن سعید عطار می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام که شنیدم فرمود: خداوند تبارک و تعالی در قرآن فرموده است :

لو لو و مرجان حسن و حسین هستند و علی فاطمه دو دریای بزرگند، یکی بر دیگری برتری دارند. (۱۰۶)

اطاعت امام حسین علیه السلام واجب است

(یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منمک). (۱۰۷)

ای اهل ایمان ، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار (رجوع به حکم خدا و رسول)برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.

ابوبصیره از ابوعبدالله علیه السلام درباره این آیه پرسید، حضرت فرمود: این آیه در شان علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد. (۱۰۸)

امام حسین علیه السلام و سوره التین

در تفسیر نور الثقلین از علی بن ابراهیم (والتین والزیتون طور سینین و هذا البلد الامین) آمده است : تین رسول الله صلی الله علیه و آله و زیتون امیرالمومنین و طور سینین امام حسن مجتبی و امام حسین و و هذا البلد الامین ائمه علیهم السلام هستند.

در خصال از امام کاظم علیه السلام نقل شده که خدای تبارک و تعالی اختیار کرد از گل چهار چیز را و اختیار کرد از شهرها چهار چیز، پس فرمود:

(و التین الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین) و التین مدینه و الزیتون بیت المقدس و طور سنین کوفهٔ و هذا البلد مکهٔ .

باز امام موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت شده است : (و التین و الزیتون) حسن و حسین علیهماالسلام و (طور سینین)امیر المومینن علی بن ابی طالب علیه السلام و (هذا البلد الامین) محمد صلی الله علیه و آله است . (۱۰۹)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است :

(رب المشرقین و رب المغربین) (آن خدایی که آفریننده دو مشرق و دو مغرب است) مراد از مشرقین رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علی علیه السلام و المغربین امام حسن و امام حسن علیهماالسلام است . (۱۱۰)

امام حسین علیه السلام و سوره فجر

(و الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر...)

این سوره را هم مفسران تعبیر به سوره امام حسین علیه السلام کرده اند.

الشفع الحسن و الحسین علیهماالسلام و الوتر امیرالمومنین علیه السلام . (۱۱۱)

الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که در این آیه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و فاطمهٔ و الحسن و الحسین و اولادهم الی یوم القیامهٔ هم صفوهٔ الله و خیرهٔ من خلقه . (۱۱۲)

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را در دهه اول ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در آن روزها بمیرد بی حساب به بهشت رود و هر که در دیگر ایام بخواند برای او نوری گردد در قیامت .

داود بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که در نمازهای واجب و مستحب ، سوره فجر، را بخواند، در روز قیامت حشرش با حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این سوره حسین بن علی ع است و درجه او در بهشت باشد. (۱۱۳)

فصل پنجم : امام حسین علیه السلام در روایات

با بررسی روایا زیادی که از رسول گرامی اسلام از طریق شیعه و سنی رسیده می توان استفاده کرد: امام حسین بن علی علیه السلام به داشتن صفات و کمالات انسانی فوق العاده مورد مهر و علاقه جد بزرگوارش بوده و کلماتی در تمجید و ستایش آن حضرت در موارد زیادی بیان فرموده ، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ گاه سخنی به گزاف نگفته و قرآن هم فرمایش حضرت را از پیروی هوای نفس به دور دانسته : (و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) (۱۱۴) واگر یک چنین مرد الهی ، شخصی را ستایش کند معلوم می شود که از هر جهت لیاقت و شایستگی داشته است . (۱۱۵)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا، حسین سبط من الاسباط (۱۱۶)

حسین از من است و من از حسینم ، خداوند دوست بدارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی از سبطهای من است .

ابی حازم از ابوهریره نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد پس به تحقیق مرا دوست داشته است و هر کس به آنها بغض و عداوت داشته باشد، با من بغض و عدوات داشته است . (۱۱۷)

الحسن والحسین سبطان من الاسباط (۱۱۸)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنهٔ (۱۱۹) و ابوهما خیر منهما (۱۲۰)

علی بن ابی طالب علیه السلام به حسن و حسین علیهماالسلام می فرمود: شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند (۱۲۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد به آقای جوانان بهشت بنگرد حسین را تماشا کند .

ابراهیم فدای امام حسین علیه السلام شد

ابن شهر آشوب در مناقب سند را به ابن عباس می رساند که فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و آن حضرت حسین علیه السلام را بر زانوی راست و ابراهیم را بر زانوی چپ جای داده بود مکرر گاهی حسین و گاه ابراهیم را می بوسید در این حال به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی رسید و فرمود:

پیک الهی از سوی خدا بر من فرود آمد و گفت : ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: من حسین و ابراهیم را برای تو نخواهم گذاشت ، یکی را فدای آن دیگری کن .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون این کلمات را شنید نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد گریه اش افتاد و نگاهی هم به ابراهیم کرد و گریست .

فرمود: مادر ابراهیم کنیزکی است و چون در گذرد کسی جز من بر وی محزون نشود اما مادر حسین علیه السلام فاطمه است و پدرش علی است که پسر عمو و گوشت من و خون من است و چون درگذرد، دختر من و پسر عموی من محزون گردند و من نیز محزون شوم ، لاجرم اختیار کردم حزن خود را بر حزن ایشان هان ای جبرئیل ، مقبوض می شود ابراهیم و من او را فدای حسین کردم ابن عباس می گوید: پس از سه روز ابراهیم درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: فدای کسی شوم که فدای او کردم پسرم ابراهیم را. (۱۲۲)

محبت رسول الله صلی الله علیه و آله به حسنین علیهماالسلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن و حسین علیهماالسلام وارد شدند حضرت به احترام آنها از جای برخاسنت و به انتظار ایستاد کودکان در راه رفتن ضعیف بودند لحظاتی چند طول کشید نرسیدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف کودکان پیش رفت و از آنان استقبال نمود آغوش باز کرد، هر دو را بر دوش سوار نمود و به راه افتاد و می فرمود: فرزندان عزیز مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید. (۱۲۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را بوسید اقرع بن حابس که ناظر مهر و عطوفت پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرزندان خود بود عرض کرد: من ده فرزند دارم و هرگز آنها را نبوسیده ام .

حضرت در جواب فرمود: به من ربطی ندارد که خداوند ریشه رحمت و شفقت را از قلب تو کنده است . (۱۲۴)

روزی پیغبمر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از مسلمین در نقطه ای نماز می گزارد موقعی که آن حضرت به سجده می رفت حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود، به پشت پیغمبر سوار می شد، و پاهای خود را حرکت می داد و هی هی می کرد، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست سر از سجده بر دارد او را می گرفت و پهلوی خود به زمین می گذارد باز در سجده دیگر و تا پایان نماز طفل مکرر به پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار می شد یک نفر یهودی ناظر این جریان بود پس از نماز به حضرت عرض کرد: شما با کودکان طوری رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم !

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: اگر شما به خدا و رسول خدا ایمان می داشتید به کودکان خود عطوف و مهربان بودید مهر و محبت پیغمبر عظم الشان نسبت به کودکان مرد یهودی را سخت تحت تاثیر قرار داد و صمیمانه آیین مقدس اسلام را پذیرفت . (۱۲۵)

مردی به نام یعلی عامری از محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند جلو منزل امام حسین علیه السلام را دید که با کودکان مشغول بازی است طولی نکشید رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه اصحاب خود از منزل خارج شد وقتی امام حسین علیه السلام را دید دست های خود را باز کرد و از اصحاب جدا شد به طرف فرزند رفت تا او را در بگیرد کودک خنده کنان این طرف و آن طرف می گریخت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز خندان از پی او بود بچه را گرفت ، دستی زیر چانه کودک و دست دیگر پشت گردن او گذارد لب بر لبش نهاد و او را بوسید.

رهبر عالیقدر اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار کرد تا علاوه بر ادای وظیفه ، مردم را در راه تربیت فرزندان به شاد کردن کودکان و بازی با آنان بیشتر متوجه فرماید. (۱۲۶)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الحسن و الحسین امامان ان قاما او قعدا.(۱۲۷)

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو امامند: اگر چه یکی قیام کند و یکی بنشیند، یعنی برای پیش رفت اسلام در برابر مخالفان قرآن و اسلام سکوت کند.

ابوهریره می گوید: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را بر دوشت مبارک سوار نموده بود در میان راه گاهی حسن را می بوسید، گاهی حسین را مردی عرض کرد: یا رسول الله این دو کودک را دوست داری ؟فرمود: آری هر کس حسن و حسین علیهماالسلام را دوست بدارد با من دستی کرده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است .

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. (۱۲۸)

ز اذان می گوید: شنیدم از علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود:

الحسن و الحسین ریحاتنا رسول الله (۱۲۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسینین علیهماالسلام اشاره فرمود و گفت : اینها دو گل من هستند در دنیا.

چند حدیث دیگر نیز در همین زمینه با مختصر تفاوت (۱۳۰) روایت شده
است :

پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی به فاطمه علیهماالسلام می گفت : حسن و حسین را بیاور وقتی آنان را به خدمت آن حضرت می برد، و آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بویید. (۱۳۱)

ابوهریره می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دهان حسن و حسین علیهماالسلام را می مکید چنان که خرما را می مکید. (۱۳۲)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی و فاطمه و حسن و الحسین : انا سلم لمن سالتم و حرب لمن حاربتم . (۱۳۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

امام حسن و حسین علیهماالسلام خوب ترین اهل زمین هستند بعد از من و بعد از پدرشان و مادر آنها افضل روی زمین است . (۱۳۴)

ترمذی از اسامه نقل می کند: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را روی زانو خود نشانده و فرمود: این دو نفر پسران من و پسران دخترم هستند. پروردگارا! دوست بدار این دو را و هر کس دوست دارد این دو را. (۱۳۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله کام حسن و حسین علیهماالسلام را با خرما برداشته است . (۱۳۶)
مناقب امام حسین علیه السلام
مروی است از ابی حجاب که گفت : من ملاقات کردم مردی از بنی طری و به او گفتم :به من رسیده که شما شنیده اید نوحه جن را که بر امام حسین علیه السلام می کردند گفتم : مرا از آن خبر نمی دهی ؟شنیدم که می گفت در نوحه این شعر را:
مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود
مسخ می نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشانی مبارک امام حسین علیه السلام را به بوسه و غیر آن پس او را درخشندگی و نورانیت بود در گونه های مبارکش پدر و مادرش از بزرگان قریش بودند و جد او بهترین جدها بود. (۱۳۷)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دشمنی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی با من است .
زید بن ارقم می گوید: در محضر خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که طاهره با حسنین علیهماالسلام از منزل خویش به در آمده قصد حجره مقدس نمودند سپس امیرالمومنین علی علیه السلام پشت سر آنها بیرون آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده :
من احب هولاء فقد احبنی و من ابغض هولاء فقد ابغضنی .
آن کس که محبت اینها را دارد مرا دوست داشته و هر که با اینان کینه کند، با من دشمنی نموده است . (۱۳۸)
زر بن حبیش گوید: از محمد بن حنیفه شنیدم که می گفت : در ما خاندان شش خصل است که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس بعد از ما نخواهد بود، از ماست محمد صلی الله علیه و آله سید رسولان و علی علیه السلام سید اوصیا و حمزهٔ سیدالشهدا و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینت شده در بهشت پرواز می کند، هر جا بخواهد، و مهدی این امت آن که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند. (۱۳۹)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : ملعون است ، ملعون است کسی که کور و نابیناست از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من . (۱۴۰)
خداوند عالم بهشت را به وجود حسنین علیهماالسلام زینت بخشید
علی علیه السلام می فرماید: حسن و حسین علیهماالسلام در روز قیامت (۱۴۱)
از دو سوی عرش به منزله دو گوشواره اند، عایشه نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که بهشت عرض کرد: پروردگارا! مرا زینت کن زیرا ساکنان من پرهیزکاران و نیکوکارانند. او وحی کرد، که آیا زینت نکردم تو را به حسن و حسین . (۱۴۲)
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست
هر کجا می نگرم نور رخش جلوه گر است
هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست
هر کس میل سوی کرب و بلایش دارد

من ندانم که چه سری است که در خانه اوست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدن امام حسین علیه السلام را به چشم تشبیه کرده است !

ابوهریره می گوید: روزی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله

با جمعی از زیادی از صحابه از جمله ابوبکر و عمر فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود بودیم در این اثناء امام حسین علیهماالسلام که تازه راه افتاده بود از در وارد شد تا چشم پیغمبر بر او افتاد او را در آغوش کشید و صورتش را بوسید سپس دست های کوچک او را گرفت و به او فرمود: حرقة ، حرقة ترق عین بقعه یعنی ای بچه کوچکم ، ای بچه کوچکم ، از زانوان من بالا بیا و حسین هم از زانوان پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا آمد تا به روی سینه او می رسید و دوباره پایین می آمد.

آن روز پیامبر این عمل را با حسین علیه السلام بسیار تکرار کرد سپس فرمود: بدن حسین من به چشم پشه می ماند.

آن روز مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله را کسی نفهمید، اما در اثر ترقی علم امروز با میکرسکوپ چون به چشم پشه نظر کرده اند چشم او را سواخ سوراخ و مشبک دیده اند و متوجه شده اند که پیغعمبر صلی الله علیه و آله مرادش آن بوده که بدن حسین من چون چشم پشه مشبک خواهد گشت .

پس از این مذاکرات پیغمبر دهان خود را بر دهان حسین گذاشت و او را مکید و فرمود: خداوندا! من حسین را دوست دارم ، تو هم او را دوست

بدار. (۱۴۳)

دوستی امام حسین علیه السلام واجب است

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای به خدا ایمان ندارد مگر وقتی که من در نظر وی از جانش محبوب تر باشم و عترتم از عترتش و منسوبانم از منسوبانش محبوب تر باشد.

فخر رازی در تفسیرش ج ۷، ص ۳۹۱، می گوید: قطعا دعا کردن برای آل محمد منصب بزرگی است و به همین جهت این دعا در نماز خاتمه تشهد قرار گرفته است و نمازگزار می گوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد . و این گونه تعظیم درباره کسی جز آل محمد صلی الله علیه و آله دیده نشده است . همه اینها دلالت دارد بر این که محبت آل محمد واجب است تا آن جا که می گوید: اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله در پنج با آن جناب مساوی شده اند:

۱- صلوات بر او و بر ایشان در تشهد،

۲- سلام بر ایشان ،

۳- طهارت مستفاد از آیه تطهیر: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ...) (۱۴۴)

۴- حرمت صدقه دادن به ایشان ،

۵- لزوم حب ایشان .

کلام فخز رازی بسیار از رجال مذاهب چهارگانه اهل سنت نقل شده که بسیاری از آنها در الغدیر آمده است . (۱۴۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کسی ایمان ندارد تا این که به دوستی من اهل بیت مرا دوست بدارد. (۱۴۶)

از عمر بن خطاب نقل است : آخرین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رحلتش بدان تکلم کرد این بود که فرمود: بعد از من با اهل بیتم خوشرفتاری کنید. (۱۴۷)

ای بوده همیشه در تمنای حسین

این مژده شنو زجد والای حسین

فردوس بود جای احبای حسین

دوزخ باشد مقام اعدای حسین

مرد شامی و امام حسین علیه السلام

شخصی شامی به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمد چشمش به مردی افتاد که در کناری نشسته بود توجهش جلب شد، پرسید:این مرد کیست ؟گفته شد: حسین بن علی بی ابی طالب است سوابق عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود موجب شد که دیک چشمش به جوش آید و قربه الی الله آنچه می تواند دشنام نثار حسین بن علی علیهماالسلام کند.

همین که هر چه خواست گفت و عقده دلش را باز کرد، امام حسین علیه السلام بدون آن که خشم بگیرد و اظهار ناراحتی کند نگاهی پر از مهر و عطوفت به او کرد و پس از آن که چند آیه مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض قرائت کرد به او فرمود: ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم آن گاه از او پرسید: آیا اهل شامی ؟ پاسخ داد: آری فرمود: من اب این خلق و خو سابقه دارم و سرچشمه آن را نمی دانم پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی ، اگر احتیاجی داری حاضریم ، کمک دهیم ، حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم ، حاضریم تو را بپوشانیم ، حاضریم به تو پول بدهیم .

مرد شامی که منتظر برخورد شدیدی از امام بود و هرگز گمان نمی کرد با همچو گذشت و اغماضی رو به رو شود، چنان منقلب شد که

گفت : آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم تا آن ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین علیه السلام و پدرش مبغوض تر نبود و از آن ساعت بر عکسی کسی نزد من از او و پدرش محبوب تر نیست . (۱۴۸)

شام در زمان خلافت عمر فتح شد نخستین کسی که امارت و حکومت شام را در اسلام به او دادند یزید ابی سفیان بود یزید دو سال حکومت کرد و مرد پس از او حکومت این استان پرنعمت به برادر معاویه بن ابی سفیان واگذار شد.

معاویه بیست سال تمام در این استان با کمال نفوذ و اقتدار حکومت کرد.

حتی در زمان عمر که زود حکام عزل و نصب می شدند و به کسی اجازه داده نمی شد چند سال حکومت یک نقطه را در دست داشته باشدت معاویه در مقر خویش ثابت ماند کسی مزاحمش نشد او به قدری جای خود را محکم کرده که بعدها به خیال خلافت افتاد پس از بیست سال حکومت و بعد از صحنه های خونینی که به وجود آورد به آرزوی خود رسید و بیست سال دیگر به عنوان خلیفه مسلمین بر شام و دیگر قسمت های قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز حکومت کرد به این جهات مردم شام از اولین روزی که چشم به جهان اسلامی گشودند در زیر دست امویان بزرگ شدند و همچنان به جهان که می دانیم ، امویان از قدیم با هاشمیان خصومت

داشتند در دوران اسلام و با ظهور اسلام خصوموت امویان با هاشمیان شدیدتر و قوی تر شد و در آل علی علیه السلام تمرکز پیدا کرد.

بنابراین مردم شام از اول که نام اسلام را شنیده و به دل سپردند دشمنی آل علی علیه السلام را نیز به دل سپردند و روی تبلیغات سوء امویان دشمین آل علی را از ارکان دین می شمردند این بود که این خلق و خوی آنها مشور بود.

ابن حجر عسقلانی در اصابه نقل کرده که عمر در کنار کعبه نشسته بود امام حسین علیه السلام را مشاهده کرد و گفت : این محبوترین مردم در نزد اهل زمین و آسمان است (۱۴۹)

فصل ششم : اخلاق امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و غلام خطاکار

یکی از غلامان (۱۵۰) حضرت امام حسین علیه السلام جنایتی کرد که موجب عقوبت گردید فرمود او را بزنند غلام گفت : (و الکاظمین الغیظ)، امر کرد او را رها کنند باز غلام گفت : ای مولا و آقا من (و العافین عن الناس)، فرمود تو را بخشیدم باز غلام گفت ، (و الله یحب المحسنین).

امام علیه السلام فرمود: تو را آزاد کردم برای رضای پروردگار، آنچه به تو می دادم دو برابر برای تو مقرر کردم (۱۵۱).

امام حسین علیه السلام و احترام به برادر

دو یکی از بنی هاشم و دیگری از بنی امیه با یگدیگر مجادله داشتند این گفت : قوم من بزرگوارترند و آن می گفت : قوم من ... قرار شد هر یک نزد ده نفر از مردم قوم و طایفه ده هزار درهم به او بدهند سپس نزد حسین بن علی علیه السلام رفت آن حضرت پرسید: پیش از من به کسی مراجعه کرده ای ؟گفت : آری به برادرت حسن فرمود: من قدرت ندارم بر عطیه سرور خود چیزی بیفزایم و او نیز صد و پنجاه هزار درهم به این سائل داد مرد اموی با صد هزار درهم آمد که از ده تن گرفته بود و مرد هاشمی با سیصد هزار درهم که از دو تن گرفته بود اموی از این تفاوت خشمگین شد، پول را به صاحبانش رد کرد هاشمی هم برگرداند، اما امام حسین علیه السلام قبول نکرد، و فرمود: خواهی بردار و خواهی بر خاک بیفکن ، ما عطای خود را باز نمی ستانیم . (۱۵۲)

امام حسین علیه السلام و عیادت بیمار

کشی و ابن شهر آشوب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی امام حسین علیه السلام به عیادت بیماری رفت که تب شدیدی داشت چون حضرت داخل شد تب او مفارقت کرد و آن بیمار عبدالله بن شداد لیثی بود.

گفت : راضی شدم به آنچه خدای بزرگ تو به شما داده است ، تب نیز از شما می گریزد حضرت فرمود: خدای بزرگ هیچ چیز را خلق نکرده مگر آن که او را امر کرده است که ما را طاعت نماید پس صدایی شنیدند و کسی را ندیدند که می گفت : لبیک حضرت فرمود: آیا امیرالمومنین علیه السلام تو را امر نکرده که نزدیک نشوی مگر به کسی که دشمن ما باشد یا گناهگار باشد که کفاره گناه او باشی ، پس چرا نزدیک این مومن آمده ای (۱۵۳)؟

اخلاق حسنین علیهم السلام

پیر مردی مشغول وضو گرفتن بود.(۱۵۴) اما شیوه صحیح وضو گرفتن را نمی دانست امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هنگامی که طفل بودند وضو گرفتن پیرمرد را دیدند جای تردید نبود، تعلیم مسائل و ارشاد جاهل واجب است باید وضوی صحیح را به پیرمرد یا داد اما اگر مستقیما به او گفته شود .

وضو تو صحیح نیست گذشته از این که موجب رنجش او می شود برای همیشه خاطره تلخی از وضو خواهد داشت به علاوه از کجا که او این تذکر را برای خود تحقیر تلقی نکند و یکباره روی دنده لجبازی نیفتد و هیچ وقت زیر بار نرود. این دو طفل اندیشیدند و پیرمرد می شنید این یگی گفت : وضوی من از وضوی تو کامل تر است دیگری می گفت : وضوی من از وضوی تو کامل تر است .

سپس توافق کردند که هر دو در حضور پیرمرد وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت کند طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی صحیحی و کاملی جلو چشم پیرمرد گرفتند پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح را چگونه باید انجام داد و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تاثیر محبت بی شائبه و هوش و فطالت آنها قرار گرفت . گفت : وضوی هر دو شما صحیح و کامل است ، من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی دانم شما به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید مرا متبه ساختید متشکرم . (۱۵۵)

سخاوت امام حسین علیه السلام

کمال الدین بن طلحه رحمهٔ الله در کرم امام حسن علیه السلام قصه زنی که برای ایشان گوسفند کشته بود بیان کرده که هر یک از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام او را هزار گوسفند و هزار دینار زر دادند همچنین نقل شده که آن حضرت میهمان را اکرام می کرد و طالب را جود می نمود و رعایت صله رحم می کرد و فقیر را می نواخت و سائل را رد نمی کرد و برهنه را می پوشاند و گرسنه را سیر می کرد و حاجت وام دار را روا می کرد و بر ضعف رحیم بود و بر یتیم مشفق و مهربان و حاجتمندان را اعانت می نمود و هر چه مال به وی می رسید - گرچه اندک بود - بر محتاجان صرف می کرد.

معاویه چون به مکه آمد مال بسیار و لباس های فاخر برای آن حضرت فرستاد هیچ کدام را نپذیرفت و همه را باز پس داد. (۱۵۶)

امام حسین علیه السلام و بشر خضر می

علامه کاشف الغطاء از مجمع البحرین نقل کرده که امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین نینوا و غاضریه را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کرده و از آنها پذیذیرائی کنند و در قبال این شرط زمین را دوباره پس از آن که پولش را پرداخت به آنها واگذاشت ، از این خبر معلوم می شود که همراه امام حسین علیه السلام چقدر پول بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم بود.

شاهد دیگر بر عظمت این دستگاه سلطنت تا قضیه محمد بشر خضرمی است ، که سید بن طاووس و غیره نقل کردند که شب عاشوار یا همان شبی که مرگ بر دور خیمه ها می گردید به محمد بشر خضرمی می گفتند: پسرت در حد ری اسیر شد. : جواب داد: من نمی خواهم که پسرم اسیر باشد و من پس از آن زنده بمانم امام حسین علیه السلام سخن مرد را شنید و به او فرمود: خدا تو را رحمت کند من بیعتم را از تو برداشتم و تو حالا آزادی ، هر طور می توانی در آزادی پسرت بکوش .

عرض کرد: حسن جان درندگان مرا زنده نگذارند هر گاه از تو جدا بشوم ، حضرت فرمود: این لباس هـا و بـرده های یمنی را به پسرت ده که در آزادی خود صرف کند پس به او پنج دست لباس عطا فـرود کـه قیمـت آنهـا هزار دینار بود قیمت هر دست دویست دینار (صد لیره طلا) معلوم نیست جنس این لباس ها چه بود که قیمت یک دست آن صد لیره می شد و چقدر از این نوع لباس با حضرت بود، و برای چه آنها را بـا خـود مـی بـرد ؟. (۱۵۷)

مشاهده آثار پینه بر پشت مبارک

شعیب بن عبدالرحمان خزاعی گوید: چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید: بر پشت مبـارکش آثـار پینه مشاهده کردند علتش را از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند، فرمود: این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شب ها به دوش می کشید و به خانه بیوه زنان و کودکان یتیم و فقرا می رسانید.

نیکی به مقدار معرفت

یک اعرابی ، به محضر امام حسین علیه السلام آمد عرض کرد: یا بن رسول الله ذمه ای در گـردن مـن اسـت و قادر به ادای آن نیستم ناچار به خود گفتم که باید از مرد کریمی سوال نمایم و کسی که از اهل بیـت رسـول الله صلی الله علیه و آله باشد سراغ ندارم حضرت به اعرابی فرمود: من سه سوال از تو می کـنم اگـر یکـی را پاسـخ گفتی یک سوم آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سوال را جواب گفتی دو سـوم آن مـال را صـاحب خـواهی شد، و اگر هر سه مساله را پاسخ گفتی تمام آن مال را عطا خواهم کرد.

اعرابی عرض کرد: یا بن رسول الله ، چطور می شود که مثل شما که از همه جهات تکمیل هستید از مـن اعرابـی که بیابانی هستم پرسش کنید ؟

امام حسین علیه السلام فرمود: (۱۵۸)از جدم رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدم که فرمـود :المعـروف بقـدر المرفۀ .

اعرابی عرض کرد: هر چه می خواهی بپرس اگر بدانم جواب می گویم و اگز ندانم از شما یادی می گیرم و لا قوۀ الا بالله .

حضرت فرمود: افضل اعمال چیست ؟

گفت : ایمان به خداوند تعالی .

حضرت فرمود: چه چیز مردم را از مهالک نجات می دهد ؟

عرض کرد: توکل و اعتماد به خدای بزرگوار.

فرمود: زینت آدمی در چیست ؟

اعرابی گفت : علمی که با آن حلم باشد فرمود: اگر بدین شرف دست نیابد ؟

عرض کرد: مالی که با مروت و جوانمردی همراه باشد.

فرمود: اگر این را نیز نداشته باشد.

گفت : فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبایی باشد.

فرمود: اگر این را هم نداشته باشد.

عرابی گفت : صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او شایستگی جز این را ندارد.

حضرت خندید و کیسه ای که هزار دینار زر سرخ داشت به وی داد و انگشرتی بـه او عطـا کـرد کـه نگـین آن دویست درهم قیمت داشت .
حضرت به اعرابی فرمود: با این زرها ذمه خود را بری کن ، و این انگشتر را در نفقه خود صرف کن . (۱۵۹)
اعرابی آن زرها را برداشت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: (الله اعلم حیث یجعل رسالته).(۱۶۰)
کنیز و شاخه گل
علامه مجلسی ره از کشف الغمه روایت کرده که انس گفت :
روزی در محضر امام حسین علیه السلام بودم کنیز آن بزرگوار آمد و گلـی یـک شـاخه آن حضـرت گذاشـت حضرت فرمود: تو را آزاد کردم برای خدا من گفتم یک شاخه گل برای تـو مـی آوردت او را آزاد مـی کنـی ؟
حضرت فرمود: خدای بزرگ می فرماید: چون تحیت کنند شما را به تحیتی ، پس تحیت کنید بـه نیکـوتر از آن (۱۶۱)
و تحیت نیکوتر من آن بود که او را آزاد کنم . (۱۶۲)
معلم در نگاه امام حسین علیه السلام
عبدالرحمان سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد آموخت .
وقتی کودک در حضور پدر سوره را خواند امام علاوه بر پول نقد و پارچه ای که از راه حقشناسی به معلـم طفـل داد، دهان آموزگار را پرا از در کرد.
کسانی از این همه عطا تعجب کرده درباره آن از حضرت سوال کردند امام علیه السلام در پاسـخ فرمـود: کجـا پاداش مالی من با عطای آموزش این معلم برابری می کند (۱۶۳)
یعنی خدمت آموزش سوره حمد از عطای مالی من ارزنده تر است .
جز به یکی از سه گروه اظهار نیاز مکن
مردی از انصار از امام حسین علیه السلام حاجیی خواست امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر آبرویت را از خواهش کردن حضوری نگهدار و حاجتت را در نامه ای بنویس زیرا آنجه تو را شاد کند به آن عمل کنم ان شاء الله .
آن مرد نوشت : ای اباعبدالله ، فلانی از من پانصد اشرفی می خواهد و اصرار دارد بگیرد بـه او بفرماییـد مهلتـی بدهد چون امام علیه السلام نامه را خواند به منزل رفته کیسه ای آورد که هزار اشرفی داشت و به او فرمود:
با پانصد اشرفی وام خود را بپرداز و با پانصد اشرفی دیگر زندگی خود را اداره کن و جز به یکی از سه کس اظهار مکن : دین دار، یا صاحب مروت که از مردانگی خود شرم دارد، و خانواده دار، که مـی دانـد آبـروی خـودت را فروختی و آن را با برآوردن حاجت تو حفظ می کند. (۱۶۴)
سخاوت از امام حسین علیه السلام بیاموزید
امام حسین علیه السلام فرمود: درست است فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: افضـل الاعمـال بعد الصلاۀ ادخال السرور فی قلب المومن بما لا اثم فیه .
بهترین کار پس از نماز، وارد کردن شاید در دل مومن است با آنچه گناهی در آن نباشد .
امام حسین علیه السلام فرمود: غلامی دیدم خوراک خود را به سگی می دهد.گفتم : در چنین حال غذایت را می دهی ؟ ای فرزند رسول خدا، من غمگینم ، به شادی او شادی می جویم برای این که صاحب من یهودی است می

خواهم از او جدا بشوم پس امام علیه السلام به سوی صاحبش با دویست دینار آمد یهودی گفت : غلام فدای قدمت و بستان برای غلام و مال را برگردانید.

حضرت فرمود : مال را بخشیدم یهودی گفت : قبول کردم و به غلام بخشیدم .

حضرت فرمود: غلام را آزاد کردم وتمام مال را به او بخشیدم . همسر یهودی گفت : اسلام آوردم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم یهودی گفت : من هم اسلام آوردم ، این خانه را به او بخشیدم . (۱۶۵)

شعار آشنایی

صفات کبریائی را زمردان خداآموز

زمردان خدا اوصاف ذات کبریاآموز

زسربازی سرافرازی بود آزاد مردان را

سرافرازی و سربازی زشاه کربلاآموز

حسین آسا به دفع فتنه بیگانگان برخیز

شعار آشنایی با خدا از آشنا آموز

بیا در مکتب اسلام و بشنو درس قرآن را

مروت عاطفت آزادگی احسان و فاآموز

چون نام شیر مردان خدا را بر زبان آری

نخستین بار آیین ادب را از (نوا)آموز

فصل هفتم : حدیث ثقلین و سفینه

حدیث ثقلین

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ن انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما (۱۶۶)لن یفتر قاحتی یردا علی الحوض .

حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای معتبر و عبارات مختلف روایت شده و سنی و شیعه به صحتش اعتراف دارند از این حدیث و امثال آن چند مطلب استفاده می شود:

۱- چنان که قرآن تا قیامت در میان مردم باقی می ماند، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز تا قیامت باقی خواهند ماند، یعنی هیچ زمانی زمین از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمی شود.

۲- پیغبمر اسلام صلی الله علیه و آله با این دو امانت بزرگوار تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تامین کرده واهل بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معرفی کرده ، اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است .

۳- قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد، علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید.

۴- مردم اگر از اهل بیت پیروی کنند و به اقوال آنان تمسک جویند گمراه نمی شوند و همیشه حق در نزد آنهاست .

۵- همه احتیاجات دینی مردم نزد اهل بیت موجود است هر کس از آنها پیروی کند گمراه نمی شود و به سعادت حقیقی نایل می گردد، یعنی اهل بیت از خطا و اشتباه معصومند و با همین قرینه معلوم می شود که مراد

از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه افرادی هستند کـه از جهـت علوم دین کاملند و خطا و عصیان در وجودشان راه ندارد تا صلاحیت رهبری داشته باشند. و آنها عبارتند از علی بن ابی طالب و یازده فرزندش (۱۶۷) که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند، چنان که در روایـت نیـز به همین معنا تفسیر شده است از باب نمونه : ابن عباس می گوید: به رسول اکرم صـلی الله علیـه و آلـه گفـتم : خویشان شما که دوست داشتن آنها واجب است کیانند ؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین علـیهم السـلام . (۱۶۸)

جابر می گوید:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا ذریه هر پیغمبر را در صـلب خـودش قـرار داده ولـی ذریه مرا در صلب علی علیه السلام قرار داد .(۱۶۹) بر وجوب تمسک به ثقلین در روایات سنی ۳۹ حدیث ذکر شده است . (۱۷۰) بر وجوب تمسک به ثقلین در روایات شیعه ۸۲ حدیث ذکر شده است . (۱۷۱)

حدیث عترت مشتمل بر هشت فضیلت برای ائمه اطهار علیهماالسلام

حدیث عترت که از نظر شیعه و سنی متواتر است و در صحت آن تردید نیست دلالت بر چند فضـیلت بـزرگ برای ائمه اطهار علهیم السلام دارد:

۱- اهل بیت عصمت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین مرد هستند.

۲- همه مردم به وجود آنها نیازمندند ولی آنان از همه مردم بی نیازند.

۳- دلالت بر عصمت و طهارت آنان دارد .

۴- ائمه اطهار عالم به تمام علوم قرآن هستند.

۵- آنها از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آن حضرت هستند.

۶- امامت و پیشوایی منحصر در آنهاست .

۷- برای راه یافتن تنها باید دست به دامان آنها زد و از آنان مدد خواست .

۸- تا روز رستاخیز زمین از وجود آنان خالی نخواهد بود. (۱۷۲)

حدیث سفینه

این حدیث را نیز بیشتر محدثان اهل سنت در صاح و مسانید خود به طرق مختلف و متعدد آودره اند، چنان که به مستدرک حاکم (ج ۳، ص ۱۵۱) و نیز به اواسط طبرانـی بـه نقـل از اربعـین نبهـانی (ص ۲۱۶) مـی تـوان مراجعه کرد و به بخشی از اسناد و ماخد حدیث دست یافت . و اینک متن حدیث ن

عن رسول الله صلی الله علیه و آله ن الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومـن تخلـف عنهـا غرق و هوی . (۱۷۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من در میان شما و برای شما امت مانند کشتی نوح است که هر کس آن را سوار شد، نجات پیدا کرد و هر کس از آن کناره گرفت هلاک گردید.

عترت و اهل بیت در ردیف قرآن به عنوان یکی از دو بازمانده پیغمبر صلی الله علیه و آلـه و مرجـه مسـلمین و کشتی نجات و رهنما و ناخدای امت معرفی شده اند پس بر امت اسلامی واجب است اهل بیت را پیشوا و مقتـدا بشمرند و از آنها معالم دین خود را اخذ کنند.

گزارشی جالب از باستان شناسان شوروی درباره لوح کشتی نوح نبی حضـرت سـلیمان علیهمـا السـلام اسـتمداد حضرت سلیمان علیه السلام به پنج نور الهی

در جنگ جهانی اول (۱۹۱۶م) هنگامی که عده ای از سربازان انگلیسی در چند کیلومتری بیت المقدس مشغول سنگرگیری و حمله بودند، در دهکده کوچکی به نام اونتره یک لوح نقره ای پیدا کردند که حاشیه ای به جواهرات گرانبها مرصع و در وسطش خطوطی به حروف طلایی نگارش یافته بود. و چون آن را نزد فرمانده خودمیجرای این گریندل بردند هر چه کوشید نتوانست از آن چیزی بفهمد، ولی دریافت که این نوشته به زبان بیگانه و بسیار قدیمی است .

سرانجام این لوح دست به دست گردید تا به دست سرپرسست ارتش بریتانیا لیفتونانت و گلدستون رسید و ایشان هم آن را به دست باستان شناسان بریتانیا سپردند.

پس از پایان جنگ (۱۹۱۸م) درباره لوح مذکور به تحقیق و بررسی پرداختند و کمیته ای تشکیل دادند که اساتید زبان های باستانی بریتانیا، آمریکا، فرانسه ، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی عضو آن کمیته بودند.

پس از چند ماه بررسی و تحقیق درسوم ژانویه ۱۹۲۰ م معلوم شد که این لوح مقدسی است به نام لوح سلیمان و سخنانی از حضرت سلیمان علیه السلام را در بردارد که به الفاظ عبرانی قدیم نگارش یافته و ما اکنون خود الفاظ را با ترجمه اش در این جا می آوریم . (۱۷۴)

از راست به چپ خوانده شود

زبان عبرانی هم مانند سایر زبان ها دگرگونی یافته و حروف آن بسیار متحول شده چنان که طبق گفته محققان و اساتید زبان های باستانی ، حروف تهجی آن در زمان حضرت سلیمان علیه السلام از راست به چپ بدن صورت بوده است :

اما اکنون از چپ به راست بدین صورت است :

اما در این زمان از چپ به راست بدین صورت است . (۱۷۵)

و اینک ترجمه لوح سلمیانی :

الله

احمد ایلی

حاسن با هتول حاسین

یاه احمد! مقذا یعنی ای احمد! فریادم رس

یا ایلی ! یعنی یا علی ! مرا مدد فرمای

یا باهتول ! یعنی کاشئی یعنی ای بتول ، نظر مرحمت فرمای

یاه حاسن ! ضو مظع یعنی ای حسن ! کرم فرمای

یاه حاسین ! با رفو یعنی یا حسین ! خوش بخش

امو سلیمان صوه عئجب زالهلاد افتا یعنی این سلمیان اکنون به این پنج بزرگوار استغاثه می کند.

بذت الله کم ایلی یعنی و علی قدرت الله است .

اعضای کمیته چون بر مضمون نوشته لوح مقدس اطلاع یافتند هر یک با دیده تعجب به دیگری نگریستند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و پس از تبادل نظر قراد ، شد که لوح در موزه سلطنتی بریتانیا نگهدای شود.
اما چون این خبر به اسقف اعظم انگلستان (BISHOP lord) رسید، فرمان محرمانه ای به کمیته نوشت که خلاصه اش این است :
اگر این لوح درموزه گذاشته شود و در دیدگاه مردم قرار گیرد، اساس مسحیت متزلزل خواهد شد و سرانجام خود مسیحیان جنازه مسیحیت را بر دوش بلند کرده و در قبر فراموشی دفن خواهند کرد از این رو بهتر است که لوح مذکور را در راز خانه کلیسای انگلستان گذارده شود و جز اسقف و اهل سر کسی آن را نبیند. (۱۷۶)
کسانی که این لوح را دیدند و بینشی داشتند، گرایشی عجیب ، به اسلام پیدا کردند و همان وقت میان دو نفر از دانشمندن به نام ولیم و تامس درباره لوح گفت و گوهایی شد که به اسلام آوردن هر دو انجامید. سپس ولیم ، کرم حسین ، و تامس فضل حسین نامیده شد. (۱۷۷)
اهل بیت علیهم اسلام کشتی نجاتند
سالک راه حق بیا ، نور هدا زما طلب
نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
دم به دم گوش هوش می فکند این سروش
معرفت از طلب کنی از برکات ماه طلب
هست سفینه نجات عترت و ما خدا خدا
دست در این سفینه زن دامن ناخدا طلب
خسته جهل را بگو هرزه مگرد کو به کو
از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب . (۱۷۸)
پنج نور الهی در کشتی نوح علیه السلام
در ژوتیه ۱۹۵۱ م گروهی از دانشمندان معدن شناس روسی برای معدن یابی ، مشغول زمین کاوی بودند که ناگهان به تخته چوب هایی پوسیده برخوردند و پس از کاوش بیشتر معلوم شد که آن جا چوب های بسیاری در زیر زمین وجود داشته که که گذشت زمان ، آنها را کهنه و پوسیده ساخته از علایمی دریافتند که باید این چوب ها غیر عادی مشتمل بر راز نهفته ای باشد.
این بود که با دقت کامل زمین را شکافتند و در نتیجه ای تخته چوب های پوسیده و چیزیهایی دیگری از آن جا در آوردند و در آن میان ، تخته چوبی به شکل مستطیل یافتند که همه را به حیرت انداخت ، زیرا بر اثر گذشت زمان کهنگی و پوسیدگی به تمام چوب ها راه یافته بود جز این تخته چهارده اینچ (۱۷۹) طول و ده اینج عرض داشت و حروفی چند بر آن نقش بسته بود.
دولت روس برای بررسی درباره این تخته چوب در ۲۷ فوریه ۱۹۵۳ م کمیته ای تشکیل داد که اعضای آن باستان شناسان و استادان زبان های باستانی بودند و ما اکنون نام و عنوان آنان را در این جا می آوریم :
۱- سولی نوف ، استاد دانشگاه مسکو (بخش زبان ها)
۲- ایفاهان خینو، استاد زبان های باستانی در دانشکده رچاینا
۳- میثائن لوفارتگ ، رئیس اداره باستانی شناسی

۴- تانمول گورتن استاد زبان در دانشگده کیفرو
۵-دی راکن عتیقه شناس و استاد دانگشاه لنین
۶- ایم احمد کولاد، ناظم اداره تحقیق زتکومن
۷- میجر کولتوف ، (۱۸۰) ناظر دفتر تحقیقات دانشکده استالین

سرانجام پس از هشت ماه تحقیق و کاوش ، اسرار آن تخته چوب برای کمیته کشف معلوم شد که این تخته چوب از کشتی نوح علیه السلام است که برای تمین و مدد خواهی بر آن نوشته و بر کشتی نصب کرده است .

در وسط تخته چوب یک تصویر پنجه نمایی وجود داشت که عبارتی چند به زبان سامانی (۱۸۱) بر آن نگاشته بر آن نگاشته بود و ما اکنون آن تخته را در دیدگاه خوانندگان محترم قرار می دهیم تا تصویر و نوشته ها را چنانکه در زمان حضرت نوح علیه السلام بوده مشاهده کنند:

از راست به چپ خوانده می شود

کمیته تحقق پس از هشت ماه فکر و دقت و زحمت نوشته مذکور را خواندند و به حروف روس درآوردند (۱۸۲) بدین صورت :

حروف بالای پنجه :

حروف زیر پنجه :

سپس استاد زبان شناس بریتانیا maks .f . n .mr الفاظ مذکور را به انگلیسی چنین ترجمه کرد:

O. Mygod My Helper. Keep My Hand
With Mercy Andwithyour Holybodies:
.Mohamad. Alia. Shabbir
.Fatema
_They All Are Biggests And Honou
.rables
.Theworld Established For Them
.Help Me By Their Names

ای لطف خدا من !ای مدد کار من !

به لطف و مرحمت خود و به طفیل و ذوات مقدس محمد، ایلیا، شبر، شبیر، و فاطمه علیهم السلام دست مرا بگیر، این پنج وجود مقدس از همه با عظمت تر و واجب الاحترام هستند و تمام دنیای برای آنان بر پا شده است.

پروردگارا به واسطه نامشان مرا مدد فرمای .

تو می توانی همه را به راه راست هدایت نمایی (۱۸۳)

دشمنان اهل بیت علیهم السلام بخوانند!

کتاب (ادریس ص ۵۱۴ و ۵۱۵ چاپ لندن به سال ۱۸۹۵)به زبان سریان : اگر اینها نبودند من تو را (خطاب به آدم علیه السلام) نمی آفریدم و نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه جهنم و نه آفتاب و نه ماه را عرض کردم پروردگارا، نام اینها چیست ؟

به آدم خطاب رسید: به ساق عرض بنگر، چون نگریستم دیدم این پنج نام مبارک نوشته : (پارقلیطا (محمد)، و ایلیا (علی)، طلیه (فاطمه) شبر (حسن)، شبیر (حسین) پس مخلوقات مرا تسبیح کنید که نیست خدایی جز من و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من است . (۱۸۴)

مثل اهل بیت علیهم السلام مثل کشتی نوح است

شیعه با اقتدا به اهل بیت کتاب و سنت عمل کرده است پیروان اهل بیت میان خود و اسلام دیواری به وجود نیاورده و به شخصی بیگانه از اسلام رو نکرده و اشخاصی را که اسلام آنها را مقتدا و امام نساخته امام نساختند. (۱۸۵)

بلکه به کسانی رو کرده اند که بنیان گذار شریعت فرمان داده پس نام شیعه مرز و حایلی میان آنها و اسلام نیست ولی بر حنیفه و مالکیه شافعیه و حنبلیه و دیگر فرق اسلام است که این دیوارها را از میان خود و اسلام بردارند میان خود و اسلام ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و ابوالحسن اشعری را فاصله و حایل نسازند، این فقیهان و محدثان و متکلمان مانند دیگر فقیهان و محدثان و متکلمان اسلامی بودند نه بیش .

حدود سه قرن اول اسلامی از این مذاهب در میان نبود زیرا ابوالحسن اشعری در ۲۷۰ هجری متولد و حدود ۳۳۵ درگذشت و احمد بن حنبل در ۱۶۴ متولد به سال ۲۴۱ وفات یافت و نیز در سال ۹۵متولد و در ۱۷۵ وفات یافته و ابوحنیفه متولد به سال ۷۰ و متوفا به سال ۱۵۰ است .

اما لزوم اقتدا به اهل بیت و اعتراف به امامت و ولایت و ناخدایی آنها (مساوی است با تشیع)نه فاصله زمانی از اسلام نه از متن اسلام بیگانه است . (۱۸۶)

ابن عباس می گوید: پیغمبر فرمود: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد.

علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان بعد از نقل حدیث مزبور از کتب علامه از جمله ذخائر القبی (ص ۲۰) الصواعق المحرقه ، تالیف ابن حجر، (چاپ قاهره ، ص ۱۵۰ و ۸۴)تاریخ الخلفاء،تالیف سیوطی (ص ۳۰۷)، نور الابصار، تالیف شبلنجی ، (چاپ مصر، ص ۱۱۴) می گوید: غایة المرام (ص ۲۳۷)حدیث مذکور را به یازده طریق از عامه و هفت طریق از خاصه نقل کرده است . (۱۸۷)

در بعضی از کتاب های تاریخ گفته شده است از طریق شیعه نه حدیث به این مضمون نقل شده است .

امام حسین علیه السلام کشتی نجات است

در مدینة المعاجز از حسین بن علی علیه السلام مروی است :

قال اتیت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فرایت ابی بن کعب جالسا عنده ، فقال ، جدی مرحبا بک یا زین السماوات و الارض . (۱۸۸)

می فرمایمد: به نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم ابی بن کعب در نزد او نشسته است چون مرا دید فرمود: آفرین باد تو را ای زینت آسمان ها و زمین است .

فقال النبی صلی الله علیه و آله : یا ابی کعب ، و الذی بعثنی ، بالخق نبیا ان الحسین بن علی فی السماوات اعظم مما هو فی الارض و اسمه مکتوب عن یمین العرش : ان الحسین مصباح الهدی و سفینهٔ النجاهٔ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابی بن کعب ، سوگند به آن کسی که مرا به راستی مبعوث فرمود، حسین بن علی در آسمان ها بزرگتر از آن است که در زمین است ، و اسم او در طرف راست عرش نوشته شده است که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است یعنی از برکت او بشر گمراه به حق و اصل آید کشتی نجات خلاصی از عذاب دنیا و آخرت است .

بخش دوم : ارزیابی شهادت

فصل اول : نظر دانشمندان شیعه

مصیبت امام حسین علیه السلام از همه بالاتر است

شیخ صدوق قدس سره در علل الشرایع به اسناد خود از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : یا بن رسول الله ، چه شد روز عاشورا روز شهادت حسین علیه السلام است روز بزرگ مصائب است ، و حال آن که روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی که فاطمه علیهاالسلام جهان را وداع گفت و روزی که امیرالمومنین علیه السلام شهادت یافت و روزی که حسن بن علی علیه السلام به ضربت ستم شهید گشت واجب می کند که مصائب این روزها بزرگ تر باشد ؟

امام علیه السلام فرمود: مصیبت روز قتل امام حسین علیه السلام بزرگ تر است از جمیع ایام ، زیرا که اصحاب کساء که در نزد خداوند بهترین آفریدگانند، فزون از پنج تن نباشند و آنها محمد و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و جود عالم منوط به وجود ایشان بود چون رسول خداصلی الله علیه و آله جهان را وداع کرد مردمان به بقای چهار تن دیگر شاد بودند و چون فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت مردمان به وجود حسن و حسین علیهماالسلام تسلیت می یافتند چون علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به جای او بودند و بعد از شهادت حسن علیه السلام مردم چشمشان به جمال حسین علیه السلام بود اما چون حسین علیه السلام را به قتل رساندند کسی از اصحاب کساء باقی نماند تا مردم را در سوگواری آن حضرت سیر و سلوکی باشد ولی شهادت حضرت حسین علیه السلام چنان بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همگان را شهید کرده باشند این جاست که مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام بزرگترین ایام و برزگترین مصائب است . (۱۸۹)

اموال به طایفه روضه خوان از افضل اقسام انفاقاتی است که به جهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ممدوح و مرغوب است و برای آن ثواب عظیم وعده فرموده اند. (۱۹۰)

عاشورا چیست ؟

طریحی رحمه الله در کتاب مجع البحرین روایت کرده که موسی کلیم الله در مناجات خود عرض کرد:

پروردگارا! به چه سبب امت محمد صلی الله علیه و آله را بر دیگر امت ها فضیلت دادی ؟(۱۹۱) خطاب رسید: به جهت ده خصلت عرض کرد: آن ده خصلت .

کدام است تا من امر کنم که بنی اسرائیل به آن عمل کند ؟ ندا رسید: نماز، زکات ، روزه ، حج ، جهاد، جمعه ،جماعت ، قرآن ، علم ، عاشورا.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، عاشورا چیست ؟ندا رسید: گریستن و تباکی کردن بر سبط محمد و مرثیه و عزاداری بر مصیبت آن مظلوم ، یعنی اباعبدالله علیه السلام .

ثواب آه کشیدن و اندوه برای امام حسین علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرموده : آه کشیدن کسی که برای مظلومیت ما غمگین باشد تسبیح است و اندوه وی برای ما عبادت است و پنهان داشتن سر ما جهاد در راه خداست آن گاه فرمود: باید این حدیث را با آب طلا نوشته شود.

ثواب لعن بر قاتل امام حسین پس از نوشیدن آب

به سند متصل از ابو قولویه به اسناد خود از داود رقی گفت : نزد ابی عبدالله بودم ، آب خواست چون بنوشید گریه او را گرفت و چشمانش از اشک پر شد.

آن گاه فرمود: ای داود، خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را، هیچ بنده ای آب ننوشد که یاد حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتل او فرستد مگر آن که خدای تعالی برای او هزار حسنه نویسد و صد هزار گناه او را محو کند و صد هزار درجه مقام او را بالا برد و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده است و خداوند او را خرم و خوشحال گرداند.

امام صادق علیه السلام به یاد امام حسین علیه السلام آب می نوشد

شیخ جعفر شوشتری رحمه الله می نویسد: یکی از علامت های ایمان به یاد آوردن سید الشهداء علیه السلام پس از نوشیدن آب است و این مطلب برای همه کسی نیست بلکه ، برای حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

انی ما شربت ماء باردا الا و ذکرت الحسین علیه السلام).

من آب سرد نیاشامیدم مگر آن که به یادم آمد حسین علیه السلام .

کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذا استسقی الماء فلما شربه رایته قد استعبر و اغرور قت عیناه بدعومه .

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم ، آب طلبیدم و آشامید ، همین که آن را میل فرمود دیدم آن قدر گریه کرد تا چشمان مبارکش غرق اشک شد .

ثم قال لی : یا داود! لعن قاتل الحسین ، فما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و قاتله الا کتب الله له مائله الف حسنه ، و حط عند مائه الف سیئه ، و رفع له مائه اله درجه ، فکما، اعتق مائه الف نسمه ، و حشره الله یوم القیامه ثلج الفواد .

تشنگی حضرت بسیار بوده ولی می خواست دشمان متوجه نشوند .

باری این که امام صادق می فرماید: هر وقت من آب بیاشامم امام حسین علیه السلام به یادم می آید به سبب تشنگی شدیدی است که اماما حسین علیه السلام در کربلا به آن مبلا شد.

تشنگی حضرت به حدی رسیده بود که جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم خبر داد گفت : چنان تشنه می شود که از تشنگی چشمش آسمان را نمی بیند.

حضرت چنان تشنه شده بود که زبانش از تشنگی مجروح شده بود ولی به این حالت و این شدت از تشتنگی نمی خواست دشمانش بدانند که حضرت تشنه است ولی دشمنان فهمیدند، چون نهری از شط و فرات نزدیک حضرت بوه یا بناه به نقلی شط فرات در آن زمان

نزدیک بوده به طوری که حضرت شط را می دیده است .

حضرت نگاهی به آن کرد فهیمدند که حضرت تشنه است ، ظالمی گفت : یا حسین : الا تنظر الـی الفـرات کـان بطونه الحیاهٔ و الله لا تذوقه او تموت عطشا (۱۹۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: آبش بده

راوی می گوید: من همسفر حضرت صادق علیه السلام بودم در راه مکه دیدم شخصی در زیر سایه درخت افتاده ، حضرت فرمود: برو مبادا از تشنگی افتاده بادش می گوید پیاده شدم و رفتم عرض کردم : یـا بـن رسـول الله ، نصرانی است و از تشنگی افتاده است فرمود: آبش بده حضرت فرمود: آب دادن به این نصرانی ثواب دارد پـس مسلمان به مسلمان آب بدهد اجر دارد، مسلم به کافر اجر داد، کافر به مسلم ولو تخفیف گناه و عذاب بـه کـافر ولو تخفیف عذاب باشد.

عطوفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حیوانات

پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله مشغول وضو بود، گربه ای از راه گذشت و به آب نگاه کرد فرمود: معلوم است گربه تشنه است وضو را گذاشت و آب را نزد گربه گذاشت گربه آب خورد و حضرت از پس مانـده آب گربـه وضو را تمام کرد. (۱۹۳)

امام حسین علیه السلام همیشه زنده است

آری در ظاهر یزید حسین علیه السلام و انصارش را کشت اما در باطن امام حسین علیه السلام یزید و همه بنی امیه را بدتر ار هزار مرتبه کشتن کشت ، یزید آنها را یک روز کشت و امام حسین علیه السلام او و قومش را تـا ابد و هر روز کشت .

از تو می پرسم : کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ است این فلسفه را حتی ملـل غیـر اسـلامی نیـز درک کرده اند و مستشرق آلمانی مسیو مارییـن نیز به این نکته اشاره کرده است . (۱۹۴)

امام حسین علیه السلام از عرب بود اما امروز دیگر مخصوص عرب نیست ، بلکه مکتب او سرلوحه نهضت هـا و ملت ها و معیار حق و باطل است و عجم او را از عرب بیشتر دوست می دارد.

امام یزید که پادشاه عرب بود، عرب از مشرق تا مغرب او را طرد کرده و انتسابش را برای خـود ننـگ شـمرده است .(۱۹۵)

آفرین بر تو

باز در خاطره ها یاد تو ای رهبر عشق
شعله سرکش آزادگی افروخته است
یک جهان بر تو و بر همت مردانگی ات
از سر شوق و طلب دیده جان دوخته است
نقش پیکار توو در صفحه تاریخ جهان
می درخشد چو فروغ سحر از ساحل شب
رسم آزادی و پیکار حقیقت جویی
همه جا صفحه تابنده آیین تو بود
آنچه بر ملت اسلام حیاتی بخشد
جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود

تا زخون تو جهان شود از بنده آزاد

بر سر ایده انسانی خود جای دادی

در ره کعبه حق جویی و مردی و شرف

آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی

جان به قربان تو ای رهبر آزادگی و عشق

که روانت سر تسلیم نیاورد فرود

زان فداکاری مردانه و جانبازی پاک

جاودان بر تو و بر عشق و وفای تو درود .

هرزگی دشمنان پس از شهادت

یکی از مهمترین عوامل و علل پیش افتادن قیام حسینی و نهضت مقدس عاشوار فصلی است که پس از شهادت امام و یارانش بدن ضمیمه شد و با اسرای اهل بیت علیهم السلام از سویی و شهیدان کربلا از سوی دگیر این قیام به دنیا معرفی شد دشمنان تا توانستند پس از شهادت امام علیه السلام و تمام شدن کار هرزگی کردند بدن های شهدا را عریان کردند لباس هایشان را به غارت بردند بدن ها را زیر سم اسب ها کوبیدند، سرها را بالای نیزه ها بر افراشتند با اسران داغدیده تندی و درشتی کردند بر لب های خشکیده چوب زدند، این هرزگی ها از کربلا شروع شد و تا شام ادامه یافت و شخص یزید در این هزرگی ها شرکت کرد اما اسیران اهل بیت با کمال بزرگواری چنان که گویا هیچ مصیبتی ندیده اند به هر جا رفتند سخن از پیروزی خویش و رسوایی دشمن گفتند و روزی که همه مردم آنها را شکست خورده و از میان رفته و دشمنان را پیروز می دیدند، آنان خود را سرافراز و کامیاب و دشمن مغرور را بدبخت و رسوای تاریخی معرفی می کردند. (۱۹۶)

راز بقای امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام به واسطه شخصیت عالیقدر و به واسطه شهادت قهرمانه اش ، مالک قلب ها و احساسات صده میلیون انسان است اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند - یعنی سخنرانان مذهبی - بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و هم رنگ کردن روح ها با روح عظیم حسینی بهره برداری صحیح کنند، جهان اصلاح می شود.

راز بقای امام حسین این است که نهضتش از طرفی منطقی است و از ناحیه منطق حمایت می شود و از سوی دیگر در عمق احساسات و عواطف راه یافته است ائمه اطهار که به گریه بر امام حسین سخت توصیه کرده اند، حکیمانه ترین دستورها را داده اند این گریه هاست که نهضت امام حسین علیه السلام را در اعماق جان مردم وارد می کند تکرار می کنم به شرط آنکه گروهی که بر این مخزن عظیم گمارده شده اند بدانند چگونه بهره برداری کنند. (۱۹۷)

از یزید عبرت بگیرید

و ای عبرة لاولی الابصار اعظم من کون ضریح الحسین علیه السلام حرما معظما و قبر یزید بن معاویة مزبلة .

چه عبرتی برای صاحبان بصیرت بزرگتر از این که حرم حضرت امام حسین علیه السلام بزرگ و با جلال تر است و یزید آن روز سلطنت ظاهری را صاحب بود ولی آثاری از او باقی نمانده و قبر وی مزبله است .

حسین علیه السلام و فرزندانش همه برای رضای خدا از خود گذشتند و از آنها تنها علی بن الحسین علیه السلام ماند او هم در آن زمان مریض بود، مصلحت خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (۱۹۸)

ای کاخ دین زقیام تو استوار

دنیا زد دود ظلم و ستم تیره گشته بود

آیین حق و رسم دین الهی شکسته بود

طغیان نفس سرکش بد سیرتان دهر

پیوند دین حق و عدالت گسسته بود

زین کشمکش غبار مذلت به آسمان

می رفت و چهره اسلام شد نهان

متروک شد عمل به حکم خدا و پیمبرش

مردان حق ببرند مردمان

ناگه به پای خاست نگهبان مرز دین

ویرانه ساخت خانه گمراهی مبین

آهنگ جاودانه او در جهان هنوز

در گوش روزگار همی افکند طنین

ای کاخ دین زقیام تو استوار

اسلام از وجود تو گردیده پایدار

بر فرق کاینات بود پرچمت بلند

هستی همیشه تا که به پاست روزگار

حجت کشفی

فصل دوم : نظر دانشمندان اهل سنّت

۱- محمد علی جناح موسس کشور پاکستان

هیچ نمونه ای از شجاعت و فداکاری و شهامت بهتر از آن که امام حسین علیه السلام نشان داد در جهان پیدا نمی شود، به عقیده من تمام مسلمانان جهان باید از شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان نمود پیروی کنند و از مکتبش سرمشق بگیرند.

۲- عبدالله علائلی دانشمند و نویسنده معروف اهل تسنن

هر کس در زندگی دو روز دارد: روز زنده شدن و روز مرگ ، ولی تو ای حسین تنها یک روز داشتی : روز زنده شدن و حیات ، زیرا تو هرگز نمردی ، تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش نهادی .

به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم زنده ای . (۱۹۹)

۳- سخن شیخ محمد محمود مدنی

شیخ محمد محمود مدنی استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه از هر می گوید:

امام حسین علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا دید بال و پر شکسته و باطل از چهار سو راه را بر آن بسته است خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت .

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندو٠ و از میان بردن این تاریکی ها از او خواسته شده است صدایی از اعماق دلش او را ندا می کرد: تو ای پسر پیغمبر، برای رفع این شداید هستی خدا با جد تو تاریکی ها را برطرف و حق را ظاهر و باطل را باطل ساخت تا بر او این آیه نازل شد (اذا جاء نصر الله والفتح)

و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند پدر تو همان شمشیر برنده ای بود که در نیام نرفت تا گردن های مشرکان را ذلیل توحید ساخت .

برخیزد اباعبدلله مانند پدر و جدت جهان کن و از دین خدا حمیایت کن ، و ستم کاران را دفع کن و زمین را از پلیدی بغی و ستم پاک ساز.

خاندان اصحاب تو خوار شده اند و بانوان و فقرا و اطفال و یتیمان و بیوه زنان بیچاهر گشتند.

پس چه کسی این همه گرفتاری و پریشانی و فشار و ظلم و ستم را برطرف می سازد اگر تو برطرف نسازی ؟ و چه کسی برای نجات امت قیام می کند اگر تو قیام نکنی ؟ گویی امام حسین علیه السلام این صداها را از اعماق دلش می شنید که او را به این ندای موثر ندا می کرد، و شب و روز به او اصرار می ورزید.

پس امام حسین علیه السلام چاره ای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت و به کسانی که او را از قیام باز می داشتند و می ترساندند التفاتی نکرد و شدت و قساوت دشمن او را از جهاد در راه خدا باز نداشت ، زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کدر و برایش تفاوت : داشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور، چون هر دو حال برایش شرافت بود (هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین)(۲۰۰)

پس او در راه خدا و حق شهید شد و دشمن به لعنت خدا و فرشتگان و مردم گرفتار شد و او به بزرگ ترین درجات در نزد خدایش رستگار شد: (مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهدائ والصالحین)(۲۰۱)

۴- نویسنده اهل سنت

یکی از نویسندگان اهل سنت پس از آن که شرایط و اوضاع عصر امام حسن مجتبی علیه السلام با عصر امام حسین علیه السلام شرح داده می گوید:

ما نمی توانیم بگوییم امام عازم بود با یزید بیعت نکند و هر چند کشته شود، زیرا ممکن نبود امام با یزید بیعت کند، و اگر بیعت می کرد و مردم او را امام به حق می شمردند و او برای تغییر دین فرصت می یافت از این جاست که گفته اند:

ان الحسن فدی دین جده بنفسه واهله و ولده و ما تزلزلت ارکان دوله بنی امیه الا بقتل الحسین علیه السلام .

یعنی : حسین علیه السلام جان خود و اهل و اولاد خویش را فدای دین جدش کرد و ارکان دولت بنی امیته متزلزل نشد مگر به کشتن امام حسین علیه السلام .

همین نویسنده در جای دیگر می گوید:

دولت بنی امیه پس از شهادت آن حضرت دیری نپایید و شصت و چند سال را به پایان نرساند و کشتن امام درد کشنده ای شد که در اندام حکومت آنان جا گرفت تا سرانجام آنان را هلاک کرد و خونخواهی امام فریادی بود که دل ها و گوش های مردم با آن فتح می شد.

با توجه به این مصالح و اوضاع و اصول و ملاحظه مقام امام ، آیا کسی می تواند در ضرورت این قیام تردید کند ؟و آیا حتی با قطع نظر از مقام امامت اشکالی دارد که امام همین برنامه ای را که اجرا کرد با پیش بینی عاقبت کار انجام دهد.

تفاوت نمی کند که فواید و آثار را نتایج قیام بگوییم یا هدف بشماریم ، بحث لفظی نداریم ممکن است به این تغییر ادا کنیم که : این فواید و آثار، حکمت تعبد و تکلیف امام به شهادت است و ممکن است بگوییم : این فواید و آثار، هدف و قیام و قبول شهادت است . (۲۰۲)

رمز قرآن از حسین آموختیم

هر که پیمان با هو الموجود بست

گردنش از قید هر معبود درست

ما سوی الله را مسلمان بنده نیست

نزد فرعونی سرش افکنده نیست

عقل گوید شاد شو آباد شود

عشق گوید بنده شود، آزاد شو

عشق را آرام جان حریت است

ناقه اش را ساربان حریت است

آن امام عاشقان پور بتول

سرور آزادی زبستان رسول

الله الله بای بسم الله پدر

معنی ذبح عظیم آمد پسر

بهر آن شهرزاد خیر العمل

دوش ختم المرسلین نعم الجمل

در میان امت آن کیوان جناب

همچو حرف قل هو الله در کتاب

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

خواست آن ، سر جلوه خیر الامم

چون سحاب قبله باران از کرم

بر زمین کربلا بارید و رفت

لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد
مدعایش سلطنت بودی اگر
خود نکردی با چنین سامان سفر
دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد
دوستان او به یزدان (۲۰۳) هم عدد
سر ابراهیم و اسماعیل بود
شرح آن جمال را تفصیل بود
تیغ بهر عزت دین است و بس
مقصد او حفظ آیین است و بس
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
تیغ چون ال از میان بیرون کشید
از رگ ارباب باطل خون کشید
نقش الا الله در صحرا آموختیم
زآتش او شعله ها اندوختیم
شوکت شام و فر بغداد رفت
دولت غرناطه هم بر باد رفت
تا ما از خیمه اش لرزان هنوز
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان
اشک ما را بر مزار او رسان (۲۰۴)

فصل سوم : نظر دانشمندان غیر مسلمان

۱- مهاتما گاندی بنیانگذار هند نوین

من برای مردم هند طلب تازه ای نیاورده ام تنها نتیجه ای را که از مطالعات دامنه دار خود در تاریخ زندگی قهرمانانان کربلا به دست آودره بودم به ملت هند تقدیم کردم و اگر بخواهیم هند را نجات دهیم باید همان راهی را بپیمایم که حسین بن علی علیهماالسلام پیمود. (۲۰۵)

۲- ل . م . بوید

در طی قرون افراد بشر همیشه جرات و پر دلی و عظمت و روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته اند و در اثر همین هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلم نمی شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسروم که در چنین روزی با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می گویند و شرکت کرده ام ، هر چند که ۱۳۰۰ سال از تاریخ آن گذشته است . (۲۰۶)

۳- واشنگتن ایرونیک مورخ آمریکایی

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد،لیکن مسوولیت پیشوایی و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ های تفتیده عربستان روح حسین فناناپذیر است ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ، ای حسین . (۲۰۷)

۴- سر فردریک جیمس

درس امام حسین و هر پهلوان شهید دیگر این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند. (۲۰۸)

۵- پرفسور ادوارد براون

آیا اقلیتی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود آغشته با حزن و الم نگردد ؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت را انکار کنند. (۲۰۹)

۶- گیبون مورخ مشهور

در طی قرون آینده بشر و در سرزمین های مختلف شرح صحنه حزن آور و مرگ حسین علیه السلام موجب بیداری قلب خون سردترین خوانندگان خواهد شد.

۷- چارلز دیکنز

اگر منظور امام حسین علیه السلام جنگ در راه خواسته های دنیایی خود بود من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند ؟پس عقل چنین حکم می کند که او تنها به خاطر اسلام فداکاری کرد. (۲۱۰)

همچنین مسیو ماربین می گوید:

بزگترین دلیل بر این که حسین علیه السلام به قتلگاه رفت و ابدا قصد سلطنت و ریاست نداشت این است که حسین علیه السلام با آن علم و سیاست و تجربه که در عهد پدر و برادر در مقاتلت با بنی امیه حاصل نموده بود می دانست که با عدم موجودی اسباب خود و آن همه اقتدار یزید مقاومت با او ممکن نیست . دیگر آنکه حسین علیه السلام بعد از پدر پیش گویی از کشته شدن خود می نمود و از آن ساعتی هم که از مدینه حرکت کرد بی پرده به آواز بلند می گفت که من برای کشته شدن می روم و به جمع همراهان خود همین را محض اتمام حجت بیان می کرد که هر کس به طمع جاه و مال با او بیعت کرده ترک همراهی او را گیرند و ورد زبانش این بود: من راه قتلگاه در پیش دارم .

۹- محقق اروپایی و فداکاری امام حسین علیه السلام

چنان که گفتیم : در استراسبورگ فرانسه مرکزی وجود دارد برای مطالعه در مذهب شیعه دوازده امامی باید گفت که وابسته است به یک مذهب بزرگ تر برای مطالعع دانشمندان آن مرکز دواطبانه است و هیچ یک از دانشمندانی که در این مرکز کار می کنند از کسی مزد یا پاداش دریافت نمی کنند آنچه آنها را وادار کرده که در مذهب شیعه مطالعه کنند دو چیز است : اول عشق به مطالعه در مذهب شیعه دوازده امامی . دوم این که هم آنها استادان دانشگاه یا دانشمندان وابسته به انستیتوهای علمی هستند و هر کدام از مطالعه خود برای پیشرفت

کارشان نتیجه می گیرند.

یکی از دانشمندان آن مرکز (فرانسیسکو گابریلی)نشان داده که ، کشته شدن امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری به شرحی که تا این جا گفته شد و دنباله آن خواهد آمد و از عواملی اصلی توسعه مذهب شیعه بوده و قسمت اعظم تبلیغات آل بویه بر مبنای چگونگی کشته شدن حسین علیه السلام و خویشاوندان و دوستان استوار بوده است .

فرانسیسکو گابریلی استاد دانشگاه رم راجع به اثر کشته شدن امام حسین علیه السلام در توسعه مذهب شیعه می گوید: سلطان آل بویه تبلیغات خود را برای توسعه مذهب شیعه بر اساس وقایع روز دهم محرم سال ۶۱ هجری قرار داده بودند و آن تبلیغات آن موثر بود که آنها برای توسعه مذهب شیه ضرروی ندیدند که به زور متوسل شوند. (۲۱۱)

بزرگ فلسفه قتل شاه دین است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آئین است
نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
ببین که مقصد عالی وی چه بد ای دوست
که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است
زخاک مردم آزاده بوی خون آید
نشان شیعه و آثار پیروی این است (۲۱۲)

۱۰- آثار وجودی امام حسین علیه السلام در نظر دکتر جوزف

دکتر رینو جوزف مستشرق معروف فرانسوی (م : ۱۸۶۷ م) که چندین کتاب عربی منتشر به لغت فرانسه ترجمه کرده و در کتاب خود اسلام و مسلمانان که به عربی ترجمه شده (الاسلام و المسلون) و روضه خوانی هیئت های عزا نگاشته و به فواید این مراسم از جنبه سیاست و اخلاق و تربیت و کمال مرکزیتی که ایران در جامعه شیعه دارد اشاره کرده و پیشرفت و بقای مذهب شیعه را بخصوص در بعض نقاط مثل هند مربوط به سوگواری سیدالشهداء دانسته و اظهار کرده که با حفظ این مراسم جمعیت و شوکت و ترقی شیعه در آیند بیشتر خواهد شد.

این شرق شناس ضمن اشاره به اوقاف و وجوه بسیاری که شیعه در راه برگزاری عزاداری حسینی صرف می کند می گوید:

مذاهب دیگر به اندازه شیعه در راه تبلیغ و دعوت به دنی بذل مال نمی کنند و مصارفی که شیعه دارد شاید سه برابر مصارفی باشد که سایر فرق اسلام در این راه مصرف می کنند و اگر یک نفر شیعه در دورترین نقاط هم باشد یک نفری این مراسم را از تشکیل مجالس روضه و انفاق به فقرا و اطعام و غیره اجرا می کند و در حقیقت

به دعوت و تبلیغ می پردازد، منبر و وعظ و خطابه در تربیت خطبا و وعاظ و گویندگان توانـا و پـرورش اخـلاق عوام و آشنا کردن به علوم و معارف موقعیت خاصی دارد.

تمام مسائل در منابر مطرح می شود به نوعی که عوام شیعه از سایر فرقه ها به عقاید و مذهب خود آشـناترند و اگر در اقطار عالم نظر کنیم در هیچ جامعه ای مانند شیه زمینه ترقی علمی و صنعتی و اقتصادی فراهم نیسـت و شیعه بیشترین فرقه و آمادگی آنها برای کسب علوم و صنایع جدید بیشتر است ، چنانکه تعداد کارگر در میـان شیعه به نسبت جمعیت بیشتر است .

شیعه دین خود را با شمشیر پیش نبرده بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت پیشرفت کرده و اهتمام آنها بـه برگـزاری مراسم سوگواری موجب شده که تقریبا دو سوم مسلمانان و بلکه گروه هایی از هنود و محبوس و سایر ادیان نیـز با آنها در عزای حسین علیه السلام شرکت می کنند. (۲۱۳)

بر این اساس ممکن است بگوییم جمعیت شیعه در آینده از سایر فرق بیشتر می شود شـیعه بـا ایـن مجـالس و مراسم که دیگران هم در آن شرکت می جویند توانسته در ملل و اهل مذاهب دیگر نفوذ کنـد و اصـول مـذهب خود را به دیگران تبلیغ نماید و این همان اثری است که سیاستمداران غربی برای پیشرفت دین مسیح با صـرف اموال بسیار آرزو می کنند.

سپس راجع به هیئت ها و پرچم ها و علامات عزا و فواید آن شرحی می نگارد و تاثیر این شـعائر را در اتحـاد و زیارتی شوکت و استقلال و اتحاد متذکر شده می گوید:

از امور طبیعی و فطری که موید شیعه است این است که هر کس به طبع فطرت خود و طرفدار مظلـوم اسـت و مایل مظلوم را یاری کند این نویسندگان اروپایی هستند که در کتابهایشان تفصـیل شـهادت امـام حسـین علیـه السلام و اصحابش را می نویسند و مظلومیت امام حسین علیه السلام و اصحابش و ستمگری حسین علیه السـلام را نمی برند مگر با نفرت هیچ چیز نمی تواند جلو این امور فطری و ادراک وجدانی بشر بایستد و مـانع پیشـرفت مذهب شیعه شود. (۲۱۴)

۱۱- گفتار مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام

در دایرهٔ المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله بسیار مفصلی از خانم دانشمند انگلیسی با عنوان (سه شـهید)آمـده که خلاصه آن این است که سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلای کلمه حق جانبـازی و فـداکاری کردنـد کـه از سایر فداکاران و جانبازان گوی سبقت ربودند:

اول - سقراط حکیم یونانی در آتن .

دوم - حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در فلسیطن (۲۱۵)

سوم - حضرت حسین علیه السلام فرزند زاده محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر مسلمانان آن گاه نوشته است : تاریخ و حالات و چگونگی شهادت و جانبازی و فداکاری حسین علیه السلام از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسـی) قوی تر و مهم تر بوده است ، به همین جهت به سیدالشهداء ملقب شد زیرا سقراط و حضرت مسیح تنها در راه حق به تفدیه جان خود حاضر شدند ولی امام حسین علیه السلام جالا وطن کـرد در بیابـانی دور از جمعیـت در محاصره دشمن واقع شد و عزیزترین عزیزانش که از دست دادن هر یک از آنها از سر دادن خـودش مهـم تـر بوده فدای حق کرده به دست خود مقابل دشمن فرستاد و همه آنها را قربانی راه حق نمود بزرگتـرین دلیـل بـر اثبات مظلومیت حسین علیه السلام قربانی دادن بچه شیر خواره اش بود که در هیچ تاریخی سـابقه نـدارد، بچـه

شیرخواری را برای طلب آب (بی قسمت و قدر)بیاورد و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر، جفا قرار دهند این عمل دشمن مظلومیت حسین علیه السلام را اثبات کرد و به همین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان کرد در اثر جانبازی های او و اهل بیت دین بزرگ محمدصلی الله علیه و آله حیات نوینی به خود گرفت . (۲۱۶)

تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین

بذر همت در جهان افشاند افکار حسین

جان خود را از ره صدق و صفا از دست داد

زین سبب تا حشر باشد گرم بازار حسین

حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا

آری آری تا ابد برجاست آثار حسین

زندگی پیکار باشد در ره اندیشه ها

باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

گر نداری دین به عالم لا اقل آزاده باش

این کلام نغز می باشد زگفتار حسین (۲۱۷)

بخش سوم : علم امام علیه السلام

فصل اول : امام کیست ؟

امام و پیشوا به کسی گفته می شود جلو جماعتی افتاده ، رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی با مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی بر عهده گیرد و البیته به واسطه ارتباطی که در زمینه خود دارد در وسعت وضیق تابع زمینه خواهد بود.

آیین مقدس اسلام زندگانی عموم بشر را از جهت در نظر گرفته ، فرمان می دهد از جهت حیات معنوی مورد بررسی قرار داده و راهنمای مفید و در حیات صوری نیز از جهت زندگی فردی و اداره آن مداخله می کنند چنان که از جهت زندگی اجتماعی و زمامداری حکومت مداخله می کند بنابر جهاتی که شمرده شد امامت و پیشوایی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد: از جهت حکومت اسلامی و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی .

شیعه مقتد است چنان که جامعه اسلامی به هر سه جهت نامبرده نیاز مسندی ضروری دارد کسی که متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوایی جماعت را در آن جهات به عهده دارد از ناحیه و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا تعیین فرموده است . (۲۱۸)

وصف امام در بیان حضرت رضا علیه السلام

امام است که حلال خدا را حلال می داند و حرامش را حرام ، حدود را اقامه از دین خدا دفاع می کند و به راه عبادت می کند، با حکومت و بینه خوب و حجت رسا.

امام خورشید تابانی است که نورش جهان را فراگیرد و اندر افقی است که دیده و دست ها بدن نرسند.

امام ماه تابنده و چراغ فروزنده و نور طلوع کننده و اختر رهنما است در تارهای شب تاریک و دلیل هدایت و نجات بخش از هلاکت .

امام شعله ای است بر سر تپه و گرم کننده هر پناهنده است دلیل است در مهلکه وهر کس از او جداست نابود است .

امام ابری است و بارانی تند و آسمانی سایه بخش و زمینی است همواره و چشمه ای جوشان و استخر و بوستان ا ست .

امام امینی است رفیق و پدری است مهربان و برادری است هم زاد و چون مادری برای فرزند صغیر و دلسوز.

امام امین خداست در زمین میان خلقش و حجت اوست بر بندگانش و خلیفه اوست در بلادش و دعوت کننده به خدا و دفاع کننده از حریم اوست .

امام از گناهان پاک واز عیوب مبراست به علم مخصوص و بردباری موسوم است ، نظام دین و عزت مسلمانان و خشم بر منافقان و نابودی کفار است . (۲۱۹)

امام عالم به تمام دانش ها

ابوبصیر می گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم : فدایت شوم امام را چگونه می توان شناخت ؟حضرت در پاسخ فرمود:

نخست این که پدر امام او را در میان مردم به امامت نصب کند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام را به امامت منصوب کرد.

چنان که هر امامی باید امام پس از خود را به مردم معرفی کند.

دوم : هر چی از او بپرسی توانایی پاسخ داشته باشد.

سوم : تو ساکت باشی و امام به سخن ابتدا کند (منظور تو را بگوید)، یعنی از ما فی الصغیر تو آگاه باشد.

چهارم : مردم را از حوادث آینده خبر دهد.

پنجم : با هر یک از مردم با زبان خود آنان سخن بگوید.

به امام کاظم علیه السلام گفتم : فدایت شوم امام باید به هر زبانی تکلم کند ؟فرمود: آری ، زبان پرنده را هم می داند سپس فرمود: اکنون پیش از آن که از جایت حرکت کنی علامت آن را به تو عطا خواهم کرد، طولی نکشید که دیدم مردی نزد امام آمد که اهل خراسان بود و به زبان عربی با امام علیه السلام سخن گفت حضرت پاسخ او را به فارسی فرمود: آن مرد خراسانی گفت : من به زبان فارسی با تو گفت و گو نکردم برای این که شاید شما کاملا زبان فارسی را ندانی .

حضرت فرمود: سبحان الله ، اگر من نتوانم جواب تو را بگویم پس چه فضیلتی بر تو خواهم داشت ؟!

آن گاه امام علیه السلام به من فرمودن ای ابومحمد! امام آن است که کلام همه مردم و پرندگان و حیوانات و هر جانداری بر او مخفی نباشد، کسی که این خصلت ها در وجود او نباشد امام نیست . (۲۲۰)

عن ابی بصیر قال : قال ابوعبدالله علیه السلام :

ای امام لا یعلم ما یصیبه والی ما یصیر، فلیس ذلک بحجة الله علی خلقه .

امام صادق علیه السلام فرمود: آن که از حوادث و پیش آمدهای آینده خود آگاه بناشد، امام نیست . (۲۲۱)

خبر از حادثه کربلا

خبرهای غیبی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به ما رسیده و در کتب سنی و شیعه ضبط شده است بسیار است .

بعضی از مسلمانان بوده و هستند که وجود این فیض الهی را در نهاد افراد برگزیده خداوند با دو دلی و تردید تلقی کردهه و می کنند ولی در گذشته بعضی از آنها پس از تحقق یافتن خبر غیبی به واقع امر پی برده از تردید خود نادم شدند و در پیشگاه الهی استغفار کردند.

غرفه ازدی - که او را صحبه نیز می خواندند - از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از اصحاب صفه است او کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به معامله ای که انجام داده بود درباره اش دعای برکت فرمود غرفه می گوید:

در دل من نسبت به علی علیه السلام شک و تردید پدید آمد از این جهت که روزی با جمعی به همراه آن حضرت به زمین کربلا (شاطی ء الفرات) رسیدیم . علی علیه السلام از راه منحرف شد و در نقطه ای ایستاد ما نیز اطرافش ایستادیم .

حضرت با دست اشاره کرد و نقطه را نشان می داد و فرمود: این جا باز انداز کاروان آنهاست .این جا محل ریختن خون آنهاست این جا خوابگاه شتران آنها است پدرم فدای آن مظلومی که در زمین و آسمان جز خداوند بزرگ یار و یاوری ندارد غرفه از شنیدن این خبرهای غیبی دچار شک و تردید شد و در دل های می گفت : آیا آنچه حضرت خبر می دهد واقع می شود ک

او می گوید: پس از آن که امام حسین علیه السلام کشته شد من به همان سرزمین که مقتل شهیدان بود رفتم دیدم تمام آنچه را که امیرالمومنین علیه السلام فرموده بود واقع شده و در سخنان خود کوچکترین خطایی نداشته است .

پس از مشاهده آن صحنه از شک و تردیدی که آن روز به دلم راه یافته بود از خداوند طلب آمرزش کردم و دانستم که حضرت علی علیه السلام جز بر اساس پیمان الهی سخن نگفته است .(۲۲۲)

چند خبر غیبی

علی علیه السلام در سال ۳۹ هجری کشته شد اگر این خطبه را رسول اکرم صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر خود القا کرده باشد خبر از ۲۹ سال بعد داده است جالب آن که گفته آن حضرت تنها یک خبر غیبی نیست بلکه چند خبر است :

۱- علی علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نمی رود بکله کشته می شود.

۲- قتل آن حضرت در ماه مبارک رمضان اتفاق می افتد.

۳- در حال نماز کشته می شود.

۴- با سم کشته نمی شود، بلکه قتل آن حضرت با سلاح خواهد بود.

۵- سلاح به سر اصابت می نماید نه به سینه یا پهلو.

۶- خون ریزی به قدری شدید است که محاسن آن حضرت به خونش خضاب می گردد.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله این خبر غیبی را در منبر با حضور بسیاری از مسلمانان در کمال صراحت و قاطعیت بیان کرد. حتی مطلب به قدری در ضمیر آن حضرت روشن و غیر قابل تردید بود که فرمود: گویی می بینم که درباره تواین قضیه اتفاق می افتد.

خبر دادن از وقوع چنین حادثه ای در ۲۹ سال قبل از مجاری علمی ، تحصیلات دانشگاهی غیر ممکن است این علم غیبی است که به مشیت خداوند به پیغبمر اکرم صلی الله علیه وآله افاضه شده و رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر اساس آن سخن می گوید جالب آن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وقوع این حادثه را بیش از یک بار اعلام کرده است .(۲۲۳)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اخبار غیب

روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام در موارد متعددی از غیب و وقایع آینده خبر داده اند.

ماه رمضان نزدیک می شد، رسول اکرم صلی الله علیه وآله خطبه مفصلی خوانده و ضمن آن از عظمت و معنویت ماه رمضان سخن گفت قسمتی از فرائض و سنن را توضیح داد و مردم را به ادای وظایفشان تشویق کرد.

علی علیه السلام می فرماید: ضمن خطبه پیغمبر به پا خاستم و پرسیدم :

یا رسول الله ، چه عملی در ماه رمضان از همه برتر و بهتر است ؟در جواب فرمود: اجتناب از گناه ، سپس رسول اکرم صلی الله علیه وآله گریه کرد، گفتم : یا رسول الله !چه چیز گریه ات آورد ؟ فرمود: گریه من برای مصیبتی است که در این ماه بر تو وارد می شود گویی می بینم که در پیشگاه خداوند نماز می گزاری و شقی ترین مردم ضربتی به سرت می زند که ریشت از آن ضربت به خون خضاب می شود علی علیه السلام گفتن یا رسول الله! این حادثه در موقع سلامت دین من به من می رسد ؟فرمود: بلی در سلامت دینت .

خبر رسول اکرم صلی الله علیه وآله از شهادت عمار یاسر

عمار یاسر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وآله است او در دوران زندگی خود از مشرکان صدمات بسیار دید و با حوادث سختی رو به رو شد عمای در جنگ صفین از سربازان امیرالمومنین علیه السلام بود و در همان جنگ به شهادت رسید پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دو خبر درباره عمار داده بود که پس از گذشت سالیان دراز هر دو خبر جامه عمل پوشید نخست آن که خبر داده عمار یاسر به دست جمعیت ستمکار و ظالم کشته می شود و این خبر را مردم زیادی بی واسطه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حکایت تا جایی که بعضی از افراد می دانستند گروه حق و باطل در جنگ صفین قرار دارند.

خزیمۀ بن ثابت در جنگ جمل حاضر بود، ولی دست به شمشیر نزد در جنگ صفین نیز حاضر بود و نجنگید نکرد و می گفت جنگ نمی کنم تا عمار کشته شد و ببینم کدام گروه او را می کشند، زیرا من خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمود: کشنده عمار یاسر جمعیتی ستمکارند.پس از آن که عمار به دست لشکر معاویه کشته شد خزیمه گفت : اینک گروه گمراه را شناختم دست به شمشیر برد و به لشکر معاویه حمله کرد تا کشته شد.

خبر غیبی دوم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره عمار داده بود آخرین سهم او از دنیا بود عمار یاسر در روز صفین آب خواست ، برایش شیر آوردند گفت : پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به من فرموده : آخرین

نوشیدنی که از دنیا می نوشی شیر است سپس به میدان جنگ رفت و کشته شد این دو خبر غیبی در علم بـاری تعالی وجود داشت و خداوند پیغمبر اسلام را از آن آگاه کرد.(۲۲۴)

تعبیر خواب هند جگر از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله

در مدینۀ المعاجز آمده است : هند جگر خوار معاویه صبحگاهی به خانه رسول خداصلی الله علیه وآله در آمـد و به عایشه گفت : جوابی عجیب دیدم ، به عرض رسول خدا صلی الله علیه وآله برسان و تعبیر آن را بپرس و مرا آگهی ده ، در خواب دیدم خورشیدی تابان بر همه جهان مشرف بود و از آن خورشید ماهی تولید شد که جهـان را در نور خود فرا گرفت و از آن قمر دو ستاره روشن زایید که نور آنها از مشرق تا مغرب را فرا گرفت آن گـاه سحابی تاریک چون شبی ظلمانی متولد شد از آن ابر ظلمانی ، ماری سیاه به وجود آمد که نرم نرم به سـوی آن دو ستاره همی می رفت تا هر دو را بلعید مردمان در حرمان آن دو ستاره تابان بگریستند و قرین حزن و اسـف شدند عایشه را به حضرت رسول صلی الله علیه وآله معروض داشت رنگ و رخسار آن حضرت دگرگون گشت و سخت بگریست و فرمود: ای عایشه ، آفتاب روشن منم ، و ماه ، فاطمه دختر من اسـت و دو سـتاره ، حسـن و حسین اند و ابر سیاه معاویه است ، و مار سیاه یزید است .(۲۲۵)

خبرهای غیبی حضرت علی علیه السلام

۱- خبر از سلطنت معاویه پس از مرگش .

۲- حکومت حجاج بن یوسف ثقفی .

۳- داستان خوارج و جنگ نهروآن

۴- تعیین کسانی از اصحاب خویش که کشته ، یا به دار آویخته می شوند.

۵- پیکار با عهد شکنان و منحرفان و بدعت گذاران : ناکثین ، قاسطین ، مارقین .

۶- شمار کسانی که از کوفه برای نصرت در جنگ ها اهل بصره می آیند.

۷- سرگذشت عبدالله بن زبیر و تعبیر از او به مرد فریب کار و حیله گر و که بدون درک مقصد همیشـه اقـدام می کد و با چنگ زدن به ریسمان دیانت ، دنیاطلبی را دنبال کرده و سرانجام به دار آویخته می شود.

۸- پیدا شدن پرچم های سیاه از خراسان و تصریح به کسانی کـه از اهـالی خراسـان بـه طرفـداری از حکومـت عباسیان به پا می خیزند و معروف به بنی رزیق اند.

۹- رهبرانی از نسل او در طبرستان ، چون الناصر والداعی و غیر آن دو .

۱۰- کشته شدن نفس زکیه در مدینه و اظهار آن که محل کشته شدن نزدیک احجار زینت است و نیز خبـر از کشته شدن برادر او در باب حمزه پس از آن ه پیروز می شود و دوباره شکست می خورد.

۱۱- تصریح به داستان فرزند اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهماالسـلام و تعبیـر از او بـه ذوالبـداء و المسـجی بالرداء.

توضیح آن که در بعضی روایات آمده است در امامت اسماعیل بدا شد و امامتی که به مشیت حق بنا بود به وی رسید تغییر کرد نیز در هنگام مرگ اسماعیل ، امام جعفر صادق علیه السلام ردایی روی او کشید و به شماری از بزرگان شیعه او را در بستر مرگ نشان داد تا همه یقین کنند که اسماعیل مرده است .

۱۲- اشاره به سلطنت بنی بویه با بن گفتار: از دیلیمان بنوصیاد خروج می کنند تعبـر آن حضـرت بـه بنوصـیاد برای آن بود که پدر ایشان مایه صید می کرد و با فروش آن زندگی می کرد و همچنین خبر داد کـه بنـی بویـه

زواره را تصرف می کنند و خلفا را کنار می زنند و در آن هنگام که درباره علی علیـه السـلام سـخن مـی گفـت مردی پرسید: حکومت آنان چه مدت طول می کشد ؟حضرت فرمود: صد سال یا کمی بیش .
۱۳- خبر دادن از این که فرزندان عبدالله بن عباس حکومت را اشغال خواهند کرد.
ابن ابی الحدید گواهی می دهد که امیرالمومنین علی علیه السلام حوادث تا قیامت را می دانست و پدیـده هـایی که در پیش پای مسلمانان نمایان خواهد شد درک می کرد و آنچه پیش بینی می نمود همان بود که او تصـریح کرد بنابراین صحیح است که فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی .(۲۲۶)
غیبگویی امام علی علیه السلام
علامه حلی رحمه الله از پدرش نقل می کمند: علت این که در فتنه مغول ، اهل کوفه و حله و کربلا و نجف قتـل و عام نشدند، و از هجوم سربازان هلاکو مصون ماندند این بود که وقتی هلاکو به خارج بغداد رسید و هنوز شـهر را فتح نکرده بود
بیشتر اهالی حله از ترس خانه های خود را ترک گفتند و به بطایح گریختند و تعدادی در شـهر بـاقی ماندنـد از جمله پدرم و سید بن طاووس و فقیه بن ابی العز، این سه نفر تصمیم گرفتند به هلاکـو نامـه بنویسـند و صـریحا اطاعت خود را از وی اعلام کنند نامه نوشتند و به وسیله یک فرد غیر عرب فرستادند هلاکـو پـس از دریافـت نامه فرمانی به نام ایشان صادر کرد و گفت : به کسانی که نامه نوشتند بگویید اگر نامه را از صمیم قلب نوشـته اید و دلهای شما با نوشته تان مطابق است نزد ما بیایید.
فرستادگان هلاکو به حله آمدند و پیا هلاکو را ابلاغ کردند اینان از ملاقات هلاکو بیمناک بوند زیرا نمی دانستند پایان کار چه خواهد شد.
پدرم به آن دو نفر گفت : اگر من به تنهایی نزد هلاکو بیایم کافی است ؟
گفتند: آری در معیت فرستادگان هلاکو حرکت کرد در آن موقع هنوز بغداد فتح نشده بـود و خلیفـه عباسـی را نکشته بود وقتی پدرم به حضور هلاکو بار یافت به او گفت : چطور عباسی را نکشته بودند وقتی پدرم بـه حضـور هلاکو بار یافت به او گفت : چطور به مکاتبه با من اقدام کردید و چگونه به ملاقات من آمـدی پـیش از آن کـه بدانی کار من و خلیفه به کجا می کشد ؟از کجا اطمینان پیدا کردی که کار من خلیفه و به صلح نمی انجامد و ما او را ترک نمی گوییم ؟
پدرم در پاسخ گفت : اقدام به ما نوشتن نامـه و آمـدن مـن بـه حضـور شـما بـر اساسـی روایتـی اسـت کـه از امیرالمومنین علی علیه السلام به ما رسیده است .
حضرت علی علیه السلام در خطبه زوراء فرموده است : چه می دانی زوراء چیست ؟سرزمین وسیعی اسـت کـه در آن بناهای محکم پایه گذاری می شود مردم بسیاری در آن مسکن می گزینند.روسا و ثروت انـدوزان در آن اقامت می کنند.
بنی عباس آن جا را مقر خود و جایگاه ثروت های خویش قرار می دهند زوراء برای بنی عباس خانه بازی و لهـو است .
آن جا مرکز ستم ستمکاران و کانون تـرس هـای دهشـت زاسـت .جـای پیشـوایان گناهکـار و امیـران فاسـق و فرمانروایان خائن است و جمعی از فرزندان فارس و روم به آنان خدمت می کنند در این محیط تیره و گناه آلود و در شرایط ننگین و شرم آور، اندوه عمومی و گریه های طولانی و شرور و بدبختی دامن گیـر مـردم زوراء مـی

شود و گرفتار هجوم اجانب نیرومند می گردند اینان ملتی هستند که حدقه چشمشان کوچک است صورت های آنان مانند سپر طوق شده و لباسهایشان زره آهنین است سیمای جوانی دارند و پیشانی آنها فرمانروایی ست که از سرزمین اصلی خود آمده است او صدایی بلند و سطوتی نیرومند و همتی عالی دارد و هیچ شهری نمی گذرد مگر آن که فتح کند و هیچ علمی در مقابلش برافراشته نمی شود مگر آنکه سرنگونش می سازد بلا و عذاب بزرگ برای کسی است که به مخالفتش برخیزد او همچنان صاحب قدرت و نیرو است تا پیروزی نهایی نصیبش شود.

پدر علامه حلی پس از قرائت خطبه به هلاکو گفت : علی علیه السلام اوصافی را در خطبهع ذکر کرده و ما تمام آن را در شما می یابیم و به پیروزی شما امیدواریم به همین جهت نامه نوشتم و من به حضور شما آمده ام هلاکو اندیشه و فکر آقایان را به پاکی و حسن قبول تلقی کرد و فرمانی به نام پدر علامه نوشت و در آن مردم حله را مودر عنایت مخصوص قرار داد.طولی نکشید که هلاکو بغداد را فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی (مستعصم) را به قتل رساند، به طوری که دائرهٔ المعارف بستانی نقل کرده متجاوز از دو میلیون نفر در این حادثه خونین کشته شدند اموال فراوانی به غارت رفت و خانه های زیادی طعمه حریق شدو سرانجام آشکار شد که علمای حلی خطبه علی علیه السلام را به خوبی فهمیده و به درستی آن را با هلاکو و لشکریانش تطبیق داده بودند تشخیص صحیح و اقدام به موقع آنان جان مردم حله و کوفه نجف و کربلا را از خطر مرگ قطعی نجات داد و از کشتار دسته جمعی آنان جلوگیری کرد.

فتح بغداد

شهر بغداد را منصور دوانیقی (از خلفای عباسی) بنا کرد او در سال ۱۴۵ ق ساختمان شهر را آغاز کرد و هزاران مهندس و معمار و بنا و کاگر فنی در آن به کار گمارده و در سال ۱۴۹ ق ساختمان شهر پایان پذیرفت .

خبر دادن امام علی علیه السلام از پانصدسال بعد

هجوم هلاکو خان و لشکریانش به شهر بغداد و سقوط شهر به دست آنان به سال ۶۵۶ ق اتفاق افتاد و در واقع بین بنای شهر بغداد به فرمان منصور دوانیقی و فتح بغداد به دست هلاکو و لشکریانش متجاوز از پنج قرن فاصله بوده است .

علی علیه السلام در سال ۳۹ هجری به شهادت رسید و اگر فرض کنیم آن خطبه در سال آخر عمر خود القا کرده باشد باید گفت : امیرالمومینی علیه السلام در سال ۳۹ ضمن سخنان خود از فاجعه خونین و حادثه وحشت زایی خبر داده است که ۶۱۷ سال بعد به وقوع می پیوندد.

اگر قلم به دست بگیرید و با دقت حضرت علی علیه السلام را تجزیه کنید، می بیند کلام آن حضرته حاوی چندین خبر غیبی است او پیش از آن که از هجوم هلاکو و سقوط بغداد خبر بدهد از خبرهای غیبی دیگری که قبلا واقع خواهد شد خبر داده است شهد بغداد در زمین زوراء تاسیس می شود، عمارات ، محکمی در آن بنا می گردد، بنی عباس آن را اقامتگاه خود قرار می دهند مردم زیادی در آن سکونت می کنند، روسا و ثروتمندان در آن جمع می شوند و گناه و ناپاکی در آن جا شایع می گردد خلاصه این خطبه مجموعه ای از اخبار غیبی است .

این واقعیت و حقایق غیبی در علم الهدی وجود دارد و از راه تحصیل علوم دانشگاهی نمی توان بر آن دست یافت این خداوند است که با مشیت اختصاصی خود به هر کسی که بخواهد این دانش را افاضه می کند و او را به پاره ای از اخبار غیبی واقف می سازد.(۲۲۷)

علی علیه السلام عالم به تمام دانش هاست

امام حسین علیه السلام فرمود: وقتی که آیه (و کل شی ء احصیناه فی امام مبین)(۲۲۸) نازل شد اصحاب گفتند: یا رسول الله ، مراد از امام مبین تورات است یا انجیل یا قرآن ؟فرمود: هیچ کدام آن گاه متوجه پدرم شده فرمود: این امامی است که خدا همه علوم را در او قرار داده است . (۲۲۹)

با این که فضایل و مناقب فراوانی درباره علی علیه السلام و فرزندان عزیزش نقل شده است آیا برای انسان منصف و با ایمان جای شک باقی می ماند که ائمه علیهم السلام علم نداشتند !؟

فصل دوم : بحثی درباره علم امام علیه السلام

از علامه سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان درباره علم امام سوالی شده و ایشان با دلایلی کافی پاسخ داده است . در این جا متن سوال و جواب را ملاحظه کنید:

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال : آیا حضرت سید الشهداء علیه السلام در مسافرتی که از مکه به سوی کوفه می کرد می دانست که شهید خواهد شد یا نه ؟ و به عبارت دیگر آیا آن حضرت به قصد شهادت رهسپار عراق شد یا به قصد تشکیل یک حکومت عادلانه صد در صد اسلامی ؟

جواب : سید الشهداء علیه السلام به عقیده شیعه امامیه امام مفترض الطاعه و سومین جانشین از جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلمه می باشد، و علم امام علیه السلام به اعیان خارجیه و حوادث و وقایع طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه در می آید دو قسم و از دو راه است .

قسم اول از علم امام

امام علیه السلام به حقایق هستی ، در هر گونه شرایطی وجود داشته باشند، به اذن خدا واقف است ، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند، و آنها که بیرون از دایره حس می باشند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده ، دلیل این مطلب :

راه اثبات علم

از راه نقل روایات متواتره ای است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده .

به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید، امام علیه السلام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب ، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجهی می داند.

البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعالی و منحصر در ساحت مقدس او قرار می دهد ولی استثنایی که در آیه ترجمه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول)(۲۳۰) وجود دارد، نشان می دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معناست که غیب را مستقلا و از پیش خود (بالذات)کسی جز خداوند نداند، ولی ممکن است پیغمبران پسندیده به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران آن را بدانند چنان که در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می سپارد.

و از راه عقل براهینی است که به موجب آن ها امام علیه السلام به حسب مقام نورانیت خود کامل ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی و بالفعل ، به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند، برای وی حقایق روشن می شود.

ما تقریر این براهین را نظر به این که به یک سلسله مسایل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می دهیم .

این علم تاثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد.

نکته ای که باید به سوی آن عطف توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند، قابل هیچ گونه ، تخلف نیست و تغییر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و به اصطلاح علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته .

و لازمه این مطلب این است که هیچگونه تکلیفی به متعلق این گونه علم (از آن جهت که متعلق این گونه است ، حتمی الوقوع می باشد) تعلق نمی گیرد و همچنین قصد وطلبی از انسان ها با او ارتباط پیدا نمی کند زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل تعلق می گیرد و از این راه که فعل ترک هر دو اختیار مکلف اند فعل یا ترک خواسته می شود وامام از جهت ضروری الوقوع و متعلق قضای حتمی بودن آن محال است مورد تکلیف قرار گیرد.

مثلا صحیح است خدا به بنده بفرماید: فلان کاری را که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار تو است بکن ، ولی محال است بفرماید فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من ، البته تحقق خواهد یافت و بر و برگرد ندارد بکن یا مکن ، زیرا چنین امر و نهی لغو و بی اثر می باشد.

و همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد اراده کند، برای خود مقصد و هدف قرار داده ، برای تحقق دادن آن تلاش و کوشش بپردازد ،ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغییر و تخلف)و، به طور قضای حتمی ، شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده و تعقیب کند زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان کمترین تاثیری در امری که به هر حال شدنی است و از آن جهت که شدنی است ندارد.

مثلا اگر کسی علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان شهر باشد، حتما زیر ماشین رفته هلاک خواهد شد (علمی است مشروط و مقید)البته تا می تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی شود و از این راه جان خود را حفظ می کند و پر روشن است که نرفتن از روز فلان در فلان نقطه از خیابان شهر حتما زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ گونه تخلف ندارد، و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی تواند بگیرد (علم به قضای حتمی)بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر، برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد، زیرا می داند که سودی ندارد و فایده ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد: علم به قضای حتمی تاثیر در زندگی علمی انسان ندارد و تکلیف آور نیست . این شخص با وجود علم به خطر زندگی عادی خود را ادامه می دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه ۱۹۲ سوره مبارکه (لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه)نیست زیرا در تهلکه واقع شده نه این که خود را به تهلکه انداخته برخلاف شخص

مفروض اولی که مکلف است تا می تواند برای نجات از خطر چاره ای بیندیشد و خود را به تهلکـه نینـدازد و از این بیان روشن می شود که :

۱- این علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او ارتباطی با تکـالیف خاصـه او نـدارد و اصـولا هـر امـری مفوض از آن جهت که متعلق قضای حتمی و حتمی الوقوع است متعلق امر و نهی یـا اراده و قصـد انسـانی نمـی شود.

آری ، متعلق قضای حتمی و مشیت قاطعه حق متعال ، مورد رضا به قضاست ، چنان که سیدالشهداء علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می گفت : رضا بقضاء ک و تسلمیا لامـر ک لا معبـود سـواک و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند فرمود: رضاالله رضانا اهل البیت .

۲- ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی غیر قابل تغییر متسلزم جبر است مثلا اگر فرض شـود کـه امـام علم داشته که فلان شخص در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه بـه هـیچ وجه قابل تغییر نیست لازمه این فرض این است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده برای وی مقدور نمی باشـد، یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبوریت ، برای شخص مجبور تکلیفی نیست .

و این تصوری است بی پایه زیرا:

اولا:این اشکال در حقیقت اشکال است ،به عمومیت تعلق قضای الهی

به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنی ها می گویـد: تقـدیر خداونـدی نمی تواند به فعل اخیتاری اسنان متعلق شود و انسان مستقلا آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجـه انسـان خالق افعال و خود خدا خالق بقیه اشیاء است در حالی که به نص صریح قرآن و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام همه موجـودات و حـوادث جهـان بـدون اسـتثناء متعلـق قضـا و قـدر خداوندی عز اسمه است .

از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت اطراف آن نمی تـوانیم آن را در ایـن مقاله مختصر بگنجانیم آنچه به طور اجمال می شود گفت این است که در جهان هستی که آفـرینش خـدا اسـت چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسـانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است ، مثلا خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجـام دهـد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است ، زیرا اگر اختیاری نباشـد اراده خداوند از مرادش تخلف می کند (و ما تساوون الا ان یشاء الله رب العالمین). (سوره تکویر، آیه ۲۹).

و ثانیا: با صرف نظر در تعلق فضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت و متواتره ، خداونـد لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است عالم است آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییـر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی کند، ولی اگر امام به برخـی از آنهـا یـا بـه همه علم رساند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می شود ؟

۳- این که ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهداء علم به واقع داشت چرا مسـلم

را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد ؟چرا توسط صیدوای نامه به اهل کوفه نوشت ؟چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد ؟چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آنکه خدا می فرماید (و لا تقلوا بایدیکم الی التهلکه)(۲۳۱) چرا و چرا ؟

پاسخ همه این پرسش ها از این نکته ای که تذکر دادیم روشن است و امام علیه السلام در این موارد و نظایر آنها به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قرائن به دست می آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می دانست هیچ گونه اقدامی نکرده ، زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضا حتمی و تغییرپذیر نیست ، چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آن که در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده پیش ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند می فرماید:

(قل لو کنتم فی بیوتکم لبریز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم). (۲۳۲)

بگو: اگر در خانه هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده به سوی خوابگاههای خود بیرون می آمدند .

قسم دوم از علم امام : علم عادی

پیغمبر صلی الله علیه و آله به نص قرآن کریم و همچینن امام علیه السلام (از عترت پاک او) بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار داد. امام علیه السلام نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضرر کارها را از روی علم عادی تشخیص داده و آنچه را شایسته اقدام می بیند اراده کرد، در انجام آن به تلاش و کوشش می پردازد، در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی و موافق می باشد و به هدف اصابت می کند و در جایی که اسباب و شرایط مساعدت نکنند از پیش نمی ورد.

و این که امام علیه السلام به اذن خدا به جزئیات همه حوادث ، چنان که شده و خواهد شد واقف است ، تاثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد - چنان که گذشت .

امام علیه السلام مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف مقررات دینی مکلف و موظف می باشد و طبق سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد با موازین عادی انسانی باید انجام دهد و آخرین تلاش و کوشش را در احیای کلمه حق و سرپا نگهداشتن دین و آیین بنماید.

نهضت سید الشهداعلیه السلام و هدف آن

با یک سیر اجمالی در وضع عمومی آن روز می توان نسبت به تصمیم و اقدام سیدالشهداء علیه السلام روشن شد.

تیره ترین و تاریک ترین روزگاری که در جریان تاریخ اسلام به خانواده رسالت و شیعیانشان گذشته دوره حکومت بیست ساله معاویه بود.

معاویه پس از آن که خلافت اسلام را با هر نیرنگ بود به دست آورد و فرمانروای بی قید و شرط پنهاور اسلامی شد همه نیروی شگرف خود را صرف تحکیم و تقویت فرمانروایی خود و نابود ساختن اهل بیت رسالت می نمود نه تنها، در این که آنان را نابود کند بکله می خواست نام آنان را از زبان مردم و نشان آنان را از یاد مردم محو کند.

جماعتی از صحابه پیغمبر را که مورد احترام و اعتماد مردم بودند از هر اره بود با خود همراه و با ساختن احادیث به نفع صحابه و ضرر اهل بیت به کار انداخت و به دستور او در منابر اسلامی در سرتاسر بلاد اسلامی به امیرالمومنین علیه السلام - مانند یک فریضه دینی - سب و لعن می شد.

به وسیله ایادی خود مانند زیاد بن امیه و سمرة بن جندب و بسر بن ارطاة و امثال ایشان هر جا از دوستان اهل بیت سراغ می کرد به زندگی اش خاتمه می داد و در این راه ها از زر و از زور، ا ز تطمیع ، از ترغیب ، از تهدید، تا آخرین حد توانایی استفاده می کرد.

در چنین محیطی که طبعا کار به این جا می کشد که عامه مردم از بردن نام علی و آل علی علهیم السلام نفرت کنند و کسانی که از دوستی اهل بیت رگی در دل دارند از ترس جان و مال و عرض خود هر گونه رابطه خود را با اهل بیت قطع کنند.

واقع امر را از این جا می توان به دست آورد که امامت سیدالشهداء علیه السلام تقریبا ده سال طول کشید که در همه این مدت (جز چند ماه اخیر) معاصر معاویه بود در طول این مدت از آن حضرت که امام وقت و مبین معارف و احکام دین بود در تمام فقه اسلامی حتی یک حدیث نقل نشده است (منظور روایتی است که مردم از آن حضرت نقل کرده باشند که شاهد مراجعه و اقبال مردم است نه روایتی که از داخل خاندان آن حضرت مانند ائمه بعدی رسیده باشد).

و از این جا معلوم می شود که آن روز، درب خانه اهل بیت علیهم السلام به کلی بسته شده ، و اقبال مردم به حد صفر رسیده بوده است .

اختناق و فشار روز افزون که محیط اسلامی را فرا گرفته بود به حضرت امام حسین علیه السلام اجازه ادامه جنگ با قیام علیه معاویه را نداد و کمترین فایده ای هم نداشت ، زیرا اولا معاویه از وی بیعت گرفته بود و با وجود بیعت کسی با وی همراهی نمی کرد.

و ثانیا: معاویه خود را یکی از صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله کاتب وحی و مورد اعتماد و دست راست سه نفر از خلفای راشدین به مردم شناسانده بود و نام خال المومنین را به عنوان لقبی مقدس بر خود گذاشته بود.

و ثالثا: با نیرنگ مخصوص به خودش به آسانی می توانست حضرت امام حسین علیه السلام را به دست کسان خودش بکشد و بعد به خونخواهی وی برخیزد و از قاتلین وی انتقام بکشد و مجلس عزا نیز برایش برپا کند و عزادار شود.

معاویه وضع زندگی امام حسن علیه السلام را به جایی کشانیده بود که کمترین امنیتی حتی در داخل خانه شخصی خودش نداشت ، و بالاخره نیز وقتی که می خواست برای یزید از مردم بیعت گیرد آن حضرت را به دست همسر خودش مسوم کرده شهید ساخت .

همان سیدالشهداء علیه السلام که پس از درگذشت معاویه بی درنگ علیه یزید قیام کرد و خود و کسان خود حتی بچه شیر خواره خود را در این راه فدا کرد در همه مدت امامت خود - که معاصر معاویه بود - به این فداکاری نیز قادر نشد، زیرا در برابر نیرنگ های صورتا حق به جانب معاویه و بیعتی که از وی گرفته شده بود قیام و شهادت او کمترین اثری نداشت .

این بود خلاصه وضع ناگواری که معاویه در محیط اسلامی به وجود آورد و درب خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به کلی بسته ، اهل بیت را از هر گونه اثر و خاصیت انداخت .

درگذشت معاویه و خلافت یزید

آخرین ضربت کاری وی که به پیکر اسلام و مسلمین وارد ساخت این بود که خلافت اسلامی را به سلطنت استبدادی موروثی تبدیل نمود و پسر خود یزید را به جای خود نشانید در حالی که یزید هیچ گونه شخصیت دینی (حتی به طور تزویر و تظاهر)نداشت و همه وقت خود را علنا با ساز و نواز و باده گساری و شاهد بازی و میمون رقصانی می گذرانید واحترامی به مقررات دینی نمی گذاشت و گذشته از همه اینها اعتقادی به دین و آیین نداشت چنان که وقتی که اسیران اهل بیت و سرهای شهیدان کربلا را وارد دمشق می کردند و به تماشای آنها بیرون آمده بانگ کلاغی به گوشش رسید گفت :

نعب الغراب فقلت قل اولا نقل

فقد اقتضیت من الرسول دیونی (۲۳۳)

و همچنین هنگامی که اسیران اهل بیت و سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را به حضور آوردند ابیاتی سرود که یکی از آنها این بیت بود:

لعبت هاشم بالمللک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

زمام داری یزید که توام با ادامه سیاسیت معاویه بود تکلیف اسلام و مسلمینن را روشن می کرد و من جمله وضع رابطه اهل بیت رسالت را با مسلمانان و شیعیانشان (که می بایست به دست فراموشی مطلق سپرده شود و بس) معلوم می ساخت .

در چنین شرایطی یگانه وسیله و موثرترین عامل برای قطعیت یافتن سقوط اهل بیت و درهم ریختن بنیان حق و حقیقت این بود که سیدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کند و او را خلیفه و جانشین مفترض الطاعه رسول خدا بشناسد.

امام علیه السلام و بیعت با یزید

سید الشهدا علیه السلام نظر به پشوایی و رهبری واقعی که داشت نمی توانست با یزید بیعت کند و چنین قدم موثری در پایمال ساختن دین و آیین بردارد و تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت و خدا جز این از وی نمی خواست .

اثر امتناع از بیعت

از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت ، زیرا قدرت هولناک و مقاومت ناپذیر وقت با تمام هستی خود بیعت می خواست (بیعت می خواست یاسر) و به هیچ چیز دیگر قانع نبود و از این روی کشته شدن امام علیه السلام در صورت امتناع در بیعت قطعی و لازمه لاینفک امتناع بود.

سید الشهداء علیه السلام نظر بر رعایت مصلحت اسلام و ملسمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت و بی محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشده شدن بود.

و این است معنای آنچه در برخی روایات وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به او فرمود: خدا می خواهد تو را کشته ببیند و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعش می کردند فرمود: خدا می خواهد مرا کشته ببیند و به هر حال مراد مشیت است نه مشیت تکوینی ، زیرا چنانکه سابقا بیان کردیم مشیت تکوینی خدا تاثیری در اراده و فعل ندارد.

ترجیح مرگ بر زندگی

آری سید الشهداء علیه السلام تصمیم بر امتناع از بیعت و در نتیجه کشته شدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصابت نظر آن را به ثبوت رسانید، زیرا شهادت وی با آن وضع دلخراش حضرت مظلومیت و حقانیت اهل بیت را مسجل ساخت و پس از شهادت تا دوازده سال نهضت ها و خونریزی ها ادامه یافت و پس از آن همان خانه ای که در زمان امام پنجم به وجود آمد شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه و کنار جهان به تابش و تلالو پرداخت ، و پایه استوار آن حقانیت توام با مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می باشد و پیشتاز این میدان سیدالشهداء علیه السلام بود.

حلا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت با وضعی که پس از شهادت وی در مدت چهارده قرن پیش آمد و سال به سال تازه تر و عیمق تر می شود اصابت نظر آن حضرت را آفتابی می کند و بیتی که آن حضرت (بنا به بعضی از روایات)انشاد فرمود اشاره به همین معناست :

و ما ان طبنا جبن و لکن

منایانا و دوله آخرینا

و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیدا وصیت کرده بود که اگر حسین بن علی علیه السلام از بیعت با وی خودداری کند او را به حال خود رها کند و هیچ گونه معترض وی نشود معاویه نه از راه اخلاص و محبت این وصیت را می کرد بلکه می دانسته که حسین بن علی علیهماالسلام بیعت کننده نیست و اگر به دست یزید کشته شود اهل بیت مارک مظلومیت به خود می گیرندد و این برای سلطنت اموی خطرناک و برای اهلی بیت علیهم السلام بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است .

اشاره های مختلف امام علیه السلام به وظیفه خود

سیدالشهداء علیه السلام به وظیفه خدایی که امتناع از بیعت بود آشنا بود و بهتر از همه به قدرت بیکران و مقاومت ناپذیر بنی امیه و روحیه یزید پی برده بود و می دانست که لازم لاینفک خودداری از بیعت ، کشته شدن اوست و انجام وظیفه خدایی شهادت را در در دارد. و از این معنا در مقامات مختلف با تعبیرات گوناگون کشف می فرمود.

در مجلس حاکم مدینه که از وی بیعت می خواست فرمود: مثل من با مثل یزید بیعت نمی کند. هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می رفت از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که در خواب به وی فرموده خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که کشته شوی .

در خطبه ای که هنگام حرکت از مکه خواند و در پاسخ کسانی که می خواستند آن حضرت را از حرکت به سوی عراق منصرف سازند، همان مطلب را تکرار فرمود.

در پاسخ یکی از شخصیت های اعراب که در راه اصراد داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گرنه قطعا کشته خواهد شد فرمود: این رای بر من پوشیده نیست ، ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت .

برخی از روایات اگر چه معارض دارد یا از جهت سند خالی از ضعف نیست ولی ملاحظه اوضاع و احوال روز و تجربه و تحلیل قضایا آنها را کاملا تایید می کند.

اختلاف روش امام حسین علیه السلام در خلال مدت قیام خود

البته مراد از این که می گوییم مقصد امام علیه السلام از قیام خود شهادت بود و خدا شهادت او را خواسته بود این نیست که خدا از وی خواسته بود که از بیعت یزید خودداری نماید آن گاه دست روی دست گذاشته به کسان یزید اطلاع دهد که بیایید مرا بکشید و بدین طریق خنده دار وظیفه خود را انجام دهد و نام قیام روی آن بگذارد بلکه وظیفه امام علیه السلام این بود که علیه خلافت شوم یزید قیام کرده از بیعت با او امتناع خود را که به شهادت منتهی خواهد شد از راه هر ممکن به پایان رساند.

از این جاست که می بینیم روش امام علیه السلام در خلال مدت قیام به حسب اختلاف اوضاع و احوال مختلف بوده در آغاز کار که تحت فشار حاکم مدینه قرار گرفت شبانه از مدینه حرکت کرده به مکه که حرم خدا و مامن دینی بود پناهنده شد و چند ماهی در مکه در حال پناهندگی گذارنید.

در مکه تحت مراقبت سری مامورین آگاهی خلافت بود تا تصمیم گرفته شد توسط گروهی اعزامی در موسم حج کشته شود یا گرفته شود به شام فرستاده شود و از طرف دیگر سیل نامه از جانب عراق به سوی آن حضرت باز شده در صدها و هزار نامه وعده یاری و نصرت داده او را به عراق دعوت کردند و در آخرین نامه که صریحا به عنوان اتمام حجت (چنان که بعضی از مورخین نوشته) از اهل کوف رسید، آن حضرت تصمیم به حرکت و قیام خونین گرفت ، اول به عنوان اتمام حجت مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود فرستاد و پس از چندی نامه مسلم مبنی بر مساعد بودن اوضاع نسبت به قیام به آن حضرت رسید.

امام علیه السلام به ملاحظه دو عامل که گفته شده ، یعنی ورود مامورین سری شام به منظور کشتن یاد گرفتن وی و حفظ حرمت خانه خدا و مهیا بودن عراق برای قیام به سوی کوفه رهسپار شد.

سپس در اثنای راه که خبر قتل فجیع مسلم و هانی رسید، روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرموده به تصفیه جماعت خود پرداخت و تنها کسانی را که تا آخرین قطره خون خود از یاری وی دست بردار نبودند نگهداشته رهسپار مصرح خود شد .

محمد حسین طباطبائی

سخنی از علامه امینی رحمهٔ الله علیه

علامه فقید معاصر امینی صاحب کتاب بسیار نفسی الغدیر در کتاب ارزنده سیرتنا و سنتنا سیرهٔ نبینا سخنی است که ترجمه اش نقل می شود پس از بیانی درباره حب اهل بیت می فرماید:

ما که نشاختیم و ما در دهر نیز نشاخت کسی را که بتواند به همه این جهات احاطه یافته و همه مواهبی را که خداوند به خاندان پیغمبرش عطا فرموده است ، از عوامل دوستی و تمامی اصول ولایت همه شوون خلافت و امامت بتواند درک کند و ارزش و مقدار آن را بیابد تا بتواند محبتی را که سزاوار چنین کسان است داشته باشد.

و چون هیچ یک از این جهاتی که گفته شد و مخصوص خاندان پاک پیغمبر است قابل درک نیست و ده ها مانند این جهات هست که آن طور که باید و شاید گفته نشده است و مقدار و خصوصیتش بیان نشده است قول در محبت آنان حرف یاوه ای بیش نیست که اصلا معنا و مفهومی ندارد، زیرا غلو - چنان که گفتیم - آن است که از حد تجاوز شود و تجاوز از حد لا محاله می بایست پس از شناختن حد و قیاس باشد کجا ما می توانیم حد و اندازه آنان را درک کنیم تا چه رسد بر آنکه تجاوز کنیم (قل هلم شهداء کم الذین یشهدون ان الله حرم هذا). (سوره انعام ، آیه ۱۵۰).

علاوه بر این ، آنچه درباره عترت طاهره بگوییم از علم و اراده و قدرت و تصرف و رضا و غضب و حلم و عفـو و رحمت و تفصل و تکرم و دیگر فضایل به هر اندازه که برسد و گوینده هر چه مبالغه کند همگی تا سر حد امکان خواهد بود و میان صفات ممکن و صفات واجب هیچ گونه شباهت و هم شکلی وجود ندارد و سنخیت میـان آنهـا از اصلی متنفی است کجا توان مقایسه نمود ماین صفت ذاتی مطلق و صفت عرض میان آنچه کـه هـیچ کیفیـت ندارد و هیچ زمان او را فرا نمی گیرد و با آنچه به هزار کیفیت پابند و در دست زمان گرفتار اسـت میـان خـود اصیل استقلالی و وجود تبعی که هستی اش از دیگری است میان ذات ازلی ابدی و ذات حادث معتبر با این همه فرق ها که لازمه صفات ممکن است هیچ گونه شرک و غلوی هرگز متصور نیست . (۲۳۴)

یک فتوای فقهی از مرجع تقلید

در کتاب سالار شهیدان که حضرت استاد جناب آقای حاج سید احمد فهری که زنجانی آن را تالیف نموده انـد، آمده است :

چنان که در اول این بحث اشاره کردیم اخیرا زمزمه های سنی گردی و دعوت به مرام مبتـدع وهـابی از بعـض افراد ناشناخته شده در کشور امام صادق علیه السلام بلند شده است البته علمـا و دانشـمندان کشـور تشـیع بـا نوشتن مطالب اساسی مشت های تحکم به دهان این یاوه سرایان زده اند و اگز یاوه گویی ادامه پیدا کند بـیش از پیش به وظیفه دفاع از حرمی مقدس ولایت خواهند پرداخت .

ان عادۀ العقرب عدونا

و انما النعل لها حاضرۀ

ولی افراد متدین و علاقه مند به خاندان عصمت و طهارت از طبقه شیعه و سنی مقلـد کـه از ایـن اهانـت هـای نابخردانه بر اهل بیت سخت ناراحت بودند برای تعیین تکلیف شرعی خود به وسیلعه جمعی از فضلا بـه یکـی از مراجع عالی قدر شیعه مراجعه نمودند و ایشان فتوا و نظریه خود را مرقوم داشتند که عین سوال و جـواب بـدون اظهار نظر برای ثبت در تاریخ درج می گردد:

محضر مبارک حضرت مستطاب آیۀ الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی المیلانی دامت برکاته .

با کمال احترام استدعا داریم به سوالات ذیل صریحا جواب مرقوم فرمایید:

۱- کسی که عقیده به اصول دین و اصول مذهب دارد و فقط نسبت به امامـت معتقـد اسـت کـه دوازده نفـر از اوصیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلفای معصومین و امامان مفترص الطاعـه و حجـج الله فـی ارضـه و از طرف خداوند دارای کرامات و معجزات می باشد و ولایت تشریعی بر جمع بشر داشـته و دارنـد آیـا نقصـی در اسلام و ایمان و تشیع وی به نظر مباکر می رسد یا خیر ؟

۲- آیا انبیا و اوصیا از طرف پروردگار عالم ولایت کلیه تتکویینه دارند یا خیر ؟ در صورتی که چنـین مقـامی را دارا باشند متمنی است دلیل آن را بیان فرمایید و مستدعی آن که معنی ولایت کلیه تکوینیه را توضیح فرمایید.

۳- در ایجاد مکمنات آیا ائمه اطهار علیهم السلام علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غایی عالم هستند ؟

امضا

نه نفر از فضلا و طلاب مشهد

۲۶ جمادی اولالی ۱۳۹۰ ق

جواب : ۱- ولایت تشریعی به داشتن حق تصرف است در امورات مردم و اداره آنها مانند ولایت فقیه بر نصب و قیم برای اداره امور ایتام و نصب متولی برای اوقافی که متولی ندارد و غیر ذلک ، و گاهی ولایت تشریعی حق تصدیع قانون گذاری را گویند چنان که سنی ها در حق برزگانشان قایلند، و به همین مناسبت است که برایشان تکتف در نماز و نافله ضحی و غیر آنها را تشریع کرده اند.
۲- ولایت تکوینیه ، یک قسمتی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن نسبت به کائنات فی الجمله که عموم انبیا و اوصیا علیهم السلام داشته اند و قسم دیگر عبارت است از ولایت کلیه تکوینیه که مجرای فیض بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حد تواتر به ما رسیده است و دروغ و جزاف نفرموده اند زیرا آن بزرگواران صادق و مصدق می باشد و این دلیل بر هر کس که به کتب احادیث معتبره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نمایند روشن است علاوه بر ادله عقلیه غیر قابل رد که در جای خود مذکوراست و انکار این مقام نقص است از نظر مذهب جعفری .
۳- این بزرگواران چنانچه علت غایی عالم می باشند و عالم برای وجود آنها آفریده شده واسطه و مجرای فیض نیز می باشند که فیض وجود از آنان مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می رسد و این اصطلاحا فاعل ما به الوجود می گویند و غیر از فاعل ما منه الوجود است که بعضی آفریننده و وجود دهنده می باشد که جز خدای متعال آفریننده ای نیست و آفرینش منحصر به ذات مقدس پروردگار است .
و به جهت مثال برای واسطه بودن آفتاب است نسبت به نشو نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است و آفرینش و وجود دهنده خداست و بس .
الحاصل در آفریدن ، و وجو دادن که منحصر به خدای متعال می باشد هیچ کس شرکت ندارد ، زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیت هر چیز بدون استنثا از خداست و بس و ائمه اطهار علیهم السلام به حسب مقام نورانیتشان به اذن و اراده خدا واسطه فیض می باشند و کمال قرب و رفعت و مقامشان به همین جهت است که خودشان بلاد واسطه فیض می گیرند و دیگران به جهت نداشتن این استعداد نیاز به واسطه دارند.
در خاتمه دو مطلب گفته می شود:
اولا: این که انسان نبایستی به هر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود، خداوند متعال می فرماید:
(و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و الصر والفواد کل اولئک کان عنه مسولا). (سوره اسراء، آیه ۳۶).
ثانیا، مسلمانان با همدیگر حسن معاشرت داشته باشند و در گفت و شنود از هوا و هوس بپرهیزند و غرض نفسانی نداشته باشند و به وحدت کلمه اهمیت بدهند که خداوند متعال می فرماید:
(و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا)(سوره آل عمران ، آیه ۱۰۳)
پس نبایتسی با دستور قرآنی مخالفت نمود و التایید منه سبحانه و تعالی .
سید محمد هادی الحسینی المیلانی
محل مهر مبارک

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام علی علیه السلام این نیست که مقام معنوی نداشته باشند برای امام علیه السلام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است : خلافتی است که به موجب آن جمیع ذرات در برابر ولی امر خلاصه از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه علیهم السلام نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل اصولا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام طبق روایات پیش از این عالم انواری بوده اند در ضلل عرش ، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند، و مقاماتی دارند الی ماشاءالله چنان که در روایات معراج ، جبرئیل عرض می کند:

لو دنوت ائمه لا حترقت هر گاه کمی نزدیک تر می شدم سوخته بودم با این فرمایش که :

ان لنا مع الله حالات لا یسع مللک مقرب و لا نبی مرسل .

ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل .

این جزء اصول مذهب ماست که ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی دارند قبل از آنکه موضوع حکومت در میان باشد چنان که به حسب روایات ، این مقامات معنوای برای حضرت زهرا علیهاالسلام و هم هست با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه .

این مقامات سوای وظیفه حکومت است از این رو وقتی می گوییم

حضرت زهرا علیهاالسلام قاضی و خلیفه نیست لازمه اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد همچنین اگر کسی قایل شد که النبی اولی بالمومنین من انفسهم سخنی درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفته بالاتر از این که مقام ولایت و حکومت بر مومنان را دارد. (۲۳۵)

آدم به تو می نازد ای اشراف انسانها

ای یاد تو در عالم آتش بر جانها

هر جا زفراق تو چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت

از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها گردیده کهن امام

جانسوز حدیث تو تازه است به دوران ها

یک جان به ره جانان دادی و خدا داند

کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها

در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوان ها

آن سان که تو جان دادی در راه رضای حق

آدم به تو می نازد ای اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همت مردانه

ای مفتخر از عزمت همواره مسلمان ها. (۲۳۶)

بخش چهارم : حادثه کربلا و پیامبران

فصل اول : فضائل کربلا و وجه تسمیه آن

کربلا یعنی آن خاک پاکی که قدرت حق را در برابر باطل برای همیشه نشان داد.

کربلا یعنی آن خاکی که تا قیام آل محمد صلی الله علیه و آله ندای اهل حق و هیهات منا الذله از آن بلند است.

کربلا یعنی آن بیابانی که در نصف روز بساط خلافت آل ابی سفیان را به هم پیچید.

کربلا یعنی آن بستان سرسبزی که همیشه به خون راد مردان عالم بشریت شاداب و با صفا و سرخ روست . (۲۳۷)

زنده کدام است بر هوشیار

آن که بیمرد به سر کوی یار

در بحار از کامل الزیارهٔ از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند زمین کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد ۲۴ هزار سال پیش از آن که زمین کعبه را خلق کند و او را حرم قرار دهد چون روز قیامت می شود این زمین را تربت نوارنی اش بلند می شود و نهاده می شود بر آن برترین باغی از باغ های بهشتی که ساکن نمی شود در آن مگر پیامبران و مرسلین ، و آن زمین مقدس روشنایی می دهد بین باغ های بهشتی چنان که روشنایی می دهد ستاره ای در بین ستاره ها از برای اهل زمین که نورش خیره می کند چشم های اهل بهشت را و فریاد می زند:

انا ارض الله المقدسهٔ الطیبهٔ المبارکهٔ التی تضمنت سید الشهداهٔ علیه السلام و سید شباب اهل الجنهٔ .

این زمین کربلا بقعه مبارکه ای است که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده . (۲۳۸)

فضیلت زمین کربلا

در کلمه طیبه از علامه وحید بهبهانی نقل فرموده گفت : در خواب دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام را عرض کردم : سید و مولای من آیا سوال می کنند از کسی که دفن شده باشد در جوار شما ؟فرمود کدام فرشته جرات سوال کردن از او را دارد ؟.

۱- در بحار از کامل الزیارهٔ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمین کعبه فخر کرد و گفت : کدام زمین مثل من است و حال آن که خانه خدا در پشت من واقع شده است و مردم از راه های نزدیک و دور به سوی من می آیند و من حرم و محل امن الهی هستم ؟پس خداوند وحی بر اوکرد: بس کن و آرام بگیر، نسبت فضیلت تو با فضیلتی که به زمین کربلا داده ام چون سوزنی است که در آب دریا و از آب دریا بردارد اگر نبود زمین کربلا من به تو فضیلتی نمی کردم و اگر نمی بود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد، من خلق نمی کردم آن خانه ای که به آن فخر می کنی پس آرام بگیر و مستقر باش و متواضع و ذلیل و خوار باش ، والا غضب می کنم بر تو و تو را به آتش جهنم می برم . (۲۳۹)

کربلا و آب فرات نخستین زمین و آبی است که خداوند آن را مقدس و پاک گردانید پس فرمود خداوند به آن زمین تکلم نما به آن چیزی که خدا تفضیل داده است تو را پس آن زمین گفتن در زمانی که زمین ها و آب ها تفاخر نمودند بعضی بر بعضی منم زمین خدا که مقدس مبارکم و شفا در خاک من است .

غرض فخر کردن نیست بلکه خاضع و ذلیلم در برابر کسی که این شرافت را به من داده است و غرضم فخر کردن نیست بر این که پست تر از من است بلکه شکر است از برای خدا.

پس خدای متعال گرامی داشت آن زمین را و زیاد نمود فضیلت و کرامت آن را به سبب امام حسین علیه السلام و اصحاب او به سبب تواضع و شکری که کرد از برای خدا (۲۴۰) شاعر چه زیبا سروده است :

یا رب اگر زکرده ما پرده افکنی

ما را به خجلت ابدی رسوا کنی

یا رب همین بس است که تمنای ما زتو

هنگام مرگ دفن ما کربلا کنی

چنان که گذشت زمین کربلا بر زمین مکه شرافت دارد و هنگامی که زمین مکه به شرافت خانه خدا بودن بر خود می بالید، خطاب شد: آرام باش که افضلیت تو به خاطر خاک کربلا است و این مسلم است ، زیرا امام حسین علیه السلام علت مبقیه اسلام شد و اگر امام حسین علیه السلام نمی بود کسی حج خانه خدا نمی کرد پس زمین کربلا که مدفن امام حسین علیه السلام است بر زمین مکه که محل خانه کعبه است افضلیت دارد در اخبار مکرر نقل شده که زمین کربلا ۲۴ هزار سال پیش از زمین مکه حرم امن الهی بود و از این وقایع تمام پیامبران آگاه شدند و جبرئیل - فرشته رحمت خدا - همه رسولان را از زمین کربلا و وقایع آن آگاه ساخت .

از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که زمین کربلا قطعه ای از بهشت است و روز قیامت در بهش می گذارند و آن قطعه زمین مانند خورشید درخشان در بین زمین های بهشت منور است .

در تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شاطی الواید الایمن که خداوند در قرآن ذکر فرموده فرات است و بقعه مبارکه کربلا است . (۲۴۱)

نامهای شهر عشق

کربلا، با نامهای زیادی نامیده شده که به بیش از بیست اسم می رسد:

۱- کربلا، کلمه ای که اسم هیچ مکانی در شهرت وقداست به پایش ، نمی رسد و در تفسیر این کلمه کمال آفرین چه حرفها که گفته نشده است !؟

الف : بعضی معتقدند ریشه کربلا از کلمه کربله گرفته شد و کربله یعنی به سستی گام برداشتن ، یا سست شدن گادمها.

و عربها زمانی که بخواهند از بی حالی و با کسالت راه رفتن کسی حکایت کنند می گویمد جاد یمشی مکربلا یعنی فلانی آمد در حال که به سستی گام بر می داشت (۲۴۲) تو گویی سرزمین کربلا چنان بوده است که هر کسی که به آنجا می رسید احساس خاصی برایش دست می داد و گامهایش سست می شد چنان که کمیت قلم ، تا به ساحت مقدس کربلا می رسد می لنگد و خود را می بازد.

در کتب مقاتل نیز داستانهای زیادی نقل شده که هر یک از پیامبران گذشته که گذرش به کربلا می افتاد بی اختیار اندوهناک و غمگیمن می شد و به امت خویش خبر می داد که در این سرزمین حادثه ای بس بزرگ و بسیار غمبار رخ خواهد داد.

ب : کربلا از کلمه کربال گرفته شده و کربال یعنی غربال کردن و تمیز و پاک کردن ، گفته می شود: کربلت الحنطة ، یعنی گندم را غرباب کردم و آن را از خاک و خاشاک پاک گردانیدم .

به کربلا نیز به خاطر این کربلا گفته اند که زمینی بود خالی از ریگ و سنگ و بدون درخت یا گیاهان هرز و مزاحم ، مثل اینکه کشاورزی آن را پاک کرده و برای کشته آماده کرده باشد. (۲۴۳)

راستی که اسم با مسمایست ! کربلا یعنی غربال تاریخ غربال که همیشه و در طول تاریخ شریف را از ضعف و مردان میدان را از رجز خوانان دروغین به خوبی جدا کرده و می کند چنان که بیدل دهلوی می گوید:

کیست در این انجمن ، محرم عشق غیور ما همه بی غیرتیم ، آینه در کربلاست .

ج : کربلا از دو واژه کرب و ابلا ترکیب یافته است یعنی حرم خدا و خانه خدایگان . (۲۴۴)

د: این کلمه در اصل فارسی بوده و از دو کلمه کار و بالا گرفته شده است یعنی کار آسمانی و ارزشمند به عبارتی جایگاه نمارش و نیایش .(۲۴۵)

ه : در اصل کور بابل بوده است یعنی در روستای شهر بابل (۲۴۶)

و توسط خود حضرت سیدالشهداء و پدرش علی علیهماالسلام و جدش روسل اکرم صلی الله علیه و آله کربلا وکرب و بلاء یعنی درد و بلا و امتحان و ابتلاء تفسیر شده است . (۲۴۷) ادباء و شعرای شیعه نیز همین تفسیر را برگزیده اند به عنوان نمونه سالار شهیدان شیعی سید اسماعیل حمیری از کربلا چنین یاد می کنند:

کربلا یا دار کرب بلا (۲۴۸)

و بزرگ اندیشمند شیعی ، مرحوم سید شریف رضی چنین می گوید:

کربلا! لا زلت کربا و بلاد

ما لقی عندک آل المصطفی

کم علی تربک لما صرعوا

من دم سال و من دمع جری (۲۴۹)

ای کربلا تو همیشه انبوهی از اندوه و بلا را به یاد می آوری به سبب آنچه که در خاک تو به آل پاک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله رسید.

هنگامی که کشته شدند چه خونها که ریخته شد و چه اشکها که جاری شد.

۲- حایر: پس از کربلا، حایر بیش از دیگر نامها حائز اهمیت بوده است و کربلا در کتابهای فقهی بیشتر با همین نام عنوان می شود و فقهاء مسائل خاصی را که در خصوص حائر و احکام و حدود آن می باشد در ذیل همین عنوان بحث و بررسی می کنند.

۳- حیر، مخفف همان حایر است ، حیریا حائر یعنی جایی که آب دلر آنجا حیران می ماند و به دور می پیچد و گودال قتلگاه امام حسین علیه السلام در همین مکان مقدس واقع شده است و جسد انورش نیز در آنجا مدفون است .

۴- نواویس ، در اصل و پیش از اسلام نام گورستانی بود که مسیحیان مردگان خود را در آنجا مدفون می کردند جالب این که پیشوای شهیدان حضرت اباعبدالله امام حین علیه السلام در ضمن یکی از خطبه های معروفش این کلمه را به کار برده است آنگاه که حضرتش از حریم جدش خارج شده بود و در ظاهر به سوی کوفه و در واقع رو به سوی ابدیت می رفت ، که قیامت تاریخ را بر پا کند و قیام عشق را قنوت جاودانه بخشد و هنگامی که از مدینه حرکت کرده بود تا هنگامه حماسه های همیشه جاوید و ماندگارش را بیافریند،چنین فرمود:

خط الموت علی ولد آدم مخط القلادۀ علی جید الفتاۀ ، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لا قیه ، کانی باوصالی ، تقطعها، غسلان الفوات ، بین النو اویس و کربلاء و... (۲۵۰)

مرگ برای فرزندان آدم چه زیبا نوشته شده است ؟ نوشتاری که در لطافت به نقشی می ماند که گردن بند، در گردن دختر کان جوان می کشد و من برای سر کشیدن جام جان بخش شهادت و به دیدار سلف همانقدر مشتاقم که یعقوب به دیدار پسرش یوسف ، دست تقدیر الهی ، برای من قتلگاهی برگزیده است که من به دیدارش خواهم شتافت ، می بینم که به همین زودیها گرگهای گرسنه نواویس و کربلا مرا در محاصره انداخته بند بند اعضای بدنم را از هم جدا می کنند...

۵- طف الفرات ، کنار فرات .

۶- طف .

۷- شاطی الفرات ، این هر سه اسم تقریبا به یک معنی است و طف به زمینهای که مشرف دریا باشند یا در لب رودخانه قرار داشته باشند اطلاق می شود سرزمین کربلا را به خاطر چند چشمه ای که در آن بوده و کربلا را در کنار خویش گرفته بوند طف گفته اند چشمه های مانند: قطقطانیه ، رهیمه ، عین الجمل و نهر علقم .(۲۵۱)

۸- نینوا، از اسمهای معروف و قدیمی کربلاست .

۹- موضع البلاء، یا موضع الابتلاء.

۱۰- محل الوفاء

۱۱- غاضریه .

۱۲- ماریه .

۱۳- قصر بنی مقاتل .

۱۴- عقر بابل .

۱۵- عمورا.

۱۶- صفورا.

۱۷- نوائح ، یعنی ناله ها و نوحه ها.

۱۸- شفائا، که در عرف مردم شثاثه خوانده می شود.(۲۵۲)

۱۹- مدینه الحسین علیه السلام ، شهر حسین علیه السلام .

۲۰- مشهد الحسین علیه السلام .

۲۱- بقعه مارکه (۲۵۳)و دیگر اسمهایی که در کتابها نقل شده اند، و کربلا را می شود حیرت آباد حماسها، عرش عشق ، قربانگاه عاشقان ، مسلخ عشق ، شهر شهادت ، مشهد شقایق ها، کعبه آلاله ها و... خواند.

کربلادر یک نگاه

با وجود این که پیشنه تاریخی کربلا، بسیار قدیمی بوده و به دوران بابلیان می رسد، ولی از آن جا که مدارک تاریخی در این باب ناچیز و اندک است ، شناخت دقیقی را نمی توان از تاریخ کربلا پیش از اسلام به دست داد.

عراق تا سال ۱۳ هجری قمری در زیر سلطه زمامداران ایران بود، تا اینکه از همان سال ۱۶ هجری به تدریج ، تمام کشور عراق و در ضمن کربلا توسط خیل خروشان سربازان مسلمان گشوده شد و آزاد گشت از آن میان جنگ قادسیه که در سال ۱۴ هجری اتفاق افتاد، معروف و مشهور است .(۲۵۴)

عراق در طول تاریخ اسلام ، همیشه کشوری شیعه نشین و بستر بسی حوادث تـاریخ سـاز و مهـد حماسـه هـا و مرکز انقلاب هایی بس بزرگ و خونین بوده است ، تنها کافی است که کتاب کربلا را ورق زده و کوفه (۲۵۵) را که شهری است از شهرهای استان کربلا، در آیینه تاریخ به تماشا نشستت ، آن وقت است که می خواهید دید این خون نامه خاک ، سر به افلاک و ملکوت می کشد و روایت از رویش آلاله ها دارد آلاله هایی که هر یک در قیام خونباز، خویش قیامت تاریخ را قنوت نور بسته اند و تاریخ را از تاریکی و جهان را از جهل و جـور و بشـر را از بند بندگی زور و زر و تزویر رهانیده اند.

امروز نیز علی رغم خواست جهان خواران و حزب کثیف بعث کربلا، کانون گرم آزادگان و غیور مـردان اسـت و چون روزگاران بسیار درخشان خویش می رود که حریم حماسه ها را پر حال و با حرکت پاس دارد و چون کـوه آتشفشان هر لحظه انتظار انفجارش می رود و ما شیعیان به این امید زنده ایم که شـاهد انفجـار نـوری دیگـر از کانون کربلائیان باشیم .

در حال حاضر، کربلا با فاصله ۱۰۵ کیلومتر در جنوب غربی بغداد واقع شده و مرکز استانی به نام استان کـربلا خوانده می شود.

خار چشم ستمگران

آستان مقدس حسینی ، این مشهد همیشه جاوید شهیدان در طول تاریخ پر ماجرای خویش همیشـه خـار چشـم ستمگران و زور مداران بوده و خواب را بر چشم هر یزید منش و فرعون صفتی حرام کرده و می کند: نـام و یـاد او ابو الاحرار سالار شهیدان علیه السلام روح قیام و شهادت طلبی را در جان محرومان و ستمدید گـان بـه قـول یکی از شاعران معروف لبانی :

کلما یذکر الحسین شهیدا

موکب الدهر ینب الاحرار

فینادون ولۀ الظلم حیدی

قد نقلنا عن الحسین الشعارا

فلیمت کل ظلم مستبد

فاذا لم یمت قتیلا توارا

بولس سلامه

هر گاه از امام حسین علیه السلام به عنوان شهید و شاهد تاریخ یاد می شود در سایه سار، این یاد سرخ روزگـار آزاد مردانی ، را می پرواند که ندا در می دهند:

باید دولت ستم نباشد و ما این شعار شعور آفرین را از امام حسین علیه السلام یاد گرفتـه ایـم کـه هـر مسـتبد ستمگر یا باید بمیرد و یا از صحنه تاریخ زدوده شود.

درست به همین جهت ، ستمگران یاد و خاطره ابولثاثرین امام حسین علیه السلام و کربلا را برای خـویش خطـر بزرگ بلکه بزرگ ترین خطر می دانند و تابش خورشید حماسه را که بیشتر از گنبد و گلدسته های آستان مطهر و مقدس حسینی بر تاریخ می تابد بر نمی تابند و همیشه با آن مکان مقدس که به حق گهواره حماسه و مدرسـه شهادت و قیام و مشهد شهیدان نامیده می شود سر ستیزه و جنگ مداوم دارند و اینک به اقـدامات مذبوحانـه و ناشیانه ای که در طول تاریخ از سوی ستمگران تاریخ در محو و نابودی این آستان قـدی و بارگـاه ملکـوتی امـام

حسین علیه السلام انجام گرفت و همه به شکست ستمگران و یزیدیان انجامیده اشاراتی گذار و فهرست وار مـی کنیم ، باشد که این معجزات تاریخ را همیشه در خاطر خویش داشته باشیم :

جسارت اول : در عصر منصور دوانیقی به دستور مستقیم او که یکی از ستمگران خودسر و قاتل امام صادق علیـه السلام بود.

جسارت دوم : در عصر هارون الرشید یکی از خلفای جور عباسی و قاتل حضـرت امـام موسـی بـن جعفـر علیـه السلام ، که در سال ۱۹۳ ق دستور داد حائر مطهر حسینی را به طور کلی تخریب و ویران کردند.

جسارت سوم : به دست متوکل ملعون که به ترتیب در سالهای ۲۳۳ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۴۷ ق به حریم حسـینی جسارت شد چنانکه از اساس آن را ویران کردند.(۲۵۶)

جسارت چهارم : در عهد موفق خلیفه عصر عباسی به سال ۲۷۳ ق .

جسارت پنجم : در سال ۲۶۹ ص به دست دزد گردنه گیری به نام ضبهٔ بن ممد اسدی که رئیس یک دسـته از دزدان وحشی بود.

جسارت ششم : در سال ۴۰۷ ق حرم مطهر در اثر آتش سوزی تخریب گردید که به احتمـال قـوی بـه دسـتور القادر بالله یکی دیگر از خلفای عباسی که کینه زیادی از آل علیهم السلام داشته رخ داد.

جسارت هفتم : در سال ۵۲۹ ق بود که خزانه و اشیای گران قیمت و تزیینات حـرم پـاک سـید شـهیدان علیـه السلام ، به دست ناپاک المستر شد یکی دیگر از خلفای عباسی غارت شد.

جسارت هشتم : غارت حرم مقدس به دست حکام آل مشمعشع در تاریخ ۸۵۸ ق .

جسارت نهم : تجاوز و فاجعه تکان دهنده دلخراشی که در حدود بیست هزار تن از شیعیان را به شهادت رسانید و به عنوان عاشواری ثانی و کربلای دوم نامیده شد این جسارت بزرگ به دست وهابیها به فرماندهای عبدالعزیز بن سعود، در سال ۱۲۱۶ ق و در عید غدیر خم اتفاق افتاد.

جسارت دهم : تخریب و نابود کردن بزرگ ترین و با شکوهمندترین گلدسته حریم حسـینی معـروف بـه منـارهٔ العبد در سال ۱۳۵۴ ق .

این گلدسته چنان با شکوه و جلال بود که از کلیه مناره های موجود در زیارتگاه های عراق بـزرگ تـر و باشـکوه بود و بیش از شش قرن بود که با جلالت و هیبت خاصی چشم هر بیننده ای را از نقاط بسیار دور به خـود خیـره می کرد تا این که به سال مذکور به بهانه ای واهی از اساس ویران شد.(۲۵۷)

فصل دوم : حادثه کربلا و پیامبران و امامان علیهم السلام

خداوند شهادت را خبر می دهد

بزرگ بنی سلیم از مشایخ خود نقل کرده است که سالی به جنگ ساکنان روم رفتیم و بر ایشان غالب شدیم پس به یکی از کلیساهای آن جا رفتیم و دیدیم این بیت بر دیوار آن نوشته است :

اتر جوا امه قتلت حسینا

شفاعه جده یوم الحساب

آیا گروهی که امام حسین علیه السلام را کشتند، به شفاعت جدش رسول خدا صلی الله علیـه وآلـه در روز جـزا امید دارند !

پس از آنها پرسیدم چه وقت این را در جا نوشته اند ؟گفتند: سیصد سال پیش از بعثت پیامبر شما.

در کتاب یاقوت از عبدالله بن صفار روایت شده که سالی با نصارا جنگ کردیم و بسیاری از ایشان را اسیر نمودیم در میان اسیران پیری دانا بود او را اکرام نمودیم آن پیر برای ما حکایت کرد که سیصد سال پیش از مبعوث شدن محمد عربی صلی الله علیه وآله ، گروه نصارا در بلاد روم گودالی کندند، ناگاه سنگی پیدا شد به زبان فرزندان حضرت شیث که در آن نوشته شده بود:

اترجوا عصبهٔ قتلت حسینا

شفاعهٔ جده یوم الحساب

شیخ جعفر ابن نما در مثیر الاحزان به سند خود از سلیمان اعمش روایت کرده است : سالی در ایام موسم حج مشغول طواف کعبه بودم ناگاه مردی را دیدم که می گوید: خداوندا مر ا بیامرز، اگر چه می دانم که مرا نمی آمرزی پس از سبب ناامیدی آن مرد پرسیدم گفت : من یکی از آن چهل نفر هستم که موکل به سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام بودند، هنگامی که آن سر مبارک را برای یزید پلید به شام بردند، چون از کربلا بیرون رفتیم منزل اول دیر نصارا بود در آن جا فرود آمدیم و سر مبارک آن حضرت را بر نیزه بلندی نصب کردیم و به خوردن مشغول شدمیم ناگاه دیدم که دستی از دیوار پیدا شد و با قلم آهنی سطری با خون به دیوار نوشت :

اترجوا امهٔ قتلت حسیناز

شفاعهٔ جده یوم السحاب

پس ما بسیار ترسیدیم یکی از رفیقان ما برخاست که آن دست را بگیرد، اما دست غایب شد .(۲۵۸)

آدم ابوالبشر با احترام به حضرت محمد صلی الله علیه وآله واهل بیتش نجات یافت

(فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم). (۲۵۹)

آدم از پروردگار خویش کلمایت را بیاموخت که سبب پذیرفتن توبه او شد برای این که خدای مهربان توبه پذیر است .

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره کلماتی که بر آدم علیه السلام القا شد و موجب پذیرش توبه اش گردید، سوال شد حضرت فرمود:

ساله بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین فتاب علیه و غفرله .

آدم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلاهٔ و السلام خواند، پس خدا توبه او را پذیرفت و گناهی که از او سر زده بود بخشود.(۲۶۰)

روزی که به چنگ مرگ افتد بدنم

در کنج لحد اجل نمایم وطنم

از بهر شهادتین من بنویسید

الله محمد و علی بر کفنم

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هبوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود، غمناک شد، سینه اش تنگی گرفت ، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد.

پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت : ای پروردگار من ، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد: ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد.

آدم عرض کرد: پروردگارا، حسین پیغمبر است ؟

خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زداه پیامبر من محمد صلی الله علیه وآله است عرض کرد: قاتل وی کیست ؟ندا رسید: یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و گفت : چه کنم ؟ گفت : یزید را لعن کن پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت .(۲۶۱)

کشتی نوح علیه السلام و کربلا

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد: پروردگارا همه روی زمین را گشتم ، ترس اضطرابی که در این زمین بر منن رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود. همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود: یا نوح ، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزند گرامی اوصیا در این سرزمن کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست ؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهلکه نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت .(۲۶۲)

مطلع شدن حضرت ابراهیم علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام

تفسیر فرات به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در تفسیر آیه (فنظر نظرة فی النجوموم) فرمود: حضرت ابراهیم حساب نمود و به علم نجوم نظر فرمود: مطلع گردید بر مصایب امام علیه السلام حسین علیه السلام که در زمین کربلا رخ می دهد فرمود: من ناخوش هستم برای مصیبتی که بر حضرت امام حسین علیه السلام وارد خواهد شد.(۲۶۳)

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا بگذشت اسبش رم کرد. آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت : پرودگارا از من چه گناهی سر زده است ؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای ابراهیم ! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و پسر خاتم الاوصیا، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود: ای جبرئیل ، قاتل او کیست ؟گفت : قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت : ابراهیم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی ؟

گفت : ای ابراهیم ، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند.
مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را. (۲۶۴)
اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند.
پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی عع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او جهاد کنید کسی که با او شهدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شده است . (۲۶۵)
گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند
روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت : چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس ، آنها پاسخت را خواهند داد.
پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی نوشید ؟
گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین - که سبط گرامی محمد صلی الله علیه و آله است - در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزگوار.
کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند. پس حضرت اسماعیل علیه السلام فرمود: خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام . (۲۶۶)
۵- مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا
مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید: حضرت موسی علیه السلام دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون چنان که طریحی می گوید: حضرت موسی علیهماالسلام با یوشع بن نون می رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و خاری بر پای وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد: ای خدای من ، چه گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم ؟خدای بزرگ به او وحی فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به موافقت خون وی جاری شد.
عرض کرد: خدایا، حسین کیست ؟خطاب آمد: او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی . عرض کرد: قاتل او کیست ؟ندا رسید: قاتلش یزید است . پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت . (۲۶۷)

۶- حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد.

روزی گزارش به زمین برسد باد فرش ، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیان ترسید از در آمدن به زمین باد ساکت شد، به سرزمین کربلا نزول کرد.

سلیمان به باد گفت : چرا ساکت شدی ؟باد گفت : در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت : حسین کیست ؟گفت : سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار. گفت : قاتلش که باشد ؟گفت : لعن انس به دعایش آمین گفته ، باد ورزید و فرش را برداشت .

ریان بن شبیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای پسر شبیب اگر خوش باشی ، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ، لعن کن به کشندگان امام حسین علیه السلام . (۲۶۸)

۷-حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور حضرت مهدی علیه السلام گفت : خبر ده مرا از تاویل کهیعص .

حضرت فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را بیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هرگاه نام حسین علیه السلام می برد گریه گلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت : ای پروردگار من ! چون است که وقتی نام چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هر گاه یاد حسین می کنم اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید ؟

خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود: کهیعص پس کاف نام کربلاست و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می کند و عین عطش حسین است و صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون زکریای این بشنید، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت . (۲۶۹)

و او را رثا می گوید: که خداوندا! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری ؟آیا علی و فاطمه علیهماالسلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می آوری ؟

آن گاه گفت : ای خدای من ، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به وی روشن شود و چون روزی کردی ، مفتون کن مرا به دوستی او آنگاه به مرگ او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود. (۲۷۰)

۸- عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود: چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که ما عبور کنیم ؟شیر به زبان فصیح گفت : نمی گذارم شما درگذرید مگر این که یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید.

عیسی علیه السلام فرمود:حسین چه کسی است ؟شیر گفت : سبط محمد النبی الامی و ابن علی الولی ، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است .

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: قاتل او کیست ؟

شیر گفت : قاتل وی ملعون وحوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست ، به خصوص در روز عاشورا، پس حضرت عیسی علیه السلام دست برداشت و لعن و نفرین کرد بر یزید، و حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به مقصد خود رفتند. (۲۷۱)

۹- خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود، فرمود: نگذار کسی داخل شود، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد، حسین علیه السلام بر جدش وارد شد دید حسین علیه السلام بر بالای سینه پیامر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید؟حضرت فرمود: ای ام سلمه ، جبرئیل به من خبر داد که حسین تو کشته می شود، (۲۷۲)

این تربت را هم به تو بدهم در نزد تو باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار، زمانی که خون شد آن وقت حسین من کشته می شود. (۲۷۳)

۱۰- لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یزید پلید

دو سال از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت پیغمبر به سفری رفت و در رهگذری ایستاد و فرمود: انا الله و انا الیه راجعون (سوره بقره ، آیه ۱۵۲)و اشک از دیدگان حضرت سرازیر شد، از علت این حال سوال شد، فرمود:

اینک جبرئیل است ، مرا خبر می دهد از زمینی که در کنار شط فرات واقع شده و کربلایش گویند که فرزند من حسین ، پسر فاطمه علیها السلام در آن سرزمین کشته می شود عرض شد: یا رسول الله که او را می کشد؟ فرمود: مردی به نام یزد، خدایش لعنت کند و گویی جایی را که حسین علیه السلام در آن جان می دهد و محلی که در آن دفن می شود می بینم .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالتی اندوهناک از این سفر بازگشت و بر منبر شد و مردم را پند داد و حسن و حسین نیز در مقابل آن حضرت بودند.

چون از خواندن خطبه فارغ شد دست راستش بر سر حسن علیه السلام نهاد و دست چپ بر سر حسین علیه السلام و سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

پروردگارا! همانا محمد پیغمبر تو و بنده تو است و این دو پاک ترین فرد خاندان من و برگزیده فرزندان من و خانواده من هستند که پس از خود این دو را در میان امتم به جای می گذارم جبرئیل مرا خبر داد که این پسرم کشته و خوار خواهد شد بار الها، این جانبازی را بر او مبارک فرما و او را از سروران شهیدان قرار بده بار الها بر

کشنده اش و آن که او را خوار می کند بر کت عطا نکن مردمی که در مسجد بودند یکباره ناله از دل برکشیدند وهای های گریستند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا بر حسینم گریه می کنید و او را یاری نمی کنید ؟

سپس آن حضرت با رنگی افروخته و چهره ای سرخ بازگشت (۲۷۴) و خطبه کوتاه دیگری خواند و اشک از هر دو دیده آن حضرت به شدت فرو ریخت ، سپس فرمود: ای مردم ، همانا که دو یادگار نفیس در میان شما به جای گذاشتم و آن دو کتاب خداست و عترت من ، یعنی خاندان من ، آنان که با آب و گل من آمیخته شده و میوه دل من و جگر گوشه من اند و این دوازدهم هرگز جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند هان که من در انتظار ملاقات با آنان هستم و من درباره این دو هیچ از شما نمی خواهم به جز آنچه پروردگار من به فرمان داده است پروردگار من به من امر فرموده : من دوستی خویشان و نزدیکان خود را از شما خواستار شوم ، مراقب باشید فردای قیامت که در کنار حوض مرا ملاقات می کنید مبادا خاندان مرا دشمن داشته و به آنان ستم روا داشته باشید.

هان که روز قیامت سه پرچم نزد من خواهد آمد، پرچم اولی پرچمی است سیاه و تاریک که فرشتگان از آن به وحشت خواهند بود و در نزد من می ایستند، پس می گویم : شماها کیانند ؟نام مرا از یاد ببرند، و گویند: ما خدا پرستان از عرب هستیم من به آنان گویم : نام من احمد و پیغمبر عرب و عجم هستم ، آن گاه گویند: یا احمد، ما از امت تو هستیم به آنان گویم : پس از من با عترت من و کتاب پروردگار من چگونه رفتار کردید ؟گویند: اما کتاب را که ضایعش نمودیم ، و اما عترت کوشیدیم که همگی شان را از صفحه زمین براندازیم ، آن هنگام من روی آن از آن بگردانم تشنه و دل سوخته و با روی سیاه از نزد من باز می گردند.

سپس پرچم دیگری سیاه تر از اولی بر من وارد شود به آنان که زیر پرچمند گویم :

پس از من با دو یادگار گرانبهای من بزرگ و کوچک یعنی کتاب پروردگارم و عترتم چگونه بودید ؟

گویند: اما یادگار بزرگ را مخالف کردیم ، و اما یادگار کوچک را خوار نمودیم و تا آن جا که توانستم پاره پاره کردیم .

گویم : از من دور شوید پس تشنه و جگر سوخته و با روی سیاه از من دو شوند.

سپس پرچم دیگری نزد من می آید که نور صورت افراد زیر پرچم می درخشد، به آنان گویم شما کیانند ؟

گویند: ما مردم یکتاپرست و پرهیزکار و از امت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ماییم باقیمانده اهل حق که کتاب حق را برداشتیم ، حلالش را حلال و حرامش را حرام دانستیم و دوستدار خاندان پیغمبر خویش محمد صلی الله علیه و آله بودیم ، از همه امکاناتی که در مورد یاری خویشتن داشتیم برای یاری آنان نیز استفاده نمودیم و در رکاب آنان با دشمنانشان جنگیدیم پس من به آنان گویم :

مژده باد شما را که من پیغمبر شمایم و راستی که شما در دنیا این چنین بودید که ستودید، سپس آنان را از حوض خود سیراب کنم و سیراب و خندان از نزد من بروند و سپس داخل بهشت شوند و برای همیشه در آن جاوید بمانند. (۲۷۵)

شیخ سلیمان بخلی حنفی در ینابیع الموده (باب ۶۰) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که این پسر من حسین علیه السلام کشته می شود در زمین کربلا، پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد،یاری کند امام حسین علیه السلام را.

آنگاه نوشته است ، انس بن حارث به سوی کربلا رفت و به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و کشته شد با اباعبدالله الحسن علیه السلام . (۲۷۶)

به پاست قلعه دین الا اله الا الله
به خون شاه شهیدان حسین ثارالله
زخلق تشنه تو این صداست در عالم
که ای بریده گلو زنده بس تویی و الله

رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را در دامن خود نشانده بود، که جبرئیل آمد و گفت : این پسر تو است ؟ حضرت فرمود: آری جبرئیل گفت : امت پس از تو او را خواهند کشت ؟

آن حضرت گریان شد، جبرئیل گفت : اگر بخواهی ، زمینی که در آن کشته می شود به تو نشان بدهم فرمود: آری .

آن گاه جبرئیل مشتی از خاک سرزمین کربلا به آن حضرت نشان داد. (۲۷۷)

۱۰- خبر شهادت امام حسین علیه السلام از زبان جبرئیل

در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده اند که جبرئیل امین بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: خداوند سلام می رساند و تو را بشارت می دهد به این که فاطمه علیهاالسلام پسری بیاورد و امت تو از روی جهل و نادانی او را خواهند کشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از من به خداوند عالم سلام باد،به مولودی که امتم را او را شهید خواهند کرد نیازی ندارم .

جبرئیل علیه السلام به آسمان بازگشت و دیگر باره نزول فرمود و گفت : خداوندت سلام می رساند که پاداش این ستمی که بر مولود تو می رسد، وصایت و ولایت و امامت را در ذریه پاک او و اولادش خواهم گذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن چیزی که پروردگار جهان خواسته است خشنودم .

پس نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفته مژده آنچه از جانب خداوند شنیده بود باز گفت : حضرت زهراعلیها السلام عرض کرد: به چنین فردی که باید شهید شود نیازی ندارم . حضرت بار دیگر بیان فرمود که جبرئیل نازل شده و می گوید که امامت و ولایت و صاحب در اولاد حسین علیه السلام است پس حضرت زهراعلیها السلام رضای خویش را به پدر اظهار نمود. (۲۷۸)

۱۱- وه !شگفتا از تو ای خاک اسرارآمیز!

هرثمه بن مسلم می گوید: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب کارزار کردیم ،هنگامی که از آن جا بازگشتم ، در سرزمین کربلا پیاده شده و نماز صبح در آن جا خواندیم حضرت را خاک آن جا کفی برداشت و بویید، گویی در تعقیب نماز خاک شهیدان را بویید، سپس گفت :

وه !شگفتا از تو ای خاک اسرارآمیز! از تو در رستاخیز گروه گروه بر می خیزند و بی حساب داخل بهشت خواهند شد.

۱۲- قتلگاه عشاق

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به کربلا گذر کرد و فرمود: خوابگاهی است از سوارانی ! قتلگاهی است از عشاق !

این کوی ،کوی شهیدانی است که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان به آنان نمی رسند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام با دو تن از یاران خود به کربلا گذشت ، هنگامی که بـه آن سرزمین گذر کرد چشمانش پر از اشک شد و گفت : این خوابگاهی از سواران آنهاست ، این بار اندازی برای بنه آنان است در این جایگاه ، خون آنان به زمین ریخته می شود خوشا به تو پاکیزه خاکی که در فراز تو خـون احبـا خواهد ریخت . (۲۷۹)

۱۳- نفرین کبوتر راعبی بر قاتلان امام حسین علیه السلام

به سند متصل از ابن قولویه از محمد بن یعقوب کلینی به اسنادش از داود بن فرقد گفت : در خانه حضـرت ابـی عبدالله نشسته بودم کبوتر راعبی دیدم همهمه می کند، آن حضرت به سوی من نگریست و فرمود: ای داود، می دانی این مرغ چه می گوید؟گفتم : نه به خدا فرمود: بر قاتلان امام حسین علیه السلام نفرین می کنـد ، پـس در خانه های خود از اینها نگاه دارید.(۲۸۰)

۱۴- کربلا از دیدگاه سلمان فارسی (محمدی)

مسیب بن نجبه فرازی (۲۸۱)می گوید: هنگامی که سلمان فارسی به دیار ما - یعنی عراق - آمـد (ظـاهرا وقتـی است که سلمان فارسی والی مدائی بود)در زمره استقبال کنندگان او رفتیم سپس به سوی کربلا رهسـپار شـد و در آن جا گفت :

این قتلگاه برادران من است ، این جای زمین نهادن بنه آنان است و این خوابگاه سواران آنان است شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید و این محل ریزش خون آنان است در این زمین پسر بهتـرین پیغمبـران کشـته می شود در این زمین بهترین بازماندگان کشته می شود.

۱۵- ابن عباس شهادت امام حسین علیه السلام را خبر می دهد

قال ابن عباس : ما کنا نشک اهل البیت و هم متوافرون ان الحسین علیه السلام یقتل بالطف . (۲۸۲)

ابن عباس می گوید: ما خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ شکلی نداشتیم و با اطمینان بسـیار مـی دانسـتیم که حسین در کربلا شهید خواهد شد.(۲۸۳)

ولی اخیرا عده ای در لباس روحانیت ، مرام وهابیت را در جامعه ترویج می کنند اینان افراد لجوج و عنـود و بـی دین از خدا بی خبرند و با آل محمد صلی الله علیه و آله دشمنی دارند آنان که دشمن آل محمد را در دل دارند و به همان حال بمیرند، کافر مرده اند و بهشت برایشان حرام است .

امام صادق علیه السلام فرمود: فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا انجس من الکب و ان الناصب لنا اهل بیت لا نجس منه .

خداوند خلقی را نجس تر از سگ نیافرید، و ناصب ما اهل بیت از آن نجس تر است . (۲۸۴)

۱۶- حضرت علی علیه السلام از زمین کربلا عبور می کند

احمد بن حنبل به سند خویش از ابی عبدالله نجار روایت می کند با علی علیه السلام هنگامی که بـه صـفین مـی رفت همراه بودم چون به سرزمین نینوا (کربلا) رسیدیم ندا کرد: صابر باش ای حسین در کنار نهر فرات .

پرسیدم : ای امیر مومنان ،منظورتان چیست ؟فرمود: روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم ، دیـدم چون ابر بهار گریه می گرید، گفتم : یا رسول الله ، چرا چنین می گریید ؟فرمود: پیش از تو جبرئیل به مـن خبـر داد که فرزندم حسین علیه السلام در کنار فرات کشته می شود. (۲۸۵)

محمد بن سیر بن نقل کرده که معجزه ای از امیرالمومنین علی علیه السلام در این باب ظاهر شد آن حضرت گاهی عمر سعد را در ایام جوانی اش ملاقات کرده و به او فرموده بود: وای بر تو یابن سعد، چگونه خواهی بود در روزی که مردد شوی ما بین بهشت و جهنم و تو جهنم را اختیار کنی . (۲۸۶)

۱۷- خبر دادن علی علیه السلام از قاتل امام حسین علیه السلام

صدوق رحمه الله در امالی و سید هاشم بحرانی در میدنه المعاجز، (ج ۱، ص ۱۱۲) مسند از اصبغ بن نباته که از اصحاب علی علیه السلام بوده - روایت کرده اند که روزی علی علیه السلام در ضمن خطبه خود فرمود:

سلوفی قبل ان تفقدونی ، فوالله لا تسالونی عن شی ء مضی و لا عن شی ء یکون الا نباتکم .

بپرسید از من هر چه می خواهید پیش از آنکه مرا نیابید، به خدا سوگند نمی پرسید از من آنچه گذشته و از آنچه بعد می شود مگر آنکه شما را خیر می دهم به آنها . سعد بن ابی وقاص پدر عمر برخاست و گفت :

یا امیر المومنین ! اخبرنی کم فی راسی و لحیتی من شعرهٔ ؟

ای امیرمومنان ، خبر ده مرا که بر سر و ریش من چند تار مو هست ؟

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که تو این سوال را از من خواهی نمود بدان که در سر و ریش تو مویی نیست مگر آن که در بن آن شیطان است که تو را اغوا می کند.

و ان فی بیتک لسخللا السحین ابنی .

برای این که بدانی من همه چیز را می دانم در خانه تو گوساله ای است که فرزند حسین را می کشد. (۲۸۷)

۱۸- امام حسن مجتبی علیه السلام از قتل امام حسین علیه السلام خبر می دهد

در امالی طوسی از مفضل بن عمر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی امام حسن علیه السلام نشسته بود که امام حسین علیه السلام داخل شد چون چشمش به امام حسن علیه السلام افتاد گریه کرد اام حسین علیه السلام فرمود: یا اباعبدالله ، سبب گریه شما چیست ؟گفت : از آنچه می بینم بر حضرت تو از این مردم شوم ، اما امام مجتبی فرمود: بر من خیلی زیاد ستم نشود که زهری به من بنوشانند و شهید یا اباعبدالله هیچ روزی چون روز تو بناشد که سی هزار نفر به قتل تو مبادرت کنند که خود را مسلمان و امت جد تو شمارند تا خون تو بریزند و حرمت تو را ندارند، دختران و اهل حرم تو را اسیر ببرند و خیمه های تو را به غارت ببرند آنگاه غضب و لعنت خداوند بر بنی امیه فرود آید و آسمان خون و به خاکستر ببارد و هر آفریده حتی و حوش درندگان بیابان ها بر تو بگریند. (۲۸۸)

۱۹- امام حسین علیه السلام و علم غیب

حذیفه می گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند بنی امیه بر قتل من اجتماع خواهند کرد و عمر بن سعد فرمانده سپاهشان خواهد بود این مطلب را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

پس من عرض کردم : یا بن رسول الله آیا پیغمبر این موضوع را به شما خبر داده ؟ فرمود: نه پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و سخنان امام حسین علیه السلام را به عرض رساندم فرمود: علم من علم حسین و علم حسین علم من است .

امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: بعد از من از گندم عراق زیاد نخواهی خورد و چنین شد، زیرا هنوز به آن نرسیده بود که مختار او را
کشت . (۲۸۹)

روز عاشورا حسین استاد دانشگاه دین
درس عبرت داد ما را کشته شد در راه دین
دید از بیدادی زشتی اعمال یزید
می شود پنهان به زیر ابر ظلمت ماه دین
داده هفتاد دو تن قربان و خود قربان نمود
کربلا گردید تا حشر قربانگاه دین

۲۰- امام حسین علیه السلام از سرنوشت خود آگاه است

ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که عبدالله ابن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت : چرا در موسم حج خانه خدا را ترک می کنی و به سوی عراق می روی ؟امام حسین علیه السلام فرمود: همانا دفن شدن من در کنار فرات محبوب تر است از آن که در جلو کعبه به خاک سپرده شوم . (۲۹۰)

ابن قولویه از ابی سعید نقل می کند که گفت : شنیدم از حسین بن علی علیهماالسلام پس از آن که با عبدالله زبیر خلوت کردند و گفت و گوهای آنان تمام شد فرمود: ابن زبیر به من گفت ، که تو هم مانند کبوتران حرم در این جا پناهنده باش من در پاسخ گفتم : کشته شدنم در خارج هر قدر هم فاصله کم باشد، نز من از کشته شدن در حرم محبوب تر است ، و نیز به اوک گفتم : کشته شدنم در کربلا نزد من از کشته شدنم در حرم محبوب تر است . (۲۹۱)

۲۱- امام حسین علیه السلام با عمر سعد گفتگو می کند

مشهور است که عمر سعد پیش از واقعه کربلا به مسجد وارد می شد هر کس نگاهش به او می افتاد بی اختیار می گفت :

هذا قاتل حسین بن علی علیه السلام)؛ یعنی : ای معلون کشنده حسین بن علی علیه السلام است تا آن که روزی به خدمت حسین بن علی علیه السلام آمد و عرض کرد این سفیهان گمان می کنند که من قاتل شما خواهم شد. آن حضرت تبسم کرده و فرمود: آنها که این سخن را به زبان می آورند سفیه نیستند، کلمه حقی است که بر زبان ایشان جاری می شود اما تو به یقین بدان ای عمر سعد، که پس از من یک بار شکم را از گندم عراق سیر نخواهی کرد و زنده نخواهی ماند بعد از من جز چند صباحی .

قضیه همان شد که امام علیه السلام خبر داده بود به اندک فرصتی مختار پیدا شد و هر یک از این ظالمان را به خصوص عمر سعد را به زجری به جهنم فرستاد که بعد از آن ممکن نبود و به همان وجهی که خدای بزرگ انتقام واقعه یحیی بن زکریا علیهماالسلام را از طایفه بنی اسرائیل گرفته بود(۲۹۲)

ای شهید که لب تشنه بریدند سرت
لاله سان سوخت زداغ علی اکبر جگرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت

نامه تشنه لبان را ببر ای باد صبا
به سر تربت زهرا اگر افتد گذرت
بگو ای بانو جنت سری از غرفه بر آر
غرفه در لجه خون بین تن شمس و قمرت
تو دل آسوده ای از چشمه کوثر سیراب
دخترانت همه لب تشنه و بی سرپرست

طبری نقل می کند که حسین بن علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند مرا رها نمی کنند تا خون دلم را بریزند و خداوند به خاطر این جنایتشان کسی را بر آنها مسلط می کند که خوار و زبون سازد که حتی از پلیدترین چیزها پست تر باشد. (۲۹۳)

فصل سوم : فضایل زیارت سید الشهداء علیه السلام وفضایل زایران آن حضرت

به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که امر کنید شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی علیه السلام که به درستی که زیارت آن حضرت دفع می کند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوخته شدن و درنده دریدن را و زیارت آن حضرت فرض است بر هر کسی که اقرار نماید برای حسین علیه السلام به امامت از جانب خدا به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام مروی است که زیارت کنید حسین را و جفا می کنید آن حضرت را به ترک زیارت که او بهترین جوانان اهل بهشت و بهترین جوانان شهیدان است به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که زیارت کنید قبر امام حسین علیه السلام را اگر چه سالی را یک مرتبه باشد به درستی که هر که برود نزد آن حضرت با شناسایی حق آن حضرت و انکار نکردن حق او، او را عوضی نیست به غیر بهشت و روزی داده می شود روزی فراخ و می دهد خدا به او فرجی نزدیک به درستی که حق تعالی موکل گردانیده است به قبر امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک را که همگی گریه بر آن حضرت می کنند، و مشایعت می کنند هر که را زیارت آن حضرت کند تا به اهل خود برگردد و اگر بیمار شود او را عیادت می کنند و اگر بمیرد به جنازه او حاضر می شوند با طلب آمرزش از برای او و ترحم کردن بر او.

به سند معتبر دیگر منقول است که شخصی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم ، چه می فرمایی در حق کسی که ترک کند زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را و او قادر به زیارت باشد ؟

فرمود: می گویم او عاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و عاق ما شده است و سبک شمرده است امری را که برای او نافع است هر که زیارت کند آن حضرت را خدا حوائج او را متکفل گردد و کفایت مهمات دنیای او بنماید و زیارت آن حضرت روزی را برای بنده جلب می کند و آنچه خرج کند عوض دهد و گناه پنجاه ساله او را می آمرزد و بر می گردد به سوی اهل خود و حال آن که هیچ گناه و خطایی بر او نباشد، مگر آن که از نامه عمل او محو شود و اگر در آن سفر بمیرد ملائکه نازل شوند او را غسل دهند و گشوده شود برای او دری به سوی بهشت که داخل وشد برای او نسیم بهشت ، و اگر سالم بماند گشوده شود برای او دری که نازل شد از در روزی او و حق تعالی به عوض هر درهمی که او خرج کرده است ده هزار درهم بدهد و برای او ذخیره کند و چون محشور شود گویند به او که خدا این عوض را برای تو ذخیره کرد که امروز به تو رسانید و در حدیث معتبر دیگر منقول است که آن حضرت به ام سعیده فرمود که زیارت کن حضرت امام حسین را که زیارت

واجب است بر مردان و زنان و در حدیث معتبر دیگر منقول است که فرمود که اگر یکی از شما حج کند در تمام عمر خود و زیارت امام حسین علیه السلام نکرده باشد هر آینه ترک کرده خواهد بود حقی از حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که حق حسین علیه السلام فریضه است از جانب خداوند و واجب است در نیکی ما و امید ثواب های تو در صله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو اجابت نمودن ایشان امر را و برای خشمی که بر دشمنان داخل کرده اند و مراد ایشان خشنودی تو است ، پس مکافات ده ایشان را از جانب ما به خشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته اند به خلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از ایشان شر هر جبار معاند را و هر ضعیف و شدید از خلقت را و شر شیاطین و جن و انس را و بده به ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطن های خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود.

خداوند، دشمنان ما عیب کردند بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما، پس این مانع نشد ایشان را عزم کردن و بیرون آمدن از روی مخالف ایشان پس رحم کن آن روها را که آفتاب متغیر گردانیده است ، و رحم کن گونه های ایشان را که می گردانند و می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن آن دیده ها را که گریه ایشان جاری شد از ترحم بر ما و رحم کن آن دل ها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما،و رحم کن آن فغان ها را که در مصیبت ما بلند کرده اند.

خداوندا از جان ها را و آن بدن ها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی .

و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد و در سجده پس چون فارغ شد گفتم : آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حق کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز والله که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حج نکرده بودم .

حضرت فرمود: چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت ، چه مانع است تو را از زیارت ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم : فدای تو شوم نمی دانستم ، که این قدر فضیلت دارد فرمود که ای معاویه اینها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان بیش از آنهایند که دعا می کنند برایشان بر زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آن قدر حسرت برد که آرزو می کند که کاش آن قدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا ببیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند ؟ آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه می کند ؟

و به سند معتبر منقول است از زرراه که عرض کردم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه می فرمایی در باب کسی که پدرت حضرت امام حسین را زیارت کند با ترس ؟فرمود: خدا او را ایمن می گرداند در روز قیامت که همه ترسان باشند و به استقبال او آیند ملائکه و او را بشارت دهند و گویند مترس و اندوهناک مباش که این روز رستگاری و فیروزی تو است .

و به سند معتبر منقول است که ابن بکیر به حضرت صادق علیه السلام گفت : می روم به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و دلم ترسان و هراسان است تا بر می گردم ، از ترس خلیفه و ابتاع و لشکریان او فرمود، که ای پسر بکیر، دوست نمی داری که خدا تو را ببیند که از برای ما ترسانی ، مگر نمی دانی که کسی که از برای

خوف ما خایف و ترسان باشد حق تعالی او را در قیامت در سایه عرش خود جا دهد و حضرت امام حسین علیه السلام در زیر عرش با او سخن گوید و او را حق تعالی ایمن گردانید از ترس های روز قیامت مردم ترسند و او نترسد و اگر ترسد ملائکه او را بشارت دهند و ترسش را زایل گردانند.

و به روایت قوی منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود که آیا می روی به زیارت قبر امام حسین ؟ گفت : بلی می روم با ترس و بیم . فرمود: هر چند سخت تر و دشوارتر است ثواب به قدر ترس است و هر که در زیارت آن حضرته بترسد، ایمن گرداند خدا او را در روز قیامت و برگردد از زیارت با آمرزش گناهان و سلام کنند بر او ملائکه و زیارت کنند او را پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کند از برای او و برگردد با نعمتی از خدا و فضلی و بدی به او نرسد. (۲۹۴)

در فضایل زائران حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

فضایلی که برای زایر است به حسب حالات و آن شانزده فضیلت است :

یکم : در حالت رفتن به زیارت ، چنان که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که خداوند را فرشتگانی است که موکلند بر قبر حسین علیه السلام پس چون کسی قصد زیارت آن مظلوم نماید خداوند گناهان او را به ایشان می دهد، پس چون یک گام برداشت همه آن گناهان را محو کنند و در قدم دوم حسنان او را مضاعف نمایند، و همچنین در گام سوم و چهارم و همچنین تا این که بهشت بر او واجب بود و چون بعد از نیت غسل کند ندا دهد او را خاتم انبیا که : ای مهمان خدا، بشارت باد تو را که رفیق من خواهی بود در بهشت و ندا کند او را علی علیه السلام که : من ضامنم که حاجات شما را شود، و در راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید .(۲۹۵)

دوم :در حال مهیاکردن اسباب زیارت که آن سبب خوشحالی اهل آسمان هاست . (۲۹۶)

سوم : هرگاه چیزی صرف نماید در مهیا کردن اسباب زیارت ، پس به هر درهمی به قدر کوه احد حسنات به او دهند، و اضعاف او را به او رد کنند، و بلاها از او دفع شو و در روایت ابن سنان آمده است که به هر درهم به او دهند هزار، و هزار و هزار تا ده مرتبه ، و رضای خدا و دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و ائمه هدی از برای او بهتر است . (۲۹۷)

چهارم : چون از منزلش بیرون آمد ششصد ملک از شش جهت به مشایعت او آیند. (۲۹۸)

پنجم : چون به راه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کند (۲۹۹) و به هر گامی هزار حسنه برایش نوشته شود، (۳۰۰) و اگر در کشتی مضطرب گردد ندا رسد خوش به حال شما که بهشت از برای شماست . (۳۰۱) و اگر سوار باشد پس به هر گامی که مرکوبش بر دارد هزار حسنه از برایش نوشته می شود. (۳۰۲)

ششم : هر گاه آفتاب بر او تابد گناهاش را تمام کند چنانکه آتش هیزم را می سوزاند. (۳۰۳)

هفتم : هر گاه از شدت گرما یا حرکت عرق کند، پس در مزار کبیر روایت شده است که به هر عرقی هفتاد هزار ملک خلق می شود که از برای زوار آن حضرت استغفار می کنند تا روز قیامت .

هشتم : چون آب فرات غسل کند به جهت زیارت ، بریزد گناهان ایشان ، و ندا کند ایشان را خاتم انبیا که :بشارت باد شما را که رفیق می خواهید بود رد بهشت ، و امیرالمومنین علیه السلام گوید: من ضامن قضای حوایج رفع بلا از شما هستم در دنیا و آخرت چنانکه گذشت .

نهم : چون به راه افتد بعد از غسل خدا از برایش به هر قدمی که بر دارد یا بگذارد صد حج مقبول ، و صد عمره مقبوله ، و صد جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با بدترین دشمنان او کرده باشد. (۳۰۴)
دهم : چون نزدیک کربلا رسد چند صنف از فرشتگان به استقبال او آیند، که از آن جمله چهار هزار فرشته اند که به یاری آن سرور آمدند در روز عاشورا و مامور شدند که در همان زمین بمانند، و از آن جمله هفتاد هزار فرشته . (۳۰۵)

دعای فرشتگان برای زوار

یازدهم : حضرت را زیارت کند آنجناب به او نظر کند پس در حقش دعا کند و از پدر و جدش خواهد که برای او طلب مغفرت نمایند. (۳۰۶)

پس ملائکه برایش دعا کنند و همه انبیا و مرسلین ، و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادات ، چنان که گذشت ، و مصافحه کنند با او ملائکه و مهری ، بر صورتش زنند از نور عرش که این است زیرا قبر حسین علیه السلام فرزند خاتم انبیا و سید شهداء. (۳۰۷)

دوازدهم : چون می خواهد به وطنش مراجعت نماید متابعت کنند او را چند صنف از ملائکه خصوصا جبرئیل ، و میکائیل و اسرافیل ، و همان چهار هزار ملک ،و هفتاد هزار که گذشت ، و بالخصوص دو ملک به نزد او آیند و به او و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله هستی به خدا قسم که آتش را به چشم نخواهی دید و تو را نخواهد خورد، منادی ندا کند که : خوشا به حال تو که بهشت از برای تو است . (۳۰۸)

سیزدهم : هرگاه وفات نماید بعد از زیارت الی یک سال یا دو سال ، آن ملائکه بر جنازه اش حاضر شوند، و از برایش طلب مغفرت نمایند، (۳۰۹)

او را زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر. (۳۱۰)

پس ای کسانی که در قبر غریب و تنها خواهید بود، و به وحشت آن مبتلا خواهید شد، و کسی به زیارت نخواهد آمد، که با شما مواجهه نماید، بلکه اگر کسی به زیارت بیاید، نزدیک قبر شما خواهد ایستاد و به فاصله دو زراع خاک و گل ، پس هر گاه زیارت کنی امام حسین علیه السلام را البته آن جناب در آن حال به زیارت تو آید و به طریق مواجهه ، و بر تو سلام خواهد کرد، پس آیا دیگر وحشت و خوفی از برای تو باقی خواهد ماند ؟و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی ، و شوقت به او زیاده باشد او هم مکرر به زیارت تو خواهد آمد و مانوس تو خواهد بود .

حضور ملائکه در تشییع جنازه زوار

چهاردهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده که هرگاه زائر در بین راه بمیرد، ملائکه در تشییع جنازه او حاضر می شوند و کفن و حنوط از بهشت از برای او می آورند و بر او نماز می گزرانند و از ریحان بهشت در زیر او فرش می کنند، و زمین قبر گشاده می شود از هر سمت به قدر سه میل ، و دری از بهشت به سوی قبرش می گشایند، که از روح و ریحان آن بر او داخل می شود تا روز قیامت . (۳۱۱)

پانزدهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده : هرگاه در بین راه به او اذیتی رسد از حبس یا ضرب در عوض هر روزی که حبس شود یا غمی به او رسد، فرحی در قیامت به او خواهد رسید، راوی عرض کرد: اگر بعد از حبس او را بزنند به جهت قصد زیارت ؟فرمود: به عوض هر زدنی یک حوری به او دهند و به عوض هر دردی هزار هزار حسنه به او داده شود هزار هزار گناه از او محو گردد، و هزار هزار درجه ترفیع یابد، و از کسانی باشد

که در قیامت هم هم صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد تا مردم از حساب فارغ شوند و حاملان عـرش با او مصافحه نمایند و به او گویند: هر حاجت که می خواهی بخواه و ضارب او را بیاورند به مقام حساب و بـدون سوال و جواب باز وی او را بگیرنتد و ببرند و نزد فرشته ای ، پس به شربتی از حیم جهنم و شربتی از غسلین بـه او دهند و او را بر کوه های آتش مقام دهند، به او گویند بچش آنچه را از برای خود مهیا کردی به دسـت خـود که مهمان خدا و رسول را زدی و اذیت کردی .

پس آن مضروب را به نزد در جهنم آورند، و بگویند: ببین زننده خود را و آنچه به او رسیده است از عذاب الهی است آیا سینه ات شفا یافته است و به قصاص خود رسید ؟می گوید: حمد خدا را. (۳۱۲)

شانزدهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده : اولین قطـره ای کـه از خـودش ریختـه شـود جمیـع گناهـانش آمرزیده شود، و ملائکه طینت اصلیه او را می شویند تا در برابر پاک شود مانند طینت انبیا، از آنچه با او مخلوط بوده است از طینت کفار، و قلب او را بشویند تا اینکه منشرح گردد، و از ایمان مملو شود، و خدا را ملاقات نماید پاک و پاکیزه ، از جمیع معاصی و صفات رذیله ، و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیـتش ، و هـزار نفـر از برادرانش ، و ملائکه و جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند، و کفن و حنوط او را از بهشت بیاورنـد، و قبـر او را وسیع نمایند، و چراغ ها در قبرش روشن کنند، و دری از بهشت به سوی او گشایند، و ملائکه نخفه ها از بهشـت برای او بیاورند و بعد از هیجده روز او را به حظیر قدس بالا برند پس با اولیای خـدا باشـد تـا نفخـه صـور او را دریابد،و بعد از نفخه دوم از قبر بیرون آید، پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبـر صـلی الله علیـه و آلـه باشد و امیرالمومنین و اوصیا و بشارتش دهند، و بگویند: با ما باش پس او را بر حوض بدارند، پس آب بیاشـامد، و به هر که بخواهد بدهد. (۳۱۳)

فصل چهارم : فضائل تربت امام حسین علیه السلام

به سند معتبر از موسی بن جعفر علیهماالسلام منقول است که فرمود: از تربت من چیزی بر مدارید که تبرک به آن کنید، که تربت ما حرام است مگر تربت جدم حسین که آن را خـدا شـفا گردانیـده اسـت بـرای شـیعیان و دوستان ما.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا منقول است که هر گلی حرام است مانند میته و خون و جانوری که بـه نـام غیر خدا کشته باشند مگر طینت قبر حسین علیه السلام که از شفای هر درد است .

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگـر بیمـاری از مومنـان کـه حـق و حرمـت و ولایت و امامت حضرت امام حسین علیه السلام را داند بگیرد از طین قبر آن حضرت به قدر سـر انگشـت هـر آینه دوای او خواهد بود.

و به سند موثق از ابن ابی یعفور است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی از خـاک قبر امام حسین علیه السلام بر می دارد و نتفع می شود و دیگری بر می دارد و منتفع نمی شود، و فرمود: نه والله هر که برآرد و اعتقاد داشته باشد که به او نمی بخشد البته منتفع می شود.

و به سند معتبر منقول است که یکی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت : زنی قـدری ریسـمان به من داد که در مکه بدهم که جامه کعبه را به آن بدوزد و من نخواستم که به حاجیـان و خدمـه خانـه کعبـه بدهم زیرا ایشان را می شناختم و می دانستم که خود متصرف می شوند چون بـه مدینـه آمـدم ، خـدمت امـام محمد باقر علیه السلام عرض کردم ، فرمود که آن را بده و عسل و زعفران بخر و قدری از تربت امام حسین را

بگیر و با آب باران مخلوط کن و عسل و زعفران را در آن بریز و به شیعیان بده که بیماران خود را با آن مـداوا کنند.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خاک قبر امام حسین شفای هر درد اسـت ، و آن است دوای بزرگ .

و در حدیث دیگر فرمود که هر که را علتی برسد و مداوا کند به خاک قبر امام حسین علیه السلام حق تعـالی او را شفا می بخشد، از مرض مگر آن که علت مرگ باشد.

و به سند معتبر از شخصی که گفت : حضرت اما رضاعلیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چـون گشودم در میان از خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسید این خاک چیست ؟ گفت : ایـن خـاک قبـر امـام حسین است ، هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی فرستد مگر این خاک را در میانش می گذارد و می گوید: این درمان است از بلاها به اذن و مشیت خدا.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که بردارید کام فرزندان خود را با تربت حسین علیـه السلام که امان می بخشد از بلاها.

و سند صحیح منقول است که شخص به آن حضرت عرض کرد که می گیرم از خا قبر امام حسین علیه السـلام و نزد من می باشد برای برکت آن فرمود: خوب است .

و در حدیث دیگر فرمود: در خاک حایری که حسین در آن مدفون است شفای هر درد و ایمنی از هر درد و بیم و خوف است .

و به روایت معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که نزد امام حسین علیه السلام خاک سرخی هست کـه شـفا می بخشد از هر درد و مرض مگر مرگ .

راوی گفت : من رفتم و از بالای سر آن حضرت به قدر یک ذراع گندم از بالای سر آن حضرت سرخی ریخـت به قدر درهمی ، پس آن را به کوفه آوردم ، و با دواها ممزوج کردم و به بیماران می دادم و شفا می یافتند.

در حدیث دیگر فرمود: هر گلی حرام است مانند گوشت خوک و هر که بخورد و بمیرد من نماز بر او نمـی کـنم مگر گل قبر امام حسین علیه السلام که در آن شفای هر درد است و اگر کسی از روی لذت و خـواهش بخـورد، از برای او شفا نیست .

در حدیث دیگر فرمود که اندکی از آن حلال است مثل نخودی در روایت معتبر دیگـر فرمـود کـه خـاک قبـر حسین علیه السلام را از نزد قبر تا هفتاد ذرع می توان برداشت در روایت معتبر دیگر هفتاد بـاع اسـت فرمـود: باع آن مقدار است که هر دو دست را بگشایند و تقریبا به قدر چهار ذراع می شود .

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گل قبر امام حسین علیه السلام شفای هـر درد و ایمنی از هر خوف است و از برای هر مطلب که بردارند آن مطلب حاصل می شود.

در حدیث دیگر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از گل ارمنی که بر می دارند برای کسی که عضوی از او شکسته باشد، آیا حلال است برداشتن آن ؟فرمود: از خاک قبرذوالقرنین است و خاک قبر امـام حسین علیه السلام از آن بهتر است و در حدیث معتبر دیگر منقول است از ابو حمزه ثمـالی کـه گفـت : عـرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که می بینم اصحاب را که می گیرند خاک قبر امام حسین علیه السلام را و طلب شفا از آن می کنند، آیا در آن شفا هست ؟فرمود: طلب شفا می توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر

تا چهار میل و هم چنین از خاک قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر امیرالمومنین و امام حسین علیه السلام پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن ترسی و هیچ چیز با آن برابری نمی کنند از چیزهایی که از شفا طلب می کنند و به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می کند آن است که در ظرف ها و جاهای دیگر می گذارند و آنها که معالجه به آن می کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که برای او شفاست ، هر گاه معالجه به آن بکند او را کافی خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می گردانند از تربت را شیاطین و جنیان و کافران که آن را بر خود می مالند و به هر چیزی که می گذرد از تربت آن را بو می کنند و اما شیاطین و کافران جن ، پس حسد می برند فرزندان آدم را و خود را بر آن می مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می شود و هیچ تربتی از حایر بیرون نمی آید مگر مهیا می شوند از شیاطین و کافران جن از برای آن تربت آن قدر که عدد ایشان را به غیر از خدا شماره نمی تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود بر آن می مالند و ملائکه نمی گذارند ایشان را که داخل حایر شوند، واگر تربت سالم از اینها بماند هر بیماری را که به آن معالجه نمایند البته در آن ساعت شفا می یابد پس چون تربت را برداری ، پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان .

شنیده ام که بعضی از آنها که تربت را بر می دارند آن را سبک می شمارند، حتی بعضی آن را در تو بره چهارپایان می اندازند یا در ظرف طعام و چیزهایی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خرجین ها و جوال ها، پس چگونه شفا یابد از آن کسی که این گونه آن را حرمت دارد و لیکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می کند. (۳۱۴)

روایاتی درباره تربت امام حسین علیه السلام

۱- در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم روایت شده که گفت : از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا در عوض شهادت امام حسین علیه السلام قرار داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعا را نزد قبر او. (۳۱۵)

۲- در کامل الزیاره از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت : امام هادی علیه السلام در حالی که تب داشت و مریض بود، فرمود: یا ابا هاشم ، یکی از دوستان ما را برای شفای من به کربلا بفرست .

۳- حور العین از فرشتگان درخواست می کنند که از کربلا تربتی هدیه و ارمغان به آسمان برند.(۳۱۶)

۴- متسحب است که تربت حسین علیه السلام را مخلوط به حنوط میت کنند تا به برکت آن از عذاب ایمن شود.(۳۱۷)

۵- زمین کربلا باغی از بهشت است از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: قبر سیدالشهداء بیست ذراع در بیست ذراع باغی است از بهترین باغ های بهشت و نیست ملکی مقرب و پیغمبری مرسل مگر آن که از خدا خواسته تا این زمین را زیارت کند و همیشه فوجی بالا می روند و فوجی نزول می کنند.

ولی بیشتر فقها حائر را تمامی محوطه ای که حضرت خریده اند می دانند.(۳۱۸)

۶- به سند صحیح نقل شده است که حمیری به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام عریضه ای نوشت و سوال کرد که خاک قبر امام حسین علیه السلام را با میت در قبر می توان گذاشت ؟در جواب نوشتند که با میت در قبر باید گذاشت و با حنوطش مخلوط کرد.

و نیز در نامه ای پرسید که کفن را با آن می توان نوشت ؟حضرت در جواب نوشتند که خوب و جایز است (۳۱۹).

۷- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که کام فرزندان خود را با تربت امام حسین علیه السلام بردارید که امان می بخشد از بلاها.(۳۲۰)

از جمله فوائد تربت آن حضرت علیه السلام مستحب است با میت در قبر گذاشتن و کفن را با آن نوشتن (۳۲۱).

۸- از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر که بگرداند تسبیحی را که از تربت امام حسین علیه السلام باشد و یا هر دانه بگوید: سبحان الله و الحمدالله و لا الا الله و الله اکبر، شش هزار حسنه برای او نوشته می شود و محو می شود از او شش هزار گناه و خدا بالا می برد برای او شش هزار(۳۲۲)

درجه .

۹- از جمله خواص تربت آن حضرت آن است که چون از آن تسبیح بسازند، به هر دانه ای که شخص می گرداند، چهل حسنه برایش نوشته می شود و اگر کسی آن را درست در دست داشته باشد و ذکر کردن را فراموش کند به هر دانه که بگرداند بیست حسنه برای او می نویسند و در حدیث است شخصی که در آن خاک مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ است و بی حساب او را به بهشت می برند و در حدیث دیگر است که آن زمین را با هر که در آن باشد روز قیامت برداشته به بهشت می برند. (۳۲۳)

۱۰- به سند معتبر منقول است از شخصی که گفت : حضرت امام رضا علیه السلام برای من بسته متاعی از خراسان فرستاد، چون بسته را باز کردم در میان آن خاکی بود پرسیدم : این خاک چیست ؟گفت : خاک قبر امام حسین علیه السلام است ، هرگز آن حضرت چیزی را به جایی نمی فرستد مگر آن که این خاک را در میانش می گذارد و می فرماید: این از بلاها امان است به اذن و مشیت خدا.(۳۲۴)

کرامت تربت امام حسین علیه السلام

در زمان یکی از سلاطین ، سفیری از طرف پادشاه فرنگ به پایتخت ایران آمده و از سلطان درخواست کرد که از علمای اسلام دلیلی بر نبوت پیامبر آخر الزمان خواهانم که خصم را ملزم نماید، و قطع کند عذر او را و زایل نماید شبهه او را.

پس اگر عاجز شدند از اقامه چنین دلیلی و دلیلشان منحصر به تواتر شد، پس بدانید که شما بر حق نیستید این سفیر از جمله دانشمندان برجسته بوده و از علوم غریبه مثل نجوم و هیئت و حساب و غیره بهره وافی داشته بلکه خود را در این علوم یگانه می دانست و از احوال حاضران در مجلس کارهایی را که در منزلشان می کردند و حوادثی که بر آنها وارد شده خبر می داد سلطان روزی دستور داد که علما حاضر شدند یکی از آنها که گویا عارف ربانی ملا محسن فیض کاشانی صاحب کتاب وافی و صافی باشد، رو به سفیر کرده فرمود: چقدر سلطان شما بی عقل است که چون تو جاهلی را برای این کار فرستاده سفیر در غضب شد و گفت : شما چگونه امتحان نکرده چنین می گویید:

پس آن عالم دست در جیبش نمود و مهر نمازش را در دست گرفت و فرمود: در دست من چیست ؟سفیر فکر زیادی کرد،رنگش زرد شد نو به خود پیچید آن عالم فرمود: گفتم جاهلی ! سفیر نصرانی گفت : به حق مسیح و مادرش که می دانم چه در دست داری ؟ ولی فکرم در این است که به چه وسیله به دست شما رسیده ؟آن

عالم فرمود: شاید اشتباه در حساب کرده باشی ،درست حساب کن سفیر گفت : حساب من درست است و اشتباهی ندارم و آنچه گفتم صحیح است ولی در فکرم که چگونه به دست شما رسیده است آن عالم دستش را باز کرد و فرمود: این تربت کربلاست و پیامبر ما خبر داده که کربلا قطعه ای از بهشت است پس آن عالم فرمود: آیا شکی برای ایمان آوردن به پیامبر ما باقی است بااین که یقین داری که حسابت صحیح است ؟ سفیر گفت : راست می گویی پس شهادتین را گفت و مسلمان شد.(۳۲۵)

ام سلمه و تربت امام حسین علیه السلام

زمانی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت کند ام سلمه به خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: ای نور دیده من ای فرزند گرامی ، مرا اندوهناک مکن در بیرون رفتن از مدینه به سوی عراق چون من از جدت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: فرزند دلبند من حسین در عراق در زمینی که آن را کربلا می گویند به تیغ ظلم و جفا کشته می شود .(۳۲۶) حضرت فرمود: ایمادر، من نیز می دانم که شهید خواهم شد و چاره ای جز رفتن ندارم و به فرموده خدا عمل می کنم به خدا سوگند می دانم در چه روز کشته خواهم شد و چه کسی مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم شد و می دانم که کسی با من از اهل بیت من و خویشان من با من کشته خواهم شد و می دانم که کسی با من از اهل بیت من و خویشان من با من کشته خواهد شد و اگر خواهی ای مادر نشان بدهم جای خود را که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آن حضرت با دست مبارک خود به سوی کربلا اشاره کرد و به اعجاز آن حضرت زمین ها پست و زمین کربلا بلند شد تا آن که حضرت لشکرگاه خود و محل شهادت و جای دفن خود و هر یک از اصحاب خود را به ام سلمه نمود.(۳۲۷)

پس ناله و فغان ام سلمه برخاست به حدی که در و دیوار با او هم ناله شدند.

حضرت فرمود: ای مادر گرامی ، چنین مقدر شده که من به ظلم و ستم شهید شوم و فرزندان و خویشانم با من شهید می شوند و اهل بیت و زنان و اطفال مرا اسیر و دستگیر کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند و هر چند استغاثه کنند یاوری نیابند ام سلمه گفت : ای فرزند دلبندم ، جد بزرگوار تو این مصیبت عظما را برای من شرح داده و تربت مدفن تو را به من عطا کرده است و من آن را در شیشه ای گذاشته ام .(۳۲۸)

پس امام حسین علیه السلام دست دراز کرد و کفی از خاک کربلا را برداشت و به ام سلمه داد و فرمود: ای مادر مومنان ، این خاک را نیز در شیشه بگذار و در نزد آن شیشه که جدم آن را به تو سپرده نگهدار، هر گاه دیدی هر دو خون شدند بدان که من در آن صحرای شهید می شود.(۳۲۹)

ام سلمه پس از رفتن سیدالشهداء به طرف کربلا همی مواظبت آن دو شیشه می نمود تا روز عاشورا به جهت خواب قلیوله خوابیده بود، به ناگاه ترسان و لرزان از خواب بیدار شد و بر سر شیشه ها رفت ، دید خون از آنها می جوشد خون را به صورت مالید و ناله کرد و فرمود: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته او را در خواب ندیده بودم امروز برای خواب قیلوله اندکی سر به بالین نهادم به ناگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله را گرد آلوده و ژولیده مو بدیدم ، عرض کردم : یا رسول الله این چه حالتی است که در شما می نگرم ؟ فرمود: ای ام سلمه ، حسین مرا کشتند.(۳۳۰)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که : بر دارید کلام فرزندان خود را با تربت امام حسین علیه السلام که امان می بخشد از بلاها. (۳۳۱)

آن را که به کربلا گذار است

با آتش دوزخش چه کار است

گویند همین که جبرئیل تربت را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله از موضع و مکانی که خون یکی از دو فرزندش در آن ریخته می شود و به نام او تصریح نکرده بود که کدام یکی اند، او را بو کرد و گفت : این بوی حسین علیه السلام فرزند من است و گریست .جبرئیل گفت : راست گفتی .(۳۳۲)

شنید ستم که مجنون دل افکار

چو شد از مردن لیلی خبردار

گریبان چاک زد با آه و افغان

به سوی تربت لیلی شتابان

در آنجا کودکی دید ایستاده

به سر عمامه مشکین نهاده

سراغ تربت لیلی از او جست

پس آن کودک بر آشفت و بدو گفت

که ای مجنون تو را گر عشق بودی

ز من کی این تمنا می نمودی

برو در این بیابان جستجو کن

ز هر خاکی کفی بردار و بو کن

ز هر خاکی که بوی عشق برخاست

یقین دان تربت لیلی در آنجاست .(۳۳۳)

نگاهی دیگر

حافظ جمال الدین زرندی در کتاب نظم الدر (ص ۲۱۵)حدیثی مرسل هلال بن خباب آورده است که بی شباهت به این صورت ماتم نیست ، هلال بن خباب گوید: جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس امام حسن و امام حسین علیهماالسلام آمدند و به دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله پریدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادر آنان فرمود:(شاید مراد از ام سلمه رضی الله عنها باشد به قرینه آن که هلال از حسن بن محمد حنیفه روایت می کند و او از پدرش محمد بن حنیفه و وی از ام سلمه روایت می کند) به هر حال خواه این مادر باشد و خواه مادر اصلی ، پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادرشان فرمود: آیا اینان را مشغول و سرگرم نمی کنی ، پس مادر آنها را برگرفت ولی آنها خود را از دست ما در در بردند و آمدند و بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله برجستند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله خود آنها را برگرفت و در کنار خود نهاد .

جبرئیل گفت : چگونه دوست ندارم در حالی که آن دو ریحانه من در دنیا هستند پس جبرئیل گفت : آگاه باش که امت تو این پسرت را می کشند (یعنی امام حسین علیه السلام را).

پس جبرئیل بال های خود را به هم زد تا لرزه آنها را فرا گرفت و تربتی را آورد و گفت : آگاه باش که او بر روی این تربت کشته می شود پیغمبر گفت : اسم این تربت چیست ؟گفت : کربلا.

هلال بن خباب گوید: همین که حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری در سرزمین مصیب وارد شد و شب را در همان مکان که او را محاصره کردند به صبح رسانید یک نفر از بومیان محل را که از نژاد نبطی بود نزد امام علیه السلام آوردند حسین به او گفت : اسم این سرزمین چیست ؟او گفت :
کربلا.(۳۳۴)

امام حسین علیه السلام گفت : رسول الله صلی الله علیه و آله راست گفت : سرزمین کرب و اندوه و بلاست ، به اصحاب خود فرمود: بارها را به زمین نهید، خیمه ها را فرود آرید الا ای خیمگی فروهل ، این جا مناخ قوم است سواران شترها را می خوابانند، محل ریختن خون آنان است . (۳۳۵)

داستان زن گناهکار

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام زنی وفات کرد، چون او را دفن کردند قبر او را بیرون انداخت و بسیار این قضیه عجیب اتفاق افتاد زیرا آن زن زنا می کرد و از آنچه از زنا تولید می شد می سوزاند ناچار مادر آن زن خدمت به امام صادق علیه السلام آمده جریان را به عرض حضرت رسانید حضرت فرمود: این زن خلق خدا را معذب می داشته قدری از تربت حسین علیه السلام را با او دفن کنید و چون از آن خاک پاک در قبر آن زن گذاشتند زمین آرام شد. (۳۳۶)

جسارت مردی به تربت امام حسین علیه السلام و هلاکت آن لعین

شیخ طوسی علیه الرحمه به سند معتبر نقل کرده که موسی بن عبدالعزیز گفت : یوحنا طبیب نصرانی مرا ملاقات و کرد و گفت : به حق پیغمبر و دینت که بگو کیست آن کسی که مردم به زیارت او می روند در ناحیه قصر ابن هبیره ؟ آیا از اصحاب پیغمبر شماست ؟

گفتم : نه او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ماست .

گفت : به من بگو که چرا این سوال را کردی ؟گفت : در این باب خبر عجیبی دارم و آن این است : شاپور خادم رشید شبی مرا طلبید چون به نزد او رفتم مرا برداشت و به خانه موسی بن عیسی برد که از خویشان خلیفه بود دیدم که موسی بن عیسی بی هوش در رختخواب افتاده و در پیش رویش تشتی بود که جمیع احشایش در آن ریخته بود و هارون الرشید او را در آن ایام از کوفه طلبیده بود.

شاپور از خادم مخصوص موسی پرسید: این چه حالت است که در او می بینم ؟گفتن یک ساعت پیش از این در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و گفت : من بیماری شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم فایده نداشت تا آن که کاتب من گفت از تربت امام حسین علیه السلام بردار و مدوا کن ، من چنین کردم و عافیت یافتم پس موسی بن عیسی گفت : هیچ از آن تربت پیش تو مانده است ؟گفتم : بلی .

پس فرستادم قدری از آن تربت آوردند موسی گرفت و از روی استخاف در مقعد خود داخل کرد چون چنین کرد فریاد النار، النارش بلند شد و گفت : تشت بیاورید، چون تشت آوردندد اینها که در تشت است از او جدا شد پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس به ماتم مبدل شد شاپور به من گفت که بیا ملاحظه کن که آیا چاره ای در علاج این مرد می توانی کرد ؟چون در تشت نظر کردم دیدم که جگر و اسپرز و شش و دلش همه در تشت افتاده بسیار تعجب کردم و گفتم : هیچ کس چاره این را نمی تواند کرد جز حضرت عیسی بن مریم علیه السلام

که مرده را زنده می کرد شاپور گفت : راست می گویی ، اما این جا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می شود من شب نزد ایشان ماندم تا سحر که موسی بن عیسی به جهنم واصل شد. (۳۳۷)

راوی گفت : یوحنا با این نصرانیت مدتی می آمد و حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت می کرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو شد .

شیخ طوسی به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام

محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عالمیان در عوض کشته شدن امام حسین علیه السلام چند چیز کرامت و مقرر فرمود:

امامت در فرزندان آن حضرت قرار داد و تربت آن حضرت را از برای هر ناخوشی شفا نمود و دعا کنندگان در نزد آن بزرگوار متسجاب شود و روزهای زائران از وقت بیرون رفتن از خانه های خود تا وقت برگشتن از عمر ایشان ، محسوب نخواهد شد. (۳۳۸)

تربت امام حسن علیه السلام به نماز ارزش می دهد

فاطمه زهرا علیهاالسلام وقتی که پدر بزرگوارش دستور تسبیحات معروف را به ایشان دادند (۳۴ بار الله اکبر ۳۳ بار الحمد الله ۳۳ بار سبحان الله) سر قبر عموی بزرگوارش جناب حمزة بن عبدالمطلب رفت و از تربت شهید برای خود تسبیح ساخت .

این کار فاطمه زهرا علیهاالسلام چه معنا دارد ؟ خاک شهید و قبر او محترم است ، من برای عبادت خدا که می خواهم خود را بشمار نیازمند به تسبیح هستم چه فرق می کند که دانه های تسبیح از سنگ باشد یا چوب یا خاک ، و از هر خاکی آدم بردارد، برداشته است ، ولی من این را از خاک تربت شهیدان بر می دارم و این نوعی احترام و به شهید و شهادت است نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است تا آن که بعد از شهادت است ، نوعی به رسمیت شناخت قداست سیدالشهداء است تا آنکه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خود به خود لقب سید الشهداء از جانب حمزه علیه السلام گرفته شده و به نوه برادر بزرگوارش حسین بن علیهماالسلام داده شد و پس از آن دیگر کسی بخواهد از خاک شهید تبرک بجوید از خاک امام حسین علیه السلام تهیه می کند.

ما که می خواهیم نماز بخوانیم و از طرفی سجده بر فرش و بر مطلق خوردنی و پوشیدنی را جایز نمی دانیم با خود خاک یا سنگی بر می داریم ، ولی گفته اند، حالا که باید بر خاک سجده کرد بهتر که خاک از تربت شهیدان باشد.

امام فرمود: سجده کنید بر تربت جدم حسین بن علی علیه السلام که در نمازی که بر آن تربت مقدس سجده کرده اید، حجاب های هفتگانه را پاره می کند، یعنی ارزش شهید را درک بکن ، خاک تربت او به نماز تو ارزش می دهد. (۳۳۹)

سوغات برای حوریان

در خبر آمده حورالعین وقتی ببینند یکی از فرشتگان به زمین هبوط می کند از او تسبیح تربت از خاک سید الشهدا هدیه می طلبند.

عطر تربت امام حسین علیه السلام

فرشته ای خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خبر شهادت سید الشهداء را به آن حضرت داد و سپس به دریا نازل شد و بالش را بر دریا پهن کرد و صحیه زد و گفت : یا اهل البحار البسو اثواب الحـزن ، فـان فـرخ الرسول مذبوح . ای اهل دریاها جامه حزن بپوشید که پسر پیغمبر شهید خواهد شد.

بعد تربت مقدس را بر بالش برداشت و عروج کرد و در آسمان فرشته نماند مگـر آنکـه آن تربـت را بوئیـد و اثری از آن تربت مقدس در او ماند و بر کشتگان آن بزرگوار لعن کرد وهو یفوح کالمسلک و آن ماننـد مشـک بوی خوشی می دهد. (۳۴۰)

چهار عذاب قبر با تربت

در غیبت شیخ طوسی آمده که عبدالله بن جعفر حمیری به حضرت حجـت (عجـل الله تعـالی فرجـه الشـریف) نوشت : آیا جایز است در قبر میت ا ز تربت بگذراند یا نه ؟

فرمود: بلی می گذارند، با حنوط میت مخلوط می کنند ان شاء الله .

و از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت شده چه مانع است یکی از شما را هـر گـاه میـت را دفـن کنـد مقابـل رویش تربتی از خاک امام حسین علیه السلام گذارد و زیر سرش مگذارد.

علامه مجلسی علیه الرحمه در تحفهٔ الزائر گوید: مستحب است با میت در قبـر نهـادن تربـت و کفـن را بـا آن نوشتن .

شوشتری در خصائث الحسینیه گوید: از خصائص تربت مقدس یکی آن است که هر گاه با مـرده در قبـر باشـد برای او در قبر امان است آقای بهبهانی در خواب از امام حسین علیه السلام پرسید: آیا از کسی که در جوار شما دفن شده سوال می کنند ؟ فرمود: کدام فرشته را جرات می کند که از او بپرسد. (۳۴۱)

ابوالفرج از محمد بن حسن اشنائی نقل کرده ، بعد از تخریب قبر سیدالشـهداء علیـه السـلام بـه دسـت متوکـل عباسی لعنهٔ الله خود را در خطر انداختیم و با مرد عطاری برای زیارت امام حرکت کردیم روزها پنهان و شب ها را می رفتیم تا به غاضریه رسیدیم نیمه شب از دو پاسگاه که خواب بودند گذشتیم و خـود را بـه قبـر رسـانیدم نشانی نداشت ، جست وجوی می کردیم ، تا به صندوقی که دور قبر بود و سوازنده بودند رسیدیم ، جای خشـت ها چون خندق فرو رفته بود زیارت کردیم ، بوی خوشی از آن استشمام نمودیم که مانندش بو نکرده بودیم مـن به رفیق عطر فروش گفتم : بو کن چه عطری است ؟گفت : به خدا از هیچ عطری آن را نبوییده ام .

با قبر وداع کردیم و رفتیم و گرد آن چند جا نشانه گذاشتیم چون متوکل کشته شد با جمعی از سادات و شـیعه سر قبر رفته آن نشانه ها را آوردیم و آنان را به صورت اول باز گردانیدیم ، صدق زیارت روشن شد.

اشهد لقد طیب الله لک التراب واوضح بک الکتاب .

گواهی که خدا خاک را به تو خوشبو کرد و کتاب را به سبب تو روشن کرد . (۳۴۲)

استشفای امام محمد باقر علیه السلام با تربت

جعفر بن قولویه قمی طیب الله رمسه در کامل الزیارهٔ گوید:

محمد بن مسلم گفت : به مدینه رفتم و بیمار شدم امام محمد باقر علیه السلام شربتی با غلام خود برایم فرستاد و دستمالی بر آن بود چون غلام آورد گفت : این را بخور که حضرت به من فرموده نروم تا بیاشامی چون گرفتم

و خوردم دیدم شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک می داد، غـلام گفـت : چـون آشـامیدی خدمت حضرت برو.

من تعجب کردم که قادر به حرکت نیستم و نمی توانم بر پابایستم ، ولی چون آن شربت در جوفم قرار گرفـت ، گویا از بندی رها شدم ، برخاستم به در خانه آن حضرت آمده رخصت جستم .

حضرت فرمود: صح الجسم فادخل ، گریه کنان داخل شدم و سلام کـردم و دسـت و سـر مبـارکش را بوسـیدم فرمود: چرا گریه می کنی ؟گفتم : قربانت شومه بر غربت خود می گـریم و دوری راه از خـدمت شـما و نـاتوانی درماندن و ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم فرمود: اما کمی قدرت تو خداوند شیعیان و اهل مـودت مـا را چنین و بلا را به سوی ایشان منعطف کرد.(۳۴۳)

آب را آشامیدم و سالم شدم

شیخ طوسی علیه الرحمه از مشایخ کرام خود روایت نموده است که محمد رازدی می گوید: من در مسجد جـامع مدینه نماز می خواندم در کنار من دو مرد بودند که یکی از آنها جامه سفید بر تـن داشـت و یکـی از آنهـا بـه دیگری گفت : که در تربت امام حسین علیه السلام شفایی از هر درد است و من مرضی داشتم و به هـر دوا کـه مداوا کردم عافیت نیافتم تا آنکه خوف هلاک بر من مستولی شد و از خود ناامید شدم و نزد ما پیر زالی بـود از اهل کوفه که به نزد ما می آمد در وقتی که مرضم نهایت شدت را داشت او گفت : در تو را هر روز در زیـادتی می بینم ، می خواهی تو را معالجه کنم که از این مرض نجات یافتی .

گفتم : بسی محتاجم به چنین چیزی ، پس آبی در قدحی کرد و به نزد من آورد چون آن آب را آشامیدم سـالم شدم که گویا هرگز آزاری نداشتم .

بعد از چند ماه آن زن نزد من آمد و او سلمه نام داشت گفتم : بالله ای سلمه آن چه دوای بود که به مـن دادی ؟گفت : با یک دانه از تسبیح که در دست دارم تو را مداوا کردم گفتم : این تسبیح چیست ؟گفـت : خـاک قبـر امام حسین علیه السلام است من به او گفتم ای رافضیه ، مرا مداوا به خاک قبر امام حسین علیه السلام می کنی ؟پس آن زن خشمناک شد و از پیش من بیرون رفت و در همان ساعت آزار من عود کرد و چنان شدت به هم رسانیده است که خوف هلاک بر خود دارم .(۳۴۴)

شفای شریف حجاز به وسیله تربت و شیعه شدن او

یکی از اساتید بزرگوار از مرجع فقید شیعه علامه بزرگوار مرعشی نجفی نقل می کند:

شریف مکه که از سادات حسنی بود و مذهب اهل سنت داشت در زمان ناصرالدین شاه قاجاریه به ایـران سـفر کرد او مهمان امیر کبیر شد و امیر کبیر هم به احترام او جمعی از عالمان و بزرگان را دعوت کرد هنگـام صـرف غذا که امیر کبیر شریف را دعوت به حضور بر سر سفره کرد او عذر آورد کـه : در بـین عـرب مرسـوم اسـت چنانچه مهمان خواهشی از میزبان داشته باشد از صرف غذا امتناع می کند تا این که میزبان برآوردن حاجـت او را به عهده بگیرد من نیز الان از شما خواهشی دارم !

امیر کبیر گفت : چه خواهشی دارید ؟ او گفت : از شما آشپزی می خواهم که بتوانم برایم چنـین غـذاهایی تهیـه کند.

امیر کبیر پذیرفت و پس از صرف غذا به کنیزی که آشپز او بود، قضیه را خبر داد او بسیار متاثر شد و گفت : من شیعه هستم و چگونه می توانم در ین اهل سنت زندگی کنم ؟ولی کار از کار گذشته بود و شریف او را با خود به حجاز برد.

پس از مدتی شریف مکه به چشم درد شدیدی مبتلا شد که پزشکان از معالجه آن ناتوان بودند او به دعا و توسل رو آورد، ولی سودی نبخشید تا نابینا شد به خاطرش رسید از آشپز ایرانی نیز سوالی کند وقتی قضیه را با او در میان گذاشت او قدری تربت امام حسین علیه السلام بر دیدگان شریف مالید و پس از آن دیدگانش بینا شد.

شریف پرسید: آیا تو جادوگری کردی ؟گفت به خدا پناه می برم .

پرسید: پس چه چیزی بود؟گفت : از این مطلب بگذر، لازم نیست بدانی .

شریف اصرار زیادی کرد و آن بانو شیعه ایرانی گفت : به من قول بده که در امانم تا حقیقت مطلب را برایت بگویم .

شریف گفت تو در امانی ، و از جانب من اذیتی به تو نخواهد رسید .

او گفت : ما شیعیان هنگامی که خود را ناچار می بینیم ، به تربت امام حسین علیه السلام استشفا می کنیم ، واین هم تربت آن عزیز گرامی بود از زمین کربلا.

شریف ، پس از این قضیه تشیع اختیار کرد و به نزدیکان خویش نیز خبر داد و از آنها درخواست کرد که به مذهب شیعه در آیند.

تربت امام حسین علیه السلام باعث قبولی نماز

از چیزهایی که باعث قبولی نماز می شود روی مهر تربت نماز خواندن است چنانچه در خبر است :

السجود علی تربد الحسین یتم الصلاة و ان کانت ناقصة .

سجده بر تربت حسین علیه السلام نماز را تمام و تکمیل می کند و اگر چه ناتمام شد.

در خبر دیگر است که در بحار و تظلم الزهراء علیها السلام نقل شده ، امام صادق علیه السلام فرمود: السجود علی تربة الحسن یخرق الحجب السبه .(۳۴۵)

سجده بر تربت حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را پاره می کند

مراد هفت آسمان است یعنی به درجه قبول می رسد.

روایت شده که هر گاه یکی از شما خواهد که بر دارد تربت را به طواف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است پس ببوسد آن را را وبر هر دو دیده بگذارد و بر سایر بدن بمالد و بگوید:

الهم بحق هذه من حل بها و ثوی فیها و بحق جده و ابیه و اخیه و الائمه من ولده بحق الملائکه الحافین به الا جعلتها شفاء من کل داء و برءا من کل و نجاة من کل افه و حرزا مما اخاف و احذر.

ترجمه دعا: خدای بحق این تربت و بحق هر که در آن وارد شده و اقامت گزیده در آن بحق جدش و پدرش و مادرش و برادرش و امامان از اولادش و بحق فرشتگانی که گرد اویند که بگردانی آن را درمان هر درد و بهبودی از هر بیماری و نجات از هر آفت و حرز از هر چه بیم دارم و بهراسم .

پس آن را استعمال نماید و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین علیه السلام آن است که بر آن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوانی و نیز روایت شده که هر گاه تربت را بخوری یا به کسی بخورانی بگو:

بسم الله و بالله ، اللهم اجعله رزقا واسعا، و علما نافعا، و شفاء من کل داء، انک علی کل شی ء قدیر.
به نام خدا و بذات خدا، خدایا بگرداش روزی واسع و دانش سودمند و درمان هر درد بدرستی که تو بر هر چیز توانایی . (۳۴۶)

به غبار کربلا بخشیده شد

در بغداد فاسقی عمر خود را به بدی طی کرد و اموال زیادی داشت وقت مرگ وصیت کرد مرا در نجف دفن کنید شاید از برکت جناب امیر حقتعالی مرا عفو فرماید خویشانش به وصیت او عمل نموده بعد از تغسیل ، و تکفین او را برداشته متوجه نجف شدند، خدمه علوی شب در خواب دیدند جناب امیر علیه السلام بر سر صندوق (قبر)آمده خدمه را طلبید و فرمود: فردا صبح فاسقی را در تابوت به این خانه جا خواهند آورد، باید شما مانع شوید و نگذارید او در زمین نجف دفن کنند، زیرا زنانکار و بدکار است و گناهش از شمار بیرون است .
صبح خدمه جمع شده و خواب را ۴به همه گفتند، مطابق بود به دروازده آمدند به انتظار نشسته کسی را ندیده متفکر برگشتند از قضا آن جماعت راه نجف را گم کرده و به کربلا برخوردند چون روز شد از آنجا به نجف رفتند شب باز خدمه در خواب دیدند حضرت فرمود چون صبح شد همه بیرون روید و آن تابوتی که شب قبل از ورود منع کردم با عزت بیاورید و ساعتی در روضه من بگذارید بعد او را در بهترین جا دفن کنید.
ایشان علت منافی دو امر را پرسیدند: که در این دو امر چه سری است ؟ فرمود: شب گذشته آن جماعت راه گم کرده به زمین کربلا حسینم رسیدند و باد خاک کربلا را داخل تابوت او کرد و از برای خاطر فرزند مظلومم حسین حق تعالی از گناهان او گذشته .
خدمه صبح پیشواز رفته بعد از ساعتی جنازه گرد آلوده را آوردند و به امر حضرت عمل کردند و صورت واقعه را برای آن جماعت بیان کردند. (۳۴۷)

اگر خواهی نجات از آتش قهر
زیارت کن غریب کربلا را
نمی سوزد به آتش که از شوق
زیارت کرده شاه نینوا را

ثواب گریه برای امام حسین علیه السلام

۱- در کامل الزیارات و ثواب الاعمال و امالی مروی است که امام جعفر صادق علیه السلام به ابی عماره منشد یعنی شعر خوان فرمود:
هر که در مصیبت حسین بن علی شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند، بهشت از آن اوست ، و هر که بخواند در مصیبت امام حسین علیه السلام یک بیت و سی نفر را بگریاند، باز بهشت از آن اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام و بیست نفر را بگریاند، بهشت برای اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند، یکی نفر را بهشت برای اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام ، پس خود را به گریه در آورد، بهشت از آن اوست . (۳۴۸)
گریستن بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اگرچه از افعال جوارح و اعضا و کار چشم است ، اما سبب آن محبت قلبی است که از تصور ورود آن مصائب عظمیم بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب به سوزش در آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المومنین لا تبرد ابدا .

به درستی که برای شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام حرارتی در دل های مومنان اسـت کـه هرگـز سـرد نشو. (۳۴۹)

ابن قولویه به اسنادش از ابی عماره منشد نقل می کند که گفت : در هیچ روزی به نام حسین بن علی نـزد امـام صادق علیه السلام برده شد که آن روز آن حضرت خندان دیده شود تا شب و آن حضرت می گفت :

الحسین عبرة کل مومن .

حسین علیه السلام سبب ریزش اشک هر مومنی است . (۳۵۰)

ثواب سوگواری سید الشهداء علیه السلام

عده زیادی از صحابه از معاذ بن جبل روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با رنگی پریـده بـر مـا وارد شد و فرمود: من محمدم ، اولین و آخرین را به من داده اند مادام که در میان شما هسـتم اطـاعتم کنیـد و هنگامی که از این دنیا رفتم به کتاب خدا تمسک جویید، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید تا در نتیجـه مرگ با راحتی و مسرت شما را دریابد،قضای الهی گرفته و مشتمل گشته که بعد از من فتنه هایی چون پاره های شب دیجور به شما رو می آورد هر گاه رسولانی می رفتند، رسولان دیگر جایگزین می شدند تا آن جا که چهـره واقعی نبوت دگرگون شد و به صورت سلطنت در آمد خداوند رحمت کند کسی که نبوت را به درستی دریافـت کند و به صدق و سلامت از عهده آن بر آید ای معاذ! نگهدار و بشمار.

معاذ می گوید: آن حضرت هنگامی که در شمردن به پنجمی رسید فرمود: یزید، خداونـد در یزیـد برکـت قـرار ندهد آنگاه چشمانش پر از اشک شد و فرمود: خبر شهادت امام حسین علیه السـلام را بـه مـن دادنـد و تربـت قلتگاه او را برایم آورده و به من خبر دادند که قاتلش کیست سوگند به خدایی که جانم به دست اوست مردمـی که حسین در بین آنها کشته می شود و آنها از کشته شدنش جلوگری نکنند خداوند بـین سـینه هـا و قلوبشـان اختلاف می افکند اشرارشان را بر آنها مسلط می گرداند و آنان را درچار تفرق می سازد آنگاه فرمود:

آه و افسوس بر آل محمد چه مصیبتی که از جانب خلیفه انتصابی عیاش شهوت پرسـت بـه در دانـه هـای آل محمد علیهم السلام رو می آورد، فرزند من و فرزندانش را می کشد. (۳۵۱)

زید بن ابی زیاد روایت کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه و آله از خانـه عایشـه بـه طـرف خانـه فاطمـه علیهاالسلام رفت و شنید حسین بن علی علیه السلام می گرید فرمود: آیا نمی دانی که گریه او مرا ناراحـت مـی کند. (۳۵۲)

سوگواری عمومی

فقیه ابن مغازلی (واسطی)در کتاب المناقب روایت می کند: در اطراف قبر حسین علیه السلام چهل هزار فرشـته پریشان مو و غبار آلود تا قیامت بر او می گریند و در نقل ابوبکر زاغونی هفتاد هزار فرشته آمـده اسـت از اینهـا ثابت می شود که اندوه و زاری بر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله دامنه ا ش تا قیامت کشـیده خواهـد شـد تـا هنگامی که عزای عمومی حسین در روز رستاخیز برگزار شود بارش اشک ها ادامه دارد، عزایـی کـه بـا شـرکت تمام مخلوقات در صحنه محشر به پا می گردد.

سوگواری و عزاداری

سوگواری و عزاداری برای فقید از دست رفته ، طبیعی بشر است و از مهر و محبت بر می خیزد، چـون سرشـت بشر به مهر آمیخته است بشری که مهر ندارد، بشر نیست اگر مهری در کار نباشد، سوگی و عزایی نخواهد بـود از دست رفتن انسانی عزیز و محبوب ، زیان زندگان خواهد بود، اشک زنده بر مرگ عزیزان بیشـتر از احسـاس محرومیت ریشه می گیرد، به ویژه اگر انسان از دست رفته بزرگ باشد، شهید باشد، در راه خدا جانبـازی کـرده باشد، عزای حسین انسانی گذشته از مهر رنگ حیاتی دارد و تکامل بشری را در پی خواهد داشت عـزای شـهید زنده نگه داشتن شهادت است .

اسارت بانوی بانوان شهادت پیشوای شهیدان را همگانی و جاودانی کـرد، سـوگواری بـر آنحضـرت ، شـهادت و اسارت را همه دانی و جاودانی می کند.

اگر سوگواری پیشوای شهیدان نبود کسی امروز حسین را نمی شـناخت ، راه حسـین را نمـی شـناخت و بشـر از راهنمای های امام حسین علیه السلام و نیاکان حسین و فرزندان حسین بهره ای نداشت و محروم بود!

اگر سوگواری پیشوای شهیدان نبود، کسی امروز یزید را نمی شناخت راه یزید را نمی شـناخت یزیـدیان را نمـی شناخت ، سعادت بشری تامین نمی شد، شهید رهبر اجتماع بشری است در همه زمان ها و همه مکان ها .

رهبری شهید وقتی است که شهید شناسا باشد، شهید ناشناخته نمی تواند رهبری کند سوگواری و عزاداری برای شهید، جامعه را شهید شناس ، فرد را شهید شناس می سازد اشک بر شهید از دل بر می خیزد و دل را به سوی راه شهید رهبری می کند.

سوگواری برای شهید، نفرت طبیعی را به سوی ظالم و ستمگر بر می انگیزد ناله ها و اشک هات سندی های زنده ظلم ظالمان هستند، سندهای گویایی که حکومت های ظالم و بیدادگری را رسـوا مـی سـازند اشـک بـر شـهید، حقایقی را که قدرت های ظالمانه نهان کردند فاش می سازد.

سوگواری بر شهید، در پرورش اجتماع و آموزش مردم تاثیر کلی دارد.

شهید معلم جامعه است و سوگواری بر او، درس ها و تعلیمات او را بیان می کند و بلندگوی سخنان شهید بـرای جهانیان است عاطفه بشری رهنمای بشر است عاطفـه اگـر بـه سـوی خیـر رهنمـا گـردد بشـر را سـعادتمند و خوشخبت می سازد و اگر به سوی شر رهنما شد بشر را شقی و بدبخت می کند و سوگواری بر شـهید عاطفـه را به سوی خیر راهی می کند زندگانی هستند که حیاتشان برای بشر، سود است و مرگشان زیان مانند نیکوکاران و خدمتگزاران بشر زندگانی هستند که مماتشان برای بشر سود است و حیاتشان زیان بخـش ،ماننـد سـتمکاران و قلدران بشری حسین در سطح بالاتری از نیکوکاران قرار دارد، چون حیاتش برای بشر سودمند بـود و شـهادتش نیز برای بشر سودمند است پس بزرگداشت شهادت موجب تامین سعادت بشر است و سـوگواری بـرای شـهید راهی است برای بزرگداشت شهادت .

اشک از مهر ریشه می گیرد، و مهر از اشک بر می خیزد، مهر اشک می ریزد و اشک مهر می ریزد اشک عاطفه انیگز است آزادی روحی می بخشد و بشر را از اسارت عقده های روحی می رهاند،و به سوی راه حسین روانه می سازد.

مجرمی که به راه امام حسین علیه السلام برود، محرم می گردد، و پلیدی که دست به دامان حسین علیه السلام بزند پارسا می شود اشک دعوتی است به سوی راه امام حسین علیه السلام .

دعوت اشک با زبان است ، با قلم نیست ، دعوت اشک دعوت با دل است ، دعـوت کننـده دل اسـت و دعـوت شونده دل .

داعی و مدعو، در اشک یکی است و میان آن دو اتحاد برقرار است اتحاد داعی و مدعو تاثیر را چنـد برابـر مـی کند، چون دو گانگی و بیگانگی در میان آن دو نیست هر دو یکی هستند، و دو تا نیسـتند، دعـوت پـذیر اشـک ، دعوت را آزادی می پذیرد نه اسیر زور است و نه گرفتار زر، دعوت با زور، دعوت بـا زر، آزادی نـدارد، انسـان ساز نیست .

انسان سازی دعوت وقتی است که با زور و زر همراه نباشد انسان شدن وقتی است که طمعـی و ترسـی در کـار نباشد،و دعوت پذیر، آزادی عمل داشته باشد بتواند به دعوت رو کند و بتواند به دعوت پشـت کنـد ایـن وقـت است که دعوت نتیجه می دهد و انسان می آفریند.

اشک ، حس کنجکاوی ، را بر می گزیند، و پرسش های پی در پی می آورد.

حسین علیه السلام که بود؟ قاتلش که بود؟ چرا کشته شد؟ چه می خواست ؟ راضش چـه بـود؟از مشخصـات حسین علیه السلام می پرسند و از مشخصات قاتل امام حسین علیه السلام .

پاسخ این پرسش ها، دل تیره را روشن می سازد و دل غافل را هشیار می کند.

شهیدانی که برای امام حسین علیه السلام گریستند

گریه زبان دل است و از مهر بر می خیزد گریه مرهم دل های سوخته و داروی دردمندان اسـت دلـی کـه مهـر ندارد، دلی که سوزد ندارد، اشک دیده ندارد، دلی که مهر می ورزد، می سوزد و اشک می ریزد.

گریه ویژه انسان ها و نشانه مردمی است جانوران نمی گریند، اشک نمی ریزند، گریه از انسانیت ریشه می گیرد، جانوران دوپایی که اشک ندارند، از مردمی بدورند، صورت انسانی دارنـد و سـیرت انسـانی ندارنـد، آن کـه در مردمی پیش است گریه اش بیش است .

گریه بر مظلوم ، بر ستمدیدگان کمکی است به مظلوم ، گریه بر شهید، دعوت به یـاری شـهید اسـت گریـه بـر غریب ، همدردی با اوست گریه بر بیچاره نخستین گام چاره اوست .

امام حسین علیه السلام سرور مظلومان است پیشوای شهیدان است ، رهبر آزادگان است برتـرین انسـان اسـت گریه بر امام حسین علیه السلام پیمودن راه حسین علیه السلام است پاسخ به دعوت امام حسـین علیـه السـلام است ، کمک و یاری حسین علیه السلام است حسین علیه السلام زنده است دعوت می کند، یاری می طلبد.

گریستن برای حسین علیه السلام لبیک گفتن به ندای امام حسین است .

سیف و مالک از مادر یکی بودند و از پدر و دوتا، روز شـهادت شـرفیاب شـدند و اشـک ریختنـد واجـازه نبـرد خواستند.

حسین علیه السلام پرسید:برادر زادگان من ، از چه کسی می گریید؟ امید
دارم که ساعتی نگذرد که دیدگانتان روشن گردد.

گفتند: خدای مار را فدای تو می کند، برخود نمی گرییم ، و بر تو می گرییم ، چرا که می بینم حضرتت را دشمن از هر سو احاطه کرده و غریب مانده ای یار و یاوری ندارد، و ما بیش از یک جان نداریم که فدای تو کـرده و از تو دفاعه کنیم .

حسین علیه السلام فرمود: خدای بدین احساس شما، بدین از جان گذشتن شما که در راه من گام بر مـی داریـد، بهترین پاداش را بدهد پاداشی که شایسته پرهیزکاران باشد اجازه صادر شد سیف و مالک بـه سـوی دشـمن رو کردند ولی از حسین علیه السلام دل نمی کندند، گاه بر می گشتند و رو به حسین کرده می گفتند: سلام بـر تـو ای پسر رسول خدا!

حسین علیه السلام پاسخ می داد: سلام بر شما باد، رحمت حق بر شما باد برکات الهی بر شما باد عشـق حسـین علیه السلام سر تا پای دو برادر را فرا گرفته بود و دل هایشان از مهر او آکنده بود، از حسین به سوی حسین می رفتند پیشوای آنها حسین بود پشتیبان آنها هم حسین بود بر سپاه یزید تاختند هر کـدام بـر دگـری پـیش مـی جست و خود را وظیفه مند می دانست که از برادر حمایت کند.

جانبازی کردند دلیرانه نبرد کردند و مردانه کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند.

سیف و مالک ، دو عموزاده بودند، ولی از یک پستان شیر خورده بودند، وه چه مادری ! وچه پسـری ! چـه شـیر پاکی ! مادری که فرزند خود را سعادتمند کرد، فرزندانی که مادر را سعادتمند کردند برادران بـا دوسـت خـود، شبیب ، سه تنی از کوفه بیرون شدند به یاری حسین علیه السلام به سوی کوی شهادت شتافتند، خود را از دیده بانان یزید نهان داشتند کوشیدند تا خود را به حسین علیه السلام رسانند و در زمره سربازان او قرار گرفتند.

شبیب از مردان دلیر بود و سوابقی نیکو داشت ، در جهادهای سه گانه پدر حسین علیه السـلام جمـل صـفین ، و نهروان شرکت داشته ، شمشیر زده جانبازی کرده بود، اینک به یاری حسین علیه السلام شـتافته تـا زنـدگانی از سر گیرد و حیات جاودانی را تجدید کند.

شبیب در دفاع از نخستین حمله یزیدیان ، مردانه جنگید تا جـان دادد و بـه شـهادت رسـید و همچـون دو یـار باوفای خویش سیف و مالک ، تنهایی و غریبی حسین علیه السلام را ندید هر چند حسین علیـه السـلام از آغـاز غریب بود هنوز هم غریب است بشر بدان پایه از ترقی و تکامل نرسیده که حسین علیه السلام را از بی کسـی و غریبی بیرون کند سعادت بشر وقتی است که اجتماع بشری از یزیدیان تهی گردتد و از حسینیان پـر شـود کـه جهان گلستان خواهد شد. (۳۵۳)

سوگواری عمومی زمانی صورت می گیرد، که مادر داغدیده اش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آلـه بـا جامه های خونین وارد محشر شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی دخترم فاطمه وارد محشر می شود لبـاس هـای خـونین بـا اوسـت ، سپس به پایه ای عرش چنگ می زند و عرض می کند: ای جبار، بین من و قاتل فرزندم داوری کـن بـه خـدای کعبه سوگند که به نفع دخترم داوری می کند.

این حدیث را سید محمود شیخانی مدنی در کتاب خود الصراط السوی بر صحت گفتار سلمیان بـن یسـار هلالـی گواه آورده است گفته سلیمان چنین است : سنگی را یافتند که بر آن نوشته بود:

لابد ان ترد القیامهٔ فاطم

و قیمصها بدم الحسین ملطخ

ویل لمن شفعاوه خصماوه

والصور فی یوم القیامهٔ ینفخ

ناگزیر حضرت فاطمه علیهاالسلام وارد عرصه قیامت می شود در حالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وای بر آن کسانی که شفیعانشان دشمنان مدعی آنهاست و صور در قیامت دمیده خواهد شد.

نگهداری خون و لباس مقتول ، نزد امت عرب و امت های دیگر اشاره به این است که هنوز قصاص خون خـواهی نشده است دل مجروح بعد از خونخواهی التیام کامل می یابد.

گریه آسمان برای امام حسین علیه السلام

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شد (۳۵۴) که فرمود: قاتل یحیی بن زکریا (۳۵۵) و قاتل حسین بـن علـی علیه السلام هر دو ولد الزنا بودند و آسمان سرخ نشد مگر برای امام حسین علیه السـلام و یحیـی پیـامبر علیـه السلام مظلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفهٔ الابرار از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده کـه فرمود:

ما بکت السماء علی احد الا علی یحیی بن زکریا و الحسین ابن علی ، و حمرتها بکاوها .

هرگز آسمان بر کسی گریه نکرد، مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی و گریه آسمان سرخی آن است . .

در این جا لازم است فرموده امام سجاد علیه السلام راجع به امام حسین علیه السلام را کـه در چنـد مـورد بـه حضرت یحیی پیامبر علیه السلام شباهت داشته مقداری توضیح دهیم .

عده ای از محدثان از سید سجاد علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

بیرون شدیم با پدرم حسین علیه السلام پس فرمود: نیامدیم در منزلی و کوچ نکردیم از آنجا مگـر آن کـه یـاد نمود یحیی بن زکریا را و روزی فرمود که از پستی این جهان بود که سـر حضـرت یحیـی بـن زکریـا را و روزی فرمود که از پستی این جهان بود که سر حضرت یحیی علیه السلام را هدیه فرستادند برای زن زناکـاری از بنـی اسرائیل بعید نیست که تکرار ذکر امام حسین علیه السلام و یحیی علیه السلام اشاره به همین معنا باشد اما وجه شباهتی که میان این دو مظلوم بوده بسیار است و ما به ذکر هشت وجه بسنده می کنیم :

اول : آن که همنامی بر این که هر دو معصوم پیش از تسمیه آنها نبوده چنان که در روایـات فـراوان وارد اسـت که نام یحیی و حضرت امام حسین علیهماالسلام را کسی پیش از این دو مظلوم نداشته .

دوم : مدت حمل هر دو شش ماه بوده چنان که در چند روایت وارد است .

سوم آنکه قبل از ولادت هر دو اخبار و وحی آسمانی به ولایت و شرح مجـاری احـوال هـر دو آمـد، چنـان کـه مشروحا در باب ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و در تفسیر آیه (و حملتـه امـه کرهـا و وضـعته کرها) (سوره احقاف ، آیه ۴۶). محدثان و مفسران نقل کرده اند.

چهارم : گریستن آسمان بر هر دو که در روایات فریقین در تفسیر آیه (فما بکت عـیلهم السـماء و الارض)وارد است .

قطب راوندی روایت کرده : بکت السماء علیهما اربعین صباحا...

پنجم ، آنکه قاتل هر دو ولدالزنا بوده و در این باب چندین روایت وارد شده بلکه از حضـرت محمـد بـاقر علیـه السلام مروی است که پیامبران را نکشد مگر اولاد زنا.

ششم : آنکه سر هر دو را در طشت طلا نهادند و برای زنان زناکاران و زنازداگان هدیه بردند چنان که در چنـد روایت آمده است با این تفاوت که سر حضرت یحیی علیه السلام را در طشت بریدند که خون او به زمین نرسد

تا سبب غضب الهی شود لکن کفاره کوفه و اتباع بنی امیه (لعنهم الله) در این حد نیز رعایت را از حضرت سیدالشهداء علیه السلام نکردند.

هفتم ، تکلم سر حضرت یحیی علیه السلام چنان که در تفسیر قمی است و تکلم سر مطهر سیدالشهداء علیه السلام چنان که در جای خود گذشت .

هشتم ، انتقام الهی برای حضرت یحیی و امام حسین علیه السلام به کشته شدن هفتاد هزار تن چنان که در خبر مناقب است .

از تطبیق حال سیدالشهداء با حضرت یحیی علیهماالسلام معلوم می شود سر احادیث وارد که آنچه در امت های سابق واقع شده در این امت واقع شود. (۳۵۶)

تمام چشم ها روز قیامت گریه می کنند به شدت و ناراحتی ، مگر چشمی که برای امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد پس آن چشم روز قیامت شاد و خندان است . (۳۵۷)

آسمان چهل روز برای امام حسین علیه السلام خون گریه کرد. (۳۵۸)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام آسمان چهل روز گریه کرد سوال شد از علامات گریه آسمان ؟ فرمود: آفتاب طلوع می کرد در حالی که سرخ بود و غروب می کرد در حالی که سرخ بود. (۳۵۹)

در تذکرهٔ سبط بن جوزی از هلال بن ذکوان نقل شده که چون حسین علیه السلام شهید شد، دو یا سه ماه گذشت ، دیوارها را گویی خون آلوده می دیدم از هنگام نماز صبح تا غروب آفتاب و گفت : به سفری رفتیم ، باران بر ما بارید که نشانه آن در جامه های ما مانند خون بماند. (۳۶۰)

طبرسی در اعلام الوری از زهری روایت می کند که گفت : به ما رسیده که هنگام قتل امام حسین علیه السلام هیچ سنگی را بر نمی داشتند جز آنکه زیر آن خون تازه بود. (۳۶۱)

زمان کشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام آسمان خون می بارید و همه چیز در نظر ما رنگ عزا و خون به خود گرفته بود. (۳۶۲)

وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان گریه کرد و گریه آسمان آن بود که صفحه آسمان تماما سرخ شده بود. (۳۶۳)

ابن سیرین گفته است : بعد از یحیی بن زکریا، آسمان بر احدی گریه نکرد و مگر برای امام حسین . (۳۶۴)

آفتاب برای امام حسین علیه السلام گریه می کند

عیسی بن حارث روایت کرده که چون حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند در آن اوقات (۳۶۵)تا هفت روز هر گاه نماز عصر می گزاردیم نظر می کردی بر آفتاب که بر دیوارهای خانه ها تابیده بود گویی از شدت سرخی لحاف سرخ است .

او گفت : که از زکریا بن یحیی بن عمر الطائی شنیدم که او از یکی از محبان شنیده بود که شمر لعین را قطعه ای طلا به دست آمده بود و در میان اموال امام حسین علیه السلام و آن را به دختر خود داد و او به زرگر داد که زیور بسازد چون او به کوره برد خاکستر بیرون آورد. (۳۶۶)

گریه امام سجاد علیه السلام

از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه کرد و در این مدت روزها روزه داشت و شب ها به عبادت قیام داشت و غلام آن حضرت هنگام افطار آب و طعام بر آن بزرگوار حاضر می کرد و نزد آن جناب می نهاد و عرض می کرد: میل بفرما ای مولای من ، آن حضرت با گریه و ناله می فرمود:

قتل ابن رسول الله جائعا، قتل ابن رسول الله عطشانا .

چگونه آب و طعام بخورم و حال آن که پسر رسول خداصلی الله علیه و آله را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند .

این جملات را مکرر می فرمود تا آنکه طعام و آب را با آب دیده ممزوج و مخلوط می داشت و همیشه به این حال بود تا خدای خود را ملاقات کرد از یکی از غلامان حضرت روایت شده که گفت : روزی امام سجاد علیه السلام به صحرا تشریف برد، من نیز از پشت سر آن جناب بیرون رفتم وقتی به آن حضرت رسیدم دیدم که بر روی سنگ ناهمواری سر به سجده گذاشته و شنیدم گریه او را که در سینه خود می گردانید، و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند:

لا اله الا ا لله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا ورقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا .

آن گاه سر از سجده برداشت دیدم صورت و ریش مبارکش را آب دیدگانش فرو گرفته عرض کردم : ای سید و آقای من ، وقت آن نشده که اندوه شما، مام شود و گریه شما کم گردد ؟

فرمود: وای بر تو یعقوب بن اسحاق ابراهیم علیه السلام (۳۶۷) پیامبر و پیامبر زاده بود و دوازده پسر داشت و خدای بزرگ یکی از پسرانش را از نظر او غایب کرد از حزن و اندوه مفارق آن پسر، موی سرش سفید شد و پشتش خمیده گردید و چمشش از بسیاری گریه نابینا شد و حال آن که پسر وی در دنیا زنده بود ولی من با چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بیت کشته و سر بریده دیدم پس چطور حزن و من به آخر رسد و گریه ام کم شود.

روایت شده که آن حضرت بعد از قتل پدر بزرگوارش از مردم کناره گرفت و در بادیه در خانه ای که سیاه چادر گویند چند سال منزل فرمود و گاه به زیارت جدش امیرالمومنین علیه السلام و پدرش امام حسین علیه السلام می رفت و کسی مطلع نمی شد. (۳۶۸)

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از شهادت امام حسین علیه السلام زنان بنی هاشم خضاب نکردند و روغن نمالیدند و سرمه نکشیدند تا سر عبیدالله زیاد رسید و جدم امام زین العابدین آن چنان می گریست که اشک او محاسنش راتر می کرد. (۳۶۹)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس که چون یادی از ما در نزد او شود و دیدگانش پر از اشک گردد، اگر چه اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هر چند مانند کف دریا باشد. (۳۷۰)

امام سجاد علیه السلام بر پدر بزگوارش چهل سال گریست ، وقتی ماه محرم می آمد امام کاظم علیه السلام را کسی خندان و شاد نمی دید تا روز عاشورا که بر آن حضرت روز مصیبت و حزن بود. (۳۷۱)

من روضه خوانی را دادند

آقا سید اسدالله نقل کرده اند: مجلس روضه خوانی داشتیم ، شب ختم شد، درها را بستیم ، و خوابیدیم ، در خواب دیدم جلسه روضه تمام شده مردم رفته اند ولی آقایی ایستاده است خدمتش عرض کردم : آقا روضه تمام شده می خواهیم درها را ببندیم و استراحت کنیم ، فرمود: برای که روضه خواندید؟

گفتم : برای امام حسین .

فرمود: می خواهی مزد شما را بدهم ، پرسیدم شما کی هستید ؟جوابی نفرمود دست در جیب مبارکش کرد و یک عدد و ان یکاد... با یک زنجیر زیبا مرحمت کرد و فرمود: این برای خودت بعد چیز دیگری داد و گفت : این برای کنیز زهرا.گفتم : مقصود کیست ؟

فرمود: عیالت که زحمت پذیرایی روضه را عهده دار بود و برای بچه ها هم دو چیز دیگر لطف فرمود: عرض کردم : خودتان را معرفی نکردید ؟

فرمود: شما برای چه کسی روضه می خواندید ؟

عرض کردم : برای امام حسین فرمود: من پدرشان هستم از شادی بیدار شدم دیدم اتاق ، معطر و ان یکاد آن جا است که هنوز زنجیرش را داریم از آن حرزها هم در ناراحتی و بیماری بچه ها استفاده کردیم یک بار هم پسرم تصادف کرد، از برکت حرزها سالم ماند. (۳۷۲)

نام روضه خوانها در دفتر حضرت فاطمه زهرا علیهاسلام

عالم فرزانه حامی مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید مرتضی مجتهدی سیستانی نقل کردند: عموی بزرگوارم ثقه المحدثین مرحوم آقای حاج سید ابراهیم مجتهدی سیستانی اعلی الله مقامه از ذاکرین قدیمی و اهل منبر و همچننی سر کشیک آستان قدس رضوی حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بود آن مرحوم در یک رویای مهم که باید درس عبرتی برای همه ذاکرین و خدمتگزاران دربار حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد به محضر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام مشرف شدند و دفتری را در خدمت آن بزگوار گشوده می بینند از آن حضرت سوال می کنند: این دفتر چیست ؟

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در پاسخ ایشان می فرمایند: نام روضه خوان های فرزندم حسین در این دفتر ثبت شده است .

ایشان نگاه می کنند، می بیند نام عده ای از مرثیه خوانان در آن دفتر ثبت شده و همچنین مقدار پولیب که در مجالس دو ماه محرم و صفر آن سال به جهت خواندن روضه به آنان داده می شود دقیقا در آن دفتر آمده است.

آن مرحوم نام خودشان را نیز در آن دفتر می بیند و متوجه می شوند که در مقابل نام ایشان نوشته شده : سی تومان !

از خواب بیدار شده و از رویایی که دیده بودند سخت متعجب می شوند، زیرا سی تومان گرچه در آن زمان برای یک مجلس مبلغ زیادی بوده ولی برای دو ماه و برای مجالس زیاد غیر قابل باور بوده است .

اتفاقا در آن سال چند روز به ماه محرم مانده بود که ایشان بیمار شده و قدرت خارج شدن از منزل را از دست می دهند و بیماری ایشان هم چنان ادامه می یابد تا ماه محرم و صفر تمام می شود در مدت دو ماه فقط یک

روز حال ایشان سبک شده و در یکی از مجالس خود شرکت می کنند و بعد از مجلس صاحبخانه پاکتی را به ایشان می دهد که در آن سی تومان پول بوده است .

پس از آن صادق بودن رویای ایشان واضح می شود و روشن می شود که چقدر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به مجالس روضه و همچنین به مرثیه خوانان عنایت دارند! و چگونه همه آنها با نظم و برنامه در کنترل آن حضرت است .

برای روشن شدن اهمیت روضه خوانی و مجالس روضه ای که با اخلاص و ارادت برپا می شود، و مورد توجه خاص حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام است به این روایت توجه کنید:

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند:

ما من باک یبکیه الا وقد وصل فاطمه و اسعدها علیه و وصل رسول الله صلی الله علیه و آله و ادی حقنا(۳۷۳)

هیچ کس نیست که برای امام حسین علیه السلام گریه کند مگر آن که گریه او به حضرت فاطمه علیه السلام می رسد و او را بر گریه برای امام حسین علیه السلام کمک می کند، او به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد، و حق ما را (در این باره) ادا می کند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام درباره اهمیت گریه بر امام حسین علیه السلام می فرمایند:

...انه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له و یسال اباه الاستغفار له و یقول : ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت اکثر مما حزنت و انه لیستغفر له من کل ذنب و خطیئه . (۳۷۴)

امام حسین علیه السلام به کسی که بر ایشان بگرید می نگرند، آنگاه برای او استغفار می کند و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام می خواهند که ایشان هم برای او طلب آمرزش کنند. و به گریه کننده می فرمایند: اگر می دانستی که خداوند چه چیزی را برای تو آماده نموده بیشتر از مقداری که غمگین شدی مسرور می شدی و امام حسین علیه السلام برای او طلب آمرزش می کند و از هر گناهی و خطایی که انجام داده است .

یک قطره اشک در غم آن خسرو شهید صدنامه سیاه گنه می کند سفید از روایت استفاده می شود این است که مجالس روضه در منظر امام حسین علیه السلام است و کسانی که در آن مجالس حضور پیدا می کنند، باید بدانند در منظر حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستند و احترام و ادب را کاملا رعایت کنند.

نکته بسیار مهم دیگر این است که گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام باید پس از عزاداری و گریه برای ظهور منتقم خون آن حضرت دعا کنند و از خداوند بخواهند که در تعجیل فرج حضرت بقیه الله ارواحنا فداه تعجیل نماید تا در این هنگام مورد عنایت و دعای امام زمان صلوات الله علیه نیز واقع شوند.

در یک رویای صادقه حضرت امام عصر علیه السلام ارواحنا فداه فرمودند:

انی لادعو لکل مومن یدعو لی بعد ذکر مصائب سیدالشهدا فی مجالس العزاء (۳۷۵)

من حتما دعا می کنم برای هر فرد با ایمانی که در مجالس سوگواری بعد از یاد مصایب سیدالشهدا برای من دعا نماید.

بخش پنجم : نمونه ای از شجاعت و معجزات امام حسین علیه السلام

فصل اول : شجاعت امام حسین علیه السلام

شجاعت امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده

در روایتی آمده است که فاطمه علیه السلام دو فرزند خود حسن و حسین علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد - در آن بیماری که آن حضرت رحلت فرمود - و عرض کرد: یا رسول الله ، این دو فرزند تو هستند، چیزی از خود به آنها میراث ده . حضرت فرمود: حسن راهیبت و بزرگواری دادم و حسین علیه السلام را بخشش و شجاعت . (۳۷۶)

این منبر پدر من است .

علی علیه السلام فرمود: هنگامی که ابوبکر خلافت را ربود، روز جمعه برای خطبه نماز جمعه بالای منبر رفت . حسنین علیهماالسلام هم آماده نماز بودند، حسین علیه السلام جلو منبر رفت و فرمود: این منبر پدر من است . (ابوبکر سیاست همیشگی را به کار بست) گریست و گفت : راست می گویی ، این منبر پدر تو است نه پدر من ، در این زمان امیرالمومنین علیه السلام وارد شد و علت گریه را پرسید، جریان را به عرض مبارکش رساندند. فرمود: ابوبکر، پسر در هفت سالگی دندان می ریزد و دندان های اولیه از هفت تا دوازده سالگی تکمیل می گردد و در بیست و هشت سالگی رشد عقلش به پایان می رسد، بعد از آن هر چه فرا گیرد تجربه و آزمایش است . (۳۷۷)

ای دروغگو از منبر جدم بیا پایین

روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و شایستگی خود را برای پیشوایی مومنان اعلام می کرد. امام حسین علیه السلام در حالی که از سن مبارکش ده سال می گذشت وارد مسجد شد. چون گفته های عمر را شنید، آمد در برابر منبر ایستاد و چشمان انبوه جمعیت متوجه آن حضرت گشت ، آن گاه با کمال شجاعت فرمود: ای دروغگو از منبر جدم (۳۷۸) رسول الله صلی الله علیه و آله پایین بیا، این منبر پدر تو نیست . در این صحنه با عمر احتجاج کرد و از فضایل پدر و جدش محمد صلی الله علیه و آله و مادر گرامی اش بیاناتی ایراد فرمود که همه مردم از شوق و ذوق گریستند. (۳۷۹)

امام حسین علیه السلام عمامه مروان را به گردنش پیچید.

در احتجاج از محمد سائب روایت کرده است که مروان بن حکم به حسین ابن علی علیه السلام گفت : اگر افتخار شما به فاطمه علیهماالسلام نباشد به چه چیز بر ما فخر می کنید؟ حسین علیه السلام برخاست ، گلوی او را بگرفت و بفشرد و آن حضرت بسیار نیرومند بود و عمامه مروان را به گردن او پیچید تا بی هوش شد. (۳۸۰)

شجاعت امام حسین علیه السلام در میان عرب مثل شد.

بنا به روایتی که در مقتل ابن بابویه و مقتل ابن طاووس مسطور است عدد لشکر مخالف به صد هزار کس رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه از ۸۲ و به قول مشهور از ۷۲ تن بیش نبودند و با وجود این در خاطرش ملالی و در دلش اضطرابی به هم نرسید و با قلت انصار و کثرت اعدا صبر می نمود و با اعدا جنگی کرد که مگر پدرش حیدر صفدر در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرموده که مگر علی علیه السلام در بدر و احد کار فرموده باشد تا به حدی که مردم شجاعت حضرت امیر المومنین علیه السلام را فراموش کردند و شجاعت او را در میان عرب مثل شد، چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد کشتگان آن حضرت قادر بر کشتن اینها می بود و به دم تیغش می آمدند و نمی کشت و سر آن را کسی نمی دانست تا آن که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که سر این چه بود؟ فرمود: چون جدم می دانست که در صلب آنان جمیع شیعیان هستند ایشان را به همین جهت نمی کشت .

حاصل آن که آن حضرت را نزد خدا مرتبه بزرگی بود که بـدون شـهادت بـه آن مرتبـه نمـی رسـد، بنـابراین کوشش کرد تا خود را بدان مرتبه بزرگ رسانید.

در اخبار آمده که از افرادی که در کربلا حاضر شده بودند بـه بـلای و عقـوبتی گرفتـار شـدند و محـل عبـرت دیگران گردیدند و به رسوایی هر چه تمام تر به جهنم واصل شدند. (۳۸۱)

چهار هزار ملائکه ژولیده مو و غبار آلوده کنار قبر امام حسین علیه السلام

روایت شده که خدای توانا آن چهار هزار فرشته ای را که در جنگ بدر برای رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه فرستاده بود، برای امام حسین علیه السلام نیز فرو فرستاد و آن حضرت را مخیر کرد بین این کـه بـر دشـمنان خود ظفر یابد و این که خدا را ملاقات کند. ولی آن حضرت ملاقات خدا را انتخاب کرد و بـه فرشـتگان دسـتور داد که نزد قبرش باشند. آن فرشتگان ژولیده مو و غبار آلوده و منتظر قیام آن قـائمی هسـتند کـه از فرزنـدان حسین علیه السلام است .

روایت شده که امام حسین علیه السلام روز عاشورا ۱۸۰۰ جنگجو را به دست خود به جهـنم فرسـتاد و آنـان را برای مبارزه دعوت می کرد. ابتدا یک نفر یک نفر برای جنگ با آن حضرت می آمدند. بعد از آن ده نفر ده نفر، برای سومین بار صد نفر صد نفر به جنگ او آمدند. برای آخرین بار همـه لشـکر بـه دور آن حضـرت اجتمـاع کردند و حضرت را از چهار طرف احاطه کردند. (۳۸۲)

امام حسین علیه السلام یگانه حامی دین

معاویه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را که عصـاره فسـاد و ثمـره شجره اموی بود، محکم و استوار ساخت . پس از در گذشت معاویه مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینـی نداشت ، بلکه با اسلام پیامبر بر اساس کینه توزی های دوران جاهلیت و جنگ های بدر و احد و احزاب شـدیدا مخالفت بود. حکومتی که باید محقق رسالت اسلام مجری قوانین و حدود نماینده افکار و آرای مسلمانان و تجسم روح جامعه اسلامی باشد به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و به سان جد خود ابوسفیان همه را پنداری بی نمی دانست . (۳۸۳) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی و نفوذ عناصر مرتجـع کـه مـی خواسـتند اوضـاع را بـه دوران جاهلیت بازگردانند، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونـه تقـوا و پرهیزکـاری و سـمبل آزادی و یگانـه حامی دین و یاور پیامبر بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایـات و سـتم کـاری هـای و منویات پلید او صحه بگذارد. هنگامی که ولید استاندار مدینه امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند، وی در پاسخ گفت : انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه ، بنا فتح الله و بنا ختم (۳۸۴)

ما خاندان نبوت و رسالت و مرکز آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خدا هستیم و...

یزید مردی است فاسق و بزهکار، شراب خوار، قاتل بی گناهان و متاجر به فسق ، مثل من با این سوابق درخشـان با چنین کسی بیعت نمی کند.

بدین گونه امام علیه السلام با نهضت خلافت و سازنده خود، ماهیت کثیف این حکومت را بـه مسـلمانان جهـان نشان داد و پرده از روی منویات خطرناک آن برداشت و سرانجام احساسات مردم را علیه امویان بسـیج نمـود.

چیزی نگذشت که درتمام اقطار اسلامی نهضت هایی روی داد که منجر به نابودی کامل حکومت امویان شد. (۳۸۵)

در زمان معاویه مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین چون حجر بن عدی و رشید هجری را به جرم حب اهل بیت و ولای علی علیه السلام کشتند. علاوه بر همه اینها معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید می سازد. (۳۸۶)

حمایت امام حسین علیه السلام از مظلوم

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستم دیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش عبدالله بن سلام دریافت که اجمال و فشرده اش را در این جا متذکر می شویم : یزید در زمان ولایت عهدی با این که همه نوع وسایل شهوت رانی کام جویی و کام روایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت ، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهر دار عفیفی دوخته بود.

پدرش معاویه به جای این که در برابر رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حیله گری و دروغ پردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند. امام حسین علیه السلام از قضیه با خبر شد. در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده مسلمان و پاکیزه ای قطع نمود و با این کار همت و غیرت هاشمیان را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی امیه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (۳۸۷)

فرمان امام حسین علیه السلام به معاویه

علامه مجلسی رحمه الله از مناقب (۳۸۸) نقل می کند: روزی اعرابی (۳۸۹) از معاویه ملعون حاجتی خواست . معاویه از برآوردن حاجت او مسامحه نشان داد. اتفاقا امام حسین علیه السلام در آن مجلس وارد می شود. معاویه از جواب اعرابی اعراض نموده و با سید الشهدا مشغول صحبت می شود. اعرابی از بعضی حاضران مجلس پرسید که این شخص که بود که وارد مجلس شد و با معاویه مشغول صحبت است ؟

در جواب اعرابی گفته شد: این مرد حسین بن علی علیه السلام بود. اعرابی به امام علیه السلام عرضه داشت : ای فرزند دختر رسول الله درباره قضای حاجت من به معاویه امر فرمایید که حاجت مرا برآورد. امام حسین علیه السلام به معاویه فرمود: حاجت این مرد را برآور. معاویه به دستور حضرت حاجت اعرابی را برآورده نمود.

اعرابی نیز به همین مناسبت اشعاری را سرود:

اتیت العیشمی فلم یجد لی

الی ان هزه ابن الرسول

هو ابن مصطفی کرما وجودا

و من بطن المطهره البتول

و ان لهاشم فضلا علیکم

کما فضل الربیع علی المحصول

به سوی درخت خشک فاسدی آمدم ، بلکه از آن به من منفعتی رسد (یعنی معاویه). پس سخاوتی نکرد و منفعتی به من نرسانید تا این که حرکت داد درخت خشک را فرزند گرامی رسول خدا که بی شک فرزند پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و پسندیده و برگزیده است از حیث سخاوت و کرم و کریم و جواد است و از بطن مطهره بتول عذراست .

به درستی که ای معاویه گروه بنی هاشم را بر شما که نسل امید هستید از قدر و فضیلت و منقبت و زیادتی هست چنان که زمین گلزار و فصل بهار را فضیلت بیشتری است بر زمین خشک خالی و بی علف و بی ثمر و بر فصل خزان .

معاویه به اعرابی خطاب کرد: من تو را عطا نمودم و حاجت تو را برآوردم ، اما تو حسین علیه السلام را مدح و ثنا می گویی ؟ اعرابی پاک طینت و نیکو سیرت به معاویه ملعون گفت : ای معاویه ! عطا نمودی برای من از حق و مال آن بزرگوار و برآوردی حاجت مرا به گفته او، یعنی تو را هیچ حقی در میان نیست تا سزاوار مدح و ثنا باشی . (۳۹۰)

گفتگوی امام حسین علیه السلام با معاویه

از صالح بن کیسان نقل شده که گفت : وقتی معاویه حجر بن عدی و اصحاب او را کشت و در آن سال به حج رفت و حسین بن علی علیه السلام را ملاقات کرد، و پس گفت : ای (۳۹۱) ابا عبدالله ، شنیدی آنچه کردیم باحجر و اصحابش و طرفداران او و شیعیان پدرت .

امام علیه السلام فرمود: با آنها چه کردی ؟ گفت : آنها را کشتیم و بر آنها نماز خواندیم و کفن کردیم آنها را.

امام حسین علیه السلام خندید و فرمود: آنها تو را محکوم کردند (یعنی نماز خواندن بر آنها دلیل بر اسلام آنهاست) ولی اگر ما بکشیم شیعیان شما را آنها راکفن نمی کنیم و بر آنها نماز نمی خوانیم و آنها را دفن نمی کنیم (یعنی آنها مسلمان نیستند)

امام علیه السلام فرمود: شنیده ام که نسبت به علی علیه السلام بدگویی می کنی و در نقص و عیب جویی ما اقدام می نمایی ، تو پیش خود فکر کن ، ببین آیا در این کار حق داری یا نه ؟ اگر عیب خودت در نظرت بزرگ تر نبود، پس خیلی به نظرت کوچک آمده (یعنی عیب خودت را کوچک دیده ای) و ما را ظالم دانسته ای . معاویه ، غیر خودت ره نبند و به غیر نشانه و هدف خودت تیر نفرست و با ما دشمنی مکن . تو در مقابل ما اطاعت کردی مردی را که در اسلام سابقه نداشته و همیشه منافق بوده و شیر تو را هم نمی خواهد .پس برای خودت فکر کن و به او واگذار کن (مقصود حضرت ، عمروعاص است). (۳۹۲)

نامه امام حسین علیه السلام به معاویه

امام حسین علیه السلام طی نامه توبیخ آمیزی به معاویه نوشت :...سپس پسر مشروب خوار و سگ بازت را به زمامداری مسلمانان گماشتی ، در امانت خویش خیانت کردی ، ملت را بدبخت کردی ، شرط نصیحت و خیرخواهی در دین خدا رعایت ننمودی ، تو چگونه پسرکی میگسار را بر سر امت محمد صلی الله علیه و آله می گماری ، شرابخوار، منافق و گنهکار و بدکردار است ، اعتبار امانت یک درهم ندارد، چطور می توان اختیار ملتی را به وی سپرد به زودی آنگاه که فرصت استغفار از دست می رود و پرونده اعمال مختوم می شود تو را به دیار کیفر عمل می کشد و کرده های ناپسند خود را در آن جا خواهی یافت . (۳۹۳)

فصل دوم : معجزات امام حسین علیه السلام

۱. دعای امام حسین علیه السلام مستجاب شد

علامه مجلسی از شیخ طوسی به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است :

زنی در مکه طواف می کرد. آن زن دست خود را از آستین بیرون آورد مردی دست خود را روی دست آن زن نامحرم گذاشت . آن مرد هر چه سعی کرد نتوانست دستش را جدا کند. تا این که مردم قطع طـواف کردنـد و همه آن دو را تماشا می کردند. خبر به والی مکه رسید، چون والی حاضر شد فقها را طلبید. تمام فقها فتوا دادنـد که دست آن مرد خائن باید قطع شود، برای این که خلاف اسلام رفتار کرده است . والـی گفـت : آیـا کسـی از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله در این جا هست ؟

گفتند: بلی امام حسین علیه السلام امشب تشریف فرما شده اند. پس والی حضرت را طلبیـد و عرضـه داشـت : توجه فرمایید چه بلایی بر سر ایشان آمده است ! حضرت این منظره را دیده رو به سوی کعبه گردانید و دسـت به دعا برداشت و ساعتی دعا کرد. پس از دعا به سوی آنها آمد و دست آن مرد را گرفته از دست آن زن جـدا کرد. پس از این جریان والی عرضه داشت : ای پسر رسول خدا، آیا عقاب کنم او را به این کاری که کرده اسـت ؟ حضتر فرمودند: نه (۳۹۴)

شاید غرض حضرت این بوده که همان مفتضح شدن میان مردم مکافات علمشان بوده است . ولی متاسفانه اخیرا عده ای مجهول الحال در لباس روحانیت ترویج وهابیت کرده این گونه کرامات را منکرند!

وای بر گبر مسلمان نمای

ساخته بر منبر محمود جای

دعوی دین و دل بی ترس و باک

مسخره بنمود بر این دین پاک

دزد به محراب چو تنها رود

از پی قندیل و مصلا رود

گربه اگر چه حج اکبر کند

هم به حرم صید کبوتر کند (۳۹۵)

۲. معجزه باغ بهشت

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه طیبه به قصد زیارت بیت الله الحرام بیـرون شـد و در خـدمت آن حضرت جمعیت زیادی بودند، مردی از قافله مریض شد و به آن حضرت عرض کرد: به انار خیلـی میـل دارم . آن جناب فرمود: در این بیابان باغی است از انار و میوه های دیگر، برو و هرچه می خـواهی تنـاول کـن . در آن سرزمین قبل از این باغی نبود. اهل قافله رفتند باغی مشاهده کرده ، داخل آن شدند و هر کـس از هـر میـوه ای خواست خورد.

و چون از باغ بیرون آمدند از نظرها ناپدید شد (معجزه دیگر در آن وقت از آن حضرت سر زد) در همـان حـال آهویی پیدا شد حضرت به او اشاره نمود (آهو نزدیک آمد)، فرمود او را ذبح کنید و استخوان آن را نشـکنید آن حیوان را ذبح کردند و گوشت آن را خوردند و استخوان ها را در پوستش نهادند. آن حضرت دعـا کـرد و آهـو زنده شد پس به اصحاب فرمود هر کدام بـه شـیر آهـو مایـل باشـید از آن بدوشـید. همـه از آن دوشـیدند و

آشامیدند و به برکت دعای حضرت همه را کفایت کرد. بعد به آهو فرمود تو را چند طفل است و انتظارت را می کشند برو آنها را شیر بده . (۳۹۶)

۳. زنده شدن مرده به دعای امام حسین علیه السلام

یحیای ام طویل گوید: نزد مولایم امام حسین علیه السلام بودم که جوانی بر آن حضرت داخل شد و او می گریست . حضرت فرمود: چه تو را می گریاند جوان عرض کرد: یابن رسول الله ، همانا مادرم در این ساعت مرد و ثروتی زیاد واگذارده و به من وصیتی نکرده و نمی دانم کجا او را دفن کنم (و او را از آن مال بازداشته بود) حضرت فرمود: هنگام مرگ به تو چه گفت ؟ عرض کرد: به من گفت : چون خواستی کاری برای من انجام دهی به جا نیاور مگر به آنچه فرزند دختر رسول خدا اشاره فرماید. اکنون ای مولایم چه می فرمایی ؟

حضرت فرمود: آیا دوست داری خداوند مادر تو را زنده کند و تو را به آنچه می خواهی خبر دهد؟

آن جوان گفت : چه بسیار نیک است ، حضرت برخاست و با آن جوان روانه شد و مردم هم با آنان روانه شدند تا به منزل مادر او رسیدند. حضرت بر سر مادر او ایستاد و خدای عزوجل را به دعاهایی خواند که نفهمیدم . بعد فرمود: قومی یا امه الله باذن الله تعالی و اوصی الی ابنک بما تریدین . ای کنیز خدا به اذن خدای تعالی برخیز و به پسرت آنچه خواهی وصیت کن . ناگاه آن زن برخاست و شهادت داد و گفت : السلام علیک یابن رسول الله ، همانا نزد من مال زیادی بود در فلان جا نهادم ، آن را بیرون آور و دو سوم آن برای شما هر چه خواهید بکنید و ثیک سوم دیگر را به همین پسرم بده اگر می دانی دوست شماست و اگر مخالف است از آن منعش فرما، زیرا مال من حرام است بر کسی که شما اهل بیت را دشمن بدارد. آن زن دوباره مرد و حضرت فرمود: او را غسل دهید و دفن کنید.

۴. زنده کردن اسبان

طبیبی بود اهل موصل از دوستان معاویه که او را خلیفه می دانست . روزی یکی از پیروان مکتب علوی با او ملاقات کرد و در ضمن اتمام حجت به او فهمانید که امام باید دارای فضایل و مکارم اخلاق باشد و اکنون علایم امات حجت به او فهمانید که امام باید دارای فضایل و مکارم اخلاق باشد و اکنون علایم امامت در حسین بن علی موجود است ، و از خوان احسان او ایتام و ارامل و مساکین بهره ورند، سخنان او را در دل آن طبیب موثر شد، اما با خود گفت : می باید گفتار این کس را محک زد، اتفاقا در همسایگی او بیوه زنی بود که یتیمی داشت و آن زن مریض شد. پسرش را نزد طبیب فرستاد و گفت : مادرم چنان حالتی یافته ، طبیب پس از استفسار از عقیده آن پسر دید از محبان حسین علیه السلام است ، گفت : علاج مرض مادرت جگر اسبی است فلان رنگ . یتیم گفت : از کجا فراهم کنم ؟ پاسخ داد: از امامت حسین بطلب

آن طبیب خدمت امام حسین آمد و از غلامان خواست او را به طویله ببرند تا اسب ها را بنگرد. چون آنها را کشته دید پرسید نه برای چه اینها را کشته اند؟ گفتند: برای یتیمی که مادرش معالجه شود طبیب تقاضا کرد خدمت حضرت برسد. چون او را آوردند به قدم های آن بزرگوار افتاد و از شیعیان شد. حضرت علت پرسید؟ او جریان را بیان کرد. حضرت فرمود: اینها سهل است ، بیا تا به تو امری بالاتر بنمایم و دعا نمود: الهی تو قادری اینها را زنده کنی ، اگر ما را نزد تو قرب و منزلتی است به حرمت جد و پدر و مادر و برادرم اینها را زنده گردان اسبان به قدرت باری زنده شدند. (۳۹۷)

۵. نهی از جنابت

فخر الساجدین فرمود: عربی به قصد ملازمت امام حسین علیه السلام به مدینه آمد و در بین راه با همسرش مباشرت کرد و قبل از غسل خدمت آن حضرت آمد، منظورش امتحان بود، چون نظر حضرت به او افتاد فرمود: یا اخی العرب شرم نمی کنی با این حال نزد امام زمان خود می آیی ؟ عرض کرد: چه حالی ؟ فرمود با همسرت در راه ، در فلان موضع مباشرت نمودی اکنون اینجا جنب ایستاده ای ؟ عرض کرد: یابن رسول الله ، غرضم معلوم شد و مدعایم حاصل ، اشهد انک ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و از مجلس بیرون رفته و بعد از غسل برگشت و پاسخ مسائل مشکل خود را از آن حضرت پرسید.

۶. معجزه فرار تب

زراره بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام آن مهد مرا حدیث نمود که عبدالله بن شداد بن الهادی احبشی مریض شد و سخت تب کرد، حسین بن علی علیه السلام چون این بدانست به عیادت او رفت . هنگامی که از در خانه وارد شد، تب از عبدالله بیرون شد، عرض کرد: شاد و شاکرم از آن منزلت که خداوند شما را عطا فرموده همانا تب از شما گریزان است . حضرت فرمود: والله ما خلق الله شیئا الا قد امره بالطاعه لنا

به خدا سوگند خداوند چیزی را نیافرید مگر این که او را به اطاعت ما امر نمود. عبدالله عرض کرد:

در این هنگام صدایی شنیدم و کسی را ندیدم که همی گوید: لبیک .

۷. داستان زن صابئی

عالم و فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد حسینی شیرازی دام ظله العالی در کتاب عاشورا روز تجدید اسلام معجزه ای را از حضرت امام حسین علیه السلام نقل می کند، ایشان می فرماید: در کربلا با صائبی ها مباحثات فراوانی شنیده ام ، از جمله آنها این داستان است .

یک زن صائبی شب عاشورا به یکی از مجالس سیدالشهدا علیه السلام که در همسایگی آنها بر پا بوده می رود و برای دختر خود مقداری برنج به عنوان تبرک درخواست می کند و از صاحب منزل می خواهد این امر را برای کسی نگوید، چون نزد صائبی ها این کار بسیار ناخوشایند بوده و جرم به حساب می آمد و اگر این امر افشا می شد احیانا به کشته شدن او می انجامیده است .

بعد از گذشت یک سال با روی باز و چهره خندان به صاحب مجلس می گوید: به برکت مجلس سیدالشهدا علیه السلام ، دخترم بعد از ۱۳ سال حامله گشته و فرزندی به او عنایت شده که نامش را حسین گذاشتیم و به این وسیله تمام آن خانواده به دین اسلام مشرف می شوند. (۳۹۸)

۸. معجزه انگور

در مدینه المعاجز عبدالله بن محمد گوید: در مسجد در محضر مقدس حسین بن علی علیهما السلام نشسته بودیم ، فرزندش علی اکبر در آمد و از پدر بزرگوارش در غیر موسم انگور طلبید. آن حضرت دست مبارکش را بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و فرمود: ما عند الله لاولیائه اکثر، آنچه نزد خداوند است برای دوستانش بیشتر از این خواهد بود. (۳۹۹)

بخش ششم : شجره ملعونه در قرآن و روایات

اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه و ابن آکله الاکباد اللعین ابن اللعین علی لسانک و لسان نبیک صلی الله علیه و آله فی کل موطن و موقف وقف فیه نبیک صلی الله علیه و آله ، اللهم العن اباسفیان و معاویه و یزید بن معاویه

علیهم منک اللعنه ابد الابدین و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقلتهم الحسین صلوات الله علیـه ، اللهـم فضاعف علیهم اللعن منک و العذاب الالیم ... (فرازی از زیارت عاشورا)

فصل اول : شجره ملعونه بنی امیه در قرآن

و ما جعلنا الرویا التی ارینا ک الافتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما یزید هـم الا طغیانـا کبیـرا (۴۰۰)

مفسران عموما در تفسیر این آیه شریفه نوشته اند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون هـا بـر منبر او بالا می روند. حضرت سخت متاثر شد. جبرئیل نازل شد و خواب را تعبیر نمود و گفت : بنی امیه بر بنـی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می روند، آنها شجره ملعونه هستند روایت شده که از این تاریخ دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید. (۴۰۱)

نیز از آیاتی که در ذم بنی امیه نازل شده ، سوره قدر است . مقصود از الف شهر دولت بنی امیه است کـه هـزار ماه بود، و از برکات و ثواب لیله القدر محروم بودند و خیر اخروی یک شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاسـت بنی امیه بیشتر است چنان که فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در اسد الغابه از امام مجتبی علیه السلام نقـل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه پای بر منبـرش مـی گذارنـد و نیـز مـی گوید: روایت شده که جست و خیز می کنند بر منبرش چون بوزینه گان . پس خدای تعالی این آیات را فرستاد: انا انزلناه ...خیر من الف شهر.

قاسم که راوی حدیث است می گوید: حساب کردیم دیدیم ملک بنی امیه هزار ماه است . (۴۰۲)

مسعودی در مروج الذهب می گوید: جمع مدت سلطنت بنی امیه تا زمانی که منقرض شدند و خلافـت بـه بنـی العباس منتقل شد، هزار ماه کامل بود بدون کم و زیاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه ابوسـفیان را لعـن می کرد و می فرمود: اللعین بن اللعین ، الطلیق بن الطلیق . و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـوده اسـت : هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید. (۴۰۳)

نسب بنی امیه

در نسب بنی امیه و سخن بسیار است . آنچه که در رد نسبت بنی امیه به قریش گفته شده این است کـه امیـه بنده ای رومی بود، عبد شمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیت او را پسر خود خواند و کلام امیرالمـومنین علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه مرقوم فرمود:

لیس امیه کهاشم و لاحرب کعبد المطلب ، و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کالطلیق و لا الصریر کاللطیق

به تصریح دانشمندان مانند محمد عبده مصری در شرح نهج البلاغه صریر کسـی راگوینـد کـه صـحیح النسـب باشد، و لصیق کسی است که بیگانه باشد و او را به فامیل و قبیله چسبانده باشند.

امیه مرد بدنامی بود که متعرض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود و کسی است که بـه ده سـال جـلای وطن و ترک مکه محکوم شد، به شام رفت و در آن جا ده سال ماند و در آن جا با زن یهـودی شـوهرداری زنـا کرد. آن زن در فراش شوهرش که یهودی بود پسری آورد و امیه او را به خود ملحق کرد، و او را ذکوان نامیـد، و کنیه اش را ابی عمرو نهاد و زن خودش را در زندگی خودش به او داد. و این ذکوان پدر ابی معیط و جد عقبه پدر ولید بن عقبه ، برادر مادری عثمان است . (۴۰۴)

خاندان ابوسفیان

در میان تمام کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده ، و لجوجانه مخالفت کرده ، و مقاومت نشان دادند، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از دیگران بیشتر بود، برای خاموش کردن انوار آفتاب اسلام تلاش کرد و در جنگ بدر و احد و خندق سردار لشکر و زعیم سپاه کفر بود.

ابوسفیان خودش و زنش و پسرانش آنچه توانستند پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزردند و از شرک وکفر پشتیبانی نمودند. در جنگ بدر سه تن از فرزندانش معاویه ، حنظله و عمرو شرکت داشتند. علی علیه السلام حنظله را کشت ، و عمرو را اسیر کرد، و معاویه گریخت ، و آن چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد (۴۰۵) ابوسفیان گفت : به خدا اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم کرد. (۴۰۶)

هنگامی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر او وارد شده اظهار داشت : خلافت را چون گوی در دست بنی امیه بچرخان که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست ، و من بهشت و جهنمی نمی فهمم . (۴۰۷)

ز مخشری گوید: ابوسفیان مردی بود کوتاه قامت و بدشکل و صباح که مزدور و اجیر ابوسفیان بود از طراوت جوانی برخوردار بود. هند این جوان را به نظر خریدار نگاه می کرد، عاقبت نتوانست خودداری کند و او را به سوی خویش خواند و در میانشان روابط پنهانی برقرار گشت . این روابط نامشروع در حدی بالا گرفت که پاره ای از مورخان معتقدند علاوه بر معاویه ، عتبه فرزند دیگر ابوسفیان هم در حقیقت از صباح بوده است . و نیز گفته اند: هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل خویش خشنود نبود، از این رو سر به بیابان نهاد و در تنهایی کودک خود، عتبه را به دنیا آورد.

هند جگر خوار

مادر معاویه در تاریخ به هند جگر خوار معروف است . (۴۰۸) زیرا جگر حمزه سید الشهدا عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و به گردن آویخت . این زن نیز مانند شوهرش ابوسفیان با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سخت دشمن بود، بلکه دشمنی وی شدیدتر بود. خلاصه آن که طرز تفکر هند با طرز تفکر خصمانه ابی سفیان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملا مشابه بود.

پدر معاویه ابوسفیان است که آزار و دشمنی او به پیشوای اسلام از آغاز بعثت آشکارتر از کفر ابلیس است . وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و مشرکان مکه را بر عهده داشت و از سخت ترین دشمنانش به شمار می آمد و همیشه پرچم کفر را به دوش می کشید و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله از بت پرستی جانبداری و پشتیبانی می نمود. در مکه دام ها و نیرنگ ها علیه مقام رسالت ساخت و در مدینه جنگ ها و دشمنی ها علیه آن حضرت پرداخت تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و با رسالت الهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی که هدف آن حضرت بود مبارزه کند. (۴۰۹)

داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او دو دندان پیمبر بشکست

او به ناحق حق داماد پیمبر بستاد

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید (۴۱۰)
مادر او جگر عم پیمبر بمکید (۴۱۱)

اللهم العن اول ظالم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک ، اللهم العن العصابه التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله ، اللهم العنهم جمیعا... (فرازی از زیارت عاشورا)ص

فصل دوم : شجره نفرین شده از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله

قال رسول الله صلی الله و علیه و آله : اذا رایتم معاویه علی منبری فاقتلوه (۴۱۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی معاویه را برمنبر من دیدید، او را بکشید

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد. ابن عباس بازگشت و عرضه داشت : غذا می خورا. حضرت فرمود: لا اشبع الله بطنه (۴۱۳) خدا شکم او را سیر نکند.

پس از آن معاویه هیچ وقت سیر نمی شد. معاویه می گفت : من دست از غذا بر نمی دارم برای سیری ، بلکه از جهت خستگی از خوردن دست بر می دارم معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد. (۴۱۴)

برای شناسایی بیشتر معاویه به جلد دهم الغدیر مراجعه شود.

معاویه دختران خود را می فروشد

معاویه جاسوسان خود را نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد تا هر یک را به فرماندهی لشکری از لشکرهای شام و گرفتن دختری از دختران معاویه صدهزار درهم به پاداش کشتن امام حسن علیه السلام وعده دهند. امام حسن علیه السلام آگاه شد و زره پوشید و در حال نماز هم آن را از خود دور نمی کرد. روزی در حال نماز تیری به سوی آن بزرگوار انداختند و چون زره در بر داشت تاثیری نکرد. و نیز در حال نماز خواندن خنجری بر آن حضرت زدند.

فصل سوم : یزید کافر و جنایتکار

پدرش معاویه ، مادرش (میسون) صحرانشین و معلم سرخانه اش سرجون رومی بود. او کنیه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیغمبر و بسیاری از مسائل مشابه را از پدر و روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر، و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلم مسیحی و رومی اش گرفت .

آری او تنها سه سال (۴۱۵) حکومت کرد، اما در سال اول امام حسین علیه السلام و یارانش را شهید نمود و کودکان و عزیزانش را سر برید و زنانش را اسیر کرد.

در سال دوم مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر لشکریان خود مباح نمود بیش از هزار دختر باکره را ازاله حیثیت کرد. او چهار هزار نفر از اهل مدینه را در این واقعه کشت که در میان آنها هفتصد مهاجر و انصار و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند.

در سال سوم به خانه کعبه (قبله مسلمین) منجنیق بست و آنجا را سنگ باران نمود (۴۱۶) درباره جنایات یزید از لحاظ فساد عقیده اش و بد طینتی و ستمگری و خون ریزی های وی و تحقیر و ناچیز شمردن دین خدا همه

متفقند، به تمامی کتب تاریخ و سیره مراجعه کنید، هیچ کس نامی از او نبرده مگر آن که از او به بدی یاد کـرده است .

یزید شراب خوار

روزی یزید بعد از قتل امام حسین علیه السلام در مجلس شراب نشسته بود در حالی که ابن زیاد طرف راسـت او قرار داشت ، به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد، سپس مانند همان جام بـه ابن زیاد تقدیم دار. (۴۱۷)

یزید شراب خورد و زیادی شراب را به سر امام حسین علیه السلام ریخت زن یزید آب و گلاب برگرفت و سـر امام حسین را پاک بشست . آن شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از آن حضرت عذر خواهی می کند. پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصـحاب او را بـه دروازه هـای شـهر بردنـد و بیاویختند. (۴۱۸)

چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را نزد یزید لعین بنهادند، آن ناپاک پای بر سر امام علیه السلام نهـاد. (۴۱۹) کار یزید شرب خمر و ترک نماز و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطـی مـادران و خـواهران و دختران بوده است . (۴۲۰)

مولف کتاب الحسن و الحسین علیه السلام که از نویسندگان عامه است بعد از ذکر اجمـالی از سـیره یزیـد مـی نویسد: بی شک این نوع حکومت که یزید برپا کرده بود، مورد رضایت هیچ یک از مسلمانان نبوده است و البتـه امام حسین علیه السلام در قیام خود نسبت به چنین عنصری معذور بود، زیرا محاربـه و مبـارزه بـا ایـن اخـلاق زشت و ناپسند شرعا واجب بوده است . (۴۲۱)

رفتار یزید با سر امام حسین علیه السلام

در رساله حاویه آمده که رکن الاسلام خوارزمی گفت : چون سر امام حسـین علیـه السـلام را نـزد یزیـد لعـین بنهادند آن ناپاک پای بر سر امام نهاد. زید بن ارقم حاضر بود، گفت :

لا تفعل ذلک یایزید، فانی رایت رسول الله یقبل ذلک الفم

این کار را نکن ای یزید، به درستی که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این دهان بوسه می زد

همچنین در حاویه آمده است : آن لعین در حضور سر امام حسین علیه السـلام شـراب بخواسـت و بیاشـامید، و علما گفتند آن لعین مست شد. بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد و از بام بیفتـاد و مسـت بـه دوزخ رسـید چنان که پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود.

جمعی گویند که با لشکر به صید رفت . آهویی نزد او آمد پس او هم به دنبال آن آهو رفت و حق تعالی خطـاب به زمین کرد تا او را فرو برد.

فخسفنا به و بداره الارض (۴۲۲) (سوره القصص ، آیه ۲۸)

یزید به بوسه گاه رسول الله صلی الله علیه و آله چوب می زند

شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: زمانی که سر اباعبدالله الحسین علیه السلام را در طشت طلا به مجلـس یزیـد آورده اند، یزید با چوب خیزران به آن اشاره می کرد و می گفت : حسین ، عجب لب دندان هـای خـوبی داری ! کسی که در آن جا حاضر بود گفت : ای یزید چطور اشاره می نمایی چوب خیـزران را در حـالی کـه مـن دیـدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبان امام حسین علیه السلام را می بوسید. (۴۲۳)

سنگ باران کردن امام حسین علیه السلام

ابوریحان بیرونی می گوید: ستم هایی که به حسین بن علی علیه السلام کردند در هیچ ملتی با بدترین افراد انجالم ندادند. او را با شمشیر و نیزه و سنگ باران از پا درآوردند و سپس اسب بر بدنش تاختند. بعضی از این اسب ها به مصر رسیدند. گروهی از مردم نعل این اسب ها را کندند و برای تبرک بر در خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنتی شد که بعد از آن هر کس بالای در خانه خود نعل نصب می کرد. (۴۲۴)

روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا این که مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ، به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته می شد نمی گردد. (۴۲۵)

یزید و مسابقه با میمون

یزید را میمونی بود که آن را ابوقیس نامیده بود. این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت این میمون یکی از پیر مردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . این میمون را بر گرده خر ماده ای که جهت مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود سوار می کرد و همراه اسب ها به اسب دوانی و مسابقه می فرستاد. یک روز این میمون در مسابقه پیش افتاد، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود شگفت آورتر آن که وقتی این میمون مرد جناب پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار میمون را کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند. (۴۲۶)

بخش هفتم : امام حسین علیه السلام و عاشوار

فصل اول : علل قیام امام حسین علیه السلام

بدیهی است قیام و انقلاب پاک و خونین اباعبدالله الحسین علیه السلام به بشر درس فداکاری آموخت . نتیجه قیام تنها این نبود که یزید را نابود کند، بلکه او می خواست با مجاهدت خود لکه های ننگین را از دامن اجتماع پاک کند و ریشه اهریمنان را از بن براندازد و کاخ ستمگران را ویران کند و درس شجاعت به جهانیان بیاموزد و محیط تازه ای به وجود آورد و جامعه ای بر اساس عقل و منطق و عدل و انصاف پایه گذاری کند. لذا نتیجه زحمات طاقت فرسای حضرت آن شد که موقعیت درخشان و بی نظیر نصیبش گردد. واقعا این فداکار قرآن را نمی شود گفت مرده است ، بلکه به مصداق آیه شریفه :

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (۴۲۷)

قیام سید الشهدا علیه السلام برای این بود که پرده از کار بنی امیه بردارد و آنها را به جوامع اسلامی معرفی کند و هم احساسات دینی مردم را علیه آنان بسیج کند و عواطف جامعه را به سوی خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام جلب نماید تا بنی امیه بر قلوب مردم حکمرانی کنند و مالک دل ها شوند و شعایر اسلام مانند اذان را موقوف سازند. (۴۲۸)

امام حسین علیه السلام و آشفتگی زمانش

بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، حکومت اسلامی دستخوش خواهش های دنیاپرستان قرار گرفت و عده ای به عنوان دل سوزی و تعیین سرپرست برای امت در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده و وصی و

جانشین واقعی پیغمبر اکرم را کنار زده و مسیر خلافت را تغییر دادند، و در سایه آن توانستند احکام اسلام را دگرگون کنند و به نفع خود توجیه نمایند.

در زمان حکومت ابوبکر، حق مسلم دختر پیغمبر گرفته شد و اعتنایی به موازین قطعی اسلام نکردند. و نیز در زمان حکومت عمر به گفته خودش :

متعتان محللتان فی زمن رسول الله صلی الله علیه و آله انا احرمهما

دو چیز (متعه) در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود که من (به اجتهاد خود) آنها را حرام می کنم ...

حلال مبین شرعی را حرام اعلام و دو حکم مسلم اسلام را نسخ کرد همچنین عثمان که حکومت را به دست گرفت ، دوستان امیرالمومنین و مردان حق پرست را به هر بهانه ای آزار و شکنجه می داد و از طرفی خاندان کثیف بنی امیه را وارد حکومت اسلامی نمود و بیت المال مسلمین را بر خلاف سیره رسول الله صلی الله علیه و آله در تیول آنها قرار داد، تا آن که امت اسلامی از تحمل آن همه ظلم و ستم به ستوه آمده و در حقیقت نتیجه کارهایش گیرش شده و به زندگی ننگینش خاتمه داد.

امت اسلامی که از بی سرو سامانی به جان آمده برای سر و سامان گرفتن اوضاع مسلمین با اصرار تمام با امیرالمومنین علیه السلام بیعت کردند، اما در زمان خلفای سه گانه مسیر افکار مردم آنچنان به انحراف کشانده شده بود که آن حضرت با تمام تدبیر و لیاقت نتوانست آنها را به راه راست و مسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گرداند. گویی مردم ستعداد و فکر خود را از دست داده بودند و نتوانست به مردم بفهماند که معاویه صلاحیت زعامت امت اسلامی را ندارد، تا این که به دست بدترین خلق در محراب عبادت ، و در حالی که جرمی جز حق طلبی و عدالت خواهی نداشت به شهادت رسید. پس از کشته شدن آن حضرت ، حسن بن علی علیه السلام فرزند برومندش که از هر جهت صلاحیت رهبری مسلمین را داشت با وضع آشفته تری روبه رو گردید، چنان که عده ای از کسانی که با او بیعت کرده بودند با تطمیع معاویه او را وادار به صلح کردند و در نتیجه پسر ابوسفیان حکومت اسلامی را قبضه کرد، و با اعمال قدرت ، شرایط صلح از جمله انتخاب نکردن یزید به ولایت عهدی را نادیده گرفته بلکه برای باقی ماندن قدرت و حکومت و سلطنت در خاندان بنی امیه در مقام کشتن حسن بن علی علیه السلام بر آمد تا آن که یزید را ولیعهد خود قرار دهد و با مسموم کردن فرزند پیغمبر نور چشمی خود یزید را به جامعه اسلامی تحمیل کند. ولیعهدی یزید نه تنها بر خلاف مصالح علی اسلام و مسلمین بود بلکه با قوانین و مقررات اجتماعی هم توافق نداشت ، زیرا پر واضح است جوانی قمار باز سگ باز دائم الخمر هرزه و بیگانه از احکام اسلام نه تنها جامعه مسلمین را رهبری نمی کند، بلکه موجب انحطاط و سقوط اسلام و مسلمین خواهد شد.

هر چه بود خواسته معاویه است باید انجام شود، و مخالفت شخصیت هایی چون امام حسین علیه السلام و بزرگانی از مردان حق او را از راه باز نداشت و سرانجام یزید وارث مقام خلافت که در زمان معاویه از آن صورت ساده و بی آلایش به طور کلی خارج شده و به صورت دربار امپراتوران روم درآمده بوده گردید.

به موجب عوامل وراثت و تربیت و وضع خانوادگی که شقاوت و پستی را از ابوسفیان و آل امیه به ارث برده و در دامن مادری هم چون میسون که سابقه مسیحیت داشته تربیت شده و در نتیجه ، بغضی نسبت به اسلام در قلب او رسوخ کرده و نیز با فراهم بودن همه گونه وسایل عیاشی و هرزگی در دربار معاویه جرثومه ای از رذالت و ناپاکی و بوالهوسی زمام حکومت را به دست گرفته بود و همچون کرم درخت که ارتزاقش از درخت است ، اما

درخت را می خشکاند، یزید هم عنوان و شخصیتش به اسلام بستگی دارد، و به عنوان خلیفه مسلمین بر مقدرات امت اسلامی حکومت می کند، اما در صدد محو اسلام و نابودی احکام قرآن است .

این جاست حسین بن علی علیه السلام که در حقیقت حافظ حوزه دیانت است و به حکم یک وظیفه الهی می بایست از حریم اسلام و مسلمین دفاع کند، حاضر نمی شود خلافت او را امضا کند و دست بیعت به او بدهد و در پاسخ مروان که به عنوان نصیحت و خیرخواهی او را به بیعت با یزید می خواند می گوید: علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید

اگر چنین است که یزید زمامدار امر مسلمین باشد باید با اسلام وداع کرد و برای همیشه فاتحه اش خواند (۴۲۹)

امام حسین علیه السلام و شجره طیبه

قیام امام حسین علیه السلام برای حفظ شجره طیبه لااله الا الله بود، ولی خود آن حضرت می دانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمی شود. از این رو حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار تن به همراه زن و فرزند برای یک نتیجه نهایی و اساس بود. چرا که امام می دید شجره طیبه لا اله الا الله را که جد بزرگوارش خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله با خون جگر غرس کرده و آن را با خون شهدای بدر و احد و حنین آبیاری نموده و به دست باغبانی چون علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد که از آن نگهداری نماید، ولی به واسطه خارج نمودن باغبان دانا با ظلم و تعدی و تهدید به شمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او از آبیاری شجره طیبه ، بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت .

ولو آن که گاهی به توجه باغبان اصلی تقویتی می شد، ولی نه تقویت کامل حقیقتی ، تا آن که زمام باغ به کلی به دست باغبان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد. از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند. ابوسفیان لعین که در آن موقع نابینا شده بود، دستش را گرفتند به مجلس آوردند، با صدای بلند گفت :

دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید، زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست . ای بنی امیه ، بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بت هاست که همیشه به آن قسم می خوردند) پیوسته طالب و شایق همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام ، شما هم نگهبان آن باشید تا به اولاد خود به ارث برسانید.

آن قوم رسوا تمام راه ها را مسدود نمودند و دست باغبان معنوی و حقیقی را به کلی از تصرف در باغ کوتاه کردد و مانع از ظهور آب حیات شدند. کم کم شجره طیبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید نزدیک بود شجره طیبه لااله الاالله به کلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات به باغش روی کرده ، فوری باید در مقام علاج برآید، و الا به کلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت .

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام سپرده شد، متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جایی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود. بلکه قصد دارند شجره طیبه لااله ز لا الله را از ریشه برکنند و دور بیندازند. قامت مردانگی برافراشت . فقط و فقط برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لااله الا الله به سوی کربلا حرکت کرد، ولی

به خوبی می دانست بی آبی به ریشه درخت اثر کرده و دیگر آب های معمولی اثری ندارد و احتیاج بـه تقویـت قوی دارند. چنان که در کشاورزی رسم است وقتی باغبان دانشمند دیدند درختی به کلی بی قوت شـده تقویـت قوی لازم دارد او را با قربانی علاج می کنند، یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخـت ذبـح و بـا پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می کنند تا درخت از نو قوت و قدرت بگیرد. (۴۳۰)

آثار و نتایج نهضت امام حسین علیه السلام

آثار و نتایج نهضتی که سیدالشهدا علیه السلام بر پا نمود، مزایای آن تمام شدنی نیسـت و درس عبرتـی اسـت برای آیندگان و سرمشق نهضتی است بر از جـان گذشـتگان ، بـر آنهـا کـه در راه دیـن و در احیـای شـریعت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می کنند و نفس های خود را قربانی می دهند. و در فکر آنند که ظلم و ستم های بنی امیه را با مرور زمان به یاد علاقمندان اسلام و قرآن بیاورنـد و جنایـاتی کـه آن شـجره خبیثه در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده اند، با گذشت زمان کهنه و فراموش نگردد و جنایتکاران دوران نتوانند انکار نمایند، چنان که در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمام بی حیایی و پرورپـی چـه کلمـات جنایتکارانه ای به قلم آورده و چطور کاری را که مثل آفتاب است خواسته انکار نماید. ابن تیمیه ها در هر زمـان در کمینند و در هر دوران می خواهند طرفداران اهل بیت علیه السلام را هدف اکاذیب خودشان قرار بدهند.

لذا شیعه در تمامی روزها سوگوار حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و از آنهاست روز اربعین آن حضرت کـه در تظاهر به زیارت و اقامه ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از این جاست که امام حسن عسـکری علیه السلام زیارت اربعین را از علایم ایمان شمرده اند، چون مومن واقعی کسی است کـه نگـذارد آثـار نهضـت حسینی فراموش شود و از شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نورزد. (۴۳۱)

چون حسن بن علی علیه السلام شهید شد، شیعیان (۴۳۲) عراق به جنبش آمدند و به امام حسین علیه السـلام نامه نوشتند در خلع معاویه و بیعت با آن حضرت . اما او امتناع کرد و فرمود: میان ما و معاویه (۴۳۳) پیمـان و عقدی است که شکستن آن روا نباشد تا مدت آن سرآید و چون معاویه بمیرد در این کار باید نگریست .

معاویه در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری در دمشق به جهنم واصل شد. یزید وقت مرگ پدرش در حوران بـود. (۴۳۴) ضحاک بن قیس پس از مرگ معاویه به منبر رفت و کفن معاویه را به دست گرفـت ، خـدای را سـپاس گفت و ستایش کرد و گفت : معاویه پناه عرب بود. خداوند فتنه ها را به وسیله او از بـین بـرد و او بـرای عـرب پشتیبانی بزرگی بود. او را بندگان فرمانروایی داد و شهرها را به دست او گشود. (۴۳۵)

اینک معاویه از این جهان رفت و این کفن اوست کـه او را در آن بپیچـیم و در گـور کنـیم و او را بـه اعمـالش واگذاریم تا پس از برزخ در قیامت حاضر گردد و نتیجه کارهایش را ببینند. هرکس میـل دارد او را تشـییع کنـد بیاید. سپس ضحاک بر وی نماز گزارد و او را در مقبـره بـاب الصـغیر دفـن کردنـد، و بلافاصـله توسـط پیـک مخصوص جریان را به یزید اطلاع داد و تاکید کرد که هر چه زودتر در قصر خلافـت حاضـر شـود و از مـردم مجددا بیعت گیرد. (۴۳۶)

یزید پس از اطلاع از حوران بیرون شد و بعد از سه روز خود را بـه دمشـق رسـانید ضـحاک بـا گروهـی از وی استقبال کردند. پس از آن که به همدیگر رسیدند ضحاک او را بالای قبر پدرش برد و او بـر قبـر پـدرش نمـاز گزارد و پس از آن داخل شهر شد و در مسجد جامع بر منبر قرار گرفت و گفت :

ای مردم ، معاویه یکی از بندگان خدا بود، خداوند بر وی احسان کرد و سپس به سوی خود فراخواند. معاویه از جانشین بهتر و از سابقینش پایین تر بود. من از اعمال و کردار او سخن نمی گویم ، زیرا خداوند به اسرار آن داناتر است . اگر پروردگار از وی درگذرد با رحمت خود از وی در گذشته و اگر او را عقوبت کند، به سبب گناهانی است که وی مرتکب شده ، من اینک بعد از وی به مقام خلافت نشسته ام . من اکنون در نظر ندارم حادثه ایجاد کنم و در تعقیب کسی باشم ولیکن اگر کسی بخواهد از حدش تجاوز کند از او عذری نخواهم پذیرفت . پدرم معاویه شما را در دریا به جنگ وامی داشت ولیکن من این برنامه را اجرا نخواهم کرد و شما را به جنگ دریایی نخواهم فرستاد. پدرم در تابستان با رومیان جنگ می کرد و من این کار را نخواهم کرد. پدرم حقوق شما را در سه قسمت می پرداخت ولیکن من یکجا پرداخت می کنم (۴۳۷)

آری ، او باید حقوق زیاد به سربازان بی دینش بدهد تا فرزندان علی علیه السلام را اذیت و آزار نمایند.

یزید پول های زیادی برای بیعت گرفتن تقسیم کرد

هیچ کس از حاضران به یزید پاسخی نداد و او را تسلیت نگفت تا آن گاه که عبدالله بن مهام سلولی در مجلس حاضر شد و چند بیت در تسلیت یزید گفت : و سپس مردم به سخن آمدند. یکی از مردان ثقیف به عنوان امیر المومنین بر وی سلام کرد و گفت :

ای یزید! تو اگر بهترین پدر را از دست دادی اینک به همه چیز رسیده ای . در مصیبت صبر کن و خداوند را با این عطای بزرگی که نصیب تو کرد سپاسگزار باش . البته هیچ کس مانند تو مصیبت زده نیست ، همان طور که هیچ کس مانند تو به منصب بزرگی نرسیده است . در این هنگام مردم به طرف او رو آوردند و وی را تسلیت و تهنیت گفتند.

مردم شام که در مسجد اجتماع کرده بودند فریاد برآوردند: هرجا میل دارید ما را با خود ببرید، همان شمشیرهایی را که در جنگ با اهل عراق در صفین به کار بردیم هم اکنون آماده است . یزید از آنان سپاسگزاری کرد و پول های زیادی بین آن ها تقسیم کرد. (۴۳۸)

یزید بیعت می خواهد

یزید بن معاویه بعد از پدر خود جانشین پدر شد، به ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از طرف معاویه حاکم مدینه بود، نامه ای به این مضمون نوشت :

ای ولید! از ابو عبدالله الحسین و عبدالله بن عمرو عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر برای من بیعت بگیر، اگر از بیعت من سرپیچی نمودند گردن آنها را بزن و برای من بفرست .

نامه به ولید رسد. ولید مروان را طلبید و در این قضیه با او مشورت کرد. (۴۳۹) مروان گفت تا آنان از مرگ معاویه خبردار نشده اند آنان را خواسته و برای یزید بیعت بگیر و هر کدام بیعت نکردند به قتل برسان .

ولید نیمه شب مامور فرستاد. آنان در آن وقت در کنار آرامگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع بودند، امام حسین علیه السلام چون از جریان به طریق علم غیب آگاه بود به ابن زبیر فرمود: معاویه هلاک شده است و ولید دعوتش برای بیعت است .

امام حسین علیه السلام فرمود: من در خواب دیدم در خانه معاویه آتش سوزی روی داده و منبرش هم وارونه شده است . ابن زبیر فهمید که امام حسین علیه السلام تصمیم دارد با ولید ملاقات کند، وی به سیدالشهدا علیه

السلام گفت : پیش ولید نرو، ممکن است او ناگهان شما را از پای درآورد، اما امام حسین علیه السلام فهماند که ولید نمی تواند به او صدمه برساند.

گفتگوی امام حسین علیه السلام با ولید

سید الشهدا علیه السلام سی نفر از موالیان و بنی هاشم را طلبید و به آنان فرمود سلاح جنگی بپوشند، و بعد از آن به طرف منزل ولید حرکت نمودند به آنان دستور داد که بیرون منزل بمانند، اگر صدایی از امام شنیدند وارد شوند. (۴۴۰) امام حسین علیه السلام بر آنها داخل شد. دید مروان هم نزد ولید است . امام علیه السلام نشست ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد. حضرت علیه السلام کلمه استرجاع فرمود: اناالله و انا الیه راجعون .

ولید نامه یزید را خواند و سخنانی میان آنان رد وبدل شد. ولید گفت : معاویه درگذشت ، باید با یزید بیعت کنید. امام علیه السلام فرمود: کسی مانند من د رپنهانی بیعت نمی کند. هنگامی که مردم را برای این امر دعوت کردی ما را هم با آنها دعوت کن . در آن وقت تصمیم خود را خواهم گرفت . (۴۴۱)

امام علیه السلام نگفت بیعت می کنم ، فرمود: تصمیم خود را خواهم گفت . بشکند آن قلم های مسموم که به امام نسبت های ناروا می دهند، قطعا نطفه هاشان خراب است . ولید به همین بیانات اکتفا نکرد. در این هنگام مروان پیش آمد و گفت : اگر حسین علیه السلام اکون بیعت نکند و بیرون رود، دیگر به او دست پیدا نمی کنی . اکنون او را حبس کن تا بیعت کند، و اگر امتناع کرد او را گردن بزن . امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر زرقاء (۴۴۲) تو مرا می کشی یا او، دروغ گفتی و مرتکب معصیت شدی .

قال الحسین بن علی علیه السلام :

انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه بنا فتح الله و بنا ختم ... (۴۴۳)

ماییم اهل نبوت و مرکز علم و کمال و دارنده پرچم توحید. ملائکه بر منزل ما قدم می نهند. خلافت به دست ما فتح گردید و امامت هم با ما به پایان می رسد و یزید مردی است فاسق و شرابخوار و کشنده مردم به ناحق مثل من کسی با او که به انواع معاصی مشغول است بیعت نمی کند. جهاد امام حسین علیه السلام در راه خدا از همین مجلس شروع شد. امام حسین علیه السلام برای خدا قدم بر می دارد به میدان خونین می رود و سرش بالای نیزه ها می رود. (۴۴۴)

امام حسین علیه السلام و قبر جدش

ولید از سخنان امام حسین علیه السلام به غضب آمد و فریاد از مجلس بلند شد. در این هنگام ، گروهی از یاران سیدالشهدا علیه السلام به فرماندهی قمر بنی هاشم علمدار امام حسین حضرت ابوالفضل العباس علیهما السلام در خانه ولید ملعون را شکستند و همانند شیر غران بر آنان حمله بردند و حسین علیه السلام را در برگرفتند و او را با زور از منزل خارج کردند. (۴۴۵)

مروان به ولید گفت : تو به سخن من توجه نکردی ، به خداوند سوگند دیگر او را نخواهی دید. ولید گفت : ای مروان ، پیشنهاد کردی که اگر آن را انجام دهم دین خود را از دست خواهم داد، اگر حسین بیعت نکرد من او را بکشم ؟ به خدا سوگند، اگر کسی خود را به خون حسین آلوده کند روز قیامت اعمالش در کفه میزان سبک خواهد شد، و خداوند هرگز به وی نظر رحمت نخواهد کرد و او را پاک نخواهد نمود و گرفتار عذاب دردناکی می گردد. (۴۴۶)

امام حسین علیه السلام شبانه قبر جدش را زیارت کرد و نوری در این شب از قبر ساطع شد. امام حسین علیه السلام به جدش عرضه کرد: من فرزند دختر فاطمه هستم ، یا رسول الله ، من سبط تو هستم که مرا در میان امت گذاشتی . اینک گواه باش که امت مرا تنها گذاشتند و از من نگهداری نکردن این است شکایت من تا آنگاه که تو را ملاقات کنم . امام حسین علیه السلام در این شب تا صبح در کنار قبر جدش به سر برد و همواره اوقات خود را با رکوع و سجود گذرانید.

معاویه را بکشید

ولید افرادی فرستاد که از امام حسین علیه السلام خبر بیاورند. فرستادگان ولید حضرت را در مدینه ندیدند و گمان کردند که در خارج مدینه است . ولید خدای را سپاسگزاری کرد که با وی درگیر نشد.

هنگام صبح مروان امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و او را نصیحت نمود. مروان گفت : خیر دنیا و دین در این است که با یزید بیعت کنید! امام حسین علیه السلام کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و فرمود: انا لله و انااليه راجعون اگر من با یزید بیعت کنم باید فاتحه اسلام را خواند. امروز ملت اسلام مبتلای یک رهبری مانند یزید شده اند.

و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید

حسین بن علی علیه السلام فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

الخلافه محرمه علی آل ابی سفیان . (۴۴۷)

و نیز فرموده است :

اذا رایتم معاویه علی منبری فاقتلوه . (۴۴۸)

هرگاه دیدید معاویه بالای منبر من رفته است ، او را به قتل برسانید اهل مدینه او را بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردند و سکوت نمودند. اینک مبتلا به یزید فاسق شده اند. گفت و گوی امام حسین علیه السلام و مروان به طول انجامید، و مروان با غضب از حضرت جدا شد.

وداع امام حسین علیه السلام با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله

در شب دوم ، حضرت امام حسین علیه السلام کنار قبر جدش آمد. چند رکعت نماز خواند و فرمود: خداوندا، این قبر پیغمبر توست و من هم فرزند دختر پیغمبرت هستم . در آن شب امام علیه السلام با خداوند راز و نیاز طولانی نمود و عرضه داشت : ای خدای بزرگ ، به حق این قبر و آن کسی که در این قبر آرمیده ، از تو می خواهم آنچه مورد رضایت تو و رسولت است برای من مقدر کنی . سپس حضرت گریست . (۴۴۹)

نزدیک صبح سرش رابالای قبر گذاشت و خوابش برد. در خواب دید که جدش از شهادت و کربلای حسینی خبر داد و از تشنه شدن حضرت در روز عاشورا خبر داد و حسین و فرمود: حسین جان ، پدر و مادر و برادر تو، همه مشتاق ملاقات تو هستند.

امام حسین علیه السلام از خواب بیدار شد و خواب خویش را برای اهل بیت نقل کرد. پس از نقل این خواب حزن آنها زیاد شد و به گریه و زاری پرداختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اخرج الی العراق فان الله قد شاء ان یراک قتیلا (۴۵۰)

فصل دوم : خروج امام حسین علیه السلام از مدینه منوره

مسافرت های امام حسین علیه السلام

قبل از اینکه مسافرت حضرت امام حسین علیه السلام را از مدینه منوره به سوی مکـه مکرمـه ذکـر کنـیم لازم دانستیم اشاره ای به مسافرتهای قبل از این سفر آن حضرت داشته باشیم .

ابن خلدون می نویسد: در سال ۲۶ هجری که عثمان با مشورت صحابه لشکری به آفریقا فرستاد، امـام حسـن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و عبدالله بن زبیر و غیره در آن سپاه بودند که به فرماندهی عبدالله بن ابی سرح به آفریقا رفتند. عتبه بن نافع هم در برقه به آنها پیوست آنها از طریق طرابلس به آفریقا رفتند.

سفر طبرستان

محمد بن جریر طبری و ابن خلدون می نویسند: در سال ۳۰ هجری سعد بن عـاص عامـل کوفـه بـه طبرسـتان حمله کرد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عبـاس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و حذیفه بن یمان همراه او بودند. که در قومس (دامغان) و جرجان (گرگان) و کنار دریای خزر رفتند و صلح کرده برگشتند. امام حسین علیه السلام سه بار از مدینه به کوفـه و بـه عکـس سفر کرده ، یکی در ایام خلافت پدر، دیگر در زمان معاویه و پس از آن سفر به کربلا. (۴۵۱)

ابن کثیر می نویسد: در سال ۴۹ هجری مسلمین به قسطنطنیه حمله کردند و امام حسن علیـه السـلام بـه شـام رفت .

آن حضرت ۲۵ مرتبه با پای پیاده جهت انجام مناسک حج از مدینه منوره به بیت الحرام تشریف بردند.

گفتگوی امام حسن علیه السلام با برادرش محمد حنفیه و نظریه محمد حنفیه .

محمد بن حنفیه رحمه الله آگاه شد که حضرت قصد دارد از مدینه خارج شود. شرفیاب خدمت حضـرت شـد و گفت : ای برادر، تو عزیزترین خلق نزد منی و از همه کس نزد من محبوب تری و من کسی نیستم که نصـیحت خود را از تو دریغ کنم ، از بیعت یزید تا آن حدی که می توانی خودداری کن . خدای بزرگ تو را بر من شـرف داده و از سادات اهل بهشت قرار داد.

امام حسین علیه السلام فرمود: برادر پس به کجا سفر کنم ؟ محمد بن حنفیه گفت : به مکه برو و در همـان جـا بمان و اهل مکه با تو بی وفایی نمودند متوجه بلاد یمن شو که اهل آن شهر شیعیان پدر و جد تو اند و دل هـای رحیم و عزم های صمیم دارند. اگر آن ها هم بی وفایی نمودند، به طرف کوه ها و بیابان های شو یا از شهری بـه شهری پناه ببر (۴۵۲) تا ببینی عاقبت کار مردم به کجا منتهی می شود. امام علیه السلام فرمود: ای برادرا! درباره من مهربانی کردی ، خداوند ما بین ما و این گروه فاسق حکم فرماید.

بر اساس بعضی روایات ، محمد بن حنفیه سخن را قطع کرد و بسیار گریست (۴۵۳) و آن امام مظلوم هم گریـه کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر، سوگند به خدا اگر در دنیا هیچ پناه و منزلتی هم نداشته باشـم بـا یزید بن معاویه بیعت نمی کنم و در راه هدف و ایده خود جان خواهم سپرد.

وصیت به محمد حنفیه

امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد با این نصـیحت هـا و سـخنان صـوابی کـه گفتـی . (۴۵۴) من اینک عازم مکه هستم و خود را برای این سفر مهیا نموده ام . خواهران و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیان در این سفر مرا همراهی می کنند. ما همه برای یک مقصود حرکت می کنیم ، اما تو می توانی در مدینـه باشی تا از اوضاع و احوال این جا مطلع باشی . سپس به او این چنین وصیت کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم .
وصیت کرد حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد معروف به ابن حنفیه که حسین گواهی می دهد هیچ معبودی جز خدای یگانه که او را نیاز و شریکی نیست و آن محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و دین حق را آورده است از جانب حق و بهشت و دوزخ حق است . و قیامت آمدنی است ، شکی در آن نیست خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در قبورند. من خروج نکردم برای تفریح و اظهار کبر و نه برای فساد و ظلم ، بلکه خارج شدم برای اصلاح دین جدم صلی الله علیه و آله می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت جد و پدرم علی بنابی طالب علیه السلام رفتار کنم . (۴۵۵)
پس هر کس مرا قبول کند خداوند سزوارتر است به حق و هرکس مرا رد کند صبر می کنم تا خدا میان من و این قوم به حق حکم کند، و او بهترین حکم کنندگان است . این وصیت من است به تو ای برادر.
و ما توفیقی الا بالله ، علیه توکلت و الیه انیب . (۴۵۶)
آن گاه نوشته را بپیچید و مهر کرد و به برادرش محمد داد و نصف شب از مدینه بیرون رفت . (۴۵۷)
گفتگوی امام حسین علیه السلام با زنان بنی هاشم
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون امام حسین علیه السلام اراده نمود از مدینه بیرون رود و زنان بنی هاشم از خروج حضرت اطلاع یافتند، به محضر آن حضرت آمدند، ناله و گریه نمودند، بلکه امام علیه السلام را از رفتن به مدینه باز دارند. تا این که حضرت آنها را از گریه ساکت نمود. حضرت آنها را به خدا سوگند داد که ناله خود را بلند نکنید: زنان بنی هاشم عرضه داشتند پس ما گریه و زاری را برای چه روز بگذاریم ؟ امروز برای ما مانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و زینب و ام کلثوم و رقیه علیهما السلام از دنیا رفتند، و تو را قسم می دهم که خود را در معرض مرگ قرار ندهی .
جان ما به فدای تو باد ای میوه دل نیکانی که در قبرها قرار گرفته اند. یکی از عمه های امام حسین علیه السلام ناله کرد و گفت : ای نور دیده من ، الحال از هاتفی شنیدم که می گفت : (۴۵۸)
و ان قتیل الطف من آل هاشم
اذل رقابا من قریش فذلت
امام حسین علیه السلام عمه خود را دلداری داد و به او فهماند که کار او به قضا و قدر خدا بستگی دارد و کاری است که باید انجام پذیرد.
علامه مجلسی (ره) در جلا العیون به سند معتبر شیخ صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چون سیدالشهدا علیه السلام از مدینه بیرون آمد، فوج های بسیار از فرشتگان با علامت های محاربه و نیزه در دست بر اسبهای بهشتی بر سر راه آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود، خدای بزرگ جد تو را در چند دفعه با ما یاری کرد، اکنون ما را به یاری تو فرستاده است . حضرت فرمود: وعده گاه من و شما در آن جایی باشد که خدای بزرگ برای من مقرر فرموده است . و آن کربلاست .
چون به آن بقعه شریفه رسیدم نزد من آیید. فرشتگان گفتند: ای حجت خدا، هر حکمی که خواهی بفرما که ما تو را اطاعت کنیم و اگر از دشمنی می ترسی ما همراه توایم و دفع ضرر از تو می نماییم . حضرت علیه السلام فرمود: اینان ضرری به من نمی توانند برسانند تا به محل شهادت خود برسم .

پس از این واقعه افواج بی شماری از جنیان مسلمان ظاهر شده وقتی به محضر آن حضرت آمدند گفتند: ای سید و بزرگوار! ما از شیعیان و یاران توییم ، آن چه خواهی در باب یاران و دشمنان خود به ما بفرما تا ما تو را اطاعت کنیم ، واگر اجازه بفرمایی تمام دشمنان تو را در همین ساعت هلاک کنیم و تو در جای خود باشی .

حضرت علیه السلام به آنها دعا کرد و فرمود: مگر این آیه را نخوانده اید: اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده (۴۵۹)

و نیز فرموده است : قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم (۴۶۰)

ای محمد به منافقان بگو که اگر می بودید در خانه های خودتان البته بیرون می آمدند آنها که برایشان کشته شدن نوشته شده بود به طرف محل کشته شدن و استراحت ایشان .

اگر من در جای خود بمانم این خلق ننگین به چه آزمایش شوند، و چه کسی در قبر من در کربلا ساکن شود؟ خدای بزرگ آن زمین را برای من در روز دحو الارض برگزیده است ، و پناه شیعیان قرار داده است تا امان گاه آنها باشد در دنیا و آخرت . نزد من آیید در روز عاشورا که در آخر آن روز من شهید خواهم شد و سر مرا برای یزید پلید ببرند. پس جنیان گفتند: ای حبیب خدا، اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است ، و مخالفت تو جایز نیست ، هر آینه می کشتیم تمام دشمنان تو را قبل از آن که به تو برسند.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شماست . ولیکن می خواهم حجت خدا را بر خلق تمام کنم . (۴۶۱)

زمانی که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شد این آیه که نمایانگر داستان موسی بن عمران علیه السلام و فرعون است را تلاوت کرد:

فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین (۴۶۲)

باز خواندن این آیه اشاره به این که حضرت در این راهی که می رود کمک ظاهری ندارد چنان که حضرت موسی نداشت . حضرت به حالت یاس و ناامیدی به سوی کوفه می رود. (۴۶۳) خروج امام حسین علیه السلام ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری از مدینه طیبه بوده است .

فصل سوم: ورود امام حسین علیه السلام به مکه مکرمه

امام در مکه

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه شب یک شنبه (۴۶۴) دو روز به آخر رجب مانده به طرف مکه حرکت کرد و فرزندان و برادر زادگان و خواهران و اهل بیت خود - جز محمد بن حنفیه - را با خود همراه برد، و شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه شد (۴۶۵) و این آیه شریفه را خواند: (۴۶۶)

و لما توجه تلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل (۴۶۷)

اقامت امام در مکه

مردم و عمره گزاران و مردم بلاد دیگر که در مکه بودند پیوسته نزد او می آمدند و ابن زبیر هم در مکه بود و نزدیک کعبه نماز می گزارد و طواف می کرد، و در میان سایر مردم او هم نزد امام حسین علیه السلام می رفت . در اکثر روزها بلکه هر روز یکبار به خدمت حضرت می رفت . اما وجود امام حسین علیه السلام در مکه برای ابن زبیر گران تمام می شد، برای این که می دانست تا آن حضرت در مکه است ، کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد. (۴۶۸)

نامه های مردم کوفه به امام حسین علیه السلام

درباره یزید سخن بسیار می گفتند و شنیدند که حسین علیه السلام از بیعت یزید امتناع کرده است . خبر ابن زبیر و این که هر دو به مکه رفته اند را هم شنیدند. شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و هلاک معاویه هلاک شد و حسین علیه السلام از بیعت سرباز زد و به مکه رفت شما شیعه او و شیعه پدر او هستید، اگر می توانید او را یاری می کنید و با دشمن او جهاد نمایید، به او بنویسید، و او را آگهی دهید، و اگر می ترسید در کارتان سستی نمایید، او را فریب ندهید.

همه گفتند: بنویسید، و آنها نامه نوشتند. (۴۶۹)

بسم الله الرحمن الرحیم

به سوی حسین بن علی علیه السلام از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان وی از مومنان و مسلمانان اهل کوفه . سلام علیکم . هلاکت معاویه را گزارش دادند. یا ابن رسول الله ، در این وقت امام و پیشوا نداریم ، به سوی ما توجه کن . نعمان بن بشیر حاکم کوفه در قصر الاماره در نهایت ذلت و بدبختی نشسته خود را امیر جماعت دانسته ، اما ما او را امیر نمی دانیم . اگر خبر به ما رسد که تو به سوی ما می آیی او را کوفه بیرون می کنیم تابه اهل شام ملحق شود. والسلام .

پس آن نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال به محضر امام حسین علیه السلام فرستادند و آنها هم به شتاب و عجله به مکه رفتند و نامه ها را به خدمت امام عظیم رساندند. (۴۷۰)

دوازده هزار نامه به امام حسین علیه السلام نوشته شد

هنگامی که امام حسین علیه السلام در مکه اقامت داشت ، نامه های اهل کوفه پیاپی به ایشان می رسید. مردم کوفه انفرادی و دسته جمعی از آن حضرت دعوت می کردند که به کوفه تشریف فرما شود، اهل کوفه در نامه های خود متذکر شدند که آنان با نعمان بن بشیر والی کوفه ارتباطی ندارند و در جمعه و جماعت شرکت نمی کنند و در عید با او برای نماز بیرون نمی روند. (۴۷۱)

نامه ها بسیار زیاد شد و حتی در یک روز ششصد نامه به آن حضرت رسید و مجموع نامه ها به دوازده هزار بالغ گردید. در همه این نامه ها آن حضرت را دعوت می کردند، و او پاسخ نامه ها را نمی داد، چون این نامه ها آن حضرت را دعوت می کردند، و او پاسخ نامه ها را نمی داد، چون بی وفایی مردم کوفه را می دانست . آخرین نامه که برای آن جناب رسید، از شبث بن ربعی ، حجاز بن ابجر، یزید بن حارث ، عزره بن قیس ، عمرو بن حجاج ، و محمد بن عمرو تیمی (۴۷۲) بود.

این جمیعت در نامه های خود نوشته بودند، که مردم کوفه در انتظار تو هستند، جز تو به کشی ندارند، درآمدن خود به سوی ما هرچه بیشتر شتاب کن ، ای فرزند رسول خدا، اینک باغ ها سبز و خرم و میوه ها رسیده و دشت ها سرسبز و درخت ها پر برگ گردیده است ،

هرگاه میل داری قدم رنجه فرما و در این جا لشکریان مهیا برای جنگ آماده هستند. (۴۷۳)

پاسخ امام حسین علیه السلام به مردم کوفه

بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی به گروه مسلمانان و مومنان : (۴۷۴) اما بعد، هانی و سعید نامه های شما را آوردند، و آن ها آخرین فرستادگان شما بودند و دانستم همه آنچه را که بیان کرده بودید. گفتار همه شما این است که امانی نداریم ، سوی ما بیا، شاید خدا به سبب تو ما را بر هدایت حق جمع کند.

من مسلم بن عقیل را برادر و پسر عمویم که در خاندان من ثقه من است به سوی شما فرستادم و او را امر کردم که حال و رای شما را برای من بنویسد. پس اگر برای من نوشت که رای خردمندان و اهل فضل و رای و مشورت شما چنان است که فرستادگان گفتند و در نامه های شما خواندم ، به زودی نزد شما می آیم انشاء الله .

سوگند به جان خودم که امام نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد بر پای دارد و دین حق را منقاد باشد و خویشتن را حبس بر رضای خدا کند. و السلام . (۴۷۵)

مسلم بن عقیل علیه السلام سفیر امام حسین علیه السلام

قافله آماده سفر شد، ولی پیش از آن که کسی را برای تحصیل اطمینان به کوفه بفرستند بار سفر را بستند. امام حسین علیه السلام برای وظیفه بزرگ پسر عموی خود مسلم بن عقیل را برگزید.

مسلم به عزم سفر از مکه به راه افتاد. هنگامی که به مدینه رسید، دو تن راهنما گرفت . آن دو مسلم را از بیابان بردند. تشنگی سخت بر آنها روی آورد به طوری که یکی از آن دو از شدت گرسنگی بمرد (بعضی گفته اند که هر دو بمردند) مسلم از این پیش آمد گرفته و پریشان خاطر شد و به امام حسین علیه السلام نوشت : من به مدینه آمدم و دو راهنما گرفته راه را گم کردند تشنگی بر ایشان چیره شد به طوری که هر دو بمردند. با آخرین رمقی که مانده بود، خود را به آب رساندم . این آب در جایی است به نام مضیق واقع در مغاک خبیث ، من این پیش آمد رابه فال بد گرفتم ، اگر صلاح بدانید استعفای مرا بپذیرید و دیگری را بفرستید.

پاسخ امام این بود: هر چه زودتر به سوی کوفه بشتاب . مسلم اطاعت کرد، و به سیر خود ادامه داد، تا به کوفه رسید. در آن جا به خانه یکی از شیعیان وارد شد.

شیعیان نزد او به آمد و شد پرداختند، هر دسته ای که می آمدند، مسلم نامه امام حسین علیه السلام را می‌خواند، آنها می گریستند و وعده یاری و جانفشانی می دادند، تا آن که دوازده هزار تن با وی بیعت کردند.

مسلم هر چه زودتر قاصدی فرستاد و با شتابی هر چه تمام تر این مژده را به حسین که در مکه منتظر بود برساند. (۴۷۶) وقتی که مسلم وارد کوفه شد، امیر کوفه نعمان بن بشیر انصاری بود. یزید بر وی خشم گرفت ، که چرا شیعه را به خود واگذارده و مسلم را نادیده گرفت تا هزاران تن زیر پرچم حسین گردآیند.

یزید به فوری نعمان را عزل کرد و به جای او عبیدالله بن زیاد والی بصره را تعیین کرد و به او نوشت : مسلم بن‌عقیل را بگیرد و بکشد.

ابن زیاد با نقشه شیطانی وارد کوفه شد

ابن زیاد در آغاز هانی بن عروه مرادی را دستگیر کرده زندانی نمود تا به موقع او را بکشد، زیرا مسلم به خانه او منتقل شده بود. تا این خبر منتشر شد، زنانی از عشیره مراد شیون آغاز کردند و فریاد بر آوردند: یا عشیره تاه ؟ یا ثکلاه چ

و ای بیچاره شدن و ای از داغ دیدن

مسلم از خشم به هیچان آمد و شعاری را که تعیین کرده بوده اعلام کرد. چهار هزار تن از اهـل کوفـه بـه گـرد مسلم جمع شدند. مسلم آنها را حرکت داد، تا با زور هانی را نجات دهد.
رفتار اهل کوفه در این وقت بسیار حیرت آور است . طبری در تاریخ و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین نقل می کنند که زنان اهل کوفه به سراغ فرزندانشان می آمدند و می گفتند: فرزند باز گرد، دگـران هسـتند، بـه تـو احتیاجی نیست
مردان می آمدند و به فرزندان و برادران شان چنین می گفتند: فردا سپاه شام می آید با جنگ چه خـواهی کـرد برگرد
مردم پی در پی از دور مسلم پراکنده می شدند، و باز می گشتند تا شب فرا رسید به جز سی تـن کـه مسـلم بـا ایشان نماز مغرب را به جای آورد کسی همراهش نماند. حضرت مسلم علیه السلام از مسجد بیـرون شـد و بـه سوی محله کنده روانه گشت . هنوز بدانجا نرسیده بود که جز ده تن کسی با او نماند.
از آن جا که گذشت تنها ماند، دیگر هیچ انسانی از اهل کوفه با مسلم نبود در کوچه های کوفـه سـرگردان مـی گشت و نمی دانست به کجا می رود. گذارش به خانه پیر زه زالی به نام طوعه افتاد کـه بـر در ایسـتاده منتظـر فرزند خود بود که با مردم در خروج بر ابن زیاد شرکت کرده بـود. مسـلم آب خواسـت . پیـر زن آب آورد و مسلم بنوشید. سپس در همان جا بایستاد و رد نشد، پیرزن به وی سوء ظن برد و از او تقاضا کرد کـه بـه خانـه اش برود و آن جا توقف نکند. و این سخن را سه بار تکرار نمود، تا مسلم بدو گفت :
ای بنده خدا، به خدا که در این شهر خانه ندارم . آیا می توانی نیکی کنی شاید پس از این تو را پاداش دهم .
پیرزن پرسید: ای بنده خدا، چگونه خانه نداری ؟ مسلم جواب داد: من مسلم بن عقیل هستم ، این مردم بـه مـن دروغ گفتند و مرا تنها و بی یاور گذاشتند. پیر زن مسلم رابه خانه برد، شام برایش آماده کرد، ولـی مسـلم شـام نخورد پیرزن این راز را پوشیده داشت و به جز پسرش به کسی نگفت . هنوز صبح نشده بود کـه پسـرش خبـر داد. مسلم محاصره شد، و با آن که یکه و تنها بود با لشکریان ابن زیاد که شصت یـا هفتـاد مـرد مسـلح بودنـد دلیرانه به جنگ پرداخت .
هنگامی که دیدند از عهده مسلم بر نمی آیند، نی ها را آتش زده و شعله ور به جان مسلم می انداختند. مسلم با همین حال نبرد می کرد و شمشیر می زد و صف دشمن را می شکافت .
محمد بن اشعث به وی گفت : تو در امان هستی ، خودت را به کشتن مده مسلم نپذیرفت و گفت : جز کشـتن و کشته شدن چاره ای نیست و رجز می خواند:
اقسمت لااقتل الا حرا
- سوگند خورده ام که جز به آزادگی کشته نشوم
و ان رایت الموت شیئا نکرا
- هر چند مرگ را چیزی ناخوش می دانم
کل امر یوما یلاقی شرا
- هر کسی روزی با ناگواری روبه رو خواهد شد
اخاف ان اکذب او اغرا.
- بیم آن است که به من دروغ گویند و یا مرا بفریبند.

ابن اشعث گفت : تو دورغ نمی شنوی و فریب نخواهی خورد، این مردم (بنی امیه) عموزادگـان تـو هسـتند، نـه کشندگان تو، و نه زنندگان تو.
مسلم علیه السلام که مجروح و پای تا سر خون آلود شده بود به دیواری تکیه کرد. اهل کوفه بـه گـرد او جمـع شدند و امان را تایید و تاکید می کردند. استری آوردند و مسـلم را بـر آن سـوار کردنـد، آنگـاه اسـلحه اش را گرفتند، مسلم از این کار به امان آنها بدگمان شد.
مسلم را نزد ابن زیاد آوردند. ابن زیاد فرمان داد او را بر بام قصر بردند و سـرش را از پیکـرش جـدا کردنـد و تنش را از بالای بام در میان مردمی که بیرون قصر جمع شده بودند بینداختند و رفیقش هانی را در بازار بـه دار آویختند.
طبری از کسی که کشته شدن هانی را پس از شهادت مسلم به چشم دیده نقل می کند که هانی راکت بسـته از زندان بیرون آوردند و به میان بازار در جایی که گوسفند می فروختند بردند. هانی می گفت : عشیره من مـذحج کجاست ، ولی امروز مذحجی برای من نمانده است . مذحج کجاست ؟ آیا من به مذحج دسترسی دارم .
هنگامی که دید کسی او را یاری نمی کند دست خود را کشید و از بند بیرون آورده گفت : آیا عصایی یا کـاردی یا سنگی یا استخوانی پیدا نمی شود که با آن از جان دفاع کنم ؟ راوی گفت : ناگهان بر سرش ریختنـد و دسـت هایش را محکم بستند. به او گفته شد: گردنت را بگیر تا سرت را جدا کنند. هانی به چنین سخاوتی راضی نشـد. یکی از غلامان ابن زیاد به او شمشیر زد و کارگر نشد. دیگری شمشـیر زد و او را کشـت و اهـل کوفـه ایسـتاده تماشا می کردند.
اگر نمی دانی مرگ چیست ، در بازار به هانی و پسر عقیل بنگر، ببین دلاوری که شمشیر رخساره اش را تکه تکه کرده ، و دلاور دیگری که پس از آن که کشتندش ، تنش را از بالا به پایین انداختند، پیکـری را مـی بینـی کـه مرگ رنگ آن را دگرگون کرده و جوی خون را می بینی که از هر سـوی روان اسـت . اگـر شـماها خونخـواهی برادرتان را نکنید روسپیانی هستید که به بشیزی تسلیم شده اند.
این حوادث در کوفه رخ می داد و اهل بیت در مکه نامه دلیل راهشان مسلم را مـی خواندنـد و از پیـام او آگـاه شده بودند که از اهل کوفه برای حسین علیه السلام بیعت گرفته است ، و مردم دور او جمع شده منتظر آمـدن امام حسین علیه السلام هستند. حسین علیه السلام حرکت کرد و قصد داشت که با کسانش از مکه بیرون آمده به سوی عراق بشتابد. پیش از آن که پیام دیگر زبانی از مسلم شهید برسد. پیام دیگر زبانی مسـلم از ایـن قـرار بود که وقتی که از جان خود نومید شد، چشمانش پر از اشک گردید. کسی بـه او گفـت : هرکـه آنچـه تـو مـی خواستی بخواهد، اگر چنین پیش آمدی برایش رخ دهد، نمی گرید. مسلم گفت : به خدا قسم بـرای خـودم نمـی گریم و برای کشته شدن نوحه گری نمی کنم . ولی گریه من برای کسان من است که به سـوی مـن مـی آینـد. گریه می کنم برای حسین و اهل بیت حسین علیه السلام . سپس مسلم روی به محمد بن اشعث (همـان کـه از جانب ابن زیاد به مسلم امان داده بود) کرده چنین گفت :
ای بنده خدا، چنین می بینم که تو از زنده نگاه داشتن من ناتوانی . آیا می توانی کسی را بـه سـوی حسـین علیـه السلام بفرستی که از زبان من این پیام را به او برساند، چون گمان می کنم که او و اهل بیتش از مکـه بـه سـوی شما روان باشد و یا فردا روان بشود و این بیتابی که در من می بینی برای این است .
پیام مسلم به طوری که مورخان می گویند چنین بوده که یکی برود و به حسین بگوید:

پسر عقیل هنگامی که به دست کوفیان اسیر شده بود مرا نزد تو فرستاد. او صلاح نمی دانست که شما بـه ایـن دیار بیایید، زیرا کشته خواهید شد و او گفت : با اهل بیت خود باز گردید، سخنان کوفیان شما را گول نزند، اینان همان یاران پدرت هستند که جدایی از آنها را با مرگ یا کشته شدن آرزو می کرد. اهل کوفه به تو دروغ گفتند و به من هم و کسی که به او دروغ گفته شد رای ندارد

پسر اشعث برای مسلم سوگند یاد کرد که این پیام را برای حسین بفرستید ولی حسین علیه السلام منتظر نشـد، بلکه به همان پیام نخستین اکتفا کرد و روانه گشت . چقدر راست استشعری که حسین علیه السلام از گفته ابـن مفرغ موقعی که از مدینه بیرون می آید بر زبان آورد:

و المنایا یر صدننی ان احیدا

خطرات مرگبار در کمین منند مبادا از دسترس آنها کنار بروم (۴۷۷)

وصیت مسلم بن عقیل علیه السلام

مسلم را به مجلس ابن زیاد دعوت کردند. آن حضرت چون وارد مجلس شد سلام نکرد. یکی از ملازمان بانـگ بر آورد که بر امیر سلام کن . حضرت فرمود: وای بر تو، ساکت شو! سوگند بر خدا که او بر من امیر نیست

به روایت دیگر گفت : اگر مرا خواهد کشت سلام کردن من بر او چه اقتضا دارد و اگر مرا نخواهد کشت بعـد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد.

ابن زیاد گفت : سلام بکنی یا نکنی ، تو را خواهم کشت .

پس مسلم فرمود: چون مراخواهی کشت بگذار تا یکی از حاضران را وصی خود قرار دهم تا به وصیت هـای مـن عمل کند. گفت : مهلت دادم تا وصیت کنی پس مسلم در میان اهل مجلس رو به عمر بن سعد کـرده و گفـت : میان من و تو قرابت و خویشی است . من به تو حاجتی دارم و می خواهم وصیت مرا بپذیری . آن ملعـون بـرای خوش آمدی ابن زیاد گوش به سخن مسلم نداد.

عبیدالله گفت : ای بی همت ز مسلم کن قبول این وصیت . عمر سعد چون از ابن زیاد دستور یافت ، دست مسلم را گرفت به کنار قصر بد. مسلم گفت : وصیت های من آن است که :

اولا، من در این شهر هفتصد درهم قرض دارم ، شمشیر و رزه مرا بفروش و قرض مرا ادا کن . دوم ، چـون مـرا کشتند بدن مرا از ابن زیاد بگیر و دفن کن . سوم ، آن که به حضرت امام حسین علیه السـلام بنـویس کـه بـه سوی کوفه نیاید چون که من نوشته ام که مردم کوفه با آن حضرتند و گمان مـی کـنم کـه بـه ایـن سـبب آن حضرت به سوی کوفه می آید. پس عمر سعد تمام وصیت های مسلم را برای ابن زیاد نقل کرد.

عبیدالله کلامی گفت که حاصلش آن است که ای عمرا! تو خیانت کردی که راز او را نزد من افشـا کـردی . امـا جواب وصیت او آن است که ما را با مال او کاری نیست ، هرچه گفته است چنان کن . اما چون او را کشـتیم در دفن بدن او مضایقه نخواهیم کرد.

به روایت ابوالفرج ، ابن زیاد گفت : اما در باب جسد مسلم ، شفاعت تو را نمی پذیرم ، چـون او را سـزاوار دفـن کردن نمی دانم به جهت آن که با من طاغی و در هلاک من ساعی بود.

اما حسین اگر او اراده ما ننماید ما اراده او نخواهیم کرد. پس ابن زیـاد رو بـه مسـلم کـرد و بـه بعـض کلمـات جسارت آمیز به آن حضرت خطاب کرد. مسلم هم با کمال قوت قلب پاسخ او را داد و سخنان بسیار ما بین آنها رد و بدل شد تا آخر الامر ابن زیاد ولد الزنا ناسزا به او و امیرالمومنین علی و امام حسین و عقیـل علیـه السـلام

گفت . پس بکر بن حمران را طلبید و مسلم ضربتی بر سر این ملعون زده بود. پس او را امر کرد که مسلم را به بام قصر ببر و او را گردن بزن . مسلم گفت : به خدا قسم ، اگر در میان من و تو خویشی و قرابتی بود حکم به قتل من نمی کردی . مراد آن جناب از این سخن آن بود که بیاگاهاند که عبیدالله و پدرش زیاد بن ابیه زنازادگانند و هیچ نسب و نژادی از قریش ندارند. پس بکر بن حمران لعین دست آن سلاله اخیار را گرفت و بر بام قصر برد و در اثنای راه زبان آن مقرب درگاه اله به حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و تسبیح و استغفار و صلوات بر رسول خدا جاری بود و با خدای بزرگ مناجات می کرد و عرضه می داشت که : بار الها! تو حکم کن میان ما و میان این گروهی که ما را فریب دادند و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند. پس بکر بن حمران آن مظلوم را در جایی از بام قصر که مشرف بر کفشگران بود برد و سر مبارکش را از تن جدا کرد و آن سر نازنین به زمین افتاد. پس بدن شریفش را دنبال سر از بام قصر به زیر افکند و خود ترسان و لرزان نزد عبیدالله شتافت . آن ملعون پرسید: سبب تغییر حال تو چیست ؟ گفت : در وقت قتل مسلم مرد سیاه مهیبی را دیدم در برابر من ایستاده بود و انگشت خویش را به دندان می گزید و من چندان از او هول و ترس برداشتم که تا به حال چنین نترسیده بودم . آن شقی گفت : چون می خواستی به خلافت عادت کار کنی وحشت بر تو مستولی گردیده و خیالی در نظر تو صورت بسته .

چو شد خاموش شمع بزم ایمان

بیاوردند هانی را ز زندان

گرفتندش سر از پیکر به زودی

به جرم آن که مهمانداری بودی

پس ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبید و هر چند محمد بن اشعث و دیگران برای او شفاعت کردند سودی نبخشید. پس فرمان داد هانی را به بازار بردند و در مکانی که گوسفندان را بیع و شرا در می آوردند گردن زنند. پس هانی را کتف بسته از دار الاماره بیرون آوردند و او فریاد بر می داشت که :

و امذحجاه و لا مذحج لی الیوم ، یا مذحجاه و این مذحج و این مذحج . (۴۷۸)

شریح قاضی هم شرکت در قتل اینان داشت ، برای این که طول کلام نشود از نقل آن خودداری کردیم . امام حسین علیه السلام پس از آن که از مدینه رهسپار شد و روز سوم ماه شعبان وارد مکه شد و در نیمه ماه رمضان و شوال و ذی القعده و تا هشتم ذی حجه در مکه ماند و هیچ کس تصور نمی کرد که فرزند رسول خدا و فرزند مکه و منی روز هشتم ذی حجه که تازه مردم برای ادای حج محرم می شوند از مکه بیرون رود و اعمال حج را انجام ندهد و از احرام خود به صورت عمره بیرون آمد. اما امام تصمیم گرفت حرکت کند. طواف خانه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام به در آمد، چه خوف آن بود که او را در حرم مکه دستگیر کنند، یا غافل بکشند. منظور وی به این نوع کشته شدن حاصل نمی شد. امام از مکه نرفت تا کشته نشود، بلکه از مکه رفت تا اگر کشته می شود به صورتی باشد که اسلام برای همیشه از شهادت او بهره مند بشود. (۴۷۹)

آستانه مسلم بن عقیل علیه السلام

مدفن حضرت مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام سفیر ابی عبدالله الحسین علیه السلام به شهر کوفه جهت اخذ بیعت و اولین شهید قیام سیدالشهدا علیه السلام که در شهر کوفه ، در روز چهارشنبه ۸ یا ۹ذی الحجه ۶۰ ق به شهادت رسید.

این آستانه متصل است به مسجد معروف کوفه در زاویه جنوب شرقی . اتفاق نظر کاملی است بین مورخـان کـه پس از به شهادت رسیدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی ، با موافقت ابـن زیـاد، قبیلـه مـذحج در روز هشتم ذی الحجه ۶۰ ق پیکر مطهر حضرت مسلم بن عقیل و هانی بـن عـروه را در کنـار دار الامـاره بـه خـاک سپرده اند. ابن زیاد بدین جهت دستور دفن پیکر شریف آنها را در کنار کاخ دار الاماره صادر نمود که قبر آنـان کاملا در زیر نظر باشد و آمد و رفت شیعیان جهت زیارت مرقد آنها از نزدیـک مراقبـت گـردد، و چنانکـه در متون قدیمه آمده و تا امروز هم آثار موجود در مسجد حاکی است ، کاخ دار الاماره از سطح مسـجد مرتفـع تـر بوده است و ابن جبیر در سفرنامه خویش به سال ۵۸۰ ق به این تصریح دارد. ابن بطوطـه (م ۷۷۹ ق) در سـفر نامه اش چنین می نویسد:

در جهت شرهی جامع ، داخل بالا خانه ای که با پله به آنجا می روند مقبره مسلم بن عقیل واقـع شـده .. امـا از قصر الاماره کوفه که سعد و قاص آن را بنا کرد اکنون جز پایه های آن چیزی برجا نمانده است

این دو قبر همچنان ظاهرا بدون سقف و سایه بان بود تا مختار بن عبیده ثقفی در شعبان سال ۶۵ ق دستور بنـای آستانه را صادر نمود و برای هر یک حرمی دارای گنبد تاسیس گشت و نام آن را بـر روی سـنگ مرمـر حـک نموده که در تعمیرات سال های اخیر آن دو لوح سنگ مرمر کشف شد.

در عصر عضدالدوله و به سال ۳۶۸ ق این آستانه مرمت گردید و در کنار آستانه خانه هایی ساختند و مـردم را تشویق به سکونت در آن محل نموده حقوق ماهانه از برای ساکنان آستانه جاری کردند. سپس در سـال ۶۵۶ ق در زمان هولاکو که شیعیان آزادی به دست آوردند، این آستانه تعمیر شد و متولی آن محمد بـن محمـود رازی بود و این آستانه یکی از مراکز مهم شیعیان محسوب می گشت و اکثر سکنه ایـن آسـتانه و متولیـان آسـتانه از ذریه آل بویه بودند، چنان که بر دیوار آستانه حضرت مسلم بن عقیل ثبت است .

کامل سلمان الجبوری می نویسد:

عطا ملک فرزند محمد جوینی و برادر وی شمس الدین فرزند محمد جوینی (در سال ۶۸۱ ق) به هزینه خـویش ضریح ساختند و بر قبر شریف حضرت مسلم بن عقیل نصب نمودند و در آن عصـر تولیـت آسـتانه بـا محمـد فرزند محمود رازی بود.

پس از به قدرت رسیدن و تاسیس دولـت جلایریـان ، اویـس یکـی از سـلاطین مقتـدر ایـن دولـت در ۷۶۷ ق تعمیراتی در عتبات مقدسه کربلا و نجف به عمل آورد و در این آستانه هم ترمیمات و اصلاحاتی انجام داد.

در سال ۱۰۵۵ ق هم تعمیرات اساسی در این آستانه مبارکه انجام شد و ضریح جهت قبر شریف توسـط بـانوی جلیله ام آقا خان اهدا گشت که فعلا در انبار حضرت مسلم بن عقیل نگاهداری می گردد و تـاریخ انجـام آن در قطعه ای سروده شده که متضمن این جمله است : شهید شد مسلم ابن عقیل (برابر با ۱۰۵۵ ق)

در سال ۱۲۳۳ ق این آستانه توسط نواب حافظ محمد بن عبدالحسین خان تعمیر اساسی شد که بر قطعه سـنگ مرمر تاریخ بنا و تعمیرات مذکور حک شده و در داخل آستانه نصب گردیده بود، در موقع تعمیرات سـال هـای اخیر سنگ مذکور را جابه جا کردند، لذا قسمتی از آن آسیب دید. این سنگ فعلا در انبار آستانه حضرت مسلم نگاهداری می شود، سپس در سال ۱۲۶۳ ق شیخ محمد حسن صاحب جواهر توسط اموالی که سید حسین فرزند سید دلدار علی آل نقوی از هندوستان ارسال داشته بود تعمیرات اساسی در این آستانه مبارکه به عمل آورد.

در سال های اخیر کوچک بودن این آستانه جهت زائران مرقد مسلم بن عقیل کـاملا محسـوس بـود و از طرفـی توسعه آن به این جهت که آثار باستانی را تغییر می داد با مخالفت حکومت عراق مواجه می گشت ، لـذا جمعـی از شیعیان و متولی این آستانه از آیت الله حکیم که زعامت تامه در سال ۱۳۸۴ ق داشت ، درخواست توسـعه و تجدید بنای اساسی و زراندود کردن گنبد آن را نمودند. آیت الله حکیم با این درخواست موافقـت کـرد و حـاج محمد رشاد فرزند ناصر آل مرزه نجفی هزینه آن را تقبل کرد و در سال ۱۳۸۵ ق شـروع بـه سـاختمان جدیـد نمودند و هزینه آن بالغ بر ۱۸۰ هزار دینار عراقی گردید و اینک این آستانه دارای حرم چهار گوش به مساحت ۱۰۶ متر مربع و از سه طرف دارای رواق است که رواق جنوبی به قبر مختار بن ابی عبیده ثقفی متصل می گردد و در مقابل حرم یک ایوان بزرگ و بر روی قبر شریف گنبد بزرگی تاسیس گشته کـه ارتفـاع آن از بـالای بـام حرم آستانه ۱۸ متر و از صحن شریف ۲۹ متر است .

سپس حاج محمد حسین رفیعی بهبهانی از آیت الله حکیم تقاضا نمود که طلاکاری گنبد به وی واگـذار گـردد و آیت الله حکیم اجابت فرمود و طلاکاری گنبد آستانه در سال ۱۳۹۱ ق به پایان رسـید. آنگـاه آیـت الله حکـیم دستور ساختن ضریح نقره ای را داد که هنرمندان اصفهانی در اصفهان مشغول اتمام آن بودند که ایشان در سنه ۱۳۹۰ ق ندای حق را لبیک گفت و فرزند وی آیت الله سید یوسف حکیم آن را به اتمام رسانید و فعلا بر مرقـد سردار اسلام و اولین شهید قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام نصب است . این آستانه یکـی از مراکـز مهـم و زیارتگاه های شیعیان جهان است که امروزه از شکوه و جلال خاصی برخوردار است . (۴۸۰)

فصل چهارم : حرکت امام حسین علیه السلام از مکه مکرمه به سمت عراق

روز ترویه است . در مکه و مسجد الحرام غلغله و هیاهو به پاست . از انبوهی مرکب از یکصد تا دویست هزار تن حاجیانی که در آن روز انبوه احرام و تلبیه و روز حرکت آنان به جانب منی است و لوله ای برپاست .

سیاسیون با حواشی خود به آن کوی امن و امان آمده و به رفتار امام حسین علیـه السـلام نظـر دارنـد. اعضـای کاروان غم که با حسین علیه السلام آمده اند شاید ساکت نباشند، چون همه کاروان حسینی از عـده ای رجـال و شخصیت تشکیل شده است ، ۱۹ تن از آل ابی طالب و ۸ تن موالی و حرم و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آلـه که حرکت این کاروان پرهیاهو بویژه در موقع جدایی از خویشان و بستگان در چنین روزی که هشیاران جهان آن روز به مکه آمدند و برای هر یک فامیل هایی است . جدایی اینها در چنین روزی بسیار دشوار است . (۴۸۱)

ابی الجارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند: ابن زبیر به حضرت عرض کرد: چرا در موسم حج خانه خدا را ترک کرده به سوی عراق می روی ؟ امام حسین علیه السلام فرمود: همانا دفن شدنم در کنار فرات محبـوب تر است از آن که در جلو کعبه به خاک سپرده شوم . (۴۸۲)

سیدالشهدا علیه السلام دید اگر در حرم خدا هم باشد خونش را می ریزند لذا فرمود: بهتر است کـه از ایـن جـا خارج بشوم . عبدلله بن عباس و عبیدالله بن زبیر آمدند و مانع رفتن حضرت شدند. حضرت فرمود: جدم به من امر کرده ، باید امر او را اطاعت کنم و بروم . ابن عباس گفت : واحسیناه بعد عبدالله بن عمر آمد و گفت : شما با اهل ضلال صلح کنید که قتل و قتال نباشد. پس فرمود: ای ابا عبدالرحمن ، آیا جریان یحیـی بـن زکریـا را مـی دانی ؟ بنی اسرائیل از طلوع فجر تا غروب آفتاب هفتاد پیغمبر را به قتل رساندند و باز رفتند در بازار نشستند و به تجارت مشغول شدند مثل این که هیچ کاری نکرده اند. بعد خدا از آنهـا انتقـام گرفـت . پـس بپرهیـزی ای اباعبدالرحمن ، اینها کمک نمی کنند و بی وفا هستند. (۴۸۳)

حرم را از حرم کردند بیرون
به یوم الترویه محمل ببستند
خواتین اندر آن محمل نشستند
حرم را از حرم کردند بیرون
همه سرگشته اندر دشت هامون
کسانی که عالم را پناهند
برون خر گه زدند از کعبه دل
مهار ناقه بانوی ذیجود
ابر دست طرماح عدی بود
حدی با زنگ اشتر گشت چون جفت
طرماح عدی با آن شتر گفت
همین بانو که در محمل نشسته
دل از قید علایق ها گسسته
مهین دخت امیر المومنین است
حسین فرمانده روی زمین است
مبادا آن که آزارش نمایی
هم آزار دل زارش نمایی
پس از چندی فلک در گردش آمد
چه گویم من زاشترهای عریان (۴۸۴)

پیام الهی به امام حسین علیه السلام

حسین علیه السلام چهار ماه که در مکه بود چه می شنید و چه می دید؟ پاسخ این پرسش سهل نیست ، ولی اجمالا جمله این آوازه ها را حسین علیه السلام می گرفت و به دو لب مملو از حکمت به عالم پس می داد و پیاپی فرمان الهی برای نظم جامعه بشر و اجرای نظامنامه الهی در جامعه انسانی به او می رسید و مانعی از اجرای این فرمان های پیاپی نمی دید و حیات و حب حیات را هم بعد از رسیدگی به وضع عمر بشر و خاتمه آن مانع نمی دانست ، بلکه پایان پذیری عمر بشر را موید این مدعا می دید

عمر را ترجمه می کرد و اسراری که از موت و حیات و از خلقت شگفت آمیز بشر می شنید بر آن اسرار پیشین می افزود، این اسرار نیز او را تشویق می کرد و به فداکاری دعوت می نمود. او را در راه رسیدن به اسلافش ، محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و علی و جعفر و حمزه علیهم السلام پیدا می کرد. برای ترجمه این آوازه بویژه آخرین که اسرار وجود بشر و رمز موت و حیات است ، خطابه آتشین و تکان دهنده خط الموت ... را خواند.

آن فرمان های پیاپی که می رسید و از ناحیه آسمان و زمین در آن منطقه استوایی مانند نسیم حیات بخش می وزید و از شش جهت به هم آمیخته به گوش شنونده می ریخت ، عملا اجرا کرد. و برای اجرا آن خطبه را خواند و بامدادان کوچ کرد. (۴۸۵)

گردیم دور یار چو پروانه گرد شمع
در ره دوست کشته شدن آرزوی ماست
دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
گردیم دور یار چو پروانه گرد شمع
چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست
از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم
در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم
پس این قدر که همه جا گفت و گوی ماست
ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست
کز هر طرف رویم خدا رو به روی ماست
هر جا که هست روی زمین ارغوان سرخ
آبش ز خون ما گلش از خاک کوی ماست
گر بسته اند مردم ظالم زبان خلق
غم نیست چون که غالب دلها به کوی ماست
مهدی بهاء الدینی

امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به عراق عازم بود. مکرر خبر شهادت خود و یاران را به اصحاب می گفت . وقتی به منزل ذوحسم رسیدند این خطبه را بیان فرمود:

الا ترون ان الحق لا یعمل به وان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا، فانی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما

آیا نمی بینید حق را که بدان عمل نمی شود، و باطل را که از آن کسی باز نمی ایستد و پذیرای نهی نمی شود. باید مومن دیدار خدا را برگزیند، چه من مرگ را جز شهادت و زندگی نمی بینیم . و اکنون مرگ را جز سعادت و کامیابی و زندگی با ستمگران را جز سختی و رنج نامتناهی نمی دانم . (۴۸۶)

امام علیه السلام با این بیان آتشین ، شهادت در راه خدا را به منظور ریشه کن ساختن حکومت خود مختاری را به همه اعلام فرمود. ایشان می بینند جز با کشته شدن خویش ، حکومت ظالمه از بین نمی رود.

هوای نینوا

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست
مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین
می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از این ها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافی اش نیست

اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
بس که محمل ها رود منزل به منزل با شتاب
کس نمی داند عروسی یا عزا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند
تا به جائی که کفن از بوریا دارد حسین
بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب
و رنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین
سروران پروانگان شمع رخسارش ولی
چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق
می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سرکند سودا ولی
خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین
دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا
با کدامین سر کند مشکل دو تا دارد حسین
سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست
هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می کند
عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
دشمنش هم آب می بندد به روی اهل بیت
داوری بین با چه قوم بی حیا دارد حسین
بعد از این اش صحنه ها و پرده ها اشکست و خون
دل تماشا کن چه رنگین پرده ها دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای
گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز
با لب خنجر نگاه آشنا دارد حسین
شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدای
جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین
اشک خونین گو بیا بنشین به چشم شهریار
کاندرین گوشه عزای بی ریا دارد حسین
به ناحق از خانه هایشان آواره شدند

حرکت دسته جمعی ابا عبدالله الحسین علیه السلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت به قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعنا به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند. آن جا را مرکز کار قرار داده آن گاه با تجهیزات کامل حمله خود را شروع می نمود. چنان که اقوام و دوستان و برادران این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یاس شنیدند، چه آن که از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خبر نداشتند. (۴۸۷)

الذین اخرجوا من دیار هم بغیر حق الا ان یقو لو ربنا الله .. (۴۸۸)

آن مومنانی که (به ظلم کفار) به ناحق از خانه هایشان آواره شدند و جز آن که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست ، جز حق گویی جرم دیگری نداشتند، و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع شر بعضی از مردم را به بعضی دیگر نکند همانا صومعه ها و دیرها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می شود همه خراب و ویران می شد. و هرکس خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است .

در تفسیر علی بن ابراهیم گفته شده است :

این آیه در شان علی علیه السلام و حمزه و جعفر نازل شده است . و در حسین بن علی علیه السلام جاری گردید که حسین بن علی را از مکان خود بدون جهت خارج کردند. (۴۸۹)

و قال ابو جعفر علیه السلام : نزلت فی المهاجرین و جرت فی آل محمد علیهم السلام . (۴۹۰)

خطبه حرکت از مکه

الحمد لله ماشاء الله و لا قوه الا بالله و صلی الله علی رسوله ، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی فی اشتیاق یعقوب الی یوسف ، و خیر لی مصرع انا لاقیه ، کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربه سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم ، رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین ، لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینجز بهم وعده ، من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله تعالی . (۴۹۱)

سپاس مر خدای است ، و مشیت از آن اوست و هیچ قدرتی جز به او و به وسیله او نیست . مرگ بر فرزندان آدم خط زیبایی است مانند گردن بند بر گردن و سینه دوشیزه جوان . چقدر من واله نیاکان گذشته خود هستم ، چون اشتیاق یعقوب به یوسف . برای من قتلگاهی برگزیده شده که به ملاقات آن شتابانم . گویا می نگرم که بندهای اعضای مرا گرگان حریص بیابان های میان نواویس و کربلا قطعه قطعه می کنند و شکم های گرسنه و تهی خود را از پاره های تن من پر می کنند. همان گرگ های حریص و گرسنه آدم نما از روزی که قلم تقدیر سرنوشت کرده . جز این چاره ای نیست . خشنودی ما اهل بیت همان خشنودی خداوند است . گرفتاری ها و امتحانات خدایی صبر می کنم . او به ما پاداش کامل صابران را خواهد داد. تار و پود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از او جدا و دور نخواهد ماند. تار و پود و رشته های پراکنده پیغمبر جمع آوری شده در پیشگاه قدس الهی همه پیوسته و جمع خواهد شد، چشمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها روشن و وعده های او بر آنها منجز می شود. هشیار باشید، هرکس در میان ما و در راه ما و مقصدمان خون دل خود را رایگان بخشد، و برای ملاقات خداوند توطین نفس می نماید، با ما کوچ کند، چه من همین بامداد کوچ خواهم کرد ان شاء الله . (۴۹۲)

ز شوق دوست چنان دست و پای خود گم کرد
حسین کنار فرات آمد و تبسم کرد
لبی که خنده شادی نکرد در همه عمر
به زیر خنجر شمر لعین تبسم کرد
حاج میرزا فتاح شهیدی
دنباله خطبه خط الموت
من کان فینا باذلا مهجته
معنای این جمله این است که در هر زمانی با وسایل مختلف می شود از دین خدا و از حق مردم و از سعادت جامعه اسلامی دفاع کرد. می شود در راه خدا بذل مال کرد، می شود در راه خدا سخن گفت و با سخنان سودمند و آموزنده مردم را به راه آورد، می شود در راه خدا کتاب نوشت و با آن مردم را به راه حق و حقیقت نزدیک تر ساخت و بر بصیرت دینی و اخلاقی ایشان افزود. اما امام با این جمله اعلام کرد که امروز روزی نیست که کمک های مالی و مساعدت های قلمی و خیر خواهی های زبانی بتواند مشکل اسلام را حل کند و کار به جایی رسیده که جز شهادت و جز جان بازی و جز فداکاری هیچ امری نمی تواند جلو فساد را بگیرد، و مبانی آن را بر هم بریزد و زیر و رو کند. کسی در فکر نباشد حال که امام حسین علیه السلام می خواند در راه خدا قدمی بردارد من هم پنجاه تومان می دهم . یا این که عبیدالله بن حر جعفی در جواب دعوت امام بگوید: من هم یک اسب نیرومند پر تاخت و تاز می دهم . دیگری هم بگوید: من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام می کنم . حسین بن علی علیه السلام نه شمشیر می خواهد نه نیزه ، نه اسب می خواهد و نه پول . فقط اگر کسی آن هم از روی صفا و حسن نیت جان خود را در راه وی دریغ ندارد می پذیرد. هرکس حاضر است جان خود را در راه خدا به او دهد و هر کسی آمادگی دارد که بر خدای متعال وارد شود، می تواند همسفر ما باشد. من بامداد فردا اگر خدا بخواهد حرکت می کنم
عجیب است که با همه تاکید امام ، بسیاری از مردمان کم سعاد که مساعد بودن اوضاع آنها را فریب داده بود، با امام علیه السلام همراه شدند و شاید بیشترشان تا روزی که خبر شهادت مسلم علیه السلام رسید همراه امام ماندند. اما انصاف این است که انی مردم از همان اول همراه امامی می رفتند که خلیفه می شود و کارها به دست وی سپرده خواهد شد، نه امامی که برای فداکاری و شهادت می رود و روزی آب را هم به وی او خواهند بست و روزی هم همراهان او به افتخار شهادت خواهند رسید. (۴۹۳)
کاروان کربلا
ما ز کعبه رو به سوی کربلا خواهیم کرد
کربلا را کعبه اهل ولا خواهیم کرد
از منای کعبه گر امروز رخ بر تافتیم
وعده گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد
گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده ایم
کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد
تا که بشناسد مخلوق جهان خالق را

خویش را آئینه ایزدنما خواهیم کرد
از پی درمان درد جهل ابنای بشر
نینوای خویش را دار الشفا خواهیم کرد
از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر
پرچم آزاد مردی را به پا خواهیم کرد
خویش را در آتش کرب و بلا می افکنیم
کربلا را وادی کرب و بلا خواهیم کرد
ما ز صدق دل ز خون دل وضو خواهیم ساخت
سجده بر درگا ذات کبریا خواهیم کرد
انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید
از ندای حق جهان را پر صدا خواهیم کرد
بر نوای قل هو الله احد در نای حق
در زمین نینوا چون نینوا خواهیم کرد
با فنای خویشتن اندر راه ابقای دین
دین خود را در ره یزدان ادا خواهیم کرد
(سر ویا) تا کعبه دل در جهان بنیان کنیم
ما ز کعبه رو به سوی کربلا خواهیم کرد

از ابن عباس نقل شده که می گوید: دیدم پیش از آن که امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت کند، دست جبرئیل در دست او بود و در کعبه ایستاده بود. جبرئیل مردم را به بیعت آن حضرت دعوت می کرد و ندا در می داد که :

هلموا الی بیعه الله بشتابید ای مردم به سوی بیعت خدا (۴۹۴)

سعادت دو جهان نصیب زهیر شد

مردی از بنی فزاره می گوید: آن گاه که حسین بن علی علیه السلام از مکه به سوی عراق می رفت ، من نیز با زهیر بن قین بجلی از مکه بازگشته به طرف عراق می رفتیم ، اما هیچ وقت دوست نداشتیم در بین راه ، یا آن جا که او منزل می گزیند با او برخورد کنیم . در هر جا که او فرود می آمد ما از آن جا حرکت می کردیم و هر جا که او حرکت می کرد ما فرود می آمدیم . ولی در عین این که مراقب بودیم چنان پیش آمد کرد که در یکی از منازل به ناچار با او فرود آمدیم . او در گوشه ای چادر زد و ما نیز در کناری مشغول غذا خوردن بودیم که ناگاه مردی آمد و سلام کرد و گفت : زهیر، حسین بن علی علیه السلام تو را می خواهد.

شنیدن این جمله که حسین بن علی تو را احضار کرده ، چنان ما را لرزاند و ناراحت کرد که نزدیک بود لقمه در دهان ما گیر کند! دست از غذا خوردن کشیدیم و همه در بحر تفکر فرو رفتیم که حسین را با زهیر چه کار است ؟

زهیر می خواست پاسخ رد بدهد. ناگهان دلهم دختر عمرو که همسر زهیر بود به او گفت : فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به دنبال تو فرستاده ، تو را می خواهد، تو از رفتن نزد او ابا می کنی ! سبحان الله چه مانعی دارد به نزدش بروی و به سخنانش گوش فرا دهی تا ببینی چه می گوید آن گاه باز آیی ؟
گفتار این زن کار خود را کرد و چنان در روحیه و روان شوهرش تصرف کرد که مس وجودش را تبدیل به زر سرخ نمود و تا همیشه نامش را در جریده عالم به دوام ثبت کرد.
خلاصه ، زهیر تحت تاثیر سخنان همسرش قرار گرفت ، نزد امام حسین علیه السلام رفت و اندکی پس از آن بازگشت ، اما با چهره ای ارغوانی که آثار شادی و سرور از آن هویدا بود. بازگشت درحالی که تغییر ماهیت داده در وجود او فنا شده بود. همه چیز را جز او کنار گذاشت

نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی
گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل گران ما را بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی
این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

دستور داد خیمه های ما را به خیمه های حسین بن علی ملحق کنند. بدین وسیله به مصداق آیه کریمه :
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (۴۹۵)
از ظلمات و تاریکی های این زندگی سراسر تیره و بدبختی رهید و در جهانی سراسر نور و روشنی آرمید . (۴۹۶)

در طی راه چه گذشت ؟

زینهار مپندارید که من در این گفته مبالغه می کنم ، هرگز، زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی شواهد محکمی بر این ادعای ما پیدا می کنی از جمله کمی در قضیه حر نظر کن که همه کتاب های مقتل و معتمدترین تاریخ ها نوشته اند که هنگامی که امام حسین علیه السلام در بیابان بی آب و علف با حر ملاقات کرد در حالی که او و یارانش از تشنگی بی حال و بی جان شده بودند و عده آنها به هزار سوار و هزار اسب می رسید. امام حسین علیه السلام به جوانانش فرمود: قوم او را سیراب کنید و آب ها را پایین بیاورید و اسب ها را آب بپاشید و یاران امام حسین علیه السلام جام ها و کاسه ها از آب پر می کردند و جلو اسبی می گرفتند و همین که سه چهار جرعه می خورد و سیر می شد بر می داشتند و جلو اسبی دیگر می گذاشتند تا این که همه اسب ها سیراب شدند. اکنون با دقت و هوش بیندیش و بر تعجب بیفزای و بدان که مراتب رحم و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و نازک دلی حضرت تا چه اندازه بود. در حالی که این قومی که سیراب کرد از دشمنان وی به شمار می آمدند و از طرف ابن زیاد آمده بودند که وی را دستگیر کنند. حتی در میان اینان شخصی به نام

(۴۹۷) علی بن طعان المحاربی عراقی بود که طرز آب خوردن از آب خوری ندانسـت و نفهمیـد کـه دهـن آب خوری را چسان کج کند که نریزد و هنگامی که آب می خورد آب از گوشه لب ها لباسش می ریخت و حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آب خوری را با دست مبارک کج نگاهداشت تـا ایـن کـه وی را سـیراب کرد. و دیگر بیندیش در صحرای بی آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمـت طـلا و بلکـه بـه قیمت جان به دست نیاید، گاهی دو سه روز اصلا آب پیدا نشود، این چه سخاوتی و این چه روح بزرگ و این چه آقایی است که دشمن نیز از آن برخوردار می شود. و باز فکر کن که موکب امام حسین علیه السلام چه دسـتگاه سلطانی و چه اندازه وسیع بود که از آب آن هزار نفر سوار و هزار اسب سیراب شـدند و هـم چنـین اشـخاص و یاران و اولاد و خانواده خود حضرت حداقل به هزار نفر بالغ می شدند و باز اسبانی که اثاثیه و متـاع و آنچـه بـا آنها بود از دیگ و کاسه و طاس و جام و رختخواب و غیره را حمل می کردند، جز شتران ، به هـزار اسـب مـی رسید. بنابراین اگر همه آنها که در این موکب لازم بود از آب استفاده کنند روی هم حساب کنیم ، دست کم به پنج هزار نفر می رسید جز آب احتیاطی که حر و یارانش و اسبانش از آن سیراب شدند.

سخنرانی امام حسین علیه السلام برای سپاه حر

به نقل ابی مخنف از عقبه بن ابی عیزار این خطبه را در بیضه برای اصحاب خویش و سپاه حر خواند: بعد از حمد و ثنا خدا فرمود:

ایها الناس ! ان رسول الله قال : من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنه رسـول الله یعمـل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول ، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله ، الا و ان هولاء قـد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظهروار الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بـالفی و احلـوا حـرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیره ... (۴۹۸)

در این خطبه امام علیه السلام مسوولیت مسلمانان را در برابر آن همه منکرات و علت قیام خویش را اعلام کرد و فرمود:

ای مردم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس ببیند سلطان ستمکاری را که حرام خدا را حـلال قـرار دهد و عهد خدا را بشکند و مخالف سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و در میان بنـدگان خـدا گنـاه کـار و ستم کار باشد، پس به عمل و گفتاری بر او انکار نکند، سزاوار است بر خدا او را بر جایگاهی که بـرای عـذاب او مقرر شده وارد سازد. آگاه باشید که این مردم ملازم طاعت شیطان شده و اطاعت خدا را ترک کرده و فسـاد را آشکار و حدود را تعطیل و بیت المال را به خود اختصاص داده و حلال خدا را حرام و حـرام او را حـلال سـاخته اند و من سزاوارتر کسی هستم که بر آنان انکار کند شرایط امر به معروف را (۴۹۹)

فصل پنجم : ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

امام حسین علیه السلام به زمین کربلا وارد شد و چون به آن زمین رسـید، پرسـید: ایـن زمـین چـه نـام دارد؟ گفتند: کربلا. چون نام کربلا شنید گفت : اللهم انی اعوذبک من الکرب و البلاء

پس فرمود: این وضع کرب و بلا و محل محنت و غم است ، فرود آیید که این جا منزل و محل و خیام ماسـت . این زمین جای ریختن خون ماست و قبرهای ما در این مکان واقع خواهد شد. خبر داد مرا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینها. پس در آن جا فرود آمدند. (۵۰۰)

حسین علیه السلام به آرامگاه همیشگی خود وارد شد، آن جا که خدا برایش قرار داده ، آن جا که بوی حق و حقیقت و فداکاری می آید.

بار بگشایید که اینجا کربلاست
آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا
السلام ای منزل نور خدا
السلام ای وادی دلجوی عشق
وه چه خوش می آید اینجا بوی عشق
السلام ای خیمه گاه خواهرم
قتلگاه جانگداز اکبرم
کربلا گهواره اصغر تویی
مقتل عباس مه پیکر تویی
آمدم آغوش خود را باز کن
بستر مهمان خود را ساز کن
آمدم با شهپر جان آمدم
آمدم اما چو طوفان آمدم

ورود شهید کربلا به کربلا

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم به زمین کربلا که رسید ناگاه اسبش از حرکت باز ایستاد و حرکت نکرد. تا هفت یا هشت اسب عوض کرد، هیچ کدام قدم برنداشتند. فرمود: این زمین چه نام دارد؟ عرض شد: غاضریه فرمود: نام دیگری هم دارد؟ گفتند: نینوا. فرمود: اسم دیگری ندارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات . فرمود: نام دیگری ندارد؟ گفتند: کربلا. آه سردی کشید و فرمود: این زمین اندوه و بلاست ، فرود آیید، این جا خوابگاه شتران ماست و محل ریختن خون ماست و در این جا حرمت ما هتک می شود و در این جا قبور ما زیارتگاه می شود و این همان جاست که جدم به من خبر داده است . (۵۰۱)

روز پنج شنبه دوم ماه محرم (۵۰۲) سال ۶۱ هجری امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد. روز بعد عمر بن سعد بن ابی وقاص زهری با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام جای گرفت . عمر بن سعد از قریش و از طایفه بنی زهره بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود. پدرش سعد بن ابی وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسیله آشنایی با ابی ابکر به دین اسلام در آمدند و نام او در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی پر آوازه است .

عمر بن سعد کسی نزد امام علیه السلام فرستاد که چرا به عراق آمده اید؟ امام در جواب فرمود: عراقیان خود مرا با نوشتن نامه خوانده اند اکنون اگر از آمدن من کراهت دارید به همان حجاز باز می گردم . ابن سعد نامه ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را امام فرموده بود گزارش داد. ابن زیاد گفت : اکنون که چنگال های ما به سوی او بند شده است ، امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد. دیگر گذشت و راهی برای وی باقی نمانده است .

آنگاه به ابن سعدنوشد نامه ات راخواندم آنچه نوشته بودی فهمیدم از حسین بن علـی علیهماالسـلام بخـواه کـه خود و همه همراهانش برای یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام رسید، ما هرچه خواسـتیم نظـر خـواهیم داد. سپس نامه دیگری از ابن زیاد رسید که آب را به روی حسین و یاران وی ببند تا قطره ای از آن را ننوشند، و عمر بی درنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی چهار هزار سوار فرستاد که میان ابا عبدالله و آب فـرات حایـل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش بستند و این پیش آمد و سه روز پیش از شهادت امام روی داد. امام علیه السلام از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مـدتی بـاهم سـخن گفتند. چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت و نامه به ابن زیاد نوشت که خدا آتش جنگ را خاموش کرد و با هم توافق کردیم و امر امت به خیر و صلاح برگزار شد، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز بـرود و به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آنگاه جمله ای را به عنوان دروغ مصلحت آمیز بـرای رام کـردن ابـن زیاد نوشت . با رسیدن این نامه ابن زیاد نرم شد و تحت تاثیر پیشنهادهای ابن سعد قرار گرفت . امـا شـمر بـن ذی الجوشن که حاضر بود گفت : اشتباه می کنی ، این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسـین بـن علـی کـه اکنون بر وی دست یافته ای بر مدار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد. ابن زیاد گفت : راسـت مـی گویی ، پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن سعد برسان که حسین و یارانش بدون شرط و تسلیم شوند. آنگاه ایشان را به کوفه فرستاده و گرنه با ایشان بجنگد و اگر هم ابن سعد زیر بار نرفت و حاضر نشـد بـا حسین بن علی بجنگد، تو خود فرمانده سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست .

آنگاه به ابن سعد نوشت : من تو را نفرستادم که با حسین بن علی مدارا کنی و نزد من از وی شفاعت کنی ، و راه سلامت و زندگی او را هموار سازی . اکنون ببین اگر خود و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرسـت ، و اگـر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدن ها را مثله کنی (یعنی گوش و بینـی ببـری)، چـه ایشـان سزاوار این کار هستند.

اگر حسین بن علی کشته شد سینه و پشت او را پایمال سم ستوران کن که او مـردی سـتمگر و مـاجراجو و حـق ناشناس است ، و مقصودم از این کار آن نیست که پس از مرگ صدمه ای به او می رسد، اما عهد کرده ام که او را بکشم و لگد کوب اسب ها کنم . اکنون اگر به آنچه دستور دادم عمل کردیتو را پاداش می دهم و اگر به ایـن کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما برکنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که به ما وی دستور داده ایم . (۵۰۳)

امام حسین علیه السلام وارد کربلا می شود.

موکب شاه فلک فر در زمین نینوا
چون فرود آمد تجلی الله فی وادی طوی
تا که خرگاه امامت شد در آنجا استوار
آسمان زد کوس الرحمن علی العرش استوی
گرچه شد ملک عراق از مقدمش رشک حجاز
لیک ز آهنگ حسینی شد پر از شور و نوا
کای دریغا این سلیمان را بساط سلطنت
می رود بر بام و کام اهرمن گردد روا

کعبه اسلام را اینجا شود ارکان خراب
قبله توحید را از هم فرو ریزد قوا
رایت گردون دون در این زمین گردد نگون
چون بیفتد از کف ماه بنی هاشم لوا
باز خواهد شد نمایان صورت شق القمر
باز خواهد شد هویدا معنی نجم هوا
سروها در این چمن از بیخ و بن گردد قلم
شاخ های گل در این گلزار بی برگ و نوا
خاک این وادی بیامیزد بسی با خون پاک
تا که گردد خاک پاکش دردمندان را دوا
در کنار آب مهمان جان سپارد تشنه لب
آن چنان کز دود آهش تیره گون گردد هوا
خون روان گردد چه نیل از چشمه چشم فرات
از فغان کودکان تشنه کام نینوا
کاروان غم رود منزل به منزل تا به شام
صبح روه شاه روی نی دلیل و پیشوا
بر سر نی سرپرست بانوان خود بود
ماه روی شاه چون خورشید خط استوا
زیر زنجیر ستم سر حلقه اهل کرم
دست گیر خصم گردد دست گیر ما سوا
دیوان کمپانی

ماههای حرام

الشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین . (۵۰۴)

در میان ماههای قمری در آداب عربی چهار ماه حرام بوده که در آن به رسم ملی حتی در جاهلیت جنگ و خونریزی حرام و پیکار در آن را یکنوع جنگ ملی می شناختند و هر قبیله ای هم که با هم جنگ داشتند مانند اوس و خزرج که ۱۲۰ سال با هم نزاع و پیکار می کردند در این چهار ماه متارکه می شد.

محرم الحرام که ماه اول سال قمری است از آن اشهر حرم بود و در عرب علاوه بر زمان مکان حرام هم بود که جنگ در آن حرام شناخته شده بود مانند مسجد الحرام که آنجا شهر بلا دفاع و مرگز امن و امان برای هر قبیله بود.

اسلام هم که یک دین اجتماعی بود هر ادب و آداب و سنن ملی که مخالف با عقل و شرع نبود حفظ می کرد و در اسلام هم ماه حرام و مسجد الحرام محرم و مورد احترام تمام قبایل بود جز آنکه بنی امیه چون بر کرسی

ریاست نشستند نه تنها آداب و سنن دین اسلام را محو کردند بلکه آداب و رسوم ملی عرب را هم زیر پا گذاشتند و لذا مورخین عرب آنها را نژاد عرب نمی شناسند و از جنایات اجتماعی که حزب اموی کرد این بود که به ناموس اجتماع عرب دست تعدی دراز کرد و آداب آنها را از بین برد، زیاد را برادر خواند و در مکه سی نفر را فرستاد با شمشیر زیر لباس احرام در خانه خدا امام حسین علیه السلام را دستگیر کنند و شهید نمایند و چون آنجا موفق نشد در ماه محرم الحرام که مورد احترام همه عرب بود حسین بن علی علیه السلام را محصور و محاصره کرد و شهید نمود و روز عاشورا را به وجود آورد و امام حسین علیه السلام در عاشورا دفاع کرد نه جنگ .

سلطنت جاوید

بیا که موکب سلطان دین هویدا شد
بیا که قافله سالار عشق پیدا شد
بیا که پرچم قرآن به اهتزاز آمد
بیا که خیمه سلطان عشق برپا شد
ز آسمان ولایت ستاره ای بدمید
که ماه مجلس و خورشید عالم آرا شد
زبوستان رسالت شکفت لاله رخی
که خرم از گل رویش فضای دنیا شد
رسیده مژده که روشن حرمسرای علی
ز آفتاب جمال عزیز زهرا شد
عجب مدار جهانی اگر بر او شیداست
هر آن که وصف جمالش شنید شیداست
به رادمردی و مردانگی و جانبازی
حسین رهبر آزادگان دنیا شد
چو بود عاشق و سودای دوست در سر داشت
رسید بر سر بازار و گرم سودا شد
نهاده چهره گلگون به خاک و سر به سجود
سری که مظهر آیات ذات یکتا شد
حسین از پی حق رفت و سر فراز آمد
یزید جانب باطل گرفت و رسوا شد
حسین سلطنتش استوار ماند ولی
یزید بارگهش سرنگون و یغما شد
ز آبیاری خون حسین و یارانش
نهال دین خدا خرم و مصفا شد
حسین تن به مذلت نداد و عزت یافت

به فرق تاج شهادت نهاد و مولا شد
گرفت خامه رسا تا سرآید اوصافش
خجل چو قطره ناچیز پیش دریا شد

محرم الحرام

امام رضا علیه السلام فرمود: محرم ماهی است که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام می دانسد اماخون مـا در آن ماه حلال شمرده شد و حرمت ما هتک شد، و فرزندان و زنان ما اسیر شدند و آتـش در خیـام مـا افروختـه گشت و هر چه در آنها بود به تاراج رفت و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره ما مراعات نکردند. روز کشته شدن حسین علیه السلام چشمان ما را آزرده کرد و اشک های ما را روان ساخت . عزیز ما در زمـین کربلا خوار شد و اندوه و بلا نصیب ما گشت تا روز معین . پس گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریـه کنند برای آن که گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد. و آنگاه گفت : چون ماه محرم می شد، پـدرم را خنـدان نمی دیدند تا ده روز می گذشت و چون روز دهم می شد آن روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و می گفت ایـن روزی است که حسین علیه السلام در آن روز در این جا فرصت توضیح حـوادث فـراوان و غـم انگیـز و عبـرت آموز کربلای حسینی نیست . به همین کفایت می کنیم که تقویمی از قیامت عشق و جدولی از حماسه حسینی را ترسیم کرده باشیم و بس ، حال این شما و این هم تقویم تولد تاریخ :

عنوان واقعه تاریخ واقعه

۱. بیعت خواستن ولید از امام علیه السلام برای یزید جمعه ۲۷ رجب ، ۶۰ هق
۲. ملاقات دوم (بین امام علیه السلام و ولید) شنبه ۲۸ رجب ، ۶۰ هجری قمری
۳. خروج از مدینه شب یکشنبه ، ۲۸ رجب ، ۶۰ هجری قمری
۴. ورود به مکه شب جمعه ، سوم شعبان ، ۶۰ هجری قمری
۵. مدت توقف امام در مکه (شعبان ، رمضان ، شوال ذوالقعده تا هشتم ذی الحجـه ، ۶۰ هجـری قمـری) یعنـی چهار ماه و پنج روز
۶. رسیدن نخستین نامه اهل کوفه چهارشنبه ، ۱۰ رمضان ، ۶۰ هجری قمری
۷. خروج مسلم بن عقیل از مکه به سوی کوفه دوشنبه ، ۱۵ رمضان ، ۶۰ هجری قمری
۸. ورود سفیر عاشورا، مسلم بن عقیل به کوفه سه شنبه ، ۵ شوال ، ۶۰ هجری قمری
۹. شهادت حضرت مسلم بن عقیل درکوفه سه شنبه ، ۸ ذی الحجه ، ۶۰ هجری قمری
۱۰. خروج امام حسین علیه السلام از شهر مکه سه شنبه ، ۸ ذی الحجه ، ۶۰ هجری قمری یعنی درسـت همـان روزی که مسلم ابن عقیل در کوفه شهید شد.
۱۱. ورود امام حسین علیه السلام به صحرای کربلا پنجشنبه ، ۲ محرم ، ۶۱ هجری قمری یعنی کاروان شهادت از مکه تا کربلا ۲۳ روز در راه بوده است .
۱۲. رسیدن عمر بن سعد به کربلا جمعه سوم محرم ، ۶۱ هجری قمری
۱۳. مذاکرات میان امام علیه السلام و عمر بن سعد از سوم تا ششم محرم ۶۱ هجری قمری
۱۴. بسته شدن راه فرات توسط لشکر عمر بن سعد سه شنبه ۷ محرم ۶۱ هجری قمری
۱۵. نخستین حمله لشگریان عمر سعد به لشگر امام علیه السلام پنجشنبه ۹ محرم ۶۱ هجری قمری

۱۶. روز جنگ و شهادت (عاشورا) جمعه ، ۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری
۱۷. شهادت بیش از پنجاه تن از انصار الله و اصحاب امام حسین علیه السلام جمعه ۱۰ محرم ، ۶۱ هجری قمری پیش از ظهر
۱۸. شهادت بقیه اصحاب و همه بنی هاشم جمعه ، ۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری بعد از ظهر.
۱۹. شهادت امام حسین علیه السلام جمعه ۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری وقت غروب
۲۰. کوچ دادن عترت پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا شنبه بعد از ظهر، ۱۱ محرم ۶۱ هجری قمری (۵۰۵)
۲۱.تدفین آفتاب و آلاله ها ۱۲ محرم ۶۱ هجری قمری
۲۲. زیارت جابربن عبدالله انصاری از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستش عطیه ، از علما و مفسران بزرگ اسلام ۲۰ صفر، ۶۱ هجری قمری (اولین اربعین) (۵۰۶)
۲۳. زیارت خاندان رسالت و ولایت ۲۰ صفر ۶۲ ق (دومین اربعین)(۵۰۷)
۲۴. قیام و زیارت دستجمعی توابین شب جمعه ۲۵ ربیع الاخر ۶۵ ق

بزرگ شهیدانی که از اسم اعظم تک تکشان ، آسمان آسمان حماسه و غیرت می بارد و هریک به تنهایی عالمی از علو و عشق جهانی از جدیت و جهاد، دنیایی از رشادت و آزادی می باشند.

اگر کربلا، قرآن سرخ و کتاب تکوینی خداوند کریم است - کتابی که حروف حماسی آن ، با خون خدا، ابوالشهدا نوشته شده است - شهدای کربلا نیز هریک سوره سرخی از آن قرآن و آیت بزرگی از آن آسمان الهی هستند.

همانان که خود حضرت سید الشهدا علیه السلام در حقشان فرمود: (۵۰۸)

فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی ...

من اصحابی بهتر از اصحاب خویش و یارانی با وفاتر از یاران خودم نمی شناسم .

و این فخر فخیم و افتخار عظیم آنان را بس که حضرت مهدی موعود علیه السلام ، قطب دایره وجود، نام آنها به بزرگی و ستایش ذکر می کند و با ذکر اسم هر یک به او سلام و درود می فرستد و قاتلش را نفرین می کند و می فرماید:

السلام علیکم یا خیر انصار، السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، بواکم الله مبوء الابرار، اشهدلقد کشف الله لکم الغطاء...

درود بر شما ای بهترین یاران ، سلام بر شما برای آنچه شکیبایی ورزیدید، راستی چه نیکو جایگاه و خانه آینده ای دارید! خدا شما را در مقام نیکان قرار داده است ، شهادت می دهم که خداوند پرده را از برابر دیدگان شما برداشته بود...(۵۰۹)

راز سلطان عشق با معشوق
در زمین کربلا سلطان عشق گشت
چون وارد پی قربان عشق
یادش آمد وعده عهد الست
کرد رو را جانب یزدان عشق
گفت یارب شاهدی بر حال من
کامدم اندر سر پیمان عشق

بین به عهد خود چسان کردم وفا
سوختم یکباره بر سامان عشق
آنچه گفتم در ازل آورده ام
مال و جان اندر ره جانان عشق
این من و این سرزمین کربلا
این من و این نیزه و پیکان عشق
این من و این اکبر و این اصغرم
این من و عباس سر جنبان عشق
این من و این خواهر غم پرورم
این سکینه بلبل دستان عشق
کاش صد جسمم بدی در راه دوست
تا شدی قربان میدان گاه عشق
پس خطابی آمد از یزدان عشق
در زمین عشق بر سلطان عشق
کی حبیبا حبذا خوب آمدی
با نوای عشق در میدان عشق
من هم اندر وعده خود صادقم
هر چه خواهی خواه از جانان عشق
مرحبا ممنون شدم از کار تو
خوب آوردی به جا پیمان عشق
غم مخور که خون بهای تو منم
از وجودت تاز شد پیمان عشق
جان عالم را خریدی یا حسین
زنده کردی خوش سر و سامان عشق
از گلچین نوائی
فصل ششم : روز شمار وقایع عاشورا

روز اول محرم

روایت شده که ریان بن شبیب دایی معتصم عباسی در مثل چنین روزی به حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد، آن حضرت فرمود: ای پسر شبیب ! این روز، روزه هستی ؟ عرض کرد: خیر. فرمود: امروز روزی است که حق تعالی دعای حضرت زکریا را در آن مستجاب فرموده ، پس هر که در این روز، روزه بدارد و خدا را بخواند خداوند دعای او را مستجاب می کند، چنان که دعای زکریا را مستجاب فرموده ، الخ

دو رکعت نماز، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و بعد از فراغت دست بـه دعـا بـردارد و سـه مرتبه بخواند. شیخ طوسی در مصباح فرموده که مستحب است روزه دهه اول محرم ، امـا روز عاشـورا از غـذا و آب امساک کند تا بعد از عصر، آن وقت به قدر کمی تربت تناول نماید. (۵۱۰)

روز دوم محرم

در این روز حر بن یزید ریاحی نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشـت و در آن نامـه او را ورود امـام حسـین علیـه السلام به کربلا آگاه ساخت . (۵۱۱)

دعای امام علیه السلام

امام علیه السلام فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و بعد نظری بر آنها انداخته گریست و گفـت : خدایا! ما عترت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم ، ما را از حرم جدمان راندند، و بنی امیه در حـق مـا جفا روا داشتند. خدایا! حق ما را از ستمگران بستان و ما را بر بیداد گران پیروز گردان .

اللهم انا عتره نبیک محمد قدا اخرجنا و طردنا و از عجنا عن حرم جدنا و تعدت بنو امیه علینا، اللهم فخذلنا بحقنا و انصرنا علی القوم الظالمین . (۵۱۲)

ام کلثوم علیهاالسلام به امام علیه السلام گفت : ای برادرا! احساس عجیبی در این وادی دارم و اندوه هولناکی بـر دل من سایه افکنده است . امام حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد. (۵۱۳)

سخنان امام علیه السلام

امام علیه السلام پس از ورود به سرزمین کربلا به اصحاب خود فرمود:

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت به معایشـهم ، فـاذا محصـوا بـالبلاء قـل الـدیانون (۵۱۴)

مردم بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد، می انگارند و تا مزه آن را بر زبـان خود احساس می کنند آن را نگاه می دارند و هنگامی که بنای آزمایش باشد، تعداد دینداران اندک می شود.

نامه امام علیه السلام به اهل کوفه

امام علیه السلام دوات و کاغذ طلب کرد و خطاب به تعدادی از بزرگان کوفه که می دانست بر رای خود استوار مانده اند، این نامه را نوشت : بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد و مسـیب بـن نجبه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و گروه مومنان ، اما بعد، شما می دانید که رسول خـدا صـلی الله علیـه و آله در حیات خود فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال نماید و پیمان خود را شکسته و با سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ظلم و ستم رفتار می نماید، و اعتراض نکند قولا و عملا، سزوار است که خدای متعال هر عذابی را که بر آن سلطان بیدادگر مقدر می کند، برای او نیز مقرر دارد، و شـما می دانید و این گروه (بنی امیه) را می شناسید که از شیطان پیروی نموده و از اطاعت خدا سرباز زده ، و فساد را ظاهر و حدود الهی را تعطیل و غنایم را منحصر به خود ساخته اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کـرده اند.

نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با مـن بیعـت کـرده ایـد و مـرا هرگز در میدان مبارزه تنها نخواهید گذرد و مرا به دشمن تسلیم نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمـان خـود پایدارید که راه صواب هم همین است ، من با شمایم و خاندان من با خاندان شما و من پیشوای شما خواهم بـود،

و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت مرا از خود برداشتید، به جان خودم قسم که تعجب نخواهم کرد، چرا که رفتارتان را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم ، دیده ام ، هرکس فریب شما خورد نا آزموده مردی است ، شما از بخت خود رویگردان شدید و بهره خود را همراه بودن با من از دست دادید، هر کس پیمان شکند، زیانش را خواهد دید و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز گرداند، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته . (۵۱۵)

امام علیه السلام نامه را بست و مهر کرد و به قیس بن مسهر صیداوی داد تا عازم کوفه شود، و چون امام علیه السلام از خبر کشته شدن قیس مطلع گردید گریه در گلوی او پیچید و اشک بر گونه اش لغزید و فرمود: خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود پایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود مستقر ساز که تو بر انجام هر کاری قادری (۵۱۶)

سپس امام حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر محمد و آل محمد درود فرستاد و خطبه ای ایراد فرمود. (۵۱۷)

اظهارات یاران امام علیه السلام

پس از سخنان امام ، زهیر بپا خاست و گفت : ای پسر رسول خدا! گفتار تو را شنیدم ، اگر دنیای ما همیشگی و ما در آن جاویدان بودیم ، ما قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم .

سپس بریر (۵۱۸) برخاست و گفت : یابن رسول الله ! خدا به وسیله تو بر ما منت نهاد که ما در رکاب تو جهاد کنیم و بدن ما در اره تو قطعه قطعه شود و جد بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت شفیع ما باشد. (۵۱۹)

سپس ، نافع بن هلال از جا بلند شد و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! تو می دانی که جد پیامبر خدا هم نتوانست محبت خود را در دل های همه جای دهد و چنانچه می خواست ، همه فرمان پذیر او نشدند، زیرا که در میان مردم ، منافقانی بودند که نوید یاری می دادند ولی در دل نیت بی وفایی داشتند، این گروه در پیش روی از عسل شیرین تر و در پشت سر، از حنظل تلخ تر بودند! تا خدای متعال او را به جوار رحمت خود برد، و پدرت علی علیه السلام نیز چنین بود، گروهی به یاری او برخاستند و او با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال کرد تا مدت او نیز به سر آمد و به جوار رحمت حق شتافت ، و تو امروز نزد ما بر همان حالی ! هر کس پیمان شکست و بیعت از گردن خود برداشت ، زیانکار است و خدا تو را از او بی نیاز می گرداند، با ما به هر طرف که خواهی به سوی مغرب و یا مشرق ، روانه شو، به خدا سوگند که ما از قضای الهی نمی هراسیم و لقای پروردگار را ناخوش نمی داریم و ما از روی نیت و بصیرت هر که را با تو دوستی ورزد، دوست داریم ، و هر که را با تو دشمنی کند، دشمن داریم . (۵۲۰)

نامه عبیدالله به امام علیه السلام

به دنبال اطلاع عبیدالله از ورود امام علیه السلام به کربلا، نامه ای بدین مضمون به حضرت نوشت : به من خبر رسیده است که در کربلا فرود آمده ای ، و امیر المومنین یزید! به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و نان سیر نخورم تا تو را به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم ! و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه باز آیی ! والسلام .

چون این نامه به امام رسید و آن را خواند، آن را پرتاب کرده فرمود: رستگار نشوند آن گروهی که خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدند.

فرستاده عبیدالله گفت : ای ابا عبدالله ! جواب نامه ؟

امام فرمود: این نامه را جوابی نیست ! زیرا بر عبیدالله عذاب الهی لازم و ثابت است .

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و پاسخ امام را بگفت ، ابن زیاد برآشفت و به سوی عمر بن سعد نگریست و او را به جنگ حسین فرمان داد.

عمر بن سعد که شیفته ولایت ری بود، از قتال با حسین علیه السلام عـذر خواسـت ، عبیـدالله گفـت : پـس آن فرمان ولایت ری را باز پس ده .

عبیدالله بن زیاد اندکی قبل از این واقعه دستور داده بود تا عمر بن سعد به سوی دستبی (۵۲۱) همـراه بـا چهـار هزار سپاهی حرکت کند، زیرا دیلمیان بر آن جا مسلط شده بودند، و ابن زیاد فرمان امارت ری را به نام عمر بن سعد نوشته بود، عمر بن سعد هم در حمام اعین (۵۲۲) خود را آماده حرکت کرده بود که خبر حرکت امـام بـه سمت کوفه به ابن زیاد رسید و او عمر بن سعد را طلب کرد و گفت : باید به جانب حسین روی و چـون از ایـن ماموریت فراغت یافتی ، آنگاه به سوی ری روانه شو!

به همین جهت عمر بن سعد از سر شب تا سحر در اندیشه این کار بود و با خود می گفت :

اترک ملک الری و الری رغبتی

ام ارجع مذموما بقتل حسین

و فی قتله النار التی لیس دونها

حجاب و ملک الری قره عینی (۵۲۳)

سپس با اهل مشورت این مساله را در میان گذاشت ، همه او را از جنگ با حسین بـن علـی علیـه السـلام نهـی کردند، و حمزه بن مغیره فرزند خواهرش به او گفت : تو را به خدا از این اندیشه در گذر، زیرا مقاتله با حسـین ، نافرمانی خداست و قطع رحم کردن است ، به خدا سوگند که اگر همه دنیا از آن تو باشد و آن را از تـو بگیرنـد بهتر است از آن که به سوی خدا بشتابی در حالی که خون حسین بر گردن تو باشد. عمر بن سعد گفت : همـین کار را انجام خواهم داد انشاء الله !

عمار بن عبدالله

عمار بن عبدالله از پدرش نقل کرده است : بر عمر بن سعد وارد شدم در حالی که عازم به سوی کربلا بـود، بـه من گفت : امیر مرا فرمان داده است به سوی حسین حرکت کنم . من او رااز این کار نهی کردم و گفتم : از ایـن قصد باز گرد! هنگامی که از نزد او بیرون آمدم شخصی نزد من آمد و گفت : عمر بن سعد مردم را به جنگ بـا حسین فرا می خواند، به نزد او رفتم در حالی که نشسته بود، چون مرا دید روی از من گرداند، دانستم که عـازم حرکت است و از نزد او بیرون آمدم .

عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و گفت : مرا بدین مسوولیت گماردی و در ازای آن ، ولایت ری رابه مـن اعطـا کردی ، و مردم هم از این معامله آگاهند، ولی پیشنهادی دارم و آن این است که عده ای از اشراف کوفه هستند که در این مقاتله به همراهی آنان نیاز دارم ! آنها را نزد خود فراخوان تا سپاه مرا در ا ین مسـیر همـراه باشـند، سپس نام تعدادی از اشراف کوفه را ذکر کرد، عبیدالله بن زیاد گفت : ما در این که چه کسی را خواهیم فرستاد، از تو نظر خواهی نخواهیم کرد! اگر با این گروه که همراه تو هستند، از عهده انجام این ماموریت بر می آیـی کـه هیچ ، در غیر این صورت باید از امارت ری چشم بپوشی !

عمر بن سعد چون پافشاری عبیدالله را مشاهده کرد گفت : خواهم رفت . (۵۲۴)

روز سوم محرم اعزام لشکر به سوی کربلا

عمر بن سعد یک روز بعد از ورود امام به کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هـزار سـپاهی از اهـل کوفـه وارد کربلا شد. (۵۲۵)

برخی نوشته اند که : بنو زهره (قبیله عمر بن سعد) نزد او آمده اند و گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم از این کار در گذر و تو داوطلب جنگ با حسین مشو، زیرا این باعث دشمین میان ما و بنی هاشم می گـردد. عمـر بـن سعد نزد عبیدالله رفت و استعفا کرد، ولی عبیدالله استعفای او را نپذیرفت ، و او تسلیم شد. (۵۲۶)

برخی از تاریخ نویسان می گویند: عمر بن سعد دو پسر داشت : یکی به نام حفص که پدر را تشویق و ترغیب به رفتن می کرد تا با امام علیه السلام مقاتله کند، ولی فرزند دیگرش او را به شدت از اقدام به چنین کاری بر حذر می داشت ، و سرانجام حفص نیز با پدرش راهی کربلا شد. (۵۲۷)

خریداری اراضی کربلا

از وقایعی که در روز سوم ذکر شده ، این است که امام علیه السلام قسمتی از زمین کربلا را کـه قبـرش در آن واقع شده است ، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که مردم را بریـا زیـارت قبرش راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمانی نمایند. (۵۲۸)

امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین نینوا و غاضریه را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و بـا آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کنند و آنها را مهمان کنند و در قبال این شرط زمین را دوبـاره پس از آن که پولش را پرداخت به آنها واگذاشت . از این خبر معلوم می شود که با امام علیه السلام چقدر کـالا و پول همراه بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم می شد. شاهد دیگر بر عظمـت ایـن دسـتگاه سـلطنت ، قضیه محمد بشر خضرمی است که سید بن طاووس نقل نموده است که شب عاشورا یا همان شبی که مرگ دور و بر خیمه ها می گشت به محمد بشر خضر می گفتند: پسرت در سر حد ری اسـیر شـد. پاسـخ داد: مـن نمـی خواهم پسرم اسیر باشد و من بعد از وی زنده بمانم . امام حسین علیه السلام سخن محمد را شنید، به او فرمـود: خدا به تو رحم کند، من بیعتم را از تو برداشتم و تو آزادی ، هر طوری می توانی در آزادی پسرت بکوش .

عرض کرد: درندگان مرا زنده نگذارند هرگاه از تو جدا شوم . حضرت فرمود: این لباس ها و بردهای یمنی را بـه پسرت ده که در آزادی خود صرف کند. پس به او پنج دست لباس عطا فرمود که بهای آنها هـزار دینـار بـود. معلوم نیست جنس این لباس ها چه بوده که قیمت یک دست آن دویست دینار می شـد و چقـدر از ایـن نـوع لباس با حضرت بود و برای چه آنها را با خود می برد و این پرسشی است که شاید شنونده از آن بی نیاز باشد. حسین علیه السلام بزرگ تر از آن است که برای رهایی جان خود حرمت حرم خدا را بشکند.

امام با عمل خود به همه به خصوص شیعه درس دینداری داد و به آنها فهماند که در خرید زمین بایـد متوجـه باشند اموال یکدیگر را غصب نکنند.

درسی به بشر داد به دستور الهی درسش عملی بود نه کتبی نه شفاهی

هوشیاری یاران امام علیه السلام

هنگامی که عمر بن سعد به کربلا وارد شد، عزره بن قیس احمسی را نزد امام حسین علیه السلام فرسـتاد تـا از امام سوال کند برای چه به این مکان آمده و چه قصدی دارد؟

چون عزره از جمله کسانی بود که به امام علیه السلام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کرده بـود، از رفـتن بـه نزد آن حضرت شرم کرد، پس عمر بن سعد از اشراف کوفه که به امام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کـرده بودند خواست که این کار را انجام دهند، تمامی آنها از رفتن به خدمت امام خودداری کردند! ولی شخصی به نام کثیر بن عبدالله شعبی که مرد گستاخی بود برخاست و گفت : من به نـزد حسـین مـی روم و اگـر خـواهی او را خواهم کشت !

عمر بن سعد گفت : چنین تصمیمی را فعلا ندارم ، ولی به نزد او برو و بپرس برای چه مقصودی به این سرزمین آمده است ؟

کثیر بن عبدالله به طرف امام حسین علیه السلام رفت ، ابوثمامه صائدی که از یاران امام حسین بود چون کثیـر بن عبدالله را مشاهده کرد به امام عرض کرد: این شخص که می آید بدترین مردم روی زمین است !

پس ابوثمامه راه را بر کثیر بن عبدالله گرفت و گفت : شمشیر خود را بگذار و نزد حسین علیه السلام برو!

کثیر گفت : به خدا سوگند که چنین نکنم ! من رسول هستم ، اگر بگذارید پیام خود را می رسـانم ، در غیـر ایـن صورت باز خواهم گشت .

ابوثمامه گفت : من دستم را روی شمشیرت می گذارم ، تو پیامت را ابلاغ کن .

کثیر بن عبدالله گفت : به خدا سوگند هرگز نمی گذارم چنین کاری کنی .

ابو ثمامه گفت : پیامت را به من بازگو تا من آن را به امام برسانم ، زیرا تو مـرد زشـتکاری هسـتی و مـن نمـی گذارم به نزد امام بروی .

پس از این مشاجره و نزاع ، کثیر بن عبدالله بدون ملاقات بازگشت و جریان را به عمر بن سعد اطلاع داد. عمـر بن سعد شخصی به نام قره بن قیس حنظلی را به نزد خود فرا خواند و گفت : ای قره ! حسین را ملاقـات کـن و از علت آمدنش به این سرزمین جویا شو.

قره بن قیس به طرف امام حرکت کرد، امام حسین علیه السلام به اصحاب خـود فرمـود: آیـا ایـن مـرد را مـی شناسید؟

حبیب بن مظاهر عرض کرد: آری ! این مرد، تمیمی است و من او را به حسـن رای مـی شـناختم و گمـان نمـی کردم او را در این صحنه و موقعیت مشاهده کنم .

آنگاه قره بن قیس آمد و بر امام سلام کرد و رسالت خود را ابلاغ نمود، امام حسین علیه السـلام فرمـود: مـردم شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من ناخشنود باز خواهم گشت .

قره بن قیس گفت : من پاسخ این رسالت خود را به عمر بن سعد برسانم و سپس در این امر اندیشه خواهم کرد!

پس به نزد عمر بن سعد بازگشت و او رااز جریان امر باخبر ساخت ، عمر بن سعد گفت : امیدوارم که خدا مـرا از جنگ با حسین برهاند. (۵۲۹)

نامه عمر بن سعد

حسان بن فائد می گوید: من نزد عبیدالله بودم که نامه عمر بن سعد را آوردند، و در آن نامه چنین آمـده بـود: چون من با سپاهیانم در برابر حسین و یارانش پیاده شدم ، قاصدی نزد او فرستاده و از علت آمدنش جویا شدم ، او در جواب گفت : اهالی این شهر برای من نامه نوشته و نمایندگان خود را نزد مـن فرسـتاده و از مـن دعـوت کرده اند، اگر آمدنم را خوش نمی دارید، باز خواهم گشت . عبیدالله چون نامه عمر بن سعد را خواند، گفت :

الان وقد علقت مخالبنا به

یرجو النجاه ولات حین مناص (۵۳۰)

نامه عبیدالله به عمر بن سعد

عبیدالله به عمر بن سعد نوشت : نامه تو رسید و از مضمون آن اطلاع یافتم ، از حسین بن علی بخواه تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند، اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت !

چون این نامه به دست عمر بن سعد رسید، گفت : می پندارم که عبیدالله بن زیاد خواهان عافیت و صلح نیست . (۵۳۱)

عمر بن سعد، نامه عبیدالله بن زیاد را به اطلاع امام حسین نرساند، زیرا می دانست که آن حضرت با یزید هرگز بیعت نخواهد کرد. (۵۳۲)

عبیدالله بن زیاد پس از اعزام عمر بن سعد به کربلا، اندیشه اعزام سپاهی انبوه را در سر می پروراند، و بعضی نوشته اند: مردم کوفه جنگ کردن با امام حسین علیه السلام را ناخوش می داشتندو هر کس را به جنگ آن حضرت روانه می کردند، باز می گشت .

عبیدالله بن زیاد شخصی را به نام سوید بن عبدالرحمن فرمان داد تا مساله فرار از جنگ تحقیق کند و متخلفان را نزد او برد، و او یک نفر شامی را که برای انجام امر مهمی از لشکرگاه به کوفه آمده بود، گرفته و نزد عبیدالله برد و او دستور داد سر آن مرد شامی را از تنش جدا نمایند تا کسی جرات سرپیچی از دستورهای او را نکند! نوشته اند که آن مرد شامی برای طلب میراث به کوفه آمده بود! (۵۳۳)

عبیدالله در نخلیه

عبیدالله شخصا از کوفه به طرف نخیله (۵۳۴) حرکت کرد و کسی را نزد حصین ابن تمیم - که به قادسیه رفته بود - فرستاد و او به همراه چهار هزار نفر که با او بودند به نخیله آمد، سپس کثیر بن شهاب حارثی و محمد بن اشعث و قعقاع بن سوید و اسماء بن خارجه را طلب کرد و گفت : در شهر کوفه گردش کنید و مردم را به طاعت و فرمانبرداری از یزید و من فرمان دهید، و آنان را از نافرمانی و برپا کردن فتنه بر حذر دارید و آنان را به لشکر گاه فراخوانید، پس آن چهار نفر طبق دستور عمل کردند و سه نفر از آنها به نخیله نزد عبیدالله بازگشتند، و کثیر بن شهاب در کوفه ماند و در میان کوچه ها و گذرگاه ها می گشت و مردم را به پیوستن به لشکر عبیدالله تشویق می کرد و آنان را از یاری امام حسین بر حذر می داشت . (۵۳۵)

عبیدالله گروهی سواره را بین خود و عمر بن سعد قرار داد که هنگام نیاز از وجود آنها استفاده شود، و هنگامی که او در لشکرگاه نخیله بود شخصی به نام عمار بن ابی سلامه تصمیم گرفت که او را ترور کند، ولی موفق نشد و به طرف کربلا حرکت کرد و به امام ملحق گردید و شهید شد. (۵۳۶)

روز چهارم محرم

در این روز (۵۳۷) عبیدالله بن زیاد مردم را در مسجد کوفه گردآورد و خود به منبر رفت و گفت : ای مردم ! شما آل ابی سفیان را آزمودید و آنها را چنان که می خواستید، یافتید! و یزید را می شناسید که دارای سیره و طریقه ای نیکو است و به زیر دستان احسان می کند. و عطایای او بجاست . و پدرش نیز چنین بود، و اینک یزید دستور داده است که بهره شما را از عطایا بیشتر کنم و پولی را نزد من فرستاده که در میان شما قسمت نموده و شما را به جنگ با دشمنش حسین بفرستم این سخن را به گوش جان بشنوید و اطااعت کنید.

سپس از منبر به زیر آمد و برای مردم شام (۵۳۸) نیز عطایایی مقرر کرد و دستور داد تا در تمام شهر ندا کنند که مردم برای حرکت آماده باشند، و خود و همراهانش به سوی نخیله حرکت کرد و حصین بن نمیر و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی و شمر بن ذی الجوشن را به کربلا گسیل داشت تا عمر بن سعد را در جنگ با حسین کمک نمایند. (۵۳۹)

پس از اعزام عمر بن سعد به کربلا، شمر بن ذی الجوشن اولین فردی بود که با چهار هزار نفر سپاهی آزموده برای جنگ با امام حسین علیه السلام اعلام آمادگی کرد و بعد یزید بن رکاب کلبی با دو هزار و حصین بن نمیر با چهار هزار نفر و مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر و نصر بن حرشه با دو هزار نفر که جمعا بیست هزار نفر می شدند.(۵۴۰)

روز پنجم محرم

در این روز که مطابق با روز یکشنبه بوده است ، عبیدالله بن زیاد مردی را به دنبال شبث بن ربعی (۵۴۱) فرستاد که در دار الاماره حضور یابد، شبث بن ربعی خود را به بیماری زده بود و می خواست که ابن زیاد او رااز رفتن به کربلا معاف دارد، ولی عبیدالله بن زیاد برای او پیغام فرستاد که : مبادا از کسانی باشی که خداوند در قرآن فرموده است : چون به مومنان رسند گویند: از ایمان آورندگانیم ، و هنگامی که به نزد یاران خود - که همان شیاطینند - روند، اظهار دارند: ما با شماییم و مونین را به سخره می گیریم (۵۴۲) و به او خاطر نشان ساخت که اگر بر فرمان ما گردن می نهی و در اطاعت مائی ، در نزد ما باید حاضر شوی .

شبث بن ربعی ، شبانگاه نزد عبیدالله آمد تا رنگ گونه او را نتوان به خوبی تشخیص داد! ابن زیاد به او مرحبا گفته و در نزد خود بنشاند و گفت : باید به کربلا روی ، پس شبث قبول کرد و عبیدالله او را به همراه هزار سوار به سوی کربلا گسیل داشت . (۵۴۳)

سپس عبیدالله بن زیاد به شخصی به نام زحر بن قیس با پانصد سوار ماموریت داد که بر جسر صراه (۵۴۴) ایستاده و از حرکت کسانی که به عزم یاری امام حسین علیه السلام از کوفه خارج می شوند، جلوگیری کند، فردی به نام عامر بن ابی سلامه که عازم بود برای پیوستن به امام حسین علیه السلام از برابر زحر بن قیس و سپاهیانش گذشت ، زحر بن قیس به او گفت : من از تصمیم تو آگاهم که می خواهی حسین را یاری کنی ، بازگرد، ولی عامر بن ابی سلامه بر زحر بن قیس و سپاهیانش حمله ور شد و از میان سپاهیان گذشت و کسی جرات نکرد تا او را دنبال کند. عامر خود را به کربلا رساند و به امام حسین علیه السلام محلق شد تا به درجه شهادت نایل آمد، و از اصحاب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در چندین جنگ در رکاب آن حضرت شمشیر زده است . (۵۴۵)

شمار لشکر دشمن که به جنگ شهید کربلا حاضر شدند

در عدد لشکر ابن زیاد اختلاف است . به نظر صاحب ناسخ التواریخ پنجاه و سه هزار نفر بوده و به نظر مجلسی لشکر ابن زیاد سی هزار نفر بوده اند. سید در لهوف عدد آنها را بیست هزار دانسته و به عقیده ابی مخنف لشکر ابن زیاد هشتاد هزار بوده است . ابن شهر آشوب سی و پنج هزار دانسته و ابن اعثم کوفی بیست هزار نفر گفته و در تذکره الخواص ، شش هزار نفر نوشته و یافعی بیست و دو هزار نفر دانسته و در شرح شافیه پنجاه هزار سوار نوشته و در مطالبالسوول بیست و دو هزار نفر مرقوم شده و جماعتی صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند. (۵۴۶)

در نصوص صحیح آمده ، ابن زیاد بالغ بر ۳۵۰/۰۰۰ تن را بسیج کرده بود:

۱. حر بن یزید ریاحی از قادسیه با ۱۰۰۰ سوار،

۲. کعب بن طلحه با ۳۰۰۰ سوار،

۳. عمر سعد با ۴۰۰۰ جنگجو،

۴. شمر بن ذی الجوشن سلولی با ۴۰۰۰ سوار و پیاده از اهل شام (ظاهرا شبام است که قبیله ای است در کوفه).

۵. یزید بن رکاب کلبی با ۲۰۰۰ جنگجو؛

۶. حصین بن نمیر تمیمی با ۴۰۰۰ جنگجو (ظاهرا حصین بن تمیم تمیمی است)؛

۷. مضایر بن رهینه مازنی با ۳۰۰۰ جنگجو

۸. نصر بن خرشه با ۴۰۰۰ جنگجو؛

۹. شبث بن ربعی با ۱۰۰۰ جنگجو؛

۱۰. حجار بن ابجر با ۱۰۰۰ جنگجو؛

مناقب ابن شهر آشوب پس از این احصائیه جمع اصحاب را هشتاد و دو تن می داند که ۳۲ نفرشان سوار بـود و از نظر تجهیزات کامل نبودند، چه جز شمشیر و نیزه در دستشان نبود(من می گویم کمان هم داشته اند) (۵۴۷) در شمار لشکر ابن زیاد اختلاف است ، سی هزار و پنجاه هزار و بیست هزار و هشتاد هزاعر گفته انـد و عـده ای هم صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند. (۵۴۸) در عدد لشکر امام حسین علیه السلام نیـز اختلاف است . ۴۰ تن پیاده و ۳۲ نفر سوار، ۸۲ تن پیاده و ۴۵ سوار و ۱۰۰ نفر پیاده هم گفته شده است .

و نیز گفته شده است ۷۰ سوار و ۱۰۰ پیاده یا ۳۰ سوار و ۱۰۰ پیاده . مولف گوید: مشهور آن است کـه ۷۲ تـن بوده اند ۱۸ تن از اولاد بنی هاشم و بقیه از اصحاب امام حسین علیه السلام .

در تعداد کل لشکریانی که به همراه عمر بن سعد در کربلا حضور و پیدا کردند تا با امـام حسـین علیـه السـلام بجنگند، اختلاف است ، ولی نکته ای که نباید فراموش کرد این است کـه تعـداد نظامیـان جیـره خـواری کـه از حکومت وقت ، حقوق و لباس و سلاح و لوازم جنگی دریافت می کردند سی هزار نفر بوده است . (۵۴۹) (۵۵۰)

روز ششم محرم

عبیدالله در این روز نامه ای به عمر بن سعد نوشت که : من از نظر کثرت لشکر اعم از سواره و پیاده و تجهیزات ، چیزی را از تو فرو گذار نکردم ، توجه داشته باش که هر روز و هر شب گزارش کار تو را برای من می فرستند! (۵۵۱)

وضعیت لشکر دشمن

چون مردم می دانستند که جنگ با امام حسین علیه السلام در حکم جنگ با خدا و پیامبر اوسـت ، تعـدادی در اثنای راه از لشکر دشمن جدا شده و فرار کردند نوشته اند: فرمانده ای که از کوفه با هزار سـرباز حرکـت کـرده بود، چون به کربلا می رسید فقط سیصد یا چهار صد نفر و یا کمتر از این تعداد همراه او بودند و بقیه به علت بی اعتقادی به این جنگ ، اقدام به فرار کرده بودند. (۵۵۲)

نامه امام علیه السلام از کربلا به محمد بن حنفیه

امام باقر علیه السلام فرمودند: امام حسین از کربلا نامه ای برای محمد بن حنفیه فرستاد که متن آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم ، اما بعد فکان الـدنیا لـم تکن و کان الاخره لم تزل و السلام (۵۵۳)

نامه ای است از حسین بن علی به محمد بن علی و دیگر بنی هاشم . اما بعد، مثل این که دنیا اصلا وجود نداشته و آخرت همیشگی و دائم بوده و هست .

بنی اسد و یاری امام علیه السلام

در این روز حبیب بن مظاهر به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله ! در این نزدیکی طایفـه ای از بنـی اسـد سکونت دارند که اگر اجازه دهی من به نزد آنها روم و ایشان را به سوی تو دعوت کنم ، شاید خداوند شـر ایـن گروه را از تو با حضور بنی اسد در کربلا دفع کند.

امام ، اجازه داد و حبیب بن مظاهر شبانگاه بیرون آمد و نزد آنها رفت و به آنان گفت : بهترین ارمغـان را بـرای شمابه همراه آورده ایم ، شما را به یاری پسر پیامبر خدا دعوت می کنم ، او یارانی دارد که هریک از آنها بهتر از هزار مرد جنگی اند و هرگز او را تنها نخواهند گذارد و او را به دشمن تسلیم نکنند. عمر بن سـعد بـا لشـکریانی انبوه او را محاصره کرده است ، چون شما قوم و عشیره من هستید شما را به این راه خیـر راهنمـایی مـی کـنم ، امروز از من فرمان برید و به یاری او بشتابید تا شرف دنیا و آخرت از آن شما باشد، من به خدا سوگند یاد مـی کنم که اگر یک نفر از شما در راه خدا با پسر دختر پیغمبرش در اینجا کشته شود و شکیبایی و رزد و امید ثواب از خدای داشته باشد، رسول خدا در علیین بهشت ، رفیق و همدم او خواهد بود.

در این هنگام مردی از بنی اسد که او را عبدالله بن بشیر می نامیدند به پا خاست و گفت : من اولین کسی هستم که این دعوت را جابت می کنم ، و رجزی حماسی برخواند:

قد علم القوم اذ تواکلوا

و احجم الفرسان اذ تثاقلوا

انی شجاع بطل مقاتل

کاننی لیث عرین باسل (۵۵۴)

آنگاه مردان قبیله که تعدادشان به نود نفر می رسید به پا خاستند و برای یاری امام حرکت کردند. در آن هنگام ، مردی نزد عمر بن سعد رفته و او را از جریان کار آگاه کرد و او مردی را به نام ارزاق بـا چهارصـد سـوار بـه سوی آن گروه روانه ساخت ، و در دل شب سواران ابن سعد در کنار فرات راه را بر آنها گرفتند در حالی که بـا امام فاصله چندانی نداشتند.

طایفه بنی اسد با سواران ابن سعد در آویختند، حبیب بن مظاهر بر ارزق بانگ زد که : وای بر تو بگـذار دیگـری این مظلمه را بر گردن بگیرد.

هنگامی که طایفه بنی اسد دانستند که تاب مقاومت با آن گروه را ندارند، در سیاهی شب پراکنـده شـدند و بـه قبیله خود بازگشتند و شبانه از محل خود کوچ کردند که مبادا عمر بن سعد شبانه بر آنها بتازد.

حبیب بن مظاهر به خدمت امام آمد و جریان را گفت ، امام حسین علیه السلام فرمود: لاحول و لا قوه الا بـالله . (۵۵۵)

روز هفتم محرم : بستن آب به روی شهید کربلا و یارانش

روز سه شنبه هفتم محرم از طرف ابن زیاد به عمر بن سعد ماموریت داده شد که بایستی حسین از من اطاعت کند و الا میان او و آب مانع شو. من آب را بر یهود و نصارا حلال کردم و بر حسین و اهل او حرام نمودم . عمر سعد طبق دستور ابن زیاد، عمرو بن حجاج با پانصد نفر را بر آب مامور کرد که نگذارند امام حسین و کسانش از آب استفاده نمایند. (۵۵۶)

در این روز عبیدالله بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرتاد و به او دستور داد تا با سپاهیانش خود بین امام حسین و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی قطره ای آب را به امام ندهد، همانگونه که از دادن آب به عثمان عمر بن سعد نیز فورا عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین و یارانش به آب شدند، و این رفتار غیر انسانی سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت . در این هنگام مردی به نام عبدالله بن حصین ازدی که از قبیله بجیله بود فریاد برداشت که : ای حسین ! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید. به خدا سوگند که قطره ای از آن را نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی .

امام حسین علیه السلام فرمود: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده .

حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند که پس از این گفت و گو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست ، دیدم که عبدالله بن حصین آن قدر آب می آشامید تا شکمش بالا می آمد، و آن را بالا می آورد و باز فریاد می زد: العطش باز آب می خورد تا شکمش آماس می کرد ولی سیراب نمی شد. و جنین بود تا جان داد. (۵۵۷)

روز هشتم محرم (۵۵۸)

چون تشنگی ، امام حسین و اصحابش را سخت آزرده بود، آن حضرت کلنگی برداشت و در پشت خیمه ها به فاصله نوزده گام به طرف قبله ، زمین را کند، آبی بس گوارا بیرون آمد، همه نوشیدند و مشکها را پر کردند، سپس آن آب ناپدید گردید و دیگر نشانی از آن دیده نشد.

خبر این ماجرای شگفت انگیز و اعجازآمیز توسط جاسوسان به عبیدالله رسید و پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که : به من خبر رسیده است که حسین چاه می کند و آب به دست می آورد، و خود و یارانش می نوشند. به محض اینکه نامه به تو رسید، بیش از پیش مراقبت کن که دست آنها به آب نرسد و کار را بر حسین و اصحابش بیشتر سخت بگیر و با آنان چنان رفتار کن که با عثمان کردند.

عمر بن سعد طبق فرمان عبیدالله بیش از پیش بر امام علیه السلام و یارانش سخت گرفت تا به آب دست نیابند. (۵۵۹)

ملاقات یزید بن حصین همدانی و عمر بن سعد

چون تحمل عطش خصوصا برای کودکان دیگر امکان پذیر نبود، مردی از یاران امام حسین علیه السلام به نام یزید بن حصین همدانی که در زهد و عبادت معروف بود به امام گفت : به من اجازه ده تا نزد عمر بن سعد رفته و با او در مورد آب مذاکره کنم ، شاید از این تصمیم برگردد

امام علیه السلام فرمود: اختیار با تو است .

او به خیمه عمر بن سعد وارد شد بدون آن که سلام کند، عمر بن سعد گفت : ای مرد همدانی . چه عاملی تو را از سلام کردن به من بازداشت ؟ مگر من مسلمان نیستم و خدا و رسول او را نمی شناسم ؟ آن مرد همدانی گفت : اگر تو خود را مسلمان می پنداری ، پس چرا بر عترت پیامبر شوریده و تصمیم به کشتن آنها گرفته ای و آب فرات را که حتی حیوانات این وادی از آن می نوشند، از آنان مصایقه می کنی و اجازه نمی دهی تا آنان نیز از این آب بنوشند حتی اگر جان بر سر عطش بگذارند؟ و گمان می کنی که خدا و رسلو او را می شناسی ؟

عمر بن سعد سر به زیر انداخت و گفت : ای همدانی من می دانم که آزار این خاندان حرام است . امام عبیدالله مرا به این کار واداشته است . و من در لحظات حساسی قرار گرفته ام و نمی دانم باید چه کنم ؟ آیا حکومت ری را رها کنم ، حکومتی که در اشتیاق آن می سوزم ؟ و یا این که دستانم به خون حسین آلوده شود در حالی که می دانم کیفر این کار، آتش است ؟ ولی حکومت ری به منزله نور چشم من است . ای مرد همدانی در خودم این گذشت و فداکاری را که بتوانم از حکومت ری چشم بپوشم نمی بینم .

یزید بن حصین همدانی بازگشت و ماجرا را به عرض امام رسانید و گفت : عمر بن سعد حاضر شده است که شما را برای رسیدن به حکومت ری به قتل برساند. (۵۶۰)

آوردن آب از فرات

به هر حال هر لحظه تب عطش در خیمه ها افزون می شد. امام علیه السلام برادر خود عباس بن علی بن الی طالب را فراخواند و به او ماموریت داد تا همراه سی نفر سواره و بیست نفر پیاده جهت تدارک آب برای خیمه ها حرکت کند در حالی که بیست مشک با خود داشتند. آنان شبانه حرکت کردند تا به نزدیکی شط فرات رسیدند در حالی که نافع بن هلال پیشاپیش ایشان با پرچم مخصوص حرکت می کرد.

عمرو بن حجاج پرسید: کیستی ؟

نافع بن هلال خود را معرفی کرد.

ابن حجاج گفت : ای برادر خوش آمدی ، علت آمدنت به این جا چیست ؟ نافع گفت : آمده ام تا از این آب که ما را از آن محروم کرده اند، بنوشم عمر بن حجاج گفت : بنوش تو را گوارا باد.

نافع گفت : به خدا سوگند در حالی که حسین و یارانش تشنه کامند هرگز به تنهایی آب ننوشم .

سپاهیان عمرو بن حجاج متوجه همراهان نافع بن هلال شدند، و عمرو بن حجاج گفت : آنها نباید از این آب بنوشند، ما را برای همین جهت در این مکان گمارده اند. در حالی که سپاهیان عمرو بن حجاج نزدیک تر می شدند، عباس بن علی به پیادگان دستور داد تا مشکها را پر کنند، و پیادگان نیز طبق دستور عمل کردند، و چون عمرو بن حجاج و سپاهیانش خواستند راه را بر آنان ببندند، عباس بن علی و نافع بن هلال بر آنها حمله ور شدند و آنها را به پیکار مشغول کردند و سواران ، راه را بر سپاه عمرو بن حجاج بستند تا پیادگان توانستند مشکهای آب را از آن منطقه دور کرده و به خیمه ها برسانند. (۵۶۱)

سپاهیان عمرو بن حجاج بر سواران تاختند و اندگی آنها را به عقب راندند تا آن که مردی از سپاهیان عمرو بن حجاج با نیزه نافع بن هلال ، زخمی عمیق برداشت و به علت خونریزی شدید، جان داد، و اصحاب به نزد امام بازگشتند. (۵۶۲)

ملاقات امام علیه السلام و عمر بن سعد

امام حسین علیه السلام مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظه انصاری را نـزد عمـربن سـعد فرسـتاد و از او خواست که شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند، و عمر بن سعد پذیرفت . شب هنگام ، امام حسین علیه السلام با بیست نفر از یارانش و عمر بن سعد با بیست نفر از سـپاهیانش در محـل موعـود حضـور یافتند.

امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود عباس بن (ع) لی و فرزنـدش علی اکبر را در نزد خود نگاه داشت ، و همینطور عمر بن سعد نیز به جز فرزندش حفـص و غلامـش ، بـه بقیـه همراهان دستور بازگشت داد.

ابتدا امام حسین علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود: ای پسر سعد! آیا با مـن مقاتلـه مـی کنـی و از خداییکـه بازگشت تو به سوی اوست ، هراسی نداری ؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی آیا تو این گروه را رهـا نمی کنی تا با ما باشی ؟ این موجب نزدیکی تو به خداست .

ابن سعد گفت : اگر از این گروه جدا شوم می ترسم که خانه ام را خراب کنند.

امام حسین علیه السلام فرمود: من برای تو خانه ات را می سازم . عمر بن سعد گفت : ممن بیمناکم که املاکـم را از من بگیرند.

امام فرمود: من بهتر از آن به تو خواهم داد، از اموالی که در حجاز دارم ، و بـه نقـل دیگـری امـام فرمـود: مـن بغیبغه را به تو خواهم داد، و آن مزرعه بسیار بزرگی بود که نخل های زیاد و زراعت کثیـری داشـت و معاویـه حاضر شد آن را به یک میلیون دینار خریداری کند ولی امام آن را به او نفروخت .

عمر بن سعد من در کوفه بر جان افراد خانواده ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می ترسم که آنها را ا ز دم شمشیر بگذراند.

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گـردد، از جـای برخاسـت درحالی که می فرمود: تو را چه می شود؟ خداوند جان تو را از به زودی در بسترت بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد، به خدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقداری اندک نخوری .

عمر بن سعد با تمسخر گفت : جو، ما را بس است . (۵۶۳)

و برخی نوشته اند که : امام حسین علیه السلام به او فرمود: مرا می کشی و گمان می کنی که عبیدالله ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند که گواری تو نخواهد بود، و این عهدی است که با مـن بسـته شـده است ، و تو هرگز به این آرزوی دیرینه خود نخواهی رسید. پس هر کاری که می توانی انجام ده که بعـد از مـن روی شادی را در دنیا و آخرت نخواهی دید، و می بینم که سر تو را در کوفه بر سر نی می گرداننـد و کودکـان سر تو را هدف قرار داده و به طرف او سنگ پرتاب می کنند. (۵۶۴)

نامه عمر بن سعد به عبیدالله

بعد از این ملاقات ، عمر بن سعد به لشکرگاه خود بازگشت و به عبیدالله بن زیاد طی نامه ای نوشت : خدا آتش فتنه را بنشاند و مردم را بر یک سخن و رای متحد کرد. این حسین است که می گوید یا به همان مکـان کـه از آنجا آمده ، بازگردد، یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یکی از مسلمانان زندگی کنـد، و یـا ایـن که به شام رفته تا هر چه یزید خواهد درباره او انجام دهد. و خشنودی و صلاح امت در همین است . (۵۶۵)

افترا و بهتان

عقبه بن سمعان (۵۶۶) می گوید: من با امام حسین از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق همراه بودم و تـا لحظـه ای که آن حضرت شهید شد، از او جدا نشدم . آن بزرگوار نه در مدینه و نه در کوفـه و نـه در میـان راه و نـه در عراق و نه در برابر سپاهیان دشمن ، تا لحظه شهادت سخنی نگفت مگر این که من آن را شنیدم ، به خدا سوگند آنچه را که مردم می گویند و گمان دارند که او گفته است که : بگذارید من دستم را در دست یزید بگذارم ، یـا مرا به سر حدی از سرحدات اسلامی بفرستید، چنین سخنی نفرمود، فقط می گفت : بگذارید مـن در ایـن زمـین پهناور بروم تا ببینم امر مردم به کجا پایان می پذیرد. (۵۶۷) (۵۶۸)

برخی نوشته اند که : عمر بن سعد، کسی را نزد عبیدالله فرستاد و این پیام را بدو رسانید که : اگر یکی از مـردم دیلم (کنایه از مردم بیگانه) این مطالب را از تو خواهد تو آنها را نپذیری ، درباره او ستم روا داشته ای . (۵۶۹)

پاسخ عبیدالله

چون عبیدالله نامه عمر بن سعد را در نزد یاران خود قرائت کرد گفت : ابن سعد در صدد چاره جویی و لسـوزی برای خویشان خود است .

در این هنگام ، شمر بن ذی الجوشن از جای برخاست و گفت : آیا این رفتار را از عمر بـن سـعد مـی پـذیری ؟ حسین به سرزمین تو و در کنار تو آمده است ، به خدا سوگند که اگر او از این منطقه کوچ کنـد و بـا تـو بیعـت نکند، روز به روز نیرومندتر گشته و تو از دستگیری او عاجز خواهی شد، این را از او نپذیر که شکست تـو در آن است ، اگر او و یارانش بر فرمان تو گردن نهند آنگاه تو در عقوبت و یا عفو آنان مختار خواهی بود.

ابن زیاد گفت : نیکو رایی است و رای من نیز بر همین است . ای شمر نامه مرا نزد عمر بن سعد ببر تا بر حسین و یارانش عرضه کند، اگر از قبول حکم من سرباز زدند با آنها بجنگد، و اگر عمر بن سعد حاضر به جنگ با آنهـا نشد تو امیر لشکر باش و گردن عمر بن سعد را بزن و نزد من بفرست و در خبر دیگری آمده اسـت : عبیـدالله بن زیاد مردی به نام حویره بن یزید تمیمی را خواند و به او گفت : نامه مرا نزد عمر بن سعد ببـر، پـس اگـر او همان ساعت اقدام به جنگ نمود پس همان مطلوب ماست ، و اگر اقدام نکرد او را گرفته و در بنـد کـن و شـهر بن حوشب را بخوان و او را امیر بر لشکر و سپاه گردان . (۵۷۰)

تهدید به عزل

سپس نامه ای به عمر بن سعد نوشت که : من تو را به سوی حسین نفرستادم که از او دفع شر کنی و کار را بـه درازا کشانی و به او امید سلامت و رهایی و زندگی دهی و عذر او را متوجه قلمداد کرده و شـفیع او گـردی اگـر حسین و اصحابش بر حکم من سر فرود آورده و تسلیم می شوند آنان را نزد من بفست ، و اگر از قبول حکم من خودداری کردند با پاهیان خود بر آنان بتاز و آنان را از دم شمشیر بگـذران و بنـد از بنـد آنـان جـدا کـن کـه مستحق آنند. و چون حسین را کشتی ، پیگر او را در زیر سم اسبان لگد کوب کن کـه او قـاطع رحـم و سـتمکار است . و نمی پندارم که پس از مرگ او این عمل (لگد کوب کردن) به او زیانی برساند ولـی سـخنی اسـت کـه گفته ام و باید انجام شود. پس اگر فرمان ما را اطاعت کردی تو را پاداش دهم ، و اگر از فرمان من سرباز زدی از لشکر ما کناره گیر و مسوولیت آنها را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما فرمان خویش را بـه او داده ایـم ، والسلام . (۵۷۱)

روز نهم محرم (تاسوعا)

شمر نامه را از عبیدالله بن زیاد گرفته و از نخیله که لشکرگاه و پادگان کوفه بود به شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام وارد کربلا شد (۵۷۲) و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد.

ابن سعد به شمر گفت : وای بر تو خدا خانه ات را خراب کند، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده ای به خدا سوگند که تو عبیدالله را از قبول آنچه که من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی ، من امیدوار بودم که این کار به صلح تمام شود، به خدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد زیرا روح پدرش در کالبد اوست . شمر به او گفت : بگو بدانم چه خواهی کرد؟ آیا فرمان امیر را اطاعت کرده و با دشمنش خواهی جنگید و یا کناره خواهی گرفت و من مسئولیت لشکر را به عهده خواهم داشت ؟

عمر بن سعد گفت : امیری لشکر را به تو واگذار نمی کنم و در این شایستگی را نمی بینم ، و من خود این کار را به پایان می رسانم ، تو امیر پیاده نظام باش

و سرانجام عمر بن سعد شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم الحرام خود را برای جنگ آماده کرد. (۵۷۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: تاسوعا روزی است که در آن روز امام حسین و اصحابش را محاصره کردند و لشکر کوفه و شام در اطراف او حلقه زده و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت لشکر و سپاه اظهار شادمانی و مسرت می کردند، و در این روز حسین را تنها و غریب یافتند و دانستند که دیگر یاوری به سراغ او نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فدای آن کسی است که او را غریب و تنها گذاشته و در تضیعیف او کوشیدند. (۵۷۴)

امان نامه

چون شمر، نامه را از عبیدالله گرفت تا در کربلا به ابن سعد ابلاغ کند، او و عبدالله بن ابی المحل (که ام البنین عمه او بود) به عبیدالله گفتند: ای امیر خواهر زادگان ما همراه با حسین اند، اگر صلاح می بینی نامه امانی برای آنها بنویس ، عبیدالله پیشنهاد آنها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آنها بنویسد.

رد امان نامه

عبدالله بن ابی المحل امان نامه را به وسیله غلام خود - کزمان (۵۷۵) به کربلا فرستاد، و او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان ام البنین قرائت کرد و گفت : این امان نامه ای که عبدالله بن ابی المحل که از بستگان شماست فرستاده است ، آنها در پاسخ کزمان گفتند: سلام ما را به او برسان و بگو: ما را حاجتی به امان نامه تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیدالله پسر سمیه است . (۵۷۶) همچنین شمر به نزدیکی خیام امام آمد و عباس و عبدالله و جعفر و عثمان علیهم السلام فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام (که مادرشان ام البنین است) را صدا زد، آنها بیرون آمدند، شمر به آنها گفت : برای شما از عبیدالله امان گرفته ام ، و آنها متفقا گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته (۵۷۷) باشد؟

اعلان جنگ

پس از رد امان نامه ، عمر بن سعد فریاد زد که : ای لشکر خدا سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید و سواره نظام لشکر بعد از نماز عصر عازم جنگ شد.

در این هنگام امام حسین علیه السلام در جلوی خیمه خویش نشسته و به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو نهاده بود، زینب کبری شیون کنان به نزد برادر آمد و گفت : ای برادر! این فریاد و هیاهو را نمی شنوی که هر لحظه به ما نزدیکتر می شود.

امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: خواهرم ! رسول خدا را همین حال در خواب دیدم ، به من فرمود: تو به نزد ما می آیی .

زینب از شنیدن این سخنان چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد.

امام گفت : ای خواهر! جان شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند.

در این اثنا حضرت عباس بن علی آمد و به امام عرض کرد، ای برادر! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها آمده است .

امام در حالی که برخاست فرمود: ای عباس . جانم فدای تو باد! بر اسب خود سوار شو (۵۷۸) و از آنها بپرس : مگر چه روی داده ؟ و برای چه به این جا آمده اند؟

حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، نزد سپاه دشمن آمد و پرسید: چه رخ داده و چه رخ داده و چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید و یا آماده کارزار شوید!

عباس علیه السلام گفت : از جای خود حرکت نکنید و شتاب به خرج ندهید تا نزد ابی عبدالله رفته و پیام شما را به او عرض کنم . آنها پذیرفتند و عباس بن علی علیه السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه السلام رفت و ماجرا را به عرض امام رسانید، و این در حالی بود که بیست تن همراهان او سپاه عمر بن سعد را نصیحت می کردند و آنان را از جنگ با حسین بر حذر می داشتند و در ضمن از پیشروی آنها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند. (۵۷۹)

سخنان حبیب بن مظاهر و زهیر

حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت : با این گروه سخن باید گفت خواهی تو و اگر خواهی من .

زهیر گفت : تو به نصیحت این قوم آغاز سخن کن .

حبیب رو به سپاه دشمن کرده گفت : بدانید که شما بد جماعتی هستید، همان گروهی که نزد خدا در قیامت حاضر شوند در حالی که فرزندان رسول خدا و عترت و اهل بیت او را کشته باشند.

عزره بن قیس گفت : ای حبیب ! تو هر چه خواهی و هرچه می توانی خود ستایی کن !

زهیر گفت : ای عزره ! خدای عزوجل اهل بیت را از هر پلیدی دور نموده و آنها را پاک و منزهداشته است ، از خدا بترس که من خیر خواه توام ، تو را به خدا از آن گروه مباش که یاری گمراهان کنند و به خاطر خشنودی آنان ، نفوسی را که طیب و طاهرند، بکشند. (۵۸۰)

عزره گفت : ای زهیرا! تو از شیعیان این خاندان نبوده بلکه عثمانی هستی . زهیر گفت : آیا در اینجا بودنم به تو نمی گوید که من پیرو این خاندانم ؟ به خدا سوگند که نامه ای برای او ننوشتم و قاصدی را نزد او نفرستادم و وعده یاری هم به او ندادم ، بلکه او را در بین راه دیدار نمودم و هنگامی که او را دیدم ، رسول خدا و منزلت امام حسین علیه السلام نزد او را به یاد آوردم ، و چون دانستم که دشمن بر او رحم نخواهد کرد، تصمیم به

یاری او گرفتم تا جان خود را فدای او کنم ، باشد که حقوق خدا و پیامبر او را که شما نادیده گرفته اید، حفظ کرده باشم . (۵۸۱)

امام علیه السلام به حضرت عباس بن علی فرمود: اگر می توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تاخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگزاریم ، (۵۸۲) خدای متعال می داند که من به خاطر او نماز و تلاوت کتاب او (قرآن) را دوست دارم . (۵۸۳)

یک شب مهلت برای راز و نیاز

پس عباس علیه السلام نزد سپاهیان دشمن بازگشت و از آنها شب عاشوار برای نماز و عبادت - مهلت خواست . عمر بن سعد در موافقت با این در خواست ، مردد بود، و سرانجام از لشکریان خود پرسید که : چه باید کرد؟

عمر و بن حجاج گفت : سبحان الله ! اگر اهل دیلم (کنایه از مردم بیگانه) و کفار از تو چنین تقاضایی می کردند سزاوار بود که با آنها موافقت کنی !

قیس بن اشعث گفت : درخواست آنها را اجابت کن ، به جان خودم سوگند که آنها صبح فردا با تو خواهند جنگید.

ابن سعد گفت : به خدا سوگند که اگر بدانم چنین کنند، هرگز با در خواست آنها موافقت نکنم . (۵۸۴)

عاقبت ، فرستاده ابن سعد به نزد عباس بن علی علیه السلام آمد و گفت : ما به شما تا فردا مهلت می دهیم ، اگر تسلیم شدید شما را به نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم فرستاد! و اگر سرباز زدید، دست از شما بر نخواهیم داشت . (۵۸۵)

عصر تاسوعا

عمر سعد لشکر خود را بخواند، و پیش از غروب آفتاب به سوی حسین علیه السلام حمله ور شد.

حسین علیه السلام در جلو خیمه اش نشسته بود و دو زانو را در بند شمشیر قرار داده بود و در اثر خستگی خوابش برده بود ولی خواهرش زینب علیه السلام بیدار بود و در کنار برادر ایستاده از وی پرستاری می کرد. زینب غریو حمله سپاه را از نزدیک بشنید، با ملایمت به برادر نزدیک شده گفت : برادر، بانگ و فریاد نزدیک می شود، آیا نمی شنوی ؟ امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم ، به من فرمود: تو نزد ما می آیی . خواهرش سیلی به صورت خود نواخت و گفت : ای وای ... حسین علیه السلام فرمود: خواهر عزیز من ، وای بر تو نباشد، آرام باش خدای تو را رحمت کند. آنگاه امام حسین علیه السلام برادرش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را فراخواند و از او خواست که برود از مهاجمان خبری بیاورد. وقتی که حسین دانست که کوفیان آهنگ جنگ دارند دوباره برادر را فرستاد که از آنها خواهش کند که یک امشب را دست از جنگ بدارند، زیرا ما می خواهیم در این شب برای خدا نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفار نماییم و هنگامی که صبح شد و اگر خدا خواست و رو به رو شدیم ، جنگ خواهیم کرد.

عمر سعد با یارانش مشورت کرد که این مهلت را بدهد یا نه ؟ یکی گفت : سبحان الله ، به خدا ا گر اینان از دیلمیان بودند واین تقاضا را از تو می کردند شایسته بود که با آن موافقت کنی . سپس تا فردا مهلت دادند. (۵۸۶)

امام حسین علیه السلام بیعت نمی کند

الا و ان الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنتین ، بین السله و اذلعه و هیهات منا الذله . یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حج .ر طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توثر طاعه اللئام علــی مصــارع الکـرام . الا و انی زاحف بهذه الا سره مع قله العدد و خخذله الناصر (۵۸۷)

بدانید ابن زیاد بی پدر فرزند زیاد زنا زاده مرا در میان دو راه قرار داده است ؛ یا آن که شمشیرها از نیام کشیده می شود و یا آن که تن به خواری و پستی داده تسلیم او و یزید گردم و خواری از ما بسی بـه دور اسـت . خـدا خواری ما را نخواهد و پیغمبر و مردمان با ایمان به آن تن ندهند و دامن های پاک مادران و جوانان با غیـرت و راد مردان با حمیت که هرگز تا راه مرگ و شهادت به روی آنها باز است از راه پستی و مذلت و اطاعت از فـرو مایگان نخواهند رفت از خواری و ذلت ما امتناع دارند اکنون با کمی یاران و پراکنده شدن دوستان بـرای جنـگ آماده ام . (۵۸۸)

شب عاشورا

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: من آن شب نشسته بودم و عمه ام زینب علیها السلام نـزد مـن بـود. پدرم حسین علیه السلام علیه السلام این ابیات را انشاد فرمود و من آن را حفظ کردم و گریه در گلوگاه من گره گشت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نکردم ، اما عمه ام زینب که ایـن کلمـات را بشـنید نتوانسـت خـود را کنترل کند و اشک از دیدگانش می ریخت . (۵۸۹)

یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالا شراق و الا صیل

من صاحب او طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل

و انا الامر الی الجلیل

و کل حی سالک السبیل (۵۹۰)

ای روزگار، تف بر تو از این دوستی تو. چقدر تو را صبح های روشن و شام های تیره اسـت کـه بـر کشـته هـای یاران من یا دوستان من می گذرد، آری روزگار به دل نمی پذیرد. کارها بر دست خدای بزرگ است و بس و هر زنده ای باید این راه را بپیماید.

پدرم دو یا سه بار این شعر را بخواند تا من مقصودش را فهمیدم (۵۹۱)

هنگامی که عمه ام زینب این اشعار را شنید، خودداری نتوانست کرد از جای پرید و دامن کشان و سر برهنه بـه سوی پدرم دوید وقتی به او رسید شیون آغاز کرد و گفت : ای وای از داغدیدگان ، ای کاش مرگ زنـدگی مـرا نابود می کرد.

حسین علیه السلام نظر عمیقی به زینب انداخت و به او گفت : خواهر عزیزم ، حلم و بردباری تو را شیطان نبرد. زینب گفت : یا ابا عبدالله ، پدر و مادرم به فدای تو، جانم به قربان تو حسین اندوه خود را فرو برد ولی اشـک در چشمانش می درخشید و در زیر زبان چنین گفت :

و لو لا المزعجات من اللیالی

لما ترک القطا طیب المنام (۵۹۲)

اگر قطا را در شب وامی گذاشتند می خوابید.
قطا مرغی کوچک و سیاه رنگ و کاکل دار است به اندازه کبوتر که سنگ ریزه می خورد و در فارسی آن را سنگ خوار گویند. در عرب معروف بوده که این مرغ در شب خواب خوشی دارد و تا خطری او را تهدید نکند دست از خواب شیرین بر نمی دارد و از جای خویش نمی جنبد.
زینب گفت : وای بر من ! آیا می خواهد تو را از من بگیرند، این که دل را بیشتر می سوزاند. آن گاه سیلی به صورت خود نواخت و گریبانش را درید و بی هوش افتاد. امام حسین علیه السلام کنار خواهر آمد، آب به صورت وی پاشید و گفت : خواهر عزیزم ، از خدای بپرهیز و صبر کن ، صبری که برای خدا باشد. هنگامی که زینب به هوش آمد امام حسین علیه السلام به او گفت : خواهر عزیزم ، تو را سوگند می دهم که وقتی من کشته شدم بهر من گریبان چاک مکن ، صورتت را مخراش ، ناله مکن ، شیون مزن . علی بن الحسین می گوید: آنگاه پدرم عمه ام را نزد من آورد و بنشانید و خود نزد یارانش رفت .

امام حسین علیه السلام و شب عاشورا

در شب عاشورا همین که اوضاع به آن حالت درآمد حسین علیه السلام اصحاب (۵۹۳) را جمع کرد. امام سجاد علیه السلام فرمود: من نزدیک رفتم ببینم پدرم چه می گوید و آنها چه می گویند. گوش کردم ، دیدم پدرم آغاز کرد:
اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء اللهم انی احمدک علی ان کرمننا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین فاجعلنا لک من الشاکرین ، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر ولا اوصل م ن اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا. الا و انی لا ظن یومنا من هولا الاعداء غدا و انی قد اذنت لکم جمیعا فانطلقوا فی حل لیس علیکم منی ذمام . هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و لیاخذ کل رجل منک بید رجل من اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا ثم تفرقوا فی البلاد فی سوادکم و مدائنکم حتی یفرج الله فان القوم یطلبوننی و لو اصابونی لهوا عن طلب غیری
خدا را ثنا می گویم به بهترین ثناها، و در همه حال ، چه در سختی و چه در درستی ، چه در راحتی و چه در بلا او را سپاس می گویم و شکر می کنم خدایا، تو را حمد می کنم بر این نعمت عظما که ما را به نبوت گرامی داشتی و خاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی ، علم قرآن را به ما تعلیم دادی که حقیقت و روح تعلیم را می دانم .
بعد فرمود: یارانی نیک تر و با وفاتر از یاران خودم و اهل بیتی فاضل تر و با مراعات تر از اهل بیت خودم سراغ ندارم . سپس رو کرد به اصحاب و برادران و عموزادگان و همه مردان مجاهدی که آن جا بودند و فرمود: این گروه متعرض کسی دیگر غیر از من نخواهند شد. همه شما از طرف من آزادید، از تاریکی شب استفاده کنید و به هر جا که می خواهید بروید. فقط هر کدام از شما دست یکی از خاندان (۵۹۴) مرا که به تنهایی نمی توانند بروند بگیرد و با خود ببرد.
استغنا و بلند نظری را ببینید، هیچ اضهار وحشت و ترسی نمی کند، از احدی استمداد نمی کند، خود را به غیر از خدا به احدی محتاج نمی بیند.
امام حسین علیه السلام اهل تعارف نبود، واقعا همه آنها را از طرف شخص خودش مرخص کرد و آزاد گذاشت . می خواست هیچ گونه خجالت و رو در بایستی در کار نباشد، همان طور که مواقع دیگر نیز همین اظهارات را به

بعضی از اصحاب یا نزدیکان خود فرمود. از آن طرف یارانش هم نشان دادند که واقعا و حقیقتا فداکار و از خود گذشته اند.

گاهی ممکن است یک فداکاریهای بزرگ بشود، اما به دنبال یک ضرورت و اجباری ، نشیر داستان معروف طارق بن زیاد. همین که افراد خود را از دریا عبور داد و وارد اسپانیا شد کشتی ها را آتش زد و از آذوقه جز مختصری باقی نگذاشت . آنگاه خطاب به جمیعت کرد و گفت : دشمن در جلو شما و دریا در پشت سر شماست از خوارکی و مایه معیشت هم جز مقدار کمی در دست ندارید، روزی شما در دست دشمن است که با شجاعت و دلاوری و جوانمردی می توانید از چنگ آنها بیرون بیاورید.

اگر برگردید دریا کام خود را برای بلعیدن شما باز کرده است و اگر جلو بروید دشمن در برابر شماست و اگر به همین حال باقی بمانید گرسنگی شما را از پا در می آورد. مردم را به جهاد و مبارزه تحریض کرد، آنها هم مردانه جنگیدند و پیش بردند. ولی برای اصحاب سیدالشهدا چنین اجباری به وجود نیامد، می توانستند از آن مهلکه جان به سلامت ببرند. حتی امام حسین علیه السلام سر مبارک خود را پایین انداخت که آنها خجالت نکشند و ماخوذ به حیا نشوند. ثابت و پابرجا ماندند، همه هم صدا و هم آواز شدند و گفتند: آیا ما چنین کاری کنیم و تو را تنها بگذاریم ؟ تو را در چنگال دشمن بگذاریم و خودمان برای زندگی برویم . به خدا که چنین چیزی امکان ندارد. اول کسی که این سخنان را جواب ابا عبدالله گفت ، برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود و بعد از او دیگران هر کدام جمله ای نظیر همین گفتند. (۵۹۵)

گفتگوی امام حسین علیه السلام با اهل بیت و اصحاب خود

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: شب عاشورا پدرم خطبه خواند و خطاب به اصحاب خود فرمود: این مردم فقط مرا می خواهند، اکنون که سیاهی شب همه جا را فرا گرفته است بروید. هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و با خود ببرد.

پاسخ اهل بیت امام حسین علیه السلام

چون امام علیه السلام سخن به این جا رسانید، فرزندان و برادران و برادر زادگان و پسران عبدالله آغاز سخن کردند و گفتند: لا و الله ما بدین کار گردن ننهیم و بعد از تو زندگی نخواهیم .

لا ارنا الله ذلک ابدا

خداوند هرگز ما را به دین ناستوده کردار دیدار نکند.

نخست عباس بن علی ابیطالب علیه السلام آغاز سخن کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای فرزندان عقیل ، قتل مسلم توانایی صبر و شکیبایی را از شما برتافت ، بر این مصیبت فزونی نجویید، من شما را رخصت دادم که از این بلای ناگوار کناره گیری کنید. عرض کردند: سبحان الله ، مردم با ما چه گویند و ما چه پاسخ دهیم که گوییم سید خود را و مولای خود را و پسر عم خود را در میان دشمن گذاشتیم . لا والله ، ما بیزار از چنین کرداری هستیم ، جان و مال و اهل و عیال را در راه تو فدا می کنیم و در رکاب تو با دشمنان تو می جنگیم خدا نیاورد آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم کرد. (۵۹۶)

پاسخ اصحاب به امام حسین علیه السلام

در این هنگام مسلم به عوسجه برخاست و عرض کرد: یابن رسول الله ، آیا ما آن کس باشیم که دست از تو برداریم ؟ پس به کدام حجت در نزد حق تعالی ادای حق تو را عذر بخواهیم . لا والله ، من از خدمت شما جدا

نشوم تا نیزه خود را در سینه دشمنان فرو ببریم و تا دسته شمشیر در دست من باشد اندام دشمنان را مضروب سازم و اگر مرا سلاح جنگ نباشد به سنگ با ایشان محاربه کنم

به خدا سوگند، که ما دست از یاری تو بر نمی داریم ، تا خداوند بداند که تا حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حق تو رعایت کردیم به خدا سوگند که من در مقام یاری تو در مرتبه ای هستم که اگر بدانم کشته می شوم آنگاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکسرت مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد بار با من به جای آوردند هرگز از تو جدا نخواهم شد که گاهی مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم . چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آن که یک شهادت بیش نیست و پس از آن کرامت جاودانه و سعادت ابدی است .

پس زهیر بن قین برخاست و عرضه داشت : به خدا سوگند، من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم ، پس کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازای آن خدای بزرگ دور گرداند شهادت را از جان تو و جوانان تو. هر یک از اصحاب آن جناب بدین منوال شبیه به یکدیگر با آن حضرت سخن می گفتند و زبان حال هر یک از ایشان این بود:

شاها من ار به عرش رسانم سریر فصل
مملوک این جنابم و محتاج این درم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم آن دل کجا برم (۵۹۷)
از شوق رخت هر که پرش سوختنی نیست
پروانه صفت محفلش افروختنی نیست
گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ
ای برق مزن خرمن ما سوختنی نیست
در طوف حریمش زفنا جامه احرام
کردیم که این جامه بن تن دوختنی نیست
در مدرسه آموخته ای گرچه بسی علم
در میکده علمی است که آموختنی نیست
خود را چه فروشی به دگر کس به خود ای دل
بفروش اگر چند که بفروختنی نیست
گویند که در خانه دل هست چراغی
افروخته کاندر حرم افروختنی نیست (۵۹۸)

شب عاشورا

امشب شب وصال است روز فراق فرداست
در پرده حجازی شور عراق فرداست
امشب قرآن سعد است در اختران خرگاه
یا آنکه لیله البدر روز محاق فرداست
امشب ز لاله رویان فرخنده لاله زای است

رخساره ای چون شمع در احتراق فرداست
امشب نوای تسبیح از شش جهت بلند است
فریاد واحسینا تا نه رواق فرداست
امشب به نور توحید خرگاه شاه روشن
در خیمه آتش کفر دود نفاق فرداست
امشب ز روی اکبر قرص قمر هویداست
آسیب انشقاق از تیغ شقاق فرداست
امشب شکفته اصغر چون گل به روی مادر
پیکان و آن گلو را بوس و عناق فرداست
امشب خوش است و خرم شمشاد قد قاسم
رفتن به حجله گور با طمطراق فرداست
امشب نهاده بیمار سر روی بالش ناز
گردن به حلقه غل پا در وثاق فرداست
امشب به روی ساقی آزادگان گشاده
بند گران دشمن بر دست و ساق فرداست
امشب نشسته مولا بر رفرف عبادت
پیمودن ره عشق روی براق فرداست
امشب شب عروج است تا بزم قاب و قوسین
هنگام رزم و پیکار یوم السباق فرداست
امشب شه شهیدان آماده رحیل است
دیدار روی جانان یوم التلاق فرداست
امشب بگو به بانو یک ساعتی بیارام
هنگامه بلا خیز مالایطاق فرداست
امشب قرین یاری از چیست بی قراری
دل گر شود ز طاقت یکباره طاق فرداست .
دیوان کمپانی

آخر روز نهم ماه محرم آخرین تکلیف (یا بیعت یا جنگ) از سوی دشمن به امام رسید و آن حضرت شب را برای عبادت مهلت گرفت و مصمم برای جنگ فردا شد.

روز دهم محرم سال شصت و یک هجری ، امام با جماعت اندک خود روی هم رفته کمتر از نود نفر که چهل نفر از ایشان از همراهان سابق امام و سی و چند نفر در شب و روز جنگ از لشکر دشمن به امام پیوسته بودند و ما بقی خویشاوندان هاشمی امام ، از فرزندان و برادر زادگان و خواهر زادگان و عموزادگان بودند، در برابر لشکر بیکران دشمن صف آرایی نمودند و جنگ درگرفت .

آن روز از بامداد تا واپسین جنگیدند و امام حسین علیه السلام و جوانان هاشمی و یاران وی تا آخرین نفر شـهید شدند. در میان کشته شدگان دو فرزند خردسال امام حسن و یک کودک خردسال و یک فرزند شیر خـوار امـام حسین را نیز باید شمرد.

لشکر دشمن پس از خاتمه جنگ حرمسرای امام را غارت کردنـد و خیمـه و خرگـاه را آتـش زدنـد و سـرهای شهیدان را بریده بدن های ایشان را لخت کرده بیی آن که به خاک بسپارند به زمین انداختند. سپس اهل حـرم را همه زن و دختر بی پناه بودند با سرهای شیهدان به سوی کوفه حرکت دادند. در میان اسیران از جنس ذکـور تنی چند بیش نبود که از جمله آنان فرزند بیست و دوساله امام حسین علیه السلام که سخت بیمـار بـود یعنـی امام چهارم و دیگر فرزند چهار ساله وی محمد بن علی که امام پنجم باشد و دیگر حسن مثنی فرزنـد امـام دوم که داماد امام حسین علیه السلام بود در جنگ زخم کاری خورده و در میان کشته گان افتاده بـود، او را نیـز در آخرین رمق یافتند و به شفاعت یکی از سرداران سر نبریدند و با اسیران به کوفه بردندو از کوفه نیـز بـه سـوی دمشق نزد یزید بردند.

واقعه کربلا و اسیری زنان و دختران اهل بیت و شهر به شهر گردانیدن ایشان و سخنرانی های کـه دختـر امیـر المومنین علیه السلام و امام چهارم که جز اسیران بودند در کوفه و شام بنی امیه را رسوا کرد و تبلیغات چنـدین ساله معاویه را از کار انداخت و کار به جایی کشید که یزید از عمل ماموران خود در ملا عـام بیـزاری جسـت و واقعه کربلا عامل موثری بود که با تاخیر موجل خود حکومت بنی امیه را برانداخت و ریشـه شـیعه را اسـتوارتر ساخت ، و از آثار معجل آن انقلاب ها و نهضت هایی بود که به همراه جنگ های خونین تـا دوازده سـال ادامـه داشت و از کسانی که در قتل امام شرکت جسته بودند حتی یک نفر از دست انتقام نرهید. (۵۹۹)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

حضرت امام علیه السلام در روز عاشورا تمام برادران و اصحاب خود را از دست داد و در راه خدا قربانی نمود.

می گویند: ابی عبدالله علیه السلام یکه تاز میدان بود. عمر سعد (علیه اللعنه و العذاب) بـه لشـکریانش گفـت : وای بر شما، با حسین سخن می گویید، او فرزند علی است . دامنه سخن او را تا فردا هم بکشـید خسـته نخواهـد شد و از سخن گفتن باز نخواهد ماند، و همچنین به گفتار خویش ادامه خواهد داد.

پس شمر جلو آمد و گفت : ای حسین ، چه می گویی ؟ واضح تر بگو تا بفهمم . حضرت فرمود: من می گویم کـه پرهیزکار باشید و از خدا بترسید و خون مرا مریزید، زیرا خداوند خون مرا بر شما حلال نکرده است . مـن پسـر دختر پیغمبر شما هستم و جده من خدیجه همسر پیغمبر شما بود، شاید شما شنیده باشید که پیغمبر شما فرمود: حسن و حسین علیه السلام دو آقای جوانان بهشتند. (۶۰۰)

امام حسین علیه السلام قربانی می دهد .

السلام علیک یا اباعبدالله وعلی الارواح التی حلت بفنائک ، علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی الیل و النهـار، و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم . السلام علی الحسین ، و علی علی بن الحسـین ، و علـی اولاد الحسـین ، و علی اصحاب الحسین

فرازی از زیارت عاشورا

سلام بر تو ای ابا عبداله و بر آن روان هایی که فرود آمدند به درگهت . بر تو باد از من سلام خدا برای همیشه تا که باقی ام و باقی است شب و روز، و خدا مگرداند آن را آخرین زیارت من . سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و فرزندان حسین و بر یاران حسین .

از این جا شروع می کنم قربانیان راه قرآن را. این که اول شهید روز عاشورا از اهل بیت آیا علی اکبر است اختلاف است . محدث قمی (رحمه الله) از شیخ مفید و سید بن طاووس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و غیره نقل کرده است که اول شهید اهل بیت علیهم السلام علی اکبر بوده چنان که در زیارت شهدای معروفه است :

السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل

اما بعضی از نویسندگان او شهید اهل بیت را عبدالله بن مسلم و حضرت علی اکبر علیه السلام را جز آخرین شهیدان می دانند.

فصل هفتم : شهادت یاران بی بدیل امام حسین علیه السلام

یارانی که در حمله اول شهید شدند

چون اصحاب سید الشهدا علیه السلام حقوق بسیار بر ما دارند...، پس شایسته باشد که آن اشخاصی را که در حمله اولی شهید شدند، به ترتیبی که مناقب ابن شهر آشوب ذکر کرده است بیاوریم :

نعیم بن عجلان و او برادر نعمان بن عجلان است که از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عماون بوده و گویند این دو تن با نضر که برادر سوم است از شجعان و از شعرا بوده اند و در صفین ملازمت آن حضرت داشته اند.

عمران بن کعب بن حارث الاشجعی که در رجال شیخ ذکر شده .

حنظله بن عمرو الشیبانی .

قاسط بن زهیر و برادرش مقسط.

و در رجال شیخ اسم والدشان را عبدالله گفته .

کنانه بن عتیق تغلبی که از ابطال و قراء و عباد کوفه به شمار رفته .

عمرو بن ضبیعه بن قیس التمیمی و او فارسی شجاع بود، گویند اول با عمر سعد بوده ، پس داخل شده در انصار امام حسین علیه السلام .

ضرغامه بن مالک تغلبی ، و بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید.

عامر بن مسلم العبدی ، و مولای او سالم از شیعیان بصره بودند و با سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند.

سیف بن عبدالله بن مالک العبدی ، بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شده رحمه الله علیه .

عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی الهمدانی و این همان کسی است که اهل کوفه او را با قیس بن مسهر به سوی امام حسین علیه السلام به مکه فرستادند با کاغذهای بسیار روز دوازدهم ماه رمضان بود که خدمت آن حضرت رسیدند.

حباب بن عامر التیمی ، از شیعیان کوفه است با مسلم بیعت کرده و چون کوفیان با مسلم علیه السلام جفا کردند، حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السلام حرکت کرده و در بین راه به آن حضرت ملحق شد.

عمرو الجندعی ، ابن شهر آشوب او را از مقتولین در حمله اولی شمرده ولکن بعض اهل سیر گفته اند که او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود قوم او را از معرکه بیرون بردند، مدت یک سال مریض و صاحب فراش بود در سر سال وفات کرد و تایید می کند این مطلب را آنچه در زیارت شهدا است :

السلام علی المرتث معه عمرو بن عبدالله الجندعی .

حلاس (به حاء مهمله کغراب) بن عمرو الازدی الراسبی ، و برادرش نعمان بن عمرو از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده ، بلکه حلاس از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده .

سوار بن ابی عمیر النهمی در حمله اولی مجروح در میان کشتگان افتاد او را اسیر کردند به نزد عمر سعد بردند. عمر خواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند و او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از آن وفات کرد مانند موقع بن ثمامه که او نیز مجروح افتاده بود قوم او، او را به کوفه بردند و مخفی کردند ابن زیاد مطلع شد فرستاد تا او را بکشند قوم او از بنی اسد شفاعتش کردند او را نکشت لکن او را در قید آهن کرده فرستاد او را به زاره (موضعی به عمان) موقع از زحمت جراحتها مریض بود تا یک سال پس از آن در همان زاره وفات فرموده .

و اشاره به او کرده کمیت اسدی در این مصرع : و ان ابو موسی اسیر مکبل . (ابو موسی کنیه موقع است).

وبالجمله در زیارت شهدا است السلام علی الجریح الماسور سوار بن ابی عمیر النهمی .

عمار بن ابی سلامه الدالانی الهمدانی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و از مجاهدین در خدمتش به شمار رفته بلکه بعضی گفته اند که او حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده .

زاهر مولی عمروبن الحمق جد محمد بن سنان زاهری در سنه شصتم به حج مشرف شده و بشرف مصاحبت حضر سیدالشهدا علیه السلام نائل شده و در خدمتش بود تا در روز عاشورا در حمله اولی شهید گشت .

از قاضی نعمان مصری مرویست که چون عمرو بن الحمق از ترس معاویه گریخت به جانب جزیره و مردی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام که نامش زاهر بود با او همراه بود، چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد، زاهر را فرمود که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر کرده که شرکت می کند در خون من جن و انس و ناچار من کشته خواهم گشت در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند عمر به زاهر فرمود که تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن . زاهر گفت : تا من تیر در ترکش دارم با ایشان جنگ می کنم تا آنگاه با تو کشته شوم ، عمرو فرمود آنچه من می گویم بکن که در امر من نفع می دهد خدا ترا، زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده بماند تا در کربلا شهید شد، رحمه الله علیه .

جبله بن علی الشیبانی از شجاعان اهل کوفه بوده .

مسعود بن الحجاج التیمی و پسرش عبدالرحمن از شجاعان معروفین بوده اند با ابن سعد آمده بود در ایامی که جنگ نشده بود آمدند خدمت امام حسین علیه السلام سلام کنند بر آن حضرت پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا در حمله اولی شهید گشتند.

زهیر بن بشر الخثعمی .

عمار بن حسان بن شریح الطائی از شیعیان مخلصین بوده و با حضرت امام حسین علیه السلام از مکه مصاحبت کرده تا در کربلا.

و پدرش حسان از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده و در صفین در رکاب آن حضرت شهید شده . و در رجال اسم عمار را عامر گفته اند، و از احفاد اوست عبدالله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر مقتول بکربلا ابن حسان و عبدالله مکنی است به ابوالقاسم و صاحب کتبی است که از جمله آنهاست کتاب قضایا امیرالمومنین علیه السلام روایت می کند آن را از پدرش ابوالجعد احمد بن عامر و شیخ نجاشی روایت کرده از عبدالله بن احمد مذکور که گفت پدرم متولد شد سنه صد و پنجاه و هفت و ملاقات کرد شیخ ما حضرت رضا علیه السلام را در سنه صدو نود و چهار و وفات کرد حضرت رضا علیه السلام در طوس سنه دویست و دو روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاولی و من ملاقات کردم حضرت ابوالحسن ابو محمد علیهما السلام را و پدرم موذن آن دو بزرگوار بود الخ پس معلوم شد که ایشان بیت جلیلی بوده اند از شیعه ، قدس الله ارواحهم .

مسلم بن کثیر ازدی کوفی تابعی گویند از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده و در رکاب آن حضرت در بعضی حروب زخمی به پایش رسیده بود و خدمت سیدالشهدا علیه السلام از کوفه به کربلا مشرف شده در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و نافع مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید.

زهیر بن سلیم ازدی و این بزرگوار از همان سعادتمندان است که در شب عاشورا به اردوی همایونی حضرت سید الشهدا علیه السلام ملحق شدند.

عبدالله و عبیدالله پسران یزید بن ثبیط عبدی بصری

ابو جعفر طبری روایت کرده که جماعتی از مردم شیعه بصره جمع شدند در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیدالله بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر به او رسیده بود از اقبال و توجه امام حسین علیه السلام به سمت عراق ، ابن زیاد نیز راهها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیدبانها جایی درست کنند و دیدبان در آن قرار دهند و راهها را پاسبان گذارند که مبادا کسی ملحق به آن حضرت شود، پس یزید بن ثبیط که از قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مومنه جمع شده بودند، عزم کرد که به آن حضرت ملحق شود، او را، ده پسر بود، پس با پسران خود فرمود که کدام از شماها با من خواهید آمد؟ دو نفر از آن ده پسر مهیای مصاحبت او شدند، پس آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که من قصد کرده ام ملحق شوم به امام حسین علیه السلام و اینک بیرون خواهم شد. شیعیان گفتند که می ترسیم بر تو از اصحاب پسر زیاد، فرمود به خدا سوگند هرگاه برسد شتران یا پاهای ما به جاده ، و راه دیگر سهل است بر من ووحشتی نیست بر من از اصحاب ابن زیاد که به طلب من بیایند، پس از بصره بیرون شد و از غیر راه از بیابان قفر و خالی سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السلام رسید، فرود آمد و منزل و ماوای خود را درست کرد، پس رفت به سوی رحل و منزل آن حضرت وچون خبر او به حضرت امام حسین علیه السلام رسید به دیدن او بیرون شد به منزل او که تشریف برد، گفتند به قصد شما به منزل شما رفت ، حضرت در منزل او نشست به انتظار او و از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید، گفتند به منزل تو تشریف بردند. یزید برگشت به منزل خود، آن جناب را دید نشسته . پس این آیه مبارکه را خواند:

بفضل الله و برحمته و بذلک فلیفر حوا (سوره یونس ، آیه ۵۸)
پس سلام کردن به آن حضرت و نشست در خدمتش و خبر داد آن حضرت را که برای چه از بصره به خدمتش آمده ، حضرت دعای خیر فرمود برای او پس با آن حضرت بود تا در کربلا شهید شد با دو پسرش عبدالله و عبیدالله .
بعضی از اهل سیر ذکر کرده اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالک و ادهم بن امیه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند.
و نیز از اشخاصی که در اول قتال شهید شدند:
جندب بن حجر کندی خولانی است که از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام به شمار رفته .
و جناده بن کعب انصاری است که از مکه با اهل و عیال خو در خدمت امام حسین علیه السلام بوده و پسرش : عمرو بن جناده بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهید شد.
و سالم بن عمرو
قایم بن الحبیب الازدی
بکر بن حی التیمی
امیه بن سعد الطائی
عبدالله بن بشر که از مشاهیر شجاعان بوده
بشر بن عمرو
حجاج بن بدر بصری حامل کتاب مسعود بن عمرو از بصره به خدمت امام حسین علیه السلام رسید، و رفیقش : قعنب عمرو نمری بصری .
عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی ، رضوان الله علیهم اجمعین و ده نفر از غلامان امام حسین علیه السلام ، و دو نفر از غلامان امیرالمومنین علیه السلام .
مرحوم محدث قمی می نویسد:
اسامی بعضی از این غلامان که شهید شده اند از این قرار است :
اسلم بن عمرو و او پدرش ترکی بود و خودش کاتب امام حسین علیه السلام و دیگر:
قارب بن عبدالله دئلی که مادرش کنیز حضرت امام حسین علیه السلام بوده و دیگر:
منجح بن سهم غلام امام حسین علیه السلام ، با فرزندان امام حسن علیه السلام به کربلا آمد و شهید شد.
سعد بن الحرث غلام امیرالمومنین علیه السلام .
نصر بن ابی نیزر غلام آن حضرت نیز و این نصر پدرش همان است که در نخلستان امیرالمومنین علیه السلام کار می کرد.
حرث بن نبهان غلام حمزه ، الی غیر ذلک
و بالجمله چون در این حمله جماعت بسیاری از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام شهید شدند، شهادتشان در حضرت سیدالشهدا علیه السلام تاثیر کرد پس در آن وقت جناب امام حسین علیه السلام از روی تاسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود شدت کرد غضب خدا بر یهود گاهی که از برای خدا فرزند قرار دادند، و شدت کرد خشم خدا بر نصاری هنگامی که سه خدا قائل شدند، و شدت کرد غضب خدا بر مجوس

وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و شدید است غضب خدا بر قومی که متفق الکلمه شدند بـر ریخـتن خون فرزند پیغمبر خودشان ، به خدا سوگند به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم از آنچـه در دل دارنـد تـا گاهی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضب باشم . (۶۰۱)

شهادت بقیه یاران با وفا، توبه حر

حر بن یزید ریاحی چون تصمیم لشکر را برای قتال دید و شنید صیحه امام حسین علیه السلام را که می فرمود: اما من مغیث یغیث لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله

این استغاثه کریمه او را از خواب غفلت بیدار کرد، لاجرم به خویش آمد و رو به سوی پسر سعد آورد و گفـت : ای عمر، آیا با این مرد مقاتلت خواهی کرد؟

گفت : بلی والله قتالی کنم که آسانتر او آن باشد که سرها از تن بپرد و دست ها قلم گردد.

گفت : آیا نمی شنود که این کار را به خاتمت برسانی ؟

عمر گفت : اگر کار به دست من بود چنین می کردم ، اما امیر تو عبیدالله بن زیاد از صلح ابا کرد و رضا نداد.

حر آزرده خاطر از وی بازگشت و در موقفی ایستاد. حر آمد اسب خود را آب داد و روی به امـام حسـین علیـه السلام کرد و از اسب فرود آمد و روی به زمین نهاد و توبه کرد. حضرت هم از او پذیرفت . ابو جعفر طبری نقل کرده که چون حر به جانب امام حسین علیه السلام و اصحابش روان شد، گمـان کردنـد کـه اراده کـارزار دارد. چون نزدیک شد و سپر خود را واژگون کرد، دانستند به طلب امان آمده است و قصد جنگ ندارد. پس نزدیـک امام شد و سلام کرد و گفت :

ای در تو مقصد و مقصود ما
وی رخ شاهد و مشهود ما
یار شو ای مونس غم خوارگان
چاره کن ای چاره بی چارگان
در گذر از جرم که خواهنده ایم
چاره ما کن که پناهنده ایم
چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی به که رو آوریم
دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع
گر چه دربانی میخانه فراوان کردم
سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد
که من این خانه به سودای تو ویران کردم

امام حسین علیه السلام بعد از آن که از تقصیر حر گذشت و او را پناه داد. حر شروع به سخنرانی کرد و گفـت : ای مردم کوفه ، مادر به عزای شما بنشیند و بر شما بگرید. این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش او را طلبیدید. چون ملتمس شما را به اجابت مقرون داشت دست از یاری او برداشـتیدو بـا دشـمنانش گذاشـتید و حال آن که بر آن بودید که در راه او جهاد کنید و بذل جان نمایید، پس در غـدر و مکـر بیـرون آمدیـد و او را گریبان گیر شدید و از هر طرف او را احاطه کردید تا مانع شوید او را از توجه به سوی بـلاد و شـهرهای وسـیع

الهی . لاجرم مانند اسیر در دست شما گرفتار آمد که جلب نفع و دفع ضرر را نتواند، منع کردید او را و زنـان و اطفال و اهل بیتش را از آب جاری فرات که می آشامند از آن یهود و نصارا و می غلطد در آن کلاب و خنازیر و اینک آل پیغمبر از آسیب عطش از پای در افتادند.

لب تشنگان فاطمه ممنوع از فرات

بر مردمان طاغی و یاغی حلال شد

از باد ناگهان اجل گلشن نبی

از پای فتاده قامت هر نونهال شد

چه بد مردمی بودید بعد از پیامبر در حق آل پیامبر، خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشـنه باشند. چون حر را بدینجا رسانید گروهی به جانب او تیر افکندند و او برگشت در پیش روی امـام علیـه السـلام ایستاد.

این هنگام عمر سعد ندا در آورد و جسارت کرد و تیری بر چله کمان نهاد و به سوی سـپاه سـید الشـهدا علیـه السلام انداخت و گفت : ای مردم گواه باشید اول کسی که تیر به لشکر حسین افکند من بودم

سید بن طاووس روایت کرده : پس از آن که ابن سعد به طرف (۶۰۲) آن حضرت تیر افکند، لشکر او هم لشـکر امام حسین علیه السلام را تیرباران کردند و تیر مثل باران بر لشکر آن امام مومنان بارید

پس حضرت رو به اصحاب خویش کرده فرمود: برخیزید و برای مرگ مهیا شوید که چاره ای نیست . خدا شـما را رحمت کند. همانا آن تیرها رسولان قومند به سوی شما. پس آن سعادتمندان مشغول قتال شدند و بـه مقـدار یک ساعت با آن لشکر نبرد کردند و حمله بعد از حمله افکندند تا آن که از لشکر آن حضرت به روایت محمـد بن ابی طالب موسوی پنجاه نفر از پا در آمدند و شهد شهادت نوشیدند.

یکی از آنها همان حر بود. بعد از نبرد زیاد و رجز خوانی ، جماعتی از لشـکر عمـر سـعد بـر او حملـه آوردنـد و شهیدش کردند. بعضی گفته اند که امام حسین علیه السلام به نزد او آمد و هنوز خون از او جستن داشت . پس فرمودن به به ای حر تو حر (آزاد مردی) همچنان که نام گذاشته شدی به آن ، حری در دنیا و آخـرت ، پـس خواند آن حضرت :

لنعم الحر حر بنی ریاح

و نعم الحر عند مختلف الریاح

و نعم الحر اذ نادی حسینا

فجاد بنفسه عند الصباح (۶۰۳)

نبش قبر حر علیه الرحمه

سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه بیان کرده : چون شاه اسماعیل صفوی بغـداد را تصـرف کـرده ، برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداعلیه السلام به کربلا مشرف شد. از بعضی مردم شنید که به جناب حر طعن می زنند. پس خودش نزد قبر حر رفت و امر کرد قبر را نبش کردند. چون به جسد حر رسـیدند، دیدنـد بـدن تازه و مانند همان روزی است که شهید شده و دیدندکه بر سرش پارچه ای بسته شده .

به شاه خبر دادند که چون روز عاشورا ضربتی که بر سر مبارک حر رسیده بود خون جاری می شـد، امـام علیـه السلام این پارچه را بر سر او بست و به همان حالت دفن شد. پس شاه امر کرد که آن پارچه را باز کنند تـا بـه

قصد تبرک آن را برای خود بردارد. چون آن پارچه را باز کردند، خون از همان موضع سر بیرون جهید. با پارچه دیگری سر مبارک را بستند، فایده نکرد و همان طور خون جاری می شد. به ناچار به همان پارچه اما علیه السلام آن زخم را بستند و خون قطع شد. پس شاه حسن حال و مقام حر را دانست ، پس قبه و بارگاه بر آن قبر بنا کرد و خادمی بر آن گماشت . (۶۰۴)

شهادت بریر بن خضیر

بریر بن خضیر به میدان آمد و او مردی زاهد وعابد بود و او را سید قرا می نامیدند و از اشراف اهل کوفه از همدانیین بود و اوست خالوی ابو اسحاق عمرو بن عبدالله سبیعی کوفی تابعی که در حق او گفته اند چهل سال نماز صبح را به وضوی نماز عشا گذارد و در هر شب یک ختم قرآن می نمود، و در زمان او اعبدی از او نبود، و اوثق در حدیث از او نزد خاصه و عامه نبود، و او از ثقات علی بن الحسین علیه السلام بود و بالجمله جناب بریر چون به میدان تاخت از آن سوی یزید بن معقل به نزد او شتافت و با هم اتفاق کردند که مباهله کنند و از خدا بخواهند که هر که بر باطل است بر دست آن دیگر کشته شود، این بگفتند و بر هم تاختند. یزید ضربتی بر بریر زد او را آسیبی نرساند، لکن بریر او را ضربتی زدکه خود او را دو نیمه کرد و سر او را شکافت تا به دماغ رسید، یزید پلید بر زمین افتاد مثل آنکه از جای بلندی بر زمین افتد.

رضی بن منقذ عبدی که چنین دید بر بریر حمله آورد و با هم دست به گردن شدند و یک ساعت با هم نبرد کردند آخر الامر بریر او را بر زمین افکند و بر سینه اش نشست رضی استغاثه به لشکر کرد که او را خلاص کنند. کعب بن جابر حمله کرد و نیزه خود را گذاشت بر پشت بریر، بریر که احساس نیزه کرد همچنانکه بر سینه رضی نشسته بود خود را بر روی رضی افکند و صورت او را دندان گرفت و طرف دماغ او را قطع کرد از آن طرف کعب بن جابر چون مانعی نداشت چندان به نیزه زور آورد تا در پشت بریر فرو رفت و بریر را از روی رضی افکند و پیوسته شمشیر بر آن بزرگوار زد تا شهید شد.

راوی گفت : رضی از خاک برخاست در حالتی که خاک از قبای خود می تکانید و با کعب گفت : ای برادرا! بر من نعمتی عطا کردی که تا زنده ام فراموش نخواهم نمود، چون کعب بن جابر برگشت زوجه اش یا خواهرش نوار بنت جابر با وی گفت کشتی سید قرا را هر آینه امر عظیمی به جای آوردی ، به خدا سوگند دیگر با تو تکلم نخواهم کرد.

شهادت وهب کلبی علیه الرحمه

وهب بن عبدالله بن حباب کلبی که با مادر و زن ، در لشکر امام حسین علیه السلام حاضر بود به تحریص مادر ساخته جهاد شد، اسب به میدان راند و رجز خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الکلب
سوف ترونی و ترون ضربی
و حملتی و صولتی فی الحرب
ادرک ثاری بعد ثار صحبی
و ادفع الکرب امام الکرب
لیس جهادی فی الوغی باللعب

و جلادت و مبارزت نیکی به عمل آورد و جمعی را به قتل در آورد پس از میدان باز شتافت و به نزدیک مادر و زوجه اش آمد و به مادر گفت : آیا از من راضی شدی ؟ گفت : راضی نشوم تا آنکه در پیش روی امام حسین علیه السلام کشته شوی ، زوجه او گفت تو را به خدا قسم می دهم که مرا بیوه مگذار و به درد مصیبت خود مبتلا مساز، مادر گفت : ای فرزند سخن زن را دور انداز به میدان رو در نصرت امام حسین علیه السلام خود را شهید ساز تا شفاعت جدش در قیامت شامل حالت شود.

پس وهب به میدان رجوع کرد و نوزده سوار و دوازده پیاده را به قتل رسانید و لختی کارزار کرد تا دو دستش را قطع کردند. این وقت مادر او عمود خیمه بگرفت و به حربگاه در آمد و گفت : ای وهب پدر و مادرم فدای تو باد چندان که توانی رزم کن و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دشمن دفع نما. وهب خواست که تا او را برگرداند، مادرش جانب جامه او را گرفت و گفت : من روی باز پس نمی کنم تا به اتفاق تو در خون خویش غوطه زنم . جناب امام حسین علیه السلام چون چنین دید فرمود از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد به سراپرده زنان مراجعت کن خدا تو را رحمت کند، پس آن زن به سوی خیام محترمه زنها برگشت و آن جوان کلبی پیوسته مقاتلت کرد تا شهید شد.

راوی گفت که : زوجه وهب بعد از شهادت شوهرش بیتابانه به جانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد شمر (ملعون) غلام خود را گفت تا عمودی بر سر او زد و به شوهرش ملحق ساخت ، و این اول زنی بود که در لشکر حضرت سیدالشهدا علیه السلام به قتل رسید.

شهادت عمرو بن خالد ازدی اسدی صیداوی

عمرو بن خالد خالد ازدی اسدی صیداوی عازم میدان شد، خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: فدایت شوم یا اباعبدالله من قصد کرده ام که ملحق شوم به شهدای از اصحاب تو و کراهت دارم از آنکه زنده بمانم و تو را وحید و قتیل بینم ، اکنون مرخصم فرما، حضرت او را اجازت داد و فرمود ما هم ساعت بعد به تو ملحق خواهیم شد، آن سعادتمند به میدان آمد، پس کارزار کرد تا شهید شد.

پس فرزندش خالد بن عمرو بیرون شد جهاد کرد تا شهید شد

سپس سعد بن حنظله تمیمی به میدان رفت و او از اعیان لشکر امام حسین علیه السلام بود پس حمله کرد و کارزار سختی نمود تا شهید شد، رحمه الله علیه . پس عمیر بن عبدالله مذحجی به میدان رفت ، پس کارزار کرد و بسیاری را کشت تا به دست مسلم ضبابی و عبدالله بجلی شهید شد.

تذکره ی ابوثمامه نماز را در خدمت امام حسین علیه السلام و شهادت حبیب بن مظاهر

ابو ثمامه صیداوی ، که نام شریفش عمرو بن عبدالله است چون دید وقت زوال است به خدمت امام علیه السلام شتافت و عرض کرد: یا ابا عبدالله ! جان من فدای تو باد، همانا می بینم که این لشکر به مقاتلت تو نزدیک گشته اند و لکن سوگند با خدای که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شوم و به خون خویش غلطان باشم و دوست دارم که این نماز ظهر را با تو بگذارم آنگاه خدای خویش را ملاقات کنم ، حضرت سر به سوی آسمان برداشت پس فرمود: یاد کردی نماز را خدا تو را از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد، بلی اینک اول وقت آن است . پس فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گذاریم ، حصین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول درگه اله نیست ، حبیب بن مظاهر فرمود: ای حمار غدارا! نماز پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد؟

حصین بر حبیب حمله کرد حبیب نیز مانند شیر بر او تاخت و شمشیر بر او فرود آورد و بر صورت اسب او واقع شد، حصین از روی اسب بر زمین افتاد پس اصحاب آن ملعون جلدی کردند واو را از چنگ حبیب ربودند.

بالجمله قتال سختی نمود تا آنکه به روایتی شصت و دو تن را به خاک هلاک انداخت ، پس مردی از بنـی تمـیم که او را بدیل بن صریم می گفتند بر آن جناب حمله کرد و شمشیر بر سر مبارکش زد و شخصی دیگـر از بنـی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بر زمین افکند، حبیب خواست تا برخیزد که حصین بن تمیم شمشیر بر سـر او زد که او را از کار انداخت ، پس آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را از تن جدا کرد، حصین گفت کـه من شریک تو هستم در قتل او، سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و جولان دهم تا مردم بداننـد کـه من در قتل او شرکت کرده ام آنگاه بگیر آن را و ببر به نزد عبیدالله بن زیاد برای اخذ جایزه ، پس سر حبیب را گرفت و به گردن اسب خویش آوریخت و در لشکر جولانی داد و به او رد کرد.

چون لشکر به کوفه برگشتند آن شخص تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویخته رو به قصر الاماره ابن زیاد نهاده بود، قاسم پسر حبیب که در آن روز غلامی مراهق بود سر پدر را دیدار کرد دنبال آن سوار را گرفـت و از او مفارقت نمی نمود، هرگاه آن مرد داخل قصرالاماره می شد او نیز داخل می گشت و هرگاه بیرون مـی آنـد او نیز بیرون می آمد.

آن مرد سوار از این کار به شک افتاده گفت چه شده ترا ای پسر که عقب مرا گرفته و از من جدا نمـی شـوی ؟ گفت : چیزی نیست ، گفت بیجهت نیست مرا خبر بده گفت : این سری که با توست سر پدر من اسـت آیـا بـه من می دهی تا او را دفن نمایم ؟ گفت : ای پسر امیر راضی نمی شود که او دفن شود و من هم می خواهم جایزه نیکی به جهت قتل او از امیر بگیرم ، گفت : لکن خداوند به تو جزا نخواهد داد مگر بدترین جزاها، به خدا سوگند کشتی او را در حالی که او بهتر از تو بود، این بگفت و بگریست و پیوسته درصدد انتقام بود تا زمان مصـعب بـن زبیر که قاتل پدر خود را بکشت .

ابو مخنف از محمد بن قیس روایت کرده که چون حبیب شهید گردید، درهم شکست قتل او حسین علیه السلام را، و در این حال فرمود:

احتسب نفسی و حماه اصحابی .

و در بعض مقاتل است که فرمود لله درک یا حبیب ! همانا تو مردی صاحب فضل بودی ختم قرآن در یک شب می نمودی و مخفی نماند که حبیب از حمله علوم اهل بیت و از خواص اصحاب امیرالمـومنین علیـه السـلام بـه شمار رفته .

و روایت شده که وقتی میثم تمار را ملاقات کرد و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند، پس حبیب گفت که گویا مـی بینم شیخی را که اصلع است یعنی پیش سر او مو ندارد و شکم فربهی دارد و خربـزه مـی فروشـد در نـزد دار الرزق او را بگیرند و برای محبت داشتن او به اهل بیت رسالت او را به دار کشند، و بـردار شـکمش را بدرنـد و غرضش میثم بود و چنان شد که حبیب خبر داد

و در آخر روایت است که حبیب از جمله آن هفتاد نفر بود که یاری آن امام مظلوم کردند و در برابـر کوههـای آهن رفتند و سینه خود را در برابر چندین هزار شمشیر و تیر سپر کردند، و آن کافران ایشان را امان می دادنـد و وعده مالهای بسیار می کردند و ایشان ابا می نمودند و می گفتند که دیده ما حرکـت کنـد و آن امـام مظلـوم

شهید شود ما را نزد خدا عذری نخواهد بود تا آنکه همه جانهای خود را فدای آن حضرت علیه الصلاه و السلام کردند و همه بر دور آن حضرت کشته افتادند، رحمه الله و برکاته علیهم اجمعین

شهادت سعید بن عبدالله حنفی رحمه الله

روایت شده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را فرمود که پیش روی من بایستید تا من نماز ظهر را به جای آورم ایشان بر حسب فرمان در پیش رو ایستادند و خود را هدف تیر و سنان گردانیدند، پس حضرت با یک نیمه اصحاب نماز خوف گذاشت و نیمی دیگر ساخته دفع دشمن بودند، و روایت شده که سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی آن حضرت ایستاد و خود را هدف تیر نموده بود و هر کجا آن حضرت به یمین و شمال حرکت می نمود در پیش روی آن حضرت بود تا روی زمین افتاد و در این حال می گفت : خدایا لعن کن این جماعت را لعن عاد و ثمود، ای پروردگار من سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را آنچه به من رسید از زحمت جراحت و زخم چه من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر تو را، این بگفت و جان بداد، و در بدن او به غیر از زخم شمشیر و نیزه سیزده چوبه تیر یافتند.

شهادت زهیر بن القین علیه الرحمه

پس چون صاعقه آتشبار خویش را بر آن اشرار زد و بسیار کس از ابطال رجال را به خاک هلاک افکند، و به روایت محمد بن ابی طالب یکصد و بیست تن از آن منافقان را به جهنم فرستاد، آنگاه کثیر بن عبدالله شعبی به اتفاق مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند او را از پای در آوردند و در آن وقت که زهیر بر خاک افتاد، حضرت حسین علیه السلام فرمود: خدا تو را از حضرت خویش دور نگرداند و لعنت کند کشندگان تو را همچنانکه لعن فرمود جماعتی از گمراهان را و ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ نمود. مرحوم محدث قمی می افزاید:

زهیر بن قیل جلالت شانش زیاده از آن است که ذکر شود و کافی است در این مقام آنکه امام حسین علیه السلام یوم عاشورا میمنه را به او سپرد و در وقت نماز خواندن او را با سعید بن عبدالله فرمود که در پیش روی آن جناب بایستند و خود را وقایه آن حضرت کنند. (۶۰۵)

شهادت شوذب و عباس رضی الله عنهما

عابس بن ابی شبیب شاکری همدانی چون از برای ادراک سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی کرد با مصاحب خود شوذب مولی شاکر که از متقدمین شیعه و حافظ حدیث و حامل آن و صاحب مقامی رفیع بلکه نقل شده که او را مجلسی بود که شیعیان به خدمتش می رسیدند و از جنابش اخذ می نمودند و کان رحمه الله و جها فیهم .

بالجمله عابس با وی گفت ای شوذب امروز چه در خاطر داری ؟ شوذب گفت می خواهی چه در خاطر داشته باشم ؟ قصد کرده ام که با تو در رکاب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله مبارزت کنم تا کشته شوم . عابس گفت گمان من هم به تو همین بوده ، الحال به خدمت آن حضرت بشتاب تا تو را چون دیگر کسان در شمار شهدا به حساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز چنین روز به دست هیچکس نشود چه امروز روز یست که مرد بتواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و همین یک روز، روز عمل و زحمت است و بعد از آن روز مزد و حساب و جنت است .

پس شوذب به خدمت حضرت شتافت و سلام وداع گفت پس به میدان رفت و مقاتله کرد تا شهید گشت ، رحمه الله و رضوانه علیه

راوی گفت : پس از آن عابس به نزد جناب امام حسین علیه السلام شتافت و سلام کرد و عرض کرد: یا اباعبدالله هیچ آفریده ای چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه در روی زمین روز بپای نبرد که در نزد من عزیز و محبوبتر از تو باشد و اگر قدرت داشتم که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون من و جان من عزیزتر بودی توانی و سستی در آن نمی کردم و این کار را به پایان می رسانیدم آنگاه آن حضرت را سلام داد و گفت گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو می گذرم ، پس با شمشیر کشیده چون شیر شمیده به میدان تاخت در حالیکه ضربتی بر جبین او رسیده بود، ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر سعد بود گفت که چون عابس را دیدم که رو به میدان آورده او را شناختم ، و من از پیش او را می شناختم و شجاعت و مردانگی او را در جنگها مشاهده کرده بودم و شجاع تر از او کسی ندیده بودم ، این وقت لشکر را ندا در دادم که هان ای مردم هذا الاسود هذا ابن ابی شبیب .

ربیع ابن تمیم آواز برداشت

به سوی فوج اعدا گردن افراشت

که می آید هزبری جانب فوج

که عمان است از بحر کفش موج

فریاد کشید ای قوم این شیر شیران است ، این عباس بن ابی شبیب است هیچکس به میدان او نرود و اگر نه از چنگ او به سلامت نرهد.

پس عابس چون شعله جواله در میدان جولان کرد و پیوسته ندا در داد که الا رجل ! الا رجل هیچکس جرات مبارزت او ننمود این کار بر ابن سعد ناگوار آمد ندا در داد که عابس را سنگباران نماید لشکریان از هر سود به جانب او سنگ افکندند، عابس که چنین دیده زره از تن دور کرد و خود از سر بیفکند...

وقت آن آمد که من عریان شوم

جسم بگذارم سراسر جان شوم

آنچه غیر از شورش و دیوانگی است

اندرین ره روی در بیگانگی است

آزمودم مرگ من در زندگیست

چون رهم زین زندگی پایند گیست

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است

نهی لا تلقوا بگیرد او به دست

و آنکه مردن شد مر او را فتح باب

سارعوا آمد مر او را در خطاب

الصلا ای حشر بنیان سارعوا

البلا ای مرگ بنیان دار عوا

ربیع گفت قسم به خدا می دیدم که عابس به هر طرف که حمله کردی زیـاده از دویسـت تـن از پـیش او مـی گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند، بدین گونه رزم کرد تا آنکه لشـکر از هـر جانـب او را فـرا گرفتنـد و از کثرت جراحت سنگ و زخم سیف و سنان او را از پای در آوردند و سر او را ببریدند و مـن سـر او را در دسـت جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک دعوی می کرد که من او را کشـتم عمـر سـعد (ملعـون) گفـت کـه ایـن مخاصمت به دور افکنید هیچکس یک تنه او را نکشت ، بلکه همگی در کشتن او همدسـت شـدید و او را شـهید کردید.

مرحوم محدث قمی می فرماید: نقل شده که عابس از رجال شیعه و رئیس و شجاع و خطیـب و عابـد و متهجـد بوده است . (۶۰۶)

شهادت نافع بن هلال بن جمل رحمه الله

نافع بن هلال که یکی از شجاعان لشکر امام حسین علیه السلام بود، تیرهای مسموم داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود، شروع کرد به افکندن آن تیرها بر دشمن و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا تمـام شـد، آنگـاه دست زد به شمشیر آبدار و شروع کرد به جهاد، پس دوازده نفر و به روایتی هفتاد نفر از لشکر پسر سعد به قتل رسانید بغیر آنان که مجروح کرده بود، پس لشکر بـر او حملـه کردنـد و بازوهـای او را شکسـتند و او را اسـیر نمودند.

راوی گفت : شمر بن ذی الجوشن (ملعون) او را گرفته بود و با او بود اصحاب او و نافع را می بردند به نزد عمر سعد (لعنه الله) و خون بر محاسن شریفش جاری بود، عمر سعد (لعنه الله) چون او را دید به او گفـت و یحـک ای نافع چه واداشت تو را بر نفس خود رحم نکردی و خود را به این حال رسانیدی ؟ گفت خدای می دانـد کـه من چه اراده کردم و ملامت نمی کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر بازو و ساعد مرا بود اسیرم نمـی کردند.

شمر (لعنه الله) به ابن سعد گفت بکش او را اصلحک الله ، گفت تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش ، پس شمر (لعنه الله) شمشیر خود را کشید برای کشتن او، نافع گفت به خدا سوگند اگر تو از مسلمانان بـودی عظـیم بود بر تو که ملاقات کنی خدا را به خونهای ما.

فالحمد لله الذی جعل منایانا علی یدی شرار خلقه .

پس شمر (ملعون) او را شهید کرد.

شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاریان رحمهماالله

اصحاب امام حسین علیه السلام چون دیدند که بسیاری از ایشان کشته شدند و توانـایی ندارنـد کـه جلـوگیری دشمن کنند عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه غفاری که از شجعان کوفه و اشراف آن بلده بودند خـدمت امـام حسین علیه السلام آمدند و گفتند: یا ابا عبدالله علیک السلام حازنا العدو الیک .

مستولی شدند دشمنان بر ما و ما کم شدیم به حدی که جلو دشمن را نمی تـوانیم بگیـریم لاجـرم از مـا تجـاوز کردند و به شما رسیدند پس ما دوست داریم که دشمن را از تو دفع نمائیم و در مقابل تو کشته شویم ، حضرت فرمود مرحبا پیش بیائید ایشان نزدیک شدند و در نزدیکی آن حضرت مقاتله کردند، و عبدالرحمن مقاتله کـرد تا شهید شد.

راوی گفت : آمدند جوانان جابریان سیف بن الحارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع ، و این دو نفر دو پسر عم و دو برادر مادری بودند آمدند خدمت سیدالشهدا علیه السلام در حالی که می گریستند حضرت فرمود: ای فرزندان برادر من برای چه می گریید؟ به خدا سوگند که من امیدوارم بعد از ساعت دیگر دیده شما روشن شود، عرض کردند خدا ما را فدای تو گرداند، به خدا سوگند ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه بر حال شما می گرییم که دشمنان دور تو را احاطه کرده اند و چاره ایشان نمی توانیم نمود، حضرت فرمود که خدا جزا دهد شما را به اندوهی که بر حال من دارید و به مواساه شما با من بهترین جزای پرهیزکاران ، پس آن حضرت را وداع کردند و به سوی میدان شتافتند و مقاتله کردند تا شهید گشتند.

شهادت حنظله بن اسعد شبامی رحمه الله

حنظله بن اسعد، قد مردی علم کرد و پیش آمد و در برابر امام علیه السلام بایستاد و در حفظ و حراست آن جناب خویشتن را سپر تیرد و نیزه و شمشیر ساخت . و هر زخم سیف و سنانی که به قصد امام علیه السلام می رسید به صورت و جان خود می خزید و همی ندا در می داد که ای قوم . من می ترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید، و می ترسم بر شما برسد مثل آن عذابهائی که بر امتهای گذشته وارد شده مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان طریق کفر و جحود گرفتند و خدا نمی خواهد ستمی برای بندگان ، ای قوم ! من بر شما می ترسم از روز قیامت ، روزی که رو از محضر بگردانید به سوی جهنم و شما را از عذاب خدا نگاه دارند ه ای نباشد، ای قوم مکشید امام حسین علیه السلام را پس مستاصل و هلاک گرداند خدا شما را به سبب عذاب ، و به تحقیق که بی بهره و ناامید است کسی که به خدا افترا بندد و از این کلمات اشاره کرد به نصیحتهای مومن آل فرعون با آل فرعون .

و موافق بعضی از مقاتل حضرت فرمود ای حنظله بن سعد خدا تو را رحمت کند دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب شدند، هنگامی که سر بر تافتند از آنچه که ایشان را به سوی حق دعوت کردی و بر تو بیرون شدند و تو را و اصحاب تو را ناسزا و بد گفتند و چگونه خواهد بود حال ایشان الان و حال آنکه برادران پارسای تو را کشتند. پس حنظله عرض کرد راست فرمودی فدایت شوم ، آیا من به سوی پروردگار خودم نروم و با برادران خود ملحق نشوم ؟ فرمود بلی شتاب کن و برو به سوی آنچه که از برای تو مهیا شده است و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و گفت :

السلام علیک یا اباعبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و عرف بیننا و بینک فی جنته

فرمود: آمین آمین ، پس آن جناب در جنگ با منافقان پیشی گرفت و نبرد دلیرانه کرد و شکیبایی در تحمل شدائد نمود تا آنکه بر او حمله کردند و او را برادران شایسته اش ملحق نمودند.

مرحوم محدث قمی می افزاید: حنظله بن اسعد از وجوه شیعه و از شجاعان و فصحاء تعداد شده و او را شبامی گویند به جهت آنکه نسبتش به شبام (بر وزن کتاب موضعی است به شام) می رسد و بنوشبام بطنی می باشند از همدان (به سکون میم) (۶۰۷)

شهادت ابی اشتعثا البهدلی الکندی علیه الرحمه

راوی گفت : یزید بن زیاد بهدلی که او را ابوالشعشاء می گفتند شجاعی تیرانداز بود، مقابل حضرت سیدالشهدا علیه السلام به زانو در آمد و صد تیر بر دشمن افکند که ساقط نشد از آنها مگر پنج تیر، در هر تیری که می افکند می گفت :

انا ابن بهدله ، فرسان العرجله و سیدالشهدا علیه السلام می گفت خداوند تیر او به نشان آشنا کن و پاداش او را بهشت عطا کن .

پس کار زار کرد تا شهید شد.

شهادت جمعی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام

روایت شده که عمر بن خالد صیداوی و جابر بن حارث سلمانی و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله عائذی مقاتله کردند در اول قتال و با شمشیرهای کشیده به لشکر پسر سعد حمله نمودند، چون در میان لشکر واقع شدند لشکر بر دور آنها احاطه کردند و ایشان را از لشکر سیدالشهدا علیه السلام جدا کردند و جناب عباس بن امیرالمومنین علیه السلام حمله کرد بر لشکر و ایشان را خلاص نمود و بیرون آورد در حالی که مجروح شده بودند و دیگر باره که لشکر رو به آنها آوردند بر لشکر حمله نمودند و مقاتله کردند تا در یک مکان همگی شهید گردیدند. رحمه الله علیهم .

و روایت شده از مهران کابلی که گفت در کربلا مشاهده کردم مردی را که کارزار سختی می کند، حمله نمی کند بر جماعتی مگر آنکه ایشان را پراکنده و متفرق می سازد و هرگاه از حمله خویش فارغ می شود می آید نزد امام حسین علیه السلام و می گوید:

ابشر هدیت الرشد یابن احمدا

فی جنه الفردوس تعلو صعدا

پرسیدم کیست این شخص ؟ گفتند: ابو عمره حنظلی ، پس عامر بن نهشل تیمی او را شهید کرد و سرش را برید.

شهادت جون رحمه الله

ماه بنی غفاری و خورشید آسمان

هم روح دوستانی و هم سرو بوستان

جون مولی ابوذر غفاری رضی الله عنه در میان لشکر سیدالشهدا علیه السلام بود و آن سعادتمند نیز عبدی سیاه بود آرزوی شهادت نموده از حضرت امام حسین علیه السلام طلب رخصت کرد آن جناب فرمود تو متابعت ما کردی در طلب عافیت ، پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من ماذونی که طریق سلامت خویش جوئی . عرض کرد: یابن رسول الله من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده ام و امروز که در روز سختی و شدت شماست دست از شما بردارم . به خدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و رنگم سیاه است پس دریغ مفرمائی از من بهشت را تا بوی من نیکو شود و جسم من شریف و رویم سفید گردد. لا والله هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط سازم

این بگفت و اجازت حاصل کرد و به میدان شتافت و بیست و پنج نفر را به خاک هلاک افکند تا شهید شد. و در بعض مقاتل است که حضرت امام حسین علیه السلام بیامد و بر سر کشته او ایستاد و دعا کرد:

بارالها روی جون را سفید گردان وبوی او را نیکو و او را با ابرار محشور گردان و در میان او و محمد و آل محمـد علیهم السلام شناسائی ده و دوستی بیفکن .

و روایت شده : گاهی که مردمان برای دفن شهدا حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود رضوان الله علیه .

شهادت حجاج بن مسروق ، موذن حضرت امام حسین علیه السلام

حجاج بن مسروق موذن حضرت امام حسین علیه السلام به میدان آمد و رجز خواند:

اقدم حسینا هادیا مهدیا

فالیوم تلقی جدک النبیا

ثم اباک ذا الندی علیا

ذاک الذی نعرفه وصیا

و بیست و پنج نفر به خاک هلاک افکند پس شهید شد، رحمه الله علیه .

شهادت جوانی پدر کشته رحمه الله

جوانی در لشکر حضرت بود که پدرش را در معرکه کوفیان کشته بودند مادرش با او بود و او را خطاب کرد که ای پسرک من از نزد من بیرون شو و در پیش روی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله قتال کن . لاجرم آن جـوان به تحریک مادر آهنگ میدان کرد، جناب سیدالشهدا علیه السلام که او را دید فرمود که این پسر پدرش کشـته گشته و شاید که شهادت او بر مادرش مکروه باشد، آن جوان عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد مادرم مرا به قتال امر کرده ، پس به میدان رفت کارزار کرد و این جهان را وداع نمود، کوفیان سر او را از تن جدا کردند و به لشکرگاه امام حسین علیه السلام افکندند، مادر سر پسر را گرفت و بـر سـینه چسـبانیده و گفـت : احسـنت ای پسرک من ! ای شادمانی دل من ، وای روشنی چشم من ، و آن سر را با تمام غضـب بـه سـوی مـردی از سـپاه دشمن افکند و او را بکشت ، آنگاه عمود خیمه را گرفت و بر ایشان حمله کرد، پـس دو تـن از لشـکر دشـمن را بکشت ، جناب امام حسین علیه السلام فرمان کرد که از میدان برگردد و دعا در حق او کرد. (۶۰۸)

شهادت غلام ترکی

گفته شد که حضرت سیدالشهدا علیه السلام را غلام ترکی بود در نهایت صلاح و سداد و قـاری قـرآن بـود، در روز عاشورا آن غلام با وفا خود را بر

صف سپاه مخالفان زد، پس حمله کرد و بسیاری از مخالفان را به درک فرستاد، و بعضی گفته انـد هفتـاد نفـر از آن سیاه رویان را به خاک هلاک افکند و آخر به تیغ ظلم و عدوان بر زمین افتـاد، حضـرت امـام حسـین علیـه السلام بالای سرش آمد و بر او بگریست و روی مبارک خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت ، ان غـلام چشـم بگشود و نگاهش به آن حضرت افتاد و تبسمی کرد و مرغ روحش به بهشت پرواز نمود. (۶۰۹)

شهادت عمرو بن قرظله بن کعبت انصاری خزرجی

عمرو بن قرظه از برای جهاد قدم مردی در پیش نهاد و از حضرت سیدالشهدا علیه السلام رخصت طلبیـد و بـه میدان رفت و به تمام شوق و رغبت کارزار نمود تا جمعی از لشکر ابن زیـاد را بـه جهـنم فرسـتاد و هـر تیـر و شمشیری که به جانب امام حسین علیه السلام می رسید او به جان خود می خرید، و تا زنده بود نگذاشت که شر و بدی به آن حضرت برسد، تا آنکه از شدت جراحت سنگین شد، پس به جانب آن حضرت نگران شد و عرض

کرد: یابن رسول الله آیا به عهد خویش وفا کردم ؟ فرمود: بلی ، تو پیش از من به بهشت مـی روی رسـول خـدا صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و او را خبر بده که من هم بر اثر می رسم . پـس عاشـقانه بـا دشـمن مقاتله کرد تا شربت شهادت نوشید و رخت به سرای دیگر کشید. (۶۱۰)

شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع

سوید بن عمرو آهنگ قتال نمود واو مردی شریف النسب و زاهد و کثیر الصلاه بود، چون شیر شرزه حمله کرد و بر زخم سیف و سنان شکیبائی بسیار کرد چندان جراحت یافت که اندامش سست شد و در میان کشتگان بیفتاد و بر همین بود تا وقتی که شنید حسین علیه السلام شهید گردید. دیگر تاب نیاورده ، در موزه او کاردی بود او را بیرون آورده و به زحمت و مشقت شدید لختی جهاد کرد تا شهید گردید. قاتل او عروه بن بکار نابکـار تغلبـی و زید بن ورقاء است ، و این بزرگوار آخر شهید از اصحاب است . رحمه الله و رضـوانه علـیهم اجمعـین و اشـرکنا معهم اله الحق آمین .

ارباب مقاتل گفته اند که در میان اصحاب جناب امام حسین علیه السلام این خصلت معمول بود:

هر یک که آهنگ میدان می کرد حاضر خدمت امام می شد و عرض می کرد:

السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله

حضرت پاسخ ایشان می داد و می فرمود ما در عقب ملحق به شما خواهیم شد، و این آیه مبارکه را تـلاوت مـی کرد:

فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا (۶۱۱) (۶۱۲)

شهید یکپا

شهادتگاه کربلا گلستانی است که همه گونه گل دارد، و نمونه هایی از انواع گل های انسانیت در آن موجود است . شهیدان کربلا دو پا بودند، ولی شهید یکپا نیز در میان آنان وجود داشت . جهاد از یکپایان خواسته نشده ، ولـی شهید یکپا خود خواستار جهاد بود و جویای شهادت و جهاد خواستار او نبود و احضارش نکرد. شهید یکپای کربلا، مسلم ازدی است که یک پای خود را در جنگی از دست داده بود، و پیش از خود بـه بهشـتش فرسـتاده بـود. و پایش زودتر از خودش به بهشت رفت . خود در این جهان بود که پا در آن جهان گذارد. وه چه قدمی بزرگ !

در قانون جهانی ، معلولان جنگ نبایستی دیگر در جنگ شرکت کنند، ولی مسلم به قانون عشق پای بند بـود نـه قانون جنگ ، لنگ بود و به سوی کوی شهادت می دوید. با دوستش رافع که از یک عشیره بودند، از کوفه بیرون شد و رهسپار کوی شهادت گردید.

آیا پیاده می رفت و لنگ لنگان گام بر می داشت ؟ یا سواره بود؟ هر چه بود خود را از دید ماموران یزید نهـان می داشت . کوشید و کوشید و خود را به حسین علیه السلام رسانید.

وقتی به شهادتگاه کربلا رسید که تازه پیشوای شهیدان در آنجا فـرود آمـده بـود. مسـلم یکپـا، در زمـره صـف مدافعان نخستین حمله یزیدیان قرار گرفت ، یکپا جنگید و نبرد کرد تا شهید گردید. یار او رافع تا ظهر زنده بود و جانبازی کرد و نماز ظهر را با حسین به جای آورد، پس به میدان رفت و مبارزه طلبید و بـه جنـگ دو بـه دو پرداخت ، کوشید و کوشید تا جام شهادت نوشید. (۶۱۳)

فصل هشتم : شهادت خاندان بنی هاشم علیه السلام

علی اکبر بن حسین بن علی علیه السلام

ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام در یازدهم ماه شعبان سال ۳۳ هجرت جهان را به نور خود روشن ساخت . از عمر شریفش در واقعه کربلا حدود بیست و هفت سال می گذشته است موید ایـن مطلـب کـلام متفـق علیـه مورخان و نسب شناسان است که وی بزرگتر از امام سجاد علیه السلام که در کربلا بیست و سه سال داشته اند می باشد.

لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام وی دخت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی می باشد.

شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری و ابن جریر در تاریخ طبری ، ابن اثیر در کامل یعقـوبی در تـاریخ خود و سهلی در الروض الانف نام این بانو را همان لیلی ذکر کرده اند.

اما سبط بن جوزی در تذکره الخواص ، ابن جریر طبری در منتخب (که در ذیل صفحه ۱۹ از جلد ۱۲ تـاریخش آمده است) و خوارزمی در مقتل نام وی را آمنه آورده اند. تنها ابن شهر آشوب در مناقب از وی به بره دخـت عروه یاد کرده است . لیلا از خاندان شرف و عظمت قرار داشت و جدش (عروه) یکی از آن دو بزرگ مکه بـود که قریش گفتند:

لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم

چرا این قرآن بر مرد بزرگ یکی از این دو شهر نازل نمی شود؟ (۶۱۴)

کنیه علی اکبر علیه السلام

در زیارت علی اکبر که ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که در شان زیارت او: صورت بر قبر گذار و بگو: صلی الله علیک یا ابا الحسن ، و این را سه مرتبه تکرار نما. (۶۱۵)

این سید شهید، به اکبر (به معنی بزرگتر) ملقب شد به سبب فزونی سن او از امام سجاد علیه السلام بوده است . این امر را صریحا حضرت امام زین العابدین علیه السلام ذکر فرموده اند هنگامی که ابن زیاد بـه ایشـان گفـت : آیا خداوند علی را در واقعه کربلا نکشت ؟ فرمود: من برادر بزرگتر از خود داشتم که شما او را به قتل رساندید. در این مورد اسامی جماعتی از مورخین که از حضرت سجاد علیه السـلام بـه علـی اصـغر (علـی کـوچکتر) و از مشارالیه به علی اکبر یاد کرده اند به قرار زیر است .

۱ - ابن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک ، ج ۶، ص ۲۶۰ معروف به تاریخ طبری از حمید بن مسـلم نقـل می کند که می گوید: علی بن حسین اصغر علیه السلام را مشاهده نمودم در حالیکه بیمار بود...

همچنین او در منتخب در ذیل تاریخ مزبور ج ۱۲ ص ۱۹

قرائن و شواهد و اخبار دال بر منزلت رفیع او نزد پدرش سیدالشـهدا صـلوات الله علیـه و برتـری شـان وی بـر اصحاب و اهل بیت حضرتش به جز عمویش حضرت عباس علیه السلام می باشد. از جمله مورخین متفق القولند که چون امام حسین علیه السلام شب عاشورا با ابن سعد ملاقات نمود، دستور فرمود همگان از او دور شـوند. الا حضرت عباس علیه السلام و به حضرت علی اکبر علیه السلام و با ابن سعد نیز غلامش حفص و پسـرش بـاقی ماندند

و همچنین به هنگامی که در روز عاشورا امام حسین علیه السلام خطبه خواند و با شنیدن فریاد مظلومیتش اهـل حرم فریاد و شیون بلند ساختند، به برادرش عباس علیه السلام و فرزند علی اکبر علیـه السـلام فرمـود آنـان را ساکت سازید که به خدا قسم گریه بسیار در پیش دارند.

و نیز در روز هشتم محرم که اصحاب را امر به آوردن آب از شریعه فرات نمود، علی اکبر علیه السلام را قائد آنان برگزید. (۶۱۶)

مه هاشمی

یم فاطمی ، در سرمدی

گل احمدی ، مه هاشمی

زسرادقات محمدی

طلعت ظهور و جلالتی

به سما قمر، به نبی ثمر

به فاطمه در، به علی گهر

به حسن جگر، به حسین پسر

به چه قامتی و قیامتی

به ملک مطاع ، به خدا مطیع

به مرض شفا، به جزاشفیع

چه مقام بندگیش منیع

به چه بندگی و اطاعتی

ز قفا دو زن شده نوحه گر

یکی عمه گفت و یکی پسر

که نما به جانب ما نظر

به اشارتی و نظارتی (۶۱۷)

مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

آن فرزند رشید و جوان ناکام امام حسین علیه السلام به میدان تاخت . طلعتش از جمال پیغمبر خبر می داد و قوت بازویش چون حیدر صفدر (۶۱۸) اثر می نموده در ایستاد و این رجز را انشا کرد:

انا علی بن الحسین بن علی (۶۱۹)

من عصبه جد ابیهم النبی

و الله لا یحکم فینا ابن الدعی

اطعنکم بالرمح حتی ینسنی

اضربکم بالسیف احمی عن ابی

ضرب غلام هاشمی علوی

من علی پسر حسینم که پیغمبر جد او است . به خدا نباید زنازاده بر ما فرمانروایی کند. برای حمایت پدرم ، نیزه و شمشیر می زنم تا شمشیر کج شود.

آنگاه چون شیر شرزه به میدان رفت . چنان می نمود که حیدر کرار، ذوالفقار به دست گرفته و در معرکه صفین آهنگ قاسطین فرموده . به هر طرفی که روی می کرد لشکریان چون روباه شیر دیده هر یک به طرفی فرار می کردند، در این حمله یکصد و بیست تن از دلاوران را به جهنم واصل کرد.

در این زمان شدت عطش و کثرت جراحت و سنگینی سلاح او را آسیب عظیم می نمود. علی اکبر از میان دشمن صف را شکافت ، به محضر پدر آمد و عرض کرد:

یا ابه ! العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی ، فهل الی شربه من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء؟

ای پدرا! تشنگی مرا کشت و سنگینی سلاح مرا به تعب و خستگی عظیم افکند! آیا به شربتی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعدا قوتی به دست آورم ؟ خون چنان نمایش می داد که گویا لباس سرخ در بر کرده . امام حسین علیه السلام نگاهی به او کرد و گریست و فرمود: ای فرزند، بر محمد و علی و من سخت است که ایشان را دعوت کنی و اجابت نفرمایند و استغاثه کنی ، اعانت ننمایند و زبان علی اکبر را در دهان مبارک گذاشت و بمکید و انگشتر خود را بدو داد و فرمان داد که در دهان بگذارد و گفت :

به سوی دشمن بشتاب ، امروز شب نشده که جدت از شربتی تو را سقایت کند. پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد.

لشکر از چهار طرف به علی اکبر حمله کردند. توانایی از او برفت . دست در گردن اسب در آورد. اسب در میان سواران از این سوی بدان سوی می تاخت و بر هر سواری عبور می داد، زخمی بر علی اکبر می زد. بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند.

صدا زد: پدر جان ! جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر است مرا آب داد به شربتی که هرگز پس از این تشنه نخواهم شد. فرمود: ای حسین تعجیل کن که جامی از بهر تو ذخیره کرده ام تا در این ساعت بنوشی . حسین چون این ندا را شنید فرمود: خدا بکشد جماعتی را که تو را بکشتند. چه بسیار شگفتی می رود که این جماعت بر خداوند قاهر غالب جرات کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نهراسیدند و پرده حرمت آن حضرت را چاک زدند. هان ای فرزند، بعد از تو خاک بر سر دنیا و نیست و نابود باد آثار دنیا.

پس امام حسین علیه السلام مثل باز شکاری به طرف میدان رفت ، صفوف لشکر را بشکافت و مردم پراکنده شدند و صیحه می زد و علی همی گفت . چون بر سر علی رسید از اسب پیاده شد و علی را بر سینه خود بچسبانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد. علی اکبر چشم باز کرد و عرض کرد: ای پدر بزرگوار، می بینم که درهای آسمان باز شد و حوران بهشتی فرا آمدند و جام های سرشار از شربت بر کف دارند و مرا به سوی خویشتن می خوانند. اینک بدان سرای سفر می کنم و خواستارم که این پردگیان بی یار و بی یاور در سوگواری من چهره نخراشند. این بگفت و چراغ عمرش خاموش شد.

امام حسین فرزند شهیدش را برداشت ، به خیمه آورد و فریاد از اهل بیت برخاست . حمید بن مسلم گوید: زنی دیدم که از شدت اضطرار و اضطراب از میان خیمه بیرون دوید و خود را به روی نعش علی علیه السلام انداخت . گفتم : کیست ؟ گفتند: زینب دختر امیرالمومنین است این وقت حسین دست او را گرفت و به خیمه باز گردانید و فرمود: گریه شما بعد از این است . (۶۲۰)

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

مادر حضرت به نام لیلا دختر برزه بن عروه بن مسعود ثقفی است . (۶۲۱)

جوانی بود هیجده ساله ، در فصاحت لسان و ملاحت دیدار و نیکویی خلق و موزونی خلق و خوی هیچ کسی در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النبیین نبود نام و کنیت از جد داشت ، چه او را به نام علی و به کنیت

ابوالحسن گفتند و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و در بین مردم به جمع محاسن و محامد معروف بود. چنان که روزی معاویه در ایام خلافت خویش گفت : سزاوارتر امروز کیست که در مسند خلافت بنشیند؟

حاضران گفتند: از تو کسی سزاوارتر ندانیم . اینها مزدوران و جیره خوارانی بودند که برای خوشایند معاویه جمله فوق را گفتند. ولی معاویه گفت : نه ، چنین نیست ، بلکه برای خلافت سزاوارتر علی اکبر است که جدش رسول خدا است و شجاعت بنی هاشم

چون علی اکبر علیه السلام اهل و عشیرت را کشته دید و پدر را یک تنه و تشنه در میان لشکر دشمن نگریست ، دیگر نتوانست تحمل کند و عرض کرد:

جانم فدای تو باد، رخصت فرمای تا من نیز از این قوم انتقام بگیرم و جانبازی آیت به روزی دانم و چندان اصرار نمود که دستور یافت . پس پردگیان خیمه های عصمت را یک یک وداع گفت ، صدای وامحمداه از اهل بیت رسول الله بلند شد.

چون امام حسین علیه السلام علی اکبر را به میدان روانه نمود، سخت گریه کرد و سبابه مبارک را به سوی آسمان فراز کرد و گفت :

ای پروردگار من . گواه باش اینک جوانی به مبارزت این جماعت می شتابد که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق و منطق با پیغمبر تو و ما هرگاه به دیدار پیغمبر تو مشتاق می شدیم به علی نگاه می کردیم .

ای پرودگار من . بازدار از ایشان برکات زمین را و انبوه ایشان را پراکنده فرما و بدران پرده این جماعت را و پراکنده ساز ایشان را و بیفکن این گروه را در طرق متفرقه ، چه این جماعت ما را دعوت کردند که نصرت کنند. چون ما اجابت کردیم آغاز عداوت نمودند و طریق مقاتلت گرفتند.

آنگاه با صدای بلند رو به ابن سعد کرد و گفت : ای پسر سعد، چه افتاد تو را؟ خداوند قطع کند رحم تو را، (یعنی اولاد تو در روزی زمین نماند) و مبارک نکند تو را در هیچ امری و آرمانی ، و مسلط کند بر تو کسی را که در رختخواب تو را بکشد به کیفر آن که قطع کردی و رحم مرا (یعنی نگذاشتی از علی اکبر اولاد برای من بماند) و نگران نشدی قربت و قرابت مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله .

آنگاه به آواز بلند این آیه را خواند که درباره اهل بیت و فضیلت آنان نازل شده است :

ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم (۶۲۲)

زبان حال امام حسین علیه السلام

بیش از این بابا دلم را خون مکن

زاده لیلی مرا مجنون مکن

خیز بابا تا از این صحرا رویم

رو به سوی خیمه لیلا رویم

این بیابان جای خواب ناز نیست

ایمن از صیاد تیرانداز نیست

قاسم بن الحسن علیه السلام

پسر بزرگ امام حسن علیه السلام قاسم است که در کربلا هنوز بالغ نشده بود مادرش ام ابی بکر و اسمش رمله بود.

این یادگار سبط اکبر در مهد تربیت عمویش نشو و نما یافت . در ادب میوه شجره ولایت است و در صورت مانند شب چهارده دارای خال هاشمی و جمال بسیار زیبایی بود. شب عاشورا با عمویش مصاحبه کرد که مشحون بر ایمان و قوت قلب و نمونه ای از تربیت اوست وقتی مسلم شد که فردا جنگ می شود آمد خیمه شخصی عمویش

قاسم عرض کرد عموجان کار شما با این مردم به کجا کشید به صلح یا جنگ ؟

فرمود به جنگ

قاسم : مگر حسب و نسب خودتان را معرفی نفرمودید؟

امام حسین علیه السلام : آری گفتم ، امام دل آنها سیاه است و موعظه در آن اثری نمی کند.

قاسم : عمو جان ! فردا چه کسانی کشته می شود؟

امام حسین علیه السلام نخواست بگوید تو هم کشته می شوی ، فرمود از مردان جز پسر عمویت زین العابدین کسی باقی نخواهد ماند.

قاسم : آیا من هم کشته می شوم ؟

حسین علیه السلام : کشته شدن در نظرت چگونه است ؟

قاسم گفت : به جان خودت از عسل شیرین تر است

قاسم علیه السلام دو ساله بود که پدرش شهید شد و در مهد تربیت حسینی بزرگ شد. آن روح بلند و همت عالی در این جوان هاشمی اثری عمیق کرده و در روز عاشورا وقتی قاسم علیه السلام به میدان رفت لشکر او را تحقیر می کردند و با آمدن او به میدان امام حسین علیه السلام را شماتت می نمودند، اما قاسم علیه السلام چنان جنگ کرد گویی یک قهرمان تازه نفس جنگجویی است که ازرق شامی را با چهار پسرش که از شجاعان عرب بودند بکشت و بر قلب لشکر بتاخت تا یکجا بر او حمله کردند و شهیدش نمودند.

این جوان مجسمه فضیلت و ادب و اخلاق بود (۶۲۳) و این شعر آخرین کلام اوست :

اتراه حسین اقام یصلح نعله

بین العدی کیلا یرده بمحتفی

غلبت علیه شامه حسنیه

ام کان بالاعداء بمحتفی

شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام دید قاسم بن حسن علیه السلام بیرون آمده آماده جنگ است . برادر زاده را در آغوش گرفت و با هم گریستند تا این که بی هوش شدند. پس از آن که به هوش آمد از حسین علیه السلام اجازه جهاد خواست . آن حضرت اجازه نداد. پس آن جوان به دست و پای حضرت افتاد و بوسه می داد تا اذن میدان گرفت و به جنگ بیرون آمد و اشک بر گونه هایش روان بود و می گفت :

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی الموتمن

هذا حسین کالا سیر المرتهن

بین اناس لا سقوا صوب المزن

انی انا القاسم من نسل علی

نحن و بیت الله اولی بالنبی

جنگ سختی کرد تا این که سی و پنج نفر را به درک واصل نمود.

در امالی صدوق است که پس از علی اکبر قاسم بن حسن به میدان جنگ رفت و گفت :

لا تجزعی نفسی فکل فان

الیوم تلقین ذوی الجنان

ابوالفرج و طبری از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت : پسری به جنگ ما بیرون آمد - گویی رویش پاره ماه بود. شمشیر در دست ، پیراهن و زره در بر و نعلین در پای داشت که بند یکی گسیخته بود. فراموش نمی کنم که آن نعل پای چپ بود. پس عمرو بن سعد بن نفیل ازدی لعنه الله گفت : به خدا سوگند که براو حمله کنم . من گفتم : سبحان الله . این چه کار است که تو می کنی . آن گروهی که بر گرد آن هستند وی را کفایت کنند.

گفت : والله بر وی حمله کنم . پس حمله کرد و بتاخت . ناگهان با شمشیر بر آن جوان زد که به روافتاد و گفت : یا عماه

حمین بن مسلم گفت : پس امام حسین علیه السلام سر برداشت و بدو تیز نگریست چنان که باز سر بر می دارد و تیز می نگرد. آنگاه مانند شیر خشمگین حمله کرد و عمرو دست را سپر کرد و حسین علیه السلام دست او را از مرفق جدا ساخت .

پس فریاد زد که سپاهیان شنیدند و امام حسین علیه السلام کناری رفت . سواران اهل کوفه تاختند تا عمرو را از دست امام حسین علیه السلام برهانند. چون سواران تاختند، سینه اسبان با عمرو برخورد و او بیفتاد و اسبان عمرو را لگد کوب کردند. چیزی نگذشت که جان بداد لعنه الله .

چون گرد و غبار فرو نشست ، امام حسین علیه السلام را دیدم بر سر آن پسر ایستاده و او پای بر زمین می شود و امام حسین علیه السلام می گفت : دور باشند از رحمت خدا این قوم که تو را کشتند و جد تو دشمن ایشان باد در روز قیامت .

آنگاه گفت : به خدا سوگند بر عموی تو سخت گران آید که تو او را بخوانی و اجابت تو نکند یا اجابت او تو را سودی ندهد (به روایت ملهوف). امروز کینه جو بسیار است و یاور اندک . پس او را برداشت بر سینه خود و گویی اکنون می نگرم دو پای آن پسر بر زمین کشیده می شد.

طبری می نویسد: امام حسین علیه السلام سینه او را بر سینه خود نهاده بود. حمید گفت : من با خود گفتم : می خواهد چه کند؟ پس او را آورد و نزدیک پسرش علی بن الحسین نهاد علیه السلام با کشتگان دیگر از اهل بیت خود که برگرد او بودند. پرسیدم . این پسر کیست ؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

همچنین روایت شده که امام حسین علیه السلام گفت : خدایا، شماره اینها را برگیر، آنها را پراکنده ساز و بکش و هیچ یک از آنها را باقی نگذار و هرگز آنها را نیامرز. ای عموزادگان من ، شکیبایی نمایید، ای اهل بیت من ، صبر کنید که بعد از امروز هرگز ذلت و خواری نبینید. (۶۲۴)

شهادت ابوبکر بن الحسن علیه السلام

ابوبکر بن الحسن که مادرش ام ولد بوده و با جناب قاسم علیه السلام برادر پدری مادری (۶۲۵) بود. عبدالله بن عقبه غنوی او را به قتل رسانید.

و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که عقبه غنوی او را شهید کرد، و سلیمان بن قته اشاره به او نموده در این شعر

و عند غنی قطره من دمائنا

و فی اسد اخری تعد و تذکر

محدث قمی رحمه الله علیه گوید: دیدم در بعض مشجرات نوشته بود ابوبکر بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام شهید گشت در طف و عقبی برای او نبود و تزویج نموده بود امام حسین علیه السلام دخترش سکینه را به او و خون او در بنی غنی است . (۶۲۶)

شهادت احمد بن الحسن علیه السلام

مامقانی می نویسد: احمد فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام در سن شانزده سالگی همراه عموی بزرگوارش در کربلا حضور داشت و در روز عاشورا پس از یک مبارزه شدید به شهادت رسید. مادر بزرگوار او ام بشر دختر ابی مسعود انصاری در میان بانوان اهل بیت در کربلا بود. ناسخ می نویسد: احمد بن الحسن نوجوانی شجاع و بیباک بود. او از امام حسین علیه السلام اجازه نبرد گرفت و در سه حمله پیاپی ۱۹۰ نفر را به هلاکت رساند. (۶۲۷)

ابوالفضل العباس علیه السلام سخن می گوید

در بعضی از کتب مقاتل آمده است که ، حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا به برادران گرامی خود، می فرمود: امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نماییم . نیز می فرمود: ای برادران من ، امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمایید و چنین خیال نکنید که حسین علیه السلام برادر ماست و ما پسران یک پدر هستیم ، نه چنان است ، آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و نور دیده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است . چون امام حسین علیه السلام جان نثاری آن بزرگواران را مشاهده نمود، گریه بر وی مستولی گردید و فرمود: ای برادر، خداوند عالمیان به تو جزای خیر دهد. (۶۲۸)

شهادت برادران حضرت عباس علیه السلام

روز عاشورا پس از حملات طرفین و پیشقدمی اصحاب و شهادت یکایک آنان ، نوبت به جانبازی اقوام و خویشان امام علیه السلام رسید. اول کسی که از بنی هاشم به شهادت رسید حضرت علی اکبر علیه السلام بود، چنانکه در زیارت ناحیه می خوانیم : السلام علی اول قتیل من خیر نسل سلیل من سلاله ابراهیم الخلیل

سپس متناوبا و متوالیا، یکی بعد از دیگری با اجازه امام ، به میدان رفتند و شهید شدند، تا آنکه صدای غربت حضرت امام حسین علیه السلام بلند شد. حضرت عباس علیه السلام برادران خود را خواست و فرمود: اینک من به جای پدر شما هستم و میل دارم ببینم شما در برابر چشم من در راه اسلام و یاوری حضرت امام حسین علیه السلام فداکاری نمایید

بردران مادری حضرت عباس علیه السلام که در عاشورا به شهادت رسیدند از قرار زیرند:

۱. عبدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام

السلام علی عبدالله بن امیرالمومنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصه کربلا المضروب مقبلا و مدبرا لعن الله قابتله هانی بن ثبت الحضرمی (از زیارت ناحیه مقدسه)

مادرش ام البنین دختر حزام بن خالد است .

احمد بن محمد به سندش از عبدالله بن حسن و عبیدالله بن عباس روایت کرده است : روزی که عبدالله بن علی بن ابیطالب علیه السلام درکربلا به شهادت رسید بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و فرزندی از او به جای نماند. احمد بن عیسی نیز از ضحاک مشرقی نقل می کند که گفت : عباس بن علی علیه السلام به برادرش عبدالله فرمود: پیش روی من به میدان جنگ برو تا جانبازی تو را ببینم و در شهادتت ماجور شوم ، زیرا تو را فرزندی نیست . عبدالله به میدان رفت و از لشکر دشمن هانی بن ثبیت حضرمی به مبارزه او آمد و او را شهید نمودند.

۲. جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام

السلام علی جعفر بن امیرالمومنین الصابر بنفسه محتسبا و النائی عن الاوطان مغتر بالمستسلم المنزل المشکور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی (زیارت ناحیه)

مادر او نیز ام البنین علیه السلام بود، و همچنین برادرش فرزندی از خود بر جای نگذاشت . در النظیم می نویسد: امیرالمومنین علیه السلام این پسر را به پاس دوستی و علاقه ای که به برادرش ، جعفر طیار داشت ، جعفر نامید. ضحاک مشرقی ، در حدیثی که فوقا گذشت ، روایت کرده که عباس بن علی علیه السلام او را برای کشتن مقدم داشت .

جعفر بن علی بن ابیطالب علیه السلام پس از عبدالله اجازه نبرد گرفت و به میدان رفت . با اینکه ۱۹ سال بیش نداشت ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که به دشمن وارد ساخت ، شهید شد. به گفته ضحاک : جعفر نیز به دست هانی بن ثبیت کشته شده است ، ولی بر اساس حدیثی که نصر بن مزاحم از امام باقر علیه السلام نقل کرده ، قتل وی به دست خولی اصبحی - لعنه الله علیه - صورت گرفته است . (۶۲۹)

انی انا جعفر ذوالمعالی

ابن علی الخیر ذی النوال

حسبی بعمی شرفا و خالی

۳. عثمان بن علی بن ابی طالب علیه السلام

السلام علی عثمان بن امیر المومنین سمی عثمان بن مظعون ، لعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی و لابانی الدارمی (زیارت ناحیه)

مادر او نیز ام البنین علیه السلام بود و چنانچه از عبیدالله بن حسن و عبدالله بن عباس روایت شده ، عثمان بن علی هنگام شهادت ۲۱ سال داشت . نیز از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من او را به نام برادرم ، عثمان بن مظعون ، عثمان نام نهادم .

عثمان بن علی علیه السلام ، آنگاه که دو برادرش شهید شدند، به میدان رفت و این شعر را خواند:

انی انا العثمان ذوالمفاخر

شیخی علی ذو الفعال الظاهر

آمده عثمان به جنگ ، تیغ یمان در یمین

بهر قتال شما فرقه بی شرم و دین

صبح سعادت رسید وقت صبوح من است

شربت کوثر چشم از قدح حور عین

کوفی و شامی چرا تیغ کشند بر حسین ؟

در دلشان هیچ نیست بهره ز ایمان یقین ؟

در حدیث ضحاک مشرقی آمده است که خولی اصبحی او را هدف تیر قرار داد و آن تیر وی را بر زمین افکند و در این موقع ، مردی از قبیله ابان بن دارم با شتاب آمده و او را به قتل رسانید و سر آن حضرت را بریده و همراه خود برد.

شهادت این سه برادر، جراحت بزرگی بود که بر قلب داغدار حضرت عباس علیه السلام وارد شد. (۶۳۰)

پس از آن سه تن نیز، عباس بن علی علیه السلام ، بزرگترین و آخرین فرزند ام البنین علیه السلام بود که به شرحی که گذشت ، به میدان رفت و به شهادت رسید.

حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام در یک نگاه

اسم : عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

کنیه : ابوالفضل

لقب : قمر بنی هاشم ، باب الحوائج ، طیار، اطلس ، سقا و غیره

تولد: ۴ شعبان سال ۶۴ هجری در مدینه طیبه (اقوال دیگر نیز در تاریخ آمده است)

شهادت : محرم الحرام سال ۶۱ هجری ، در کربلای معلی ، کنار نهر علقمه

پدر: امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ، مولود کعبه ، شهید محراب و مظلوم تاریخ

مادر: فاطمه کلابیه ، معروف به ام البنین علیه السلام

عمر مبارک : ۳۵ سال

سمت در کربلا: پرچمدار و فرمانده ارتش سیدالشهدا امام حسین علیه السلام ، و سقای تشنه لبان .

خلیفه غاصب زمان به هنگام شهادت : یزید بن معاویه لعنه الله علیه

قاتل : حکیم بن طفیل سنبسی

عبد صالح

از رئیس مذهب شیعه ، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دستور رسیده است که در زیارتنامه آن بزرگوار بخوانیم :

السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیرالمومنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم . (۶۳۱)

سلام بر تو ای بنده شایسته خدا، و مطیع امر خدا و رسول او، و مطیع امیرالمومنین و حضرت حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم

آن بزرگوار تن به شهادت داد و دست از یاری برادر، که حامل و مدافع حقیقت دین بود، برنداشت . پس از او براستی عبد صالح بوده است . بنابراین خوب است نمازگزاران توجه داشته باشند که در سلام نماز وقتی می گویند: السلام علینا و علی عبادالله الصالحین سلام به آن حضرت هم داده و می دهند، از هر کجا که باشند.

امیرالمومنین علیه السلام دست فرزند را می بوسد!

پس از ولادت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام ام البنین علیه السلام قنداقه او را به دست امیرالمومنین علیه السلام داد که با خواندن اذان و اقامه در گوش وی ، از همان آغاز حق ببیند و حق بشنود.

حضرت در گوش راست فرزند اذان ، و در گوش چپش اقامه گفت و نام او را، به نام عمویش عباس ، عباس نهاد ثم قبل یدیه و استعبر و بکی (۶۳۲)

سپس دستهای او را بوسید و قطرات اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دستها یوم الطف در کنار شریعه فرات در راه یاری برادرش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهد شد.

و از اینجاست که گفته اند: می توان دست فرزند را، از سر عطوفت و شفقت ، بوسید. چنانکه وارد است رسول خدا صلی الله علیه و آله دست دخترش ، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را می بوسید.(۶۳۳)

و وی را به جای خود می نشانید. و از اینجا کثرت عطوفت شاه ولایت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام مظلوم تاریخ ، نسبت به این مولود بزرگوار معلوم می شود (۶۳۴)

فاطمه زهرا علیه السلام و دستهای بریده عباس علیه السلام

نقل شده است که در روز قیامت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : به فاطمه علیه السلام بگو برای شفاعت و نجات امت چه داری ؟ علی علیه السلام پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حضرت فاطمه علیه السلام ابلاغ می کند و فاطمه علیه السلام در جواب می گوید: یا امیرالمومنین کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس . ای امیر مومنان ، برای ما در مقام شفاعت ، دو دست بریده پسرم ، عباس ، کافی است . (۶۳۵)

امام حسین و قمر بنی هاشم علیه السلام

آن حضرت در عصر تاسوعا به برادر بزرگوارش ، قمر بنی هاشم علیه السلام ، فرمود:

ارکب بنفسی انت یا اخی ، حتی تسالهم عما جاء هم برادر، جانم به فدایت ! سوار بر اسب شو و نزد آنان رو و بپرس که از چه رو بدینجا آمده اند؟ (۶۳۶)

از اینجا باید پی به عظمت قمر بنی هاشم علیه السلام برد که شخصیتی چون حسین بن علی علیه السلام ، که امام علی الاطلاق و واسطه فیض بین خالق و عالم ممکنات است از سر لطف ، به وی فدایت شوم می گوید!

امام زین العابدین و قمر بنی هاشم علیه السلام

امام چهارم علیه السلام می فرماید: و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهدا یوم القیامه (۶۳۷)

برای حضرت ابوالفضل علیه السلام در نزد خداوند تبارک و تعالی مقام شامخی است که همه شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می خورند. (۶۳۸)

امام صادق و قمر بنی هاشم علیه السلام

پیشوای ششم شیعه علیه السلام می فرماید:

کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره ، صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء احسنا، و مضی شهیدا (۶۳۹): عموی ما، عباس بن علی علیه السلام ، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه برادرش ابا عبدالله علیه السلام جهاد کرد و نیکو از امتحان بر آمد و به شهادت رسید.

حضرت بقیه الله و قمر بنی هاشم علیه السلام

در زیارتنامه منسوب به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می خوانیم :

السلام علی العباس بن امیرالمومنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعه یداه

سلام بر عباس فرزند امیر مومنان علیه السلام که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود، دنیایش را در راه تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفاظت از برادرش قربانی ساخت ...

در این سلام حضرت بقیه الله حجه بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به چند فضیلت از فضایل حضرت عباس علیه السلام اشاره فرموده است :

۱. جانش را نثار برادر کرد .

۲. دنیا را وسیله نیل به آخرت قرار داد

۳. نگهبان سپاه و خیام حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و سعی فراوان کرد تا آب را به لب تشنگان برساند.

۴. دو دستش در راه جهاد فی سبیل الله قطع شد.

سپس حضرت می فرماید: خدا لعنت کند دو قاتل او یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل را (۶۴۰)

به دریا پا نهاد و، خشک لب بیرون شد از دریا

مروت بین ، جوانمردی نگر، غیرت تماشا کن !

از ملاحظه کلمات ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - در باب قمر بنی هاشم علیه السلام ، برای انسان یقین حاصل می شود که فرزند رشید ام البنین علیه السلام نزد آن بزرگوارن از مقام و منزلت بس بزرگی برخوردار است ، چنانکه کرامات مذکور در بخش پایانی کتاب حاضر نیز بروشنی موید این امر می باشد. (۶۴۱)

شجاعت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام

از شهامت و شجاعت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داستانها گفته اند. با همه آمادگی دشمن ، و با وجود و قشون فراوانی که جناح خصم در میدان کربلا گرد آورده بود، باز هم شجاعت او پشت آنان را می لرزانید و لذا برای دفع این خطر، در نظر گرفته بودند که به هر نحو شده اباالفضل العباس علیه السلام را از امام حسین علیه السلام جدا کنند، و به مناسبت نسبتی که شمر از سوی مادر با وی داشت این ماموریت را بر عهده او گذاشتند ولی او نیز از این ماموریت ناکام و نومید برگشت . (۶۴۲)

صاحب کتاب کبریت احمر پس از نقل داستانی شگفت از شجاعت و جنگاوری حضرت عباس علیه السلام می گوید: صحت این داستان استبعادی ندارد، زیرا عمر آن جوان به طور تقریب هفده سال بوده ، خوارزمی در کتاب مناقب می گوید: وی جوانی کامل بوده است .

داستان مزبور، به روایت خوارزمی (در کتاب : مناقب ، صفحه ۱۴۷) چنین است : در جنگ صفین ، مردی از لشگر معاویه خارج شد که او را کریب می گفتند. وی به قدری شجاع و قوی بود که هرگاه در همی را با انگشت ابهام خود می فشرد، نقش سکه آن محو می گردید!

کریب به میدان آمد و فریاد کشید و بر آن شد که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را به قتل برساند. مرتفع بن وضاح زبیدی گام پیش نهاد و برای مبارزه با کریب به میدان رفت ، ولی شهید شد. بعد از او، شرحبیل بن بکر برای مبارزه با کریب شتافت و او نیز به شهادت رسید. پس از وی ، حرث بن حلاج شیبانی برای قتال کریب قیام کرد، ولی او هم کشته شد.

مشاهده این صحنه برای علی بن ابیطالب علیه السلام موجب نگرانی و ناراحتی گردید، لذا فرزند بزرگوارش ، حضرت اباالفضل العباس علیه السلام ، را که مردی کامل بود خواست و به وی دستور داد از اسب خود پیاده شود و لباسهای خویش را از تن بیرون آورد.

حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام لباسهای فرزندش ، قمر بنی هاشم علیه السلام ، را پوشید و بر اسب وی سوار شد. آگاه لباسهای خود را به تن عباس علیه السلام پوشانید و اسب خویش را نیز به او داد.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام این عمل را بدین لحاظ انجام داد که وقتی به میدان کریب برود، کریب آن حضرت را نشناسد، مبادا بترسد و فرار کند. هنگامی که حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مقابل کریب قرار گرفت ، وی را به داد عالم آخرت آورد و او را از غضب و سخط خداوند بر حذر داشت .

ولی کریب در جواب اسدالله الغالب گفت : من با این شمشیرم افراد زیادی را از قبیل تو کشته ام ! این را گفت و به حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حمله کرد. آن شیر بیشه شجاعت نیز با ضربتی که بر فرق کریب زد، او را دو شقه نمود. موقعی که علی بن ابیطالب علیه السلام کریب را به جزای خود رسانید، به مکان خویشتن بازگشت و به فرزند برومندش ، محمد بن حنفیه ، فرمود: تو در کنار کشته کریب توقف کن ، زیرا خونخواه وی پیش خواهد آمد.

محمد امر پدر را ااجرا کرد و نزدیک پیکر کریب ایستاد. یکی از عموزادگان کریب به میدان آمد و راجع به قتال وی از او سوال کرد. محمد گفت : من به جای قاتل کریب می باشم . وی با محمد به جنگ پرداخت و محمد او را کشت . پس از وی دیگری آمد و محمد او را نیز به اولی ملحق کرد. و بدینگونه ، خونخواهان کریب یکی پس از دیگری به جنگ محمد آمدند تا تعداد کشتگان به هفت نفر رسید. (۶۴۳)

جوان نقابدار

علامه محمد باقر بیرجندی (متوفی ۱۳۵۲ قمری)، در کبریت احمر (جلد ۳ صفحه ۲۴) می گوید: در بعضی کتب معتبره دیدم که در جنگ صفین هنگامی که قشون معاویه آب را بر روی اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بسته بودند، قمر بنی هاشم علیه السلام در حمله به لشگر معاویه بیرون آوردن آب از تصرف ایشان با برادرش امام حسین علیه السلام همراه بود. نیز می گوید: روایت شده که در یکی از روزهای جنگ صفین ، مردم دیدند از لشگر امیرالمومنین علیه السلام جوانی که نقاب به صورت انداخته ، هیبت و صلابت و شجاعت از او ظاهر و هویداست و تقریبا به سن شانزده ساله می باشد، بیرون آمده و اسب خود را در میدان جولانی داد و مبارز طلبید. معاویه ابوالشعثاء را به حرب او فرمان داد. ابو الشعثاء گفت :

مردم شام مرا با هزار سوار مقابل می دانند و تو می خواهی مرا به جنگ کودگی بفرستی ؟ من هفت پسر دارم ، یکی از آنان را به جنگ او می فرستم تا حساب او را برسد! ابوالشعثا پسر اولش را به میدان نبرد نهادند و جوان کشته شد و پس از وی بترتیب یکایک پسران وی در میدان نبرد نهادند و جوان نقابدار آنان را نیز به جهنم فرستاد.

ابواشعثاء که اوضاع را اینچنین دید، دنیا در نظرش تاریک شده و خود به میدان آمد اما او نیز کشته شد و دیگر کسی جرات میدان رفتن را نکرد. آنگاه جوان نقابدار عنان به جانب لشگر امیرالمومنین علیه السلام برگردانید. اصحاب امیرالمومنین علیه السلام از شجاعت وی سخت در حیرت بودند و از خود می پرسیدند که این جوان نقابدار کیست ؟ تا آنکه امیرالمومنین علی علیه السلام آن جوان را طلبید و نقاب از صورت مبارک وی برداشت ، آنگاه بود که دیدند وی قمر بنی هاشم حضرت اباالفضل العباس علیه السلام است . (۶۴۴)

نگاهی به شجاعت و جنگاوری قمر بنی هاشم علیه السلام در روز عاشورا بیفکنیم

در جنگ تن به تن روز عاشورا حضرت عباس علیه السلام ۲۵۰ دلاور را به هلاکت رسانید به گونه ای که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت :

که یا رب چه زور و چه بازوست این

مگر با قدر هم ترازوست این

برای دفعه بعد که همگی اصحاب و بنی هاشم شهید گشتند و کسی باقی نماند و صدای العطش کودکان در حرمسرا بلند بود، غیرت و حمیت آن شهسوار به جوش آمد و برای آوردن آب اجازه میدان خواست .

ماردبن صدیق ، از جمله شجاعان لشگر عمر سعد بود، مردی قوی هیکل نظیر مرحب خیبری و عمرو بن عبد ود، و بسیار رشید و دارای قامتی بلند و بدنی قوی و هیبتی موحش و تنومند از شجاعان نامی عرب ، در حالی که زره محکمی به تن داشت و نیزه بلند بر دست و خود مخروطی بر سر و بر اسبی قوی هیکل سوار بود، میدان آمد و فریاد زد ای جوان شمشیرت را بینداز و بدان کسی که به سوی تو آمده قلبی پر عطوفت دارد و با مهربانی دلش به حال حوانی تو می سوزد که با این سیما و منظر به دست وی کشته شود و به علاوه ننگ دارم که با این عظمت جثه و شجاعت ، جوانی را بکشم ؟ بهتر است موعظه مرا بپذیری و ترک مخاصمه کنی ، و او را با ابیاتی چند موعظه کرد.

حضرت ابا الفضل علیه السلام در جوابش فرمود: ای دشمن خدا بیانات شیوای ترا شنیدم ، لکن آنها مانند بذریست که در زمین شوره زار یا زمین سخت بپاشند، خیلی دور است که عباس خود را به تو تسلیم نماید تا از طوفان بلا نجاتش بخشی ، و اما از حذاقت من سخن راندی ، این نسبت میراثی است که از خاندان نبوت به ما رسیده و ما فدائی دین هستیم و به شهادت افتخار می کنیم و در مصائب صابر و بر سختی ها شاکر و در تمام امور بر خدا توکل داریم ، و اما تو ای مارد از فضایل محرومی و خصال اسلامی در تو نیست ، نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد، من شاخه ای از شجره طیبه نبوت هستم و آن که از این شجره باشد موید من عندالله بوده و هیچ وقت تحت قیود و بندگی ابنا زمان واقع نخواهد شد. در بین این گفت و شنودها اباالفضل علیه السلام خود را مهیا کرد و از جا جست و سر نیزه مارد را گرفت و از دست او در آورد و با نیزه خودش بر سینه او زد و از اسب به زمین انداخت ، لشگریان مبهوت شدند و چون دیگر طاقت جنگ نداشت شمر فریاد زد مارد را دریابید که حضرت مهلتش نداد و سر او را جدا کرد.

جهاد با نفس اباالفضل علیه السلام

حضرت عباس علیه السلام در ستیز با دشمن ، براستی سنگ تمام گذاشت : بدنش مجروح گشت ، دستهایش جدا شد، بر فرق سرش عمود آهنی زدند و تیر به چشم و به مشک آب او رسید، کشت و...کشته شد... لکن جهاد با نفس او ذی قیمت تر است که با لب تشنه کف آب را تا نزدیک دهان آورد ولی از لب تشنه برادر و کودکان و اطفال تشنه او یاد کرد و آب را بر روی آب ریخت !

چرا عباس علیه السلام را سقا نامیدند

زمانی که ابن زیاد به عمر سعد نامه نوشت که به من خبر رسیده است امام حسین علیه السلام حفر چاه می کند اینک امام حسین علیه السلام را از آب منع کن ، و از طرف دیگر نیز ذخیره آب در خیمه های

امام حسین علیه السلام رو به پایان می رفت ، امام حسین علیه السلام حضرت عباس علیه السلام سپسالار کربلا را طلبید و بیست سوار و سی تن پیاده ملازم رکاب آن حضرت کرد تا از شریعه آب آوردند.

حضرت عباس علیه السلام صبر کرد تا شب تاریک شد، سپس چون شیر غران به سوی شریعه روان شد. زمان حرکت ، هلال بن نافع بجلی از پیش روی عباس علیه السلام روان بود و نخستین کسی بود که وارد شریعه شد. عمرو بن حجاج گفت : کیستی و اینجا چه می کنی ؟ گفت : یک تن ؛ پسر عم تو، آمده ام تا آب بنوشم . عمر گفت بنوش ، بر تو گوارا باد! هلال گفت : ای عمرو مرا آب می دهی ، ولی پسر پیغمبر و اهل بیت او را تشنه می گذاری تا از عطش هلاک شوند؟

عمرو گفت : راست گفتی ، لکن چه توان کرد؟ ماموریت دارم و باید آن را به نهایت برسانم . هلال چون این سخن بشنید، ندا در داد که ای اصحاب حسین در آیید! عباس سلام الله علیه چون شیر شرزه با جماعت خود به شریعه در آمد، و از آن سوی عمرو نیز به افراد خود فرمان جنگ داد و تنور رزم افروخته گشت . اصحاب امام حسین علیه السلام نیمی به مقاتلت پرداختند، و نیمی مشکهای خود را از آب پر کردند. در این جنگ از لشگر عمرو بن حجاج ، جمعی مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته و مجروح گشتند، ولی از اصحاب امام حسین علیه السلام کسی را آسیبی نرسید. پس حضرت عباس علیه السلام بسلامت بازگشت و اصحاب امام و اهل بیت علیه السلام سیراب شدند و از اینجاست که عباس را سقا نامیدند. (۶۴۵)

شهادت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام

حضرت عباس پرچمدار ارتش اباعبدالله الحسین علیه السلام ملقب به سقا است . چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند. آن حضرت قد بلند بالایی داشت ، بر پشت اسب قوی و فربه می نشست ، پای مبارکش بر زمین می رسید. او را از مادر و پدر سه برادر بود که هیچ کدام را فرزند نبود. ابوالفضل علیه السلام اول ایشان را به جنگ فرستاد تا کشته ایشان را ببیند و اجر مصائب ایشان را درک کند. بعد از آن همه کشت و کشتار آن حضرت نزد امام حسین علیه السلام آمد و اجازه میدان خواست و گفت : می خواهم جانم را فدای تو گردانم . امام از شنیدن آن سخنان جانسوز به گریه در آمد و فرمود: ای برادرا! تو صاحب لوای منی ، چون تو نمانی کسی با من نماند. ابوالفضل علیه السلام عرض کرد: سینه ام تنگ شده و از زندگانی دنیا سیر گشته ام و اراده کرده ام که از این مردم منافق خونخواهی کنم . امام علیه السلام فرمود: پس الحال که عازم سفر آخرت شده ای ، آبی برای کودکانم فراهم بنما.

حضرت حرکت کرده در مقابل لشکر ایستاد. هر چه پند و اندرز به آنان گفت ، سخن آن حضـرت در قلـب آن بی دینان اثری نکرد. ناچار حضرت عباس به خدمت برادر شتافت و هرچه مشاهده کرده بود به عرض امام علیه السلام رساند. بچه ها در کنار خیمه دور حضرت اباالفضل را گرفته ناله می کردنـد و بـا صـدای بلنـد العطـش ، العطش می گفتند:

حضرت ابوالفضل علیه السلام بی تابانه سوار بر اسب شد و نیزه بر دست گرفت و مشکی برداشـت و بـه سـوی آب فرات حرکت کرد. چهار هزار نفر مثل دیوار، کنار شریعه صف کشیده بودند. حضرت را دور کردند و تیرهـا به چله کمان به طرف حضرت انداختند. حضرت علیه السلام رجز می خواند.

از هر سو که حمله می کرد لشکر متفرق می شدند مثل این که روباه از شیر فرار کند. به روایتی هشتاد تن را بـه خلاک هلاکت افکند تا به شریعه وارد شد و خود را به آب فرات رسانید. چون خسته و تشـنه بـود کفـی از آب برگرفت تا بنوشد. تشنگی سید الشهدا علیه السلام و اهل بیت او را یاد آورد، آب را از کف بریخـت ، مشـک را پر از آب کرد و بر کتف راست افکند و از شریعه بیرون شتافت تا خود را به لشکرگاه برادر برساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند، لشکر که چنین دیدند راه او را گرفتند و از هر طرف او را احاطه کردند و آن حضـرت مانند شیر غضبان بر آن منافقان حمله می کرد و راه می پیمود. ناگاه نوفل الازرق و به روایتی زید بن ورقا کمـین کرده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل او را کمک کرد و تشجیع نمود. پس تیغی حواله آن جناب کرد. آن شمشیر بر دست راست آن حضرت رسید و از تن

جدا شد. حضرت ابوالفضل علیه السلام فورا مشک را به دوش چـپ افکنـد و تیـغ را بـه دسـت چـپ داد و بـر دشمنان حمله کرد و این رجز را می خواند:

و الله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

پس مقاتله کرد تا ضعف عارض آن حضرت شد. دگر باره نوفل و به روایتی حکیم بن طفیل لعین از کمین بیرون جست و دست چپش را از بند بینداخت ، حضرت عباس علیه السلام این رجز خواند:

یا نفس لاتخشی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبی سدی المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

و مشک را به دندان گرفت و همت گماشت تا شاید آب را به آن لب تشنگان آل رسول برساند که ناگـاه تیـری بر مشک آب آمد و آب آن بریخت و تیر دیگر بر سینه اش رسید و از اسب در افتاد.

سپس فریاد برداشت که ای برادر، مرا دریاب و به روایت مناقب ، ملعونی عمودی از آهن بر فـرق مبـارکش زد که با بال سعادت به ریاض جنت پرواز کرد. چون جناب امام حسین علیه السلام صدای برادر شنید خود را به او

رسانید، برادر خود را دید در کنار فرات با تن پاره پاره و مجروح با دست های بریده در کنار علقمه افتاده است .
پس بگریست و فرمود:
الان انکسر ظهری و قلت حیلتی
اکنون پشت من شکست و تدبیر و چاره من گسسته گشت (۶۴۶)
کفی از محیط سخاوت جدا شد
برادر چه آخر ترا بر سر آمد
که سرو بلند تو از پا در آمد
چه شد نخل طوبی مثال قدت را
که یکباره بی شاخ و برگ و برآمد
چه از تیشه این ستم پیشه مردم
به شاخ گل و نونهال تر آمد
دریغا که آیینه حق نما را
بسی زنگ خون بر رخ انور آمد
چه خورشید خاور به خون شد شناور
مهی کز فروغ رخش خاور آمد
ندانم که ماه بنی هاشم را
چه بر سر از این قوم بداختر آمد
ز سر دار رحمت سری دید زحمت
خدنگ مخالفت به بال و پر آمد
دو دستی جدا شد ز یکتا پرستی
که صورتگر نقش هر گوهر آمد
کفی از محیط سخاوت جدا شد
که قلزم در او از کفی کمتر آید
دریغا که دریا دلی ز آب دریا
برون با درونی پر از اخگر آمد
عجب در یکدانه خشک لعلی
ز دریا برون با دو چشم تر آمد
ز سوز عطش بود دریای آتش
دهانی که سرچشمه کوثر آمد
دریغا که آن رایت نصر آیت
نگونسر ز بیداد یک صرصر آمد (۶۴۷)
زبان حال ام البنین علیه السلام
چشمه خور در فلک چارمین

سوخت ز داغ دل ام البنین
مرغ دلش زار چو مرغ هزار
داده ز کف چار جوان گزین
کعبه توحید از آن چارتن
یافت ز هر ناحیه رکنی رکین
قائمه عرش از ایشان به پای
قاعده عدل از آنها متین
نغمه داودی بانوی دهر
کرده بسی آب دل آهنین
زهره ز ساز غم او نوحه گر
مویه کنان حور عین
یاد ابوالفضل که سر حلقه بود
بود در آن حلقه ماتم نگین
ناله و فریاد جهان سوز او
لرزه در افکنده به عرش برین
کای قد و بالای دلارای تو
در چمن ناز بسی نازنین
غره غرای تو الله نور
نقش نخستین کتاب مبین
طره زیبای تو سرو قدم
غیب مصون در خم او چین چین
کعبه فرو ریخت چه آسیب دید
رکن یمانی ز شمال و یمین
زمزم اگر خون بفشاند رواست
از غم آن قبله اهل یقین
ریخت چه بال و پر آن شاهباز
سوخت ز غم شهپر روح الامین
آه از آن سینه سینا مثال
داد ز بیدادی پیکان کین
طور تجلای الهی شکافت
سر انا الله به خون شد دفین
عاقبت از مشرق زین شد نگون
مهر جمانتاب به روی زمین

خرمن عمرم همه بر باد شد
میوه دل طعمه هر خوشه چین
صبح من و شام غریبان سیاه
روز من امروز چه روز پسین
چار جوان بود مرا دلفروز
و الیوم اصبحت و لا من بنین
لا خیر فی الحیاه من بعدهم
فکلهم امسی صریعا طعین
خون بشو ای دل که جگر گوشگان
قد و اصلوا الموت بقطع الوتین
نام جوان مادر گیتی مبر
تذکرینی بلیوث العرین
چون که دگر نیست جوانی مرا
لا تدعونی و یلکم ام البنین
مفتقر از ناله بانوی دهر
عالمیان تا به قیامت غمین
از دیوان کمپانی

محمد بن عباس بن امیر المومنین علیه السلام

السید عبدالرزاق المقرم النجفی در کتاب العباس ، ص ۱۹۵ می نویسد که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام پنج اولاد داشت عبیدالله و الفضل و الحسن و القاسم و یک دختر، ولی ابن شهر آشوب نام یکی از فرزندان او را محمد دانسته و او را از شهدای طف بشمار آورده است . (۶۴۸)

فرزند شهید قمر بنی هاشم علیه السلام

محمد و عبدالله از جمله فرزندان قمر بنی هاشم علیه السلام هستند که به گفته مورخان در کربلا به شهادت رسیده اند. گویند: حضرت ابوالفضل علیه السلام در میان فرزندان خویش علاقه تامی به محمد داشته ، به حدی که آن پسر را از خود جدا نمی کرده است ، در عین حال پس از شهادت برادران ، شمشیر به کمرش بست و اذن جنگ برای او حاصل نمود و فرمود: ای نور دیده ، از محنت آباد جهان به سوی خرم آباد جنان رهسپار شو که ساعتی نمی گذرد به تو ملحق خواهم شد. محمد دست عموی خویش ، حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام را بوسید و با عمه وداع کرد و به میدان شتافت . جنگ او در کتب مقاتل دیده نمی شود، ولی ابن شهر آشوب و دیگران ، محمد بن عباس علیه السلام را در شمار شهدای کربلا آورده اند. قاتل وی نیز عنصری تبهکار و سنگدل از طایفه بنی دارم است که داغ او را به دل پدرش قمر بنی هاشم علیه السلام گذارد. شهادت این پسر چهارده یا پانزده ساله ، پدرش را سخت بیازارد. (۶۴۹)

گریه امام حسین علیه السلام برای قمر بنی هاشم علیه السلام

مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه صفحه ۱۳۰، قسم اول از جلد چهارم ، در بخش مربوط به مقتل حضرت عباس بن علی علیه السلام برادر امام حسین علیه السلام نقل می کنند:

حضرت عباس علیه السلام توانایی حرکت نداشت ، چون زخمها او را سنگین کرده بود، امام حسین علیه السلام برای شهادت او گریه سختی کرد. (۶۵۰)

پس از شهادت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به دستهای مقطوع وی نظر افکنده و آن تن پاره پاره را نظاره کرد، سخت گریست و فرمود: اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت . پس فریاد برآورد: و اغوثاه بک یا الله و اقله ناصراه ! ناگاه دو جوان ، مثل دو ماه ، از خیمه بیرون آمدند: یکی محمد بن عباس علیه السلام و دیگری برادر او قاسم بن عباس علیه السلام بود و می گفتند: لبیک یا مولی نحن بین یدیک . آن حضرت فرمود: شهادت پدر شما را کفایت می کند آن دو برادر عرض کردند: لا والله یا عماه ، پس دو برادر دست و پای عمو را بوسیدند و با عمه ها وداع کرده روی به میدان نهادند. یکی دویست و پنجاه تن از آن ملاعین و دیگری هشتصد و بیست تن را به جهنم فرستاد سپس هر دو به شهادت رسیدند. (۶۵۱) (۶۵۲)

شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل علیه السلام

محمد بن ابوطالب فرموده : اول کی که از اهل بیت امام حسین علیه السلام به مبارزت بیرون شد عبدالله بن مسلم بود و رجز می خواند و می فرمود:

اليوم القى مسلما و هو ابى

و فتيه بادوا على دين النبى

ليسوا بقوم عرفوا بالكذب

لكن خيار و كرام النسب

من هاشم السادات اهل النسب

پس کارزار کرد و نود و هشت نفر را در سه حمله به درک فرستاد، پس عمرو بن صبیح او را شهید کرد، رحمه الله علیه

ابوالفرج گفته : مادرش رقیه دختر امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بوده ، و شیخ مفید و طبری روایت کرده اند که عمرو بن صبیح تیری به جانب عبدالله انداخت و عبدالله دست خود را سپر پیشانی خود کرد آن تیر آمد و کف او را بر پیشانی او بدوخت ، عبدالله نتوانست دست خود را حرکت دهد پس ملعونی دیگر نیزه بر قلب مبارکش زد و او را شهید کرد.

و بعضی از مورخین گفته اند که بعد از شهادت عبدالله بن مسلم آل ابوطالب علیه السلام جملگی به لشگر حمله آوردند، جناب سیدالشهدا علیه السلام که چنین دید ایشان را صیحه زد و فرمود: صبرا علی الموت یا بنی عمومتی

هنوز از میدان برنگشته بودند که از بین ایشان محمد بن مسلم بن زمین افتاد و کشته شد. رضوان الله علیه ، و قاتل او ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بود. (۶۵۳)

شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام به مبارزت بیرون شد و این رجز خواند:

اشکو الی الله من العدوان

فعال قوم الردی عمیان

قد بدلوا معالم القرآن

و محکم التنزیل و التبیان

و اظهروا الکفر مع الطغیان

پس ده نفر را به خاک هلاک افکند، پس عامر بن نهشل تمیمی او را شهید کرد. ابوالفرج گفته که مادرش خوصا بنت حفص از بکر بن وائل است .

شهادت عون به عبدالله بن جعفر علیه السلام

در مناقب است : عون به مبارزت بیرون شد و آغاز جدال کرد و رجز خواند:

ان تنکرونی فانا ابن جعفر

شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر

کفی بهذا شرفا فی المحشر

پس قتال کرد و سه تن سوار و هیجده تن از پیادگان از مرکب حیات پیاده کرد، آخر الامر به دست عبدالله بن قطنه شهید گردید.

ابوالفرج گفته : مادرش حضرت زینب کبری عقیله بنی هاشم علیه السلام دختر امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بنت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

شهادت عبدالرحمن بن عقیل علیه السلام

عبدالرحمن بن عقیل به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:

ابی عقیل فاعرفوا مکانی

من هاشم و هاشم اخوانی

کهول صدق ساده الاقران

هذا حسین شامخ البنیان

و سید الشیب مع الشبان

پس هفده تن از فرسان لشکر را به خاک هلاک افکند، آنگاه به دست عثمان بن خالد جهنی به درجه رفیعه شهادت رسید.

طبری گفته که گرفت مختار در بیابان دو نفری را که شرکت کرده بودند در خون عبدالرحمن بن عقیل و در برهنه کردن بدن او، پس گردن زد ایشان را، آنگاه بدن نحسشان را به آتش سوزانید.

شهادت جعفر بن عقیل علیه السلام

جعفر بن عقیل علیه السلام به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:

انا الغلام الابطحی الطالبی

من معشر فی هاشم من غالب

و نحن حقا ساده الذوائب

هذا حسين اطيب الاطايب
پس دو نفر و به قولی پانزده سوار را به قتل رسانید و به دست بشر بن سوط همدانی به قتل رسید.
و دیگر عبدالله الاکبر بن عقیل علیه السلام ، که عثمان بن خالد و مردی از همدان او را به قتل رسانیدند.
و محمد بن مسلم بن عقیل علیه السلام را ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی شهید کرد.
و محمد بن ابی سعید بن عقیل علیه السلام را لقیط بن یاسر جهنی به زخم تیر شهید کرد. (۶۵۴)
حضرت علی اصغر علیه السلام
کودک شیر خواری که بیش از شش ماه نداشت در حرم امام حسین بود به نقل ابی مخنف پس از شهادت علی اکبر یک مرتبه صدای زنان خیام بلند شد امام آمد فرمود شما را چه شده گفتند طفل شیر خوار سه روز است آب نخورده و از شدت عطش خود را به زمین انداخت امام ، شیر خوار خود را گرفت و سردست بلند کرد عرض کرد پروردگارا تو می دانی غیر از این کودک کسی را ندارم و این شیر خوار از شدت عطش برخود می پیچید آنگاه برد طرف لشکر و برای او آبی خواست .
فبینما هو یخاطبهم اذ اتاهم سهم مسموم له ثلاث شعب من شقی میشوم لعنه الله علیه فذبح الطفل من الاذن الی الاذن
هنوز سخن سیدالشهدا تمام نشده بود که تیر سه شعبه زهر آلود عقید بن سمعان یا حرمله بن کاهل اسدی بر گلوی از گل نازکتر علی اصغر نشست پدر دید فرزندش چون ماهی به خود می غلطد و خون جاری شد دست برد زیر گلوی علی اصغر و خون او را گرفت به جامه مالید و به آسمان پاشید و عرض کرد خدایا شاهد باش این قوم بر ذریه پیغمبرت رحم نکردند. شیر خواره را به سینه چسباند در حالی که خون جاری بود و عقب خیام برد و دو رکعت نماز خواند و دفن کرد و اشعاری بسرود. (۶۵۵)
مسعودی و ابوالفرج اصفهانی و طبری نوشته اند چون امام حسین علیه السلام تنها ماند دیگر از مردان جز علی بن الحسین علیه السلام کسی را نداشت آمد با عبدالله رضیع وداع کند او را گرفت ببوسد در حال بوسه تیری از گوش امام گذشت و به گلوی نازک علی اصغر نشست و بعضی هم نوشته اند که امام این کودک را دید از تشنگی به خود می پیچد به میدان برد سر دست بلند کرد گفت ای قوم این شیر خوار من محتاج آب است با یک شربت آب خطر مرگ او را بر طرف کنید هنوز سخنش تمام نشده بود که تیر دشمن آمد و او را به خون آغشت و امام او را پشت خیام دفن کرد ولی دشمن بی شرم او را بیرون آورد و سر او را هم بریدند و جز اسرا به شام بردند الا لعنه الله علی القوم الظالمین .
و بالرضیع اتاه سهم ردی
حضیث ابوه کالقوس من سفقه
قد خضب حسبه الدما فقل
بدر سما قد اکتسبی شفقه
وقت جان دادن لبش چون پسته بود
من بمیرم دست و پایش بسته بود
شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام بزرگترین درد بر دل ابی عبدالله علیه السلام بود چنانچه فرمود ویل لهولاء القوم اذا کان جدک المصطفی خصمهم و عظمت مصیبت این کودک از این جا معلوم می شود که حضرت

امام حسین علیه السلام برای هیچ کس روز عاشورا نماز نخواند مگر برای این طفل رضیع و هیچیک از شهدا را دفن نکرد مگر علی اصغر علیه السلام و خون او را نمی گذاشت به زمین برسد و بسیار در شهادت او پریشان شد و به خدا شکایت این مردم را کرد. (۶۵۶)

در شهادت طفل شیرخوار

چون امام حسین علیه السلام جوانان و دوستان خود را کشته دید، خود آهنگ جنگ کرد و فریاد زد:

هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله اغاثتنا؟ هل من معین یرجو عند الله فی اعانتنا؟ (۶۵۷)

آیا کسی هست که دشمن را از حرم پیغمبر براند و دور کند، آیا خدا پرستی هست که از خدا بترسد و ما را اعانت کند، آیا فریاد رسی هست که برای ثواب ما را یاری کند؟

پس صدای زنان به شیوه بلند شد و امام علیه السلام نزدیک خیمه آمد و با زینب علیه السلام گفت : آن فرزند صغیر را به من ده تا او را وداع کنم . پس او را بگرفت و خواست ببوسد. حرمله بن کاهل اسدی لعنه الله علیه تیری بیفکند که در گلوی طفل آمد و او را ذبح کرد. شاعر خوب گفته است :

و منعطف اهوی لتقبیل طفله

فقبل منه قبله السهم منحرا

برای بوسیدن طفل خود خم شد، اما تیر پیش از وی بر گلوگاه او بوسه زد. پس آن طفل را به زینب داد و گفت : او را نگاه دار و خود دو دست زیر گلوی گرفت و چون با خون پر شد به طرف آسمان پاشید و گفت : چشم خدا می بیند، آنچه بر من آمد سهل باشد. شیخ مفید در مقتل این طفل گفته که امام حسین علیه السلام جلو چادر نشست و عبدالله بن حسین فرزند او را آوردند، طفل بود، او را بر دامن نشانید، مردی از بنی اسد تیری افکند او را ذبح کرد.

ابی مخنف گفت : عقبه بن بشیر اسدی گفت که ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: ای بنی اسد، ما از مشا خونی طلب داریم . گفتم : گناه من چیست رحمک الله یا اباجعفر، آن چه خونی است ؟ فرمود: پسرکی از آن حسین علیه السلام نزد او آوردند و در دامنش بود که یکی از شما تیر افکند و او را ذبح کرد. پس حسین علیه السلام دست از خون او پر کرد و بر زمین ریخت و گفت : ای پروردگار، اگر نصرت را از آسمان بر ما بسته ای ، پس بهتر از آن نصیب ما کن و از این ستم کاران انتقام ما را بگیر.

وسبط در تذکره از هشام بن محمد کلبی حکایت کرد که چون حسین علیه السلام آنها را دید که بر کشتن وی متفق اند، مصحف را برگرفت و بگشود و بر سر نهاد و فریاد زد: میان من و شما این کتاب خدا و جدم محمد رسول الله ، ای مردم به چه سبب خون مرا حلال می دارید؟

و نیز گفته شده است : حسین علیه السلام صدای طفلی شنید که از تشنگی می گرید. دست او را بگرفت و فرمود: ای مردم ، اگر بر من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم کنید. پس مردی از آنها تیری افکند و آن طفل را ذبح کرد و حسین علیه السلام بگریست و می گفت : خدایا حکم کن میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاری کنند، آنگاه ما را کشتند. پس ندایی از آسمان رسید: ای حسین ، او را رها کن که وی را در بهشت دایه ای معین است .

و بعد از آن گوید: حصین بن تمیم تیری افکند که در لب آن حضرت جای گرفت و خون از دو لبش روان گشت و می گریست و می گفت : خدایا، سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشان من می کنند. و ابن نما گوید: آن طفل را با کشتگان اهل بیت بنهاد. و محمد بن طلحه در مطالب السوول از کتاب الفتوح نقل کرده است که امام علیه السلام فرزند صغیری داشت ، تیری آمد و او را بکشت . پس او را به خون آغشته کرد و با شمشیر زمین را بکند و بر وی نماز بگزاشت و به خاک سپرد.

در احتجاج آمده است که چون تنها بماند و کسی با او نبود مگر علی بن الحسین علیه السلام و پسری شیر خوار که نامش عبدالله بود، آن پسر را روی دست بگرفت تا وداع کند، ناگهان تیری بیامد و او بر سینه او نشست و او را ذبح کرد. پس امام علیه السلام از اسب به زیر آمد و با غلاف شمشیر قبری کند و او را به خون بیاغشت و دفن کرد و برخاست . (۶۵۸)

زبان حال حضرت رباب علیه السلام

جان مادر زبرم از چه جدا گشتی تو
همره باب گرامی به کجا رفتی تو
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو
از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو
تو گشائی لب و من سیر مکم غبغب تو
تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو
به کجا رفتی و اینک به کجای آمده ای
با فغان رفتی و خاموش چرا آمده ای
آتش از نو مزن این سینه سوزان مرا
پنجه آور بخراش تو پستان مرا
شیر اگر نیست مرا شیره جان می دهمت
ز سرشک مژگان آب روان می دهمت
هوسم بود که تو لب به سخن بگشایی
هر زمان عقده من از دل من بگشایی
غنچه لب به تکلم به چمن بگشائی
نیست راهست نمائی و دهن بگشائی

شهادت طفلی از آل امام حسین علیه السلام

ارباب مقاتل گفته اند که طفلی از سراپرده جنان امام حسین علیه السلام بیرون شد که دو گوشواره از در در گوش داشت و از وحشت و حیرت به جانب چپ و راست می نگریست و چندان از آن واقعه هولناک در بیم و اضطراب بود که گوشواره های او از لرزش سر و تن لرزان بود. در این حال سنگین دلی که او را هانی لعین ، ابن ثبیت می گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود. و گفته اند که در وقت شهادت آن طفل شهر بانو مدهوشانه به او نظر می کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت .

لکن مخفی نماند که این شهربانو غیر والده امام زین العابدین علیه السلام است ، چه آن مخـدره در ایـام ولادت فرزندش وفات کرد. (۶۵۹)

کوچولوی شهید

کوچولوها ناتوانند و نیاز به کمک دارند، بار سنگین جنگ را بر دوش آنها گذاردن ، دشمنی بـا انسـانیت اسـت . کشتن کوچولوها، بزرگ ترین جنایت است . ناتوان کشی در هیچ مذهبی روانیست . کوچولو اگر گنـاهی مرتکـب شود، کیفر نخواهد داشت ، بلکه تنبیه می شود. میان کیفر و تنبیه فاصله بسیار است . کوچولوی بی گناه را کشتن ، زشت ترین جنایات و بزرگ ترین گناه است .

بشری که کوچولویی را بکشد بشر نیست و درنده تر از پلنگ ، و سمی تر از مار کبری ، و نجس تر از سگ هـار است . در قانون شکار حیوانات ، شکار جانداران خورد ممنوع است . پس شکار انسان های خورد چگونـه خواهـد بود! ولی یزیدیان همه قوانین انسانیت و عواطف بشریت را زیر پا نهادند و از کشتار کوچولوهـای حسـینی دریـغ نکردند! کوچولویی که پاک تر از حور و پاکیزه تر از نور بود. کوچولویی که قدرت بر حمل سلاح نداشـت ، سـپر در دست نداشت ، دستش را سپر قرار داد و یزیدی پلید دست کودک را قطع کرد!

کوچولو یتیم هم بود، یتیمی که پدر را ندیده ، و در دامان عمو پرورش یافته . پس امام حسین هم عموی عبـدالله بود و هم پدر او. کوچولو در شکم مادر بود که پدرش امام مجتبی را شهید کردند. و عبدالله یتیم زاییده شد و در آغوش عموی مهربان جای گرفت و بزرگ شد، هر چند بزرگ بود و بزرگ زاده شـده بـود بـیش از ده بهـار از عمرش نگذشته بود که با عمو به کوی شهادت سفر کرد، و با پای خود به سوی شهادت دویدن گرفت .

از روز شهادت ساعتی چند گذشت که کوچولو عمو را ندید، و دست پر مهر بر سرش کشیده نشـد. فـراق عمـو، تاب را از وی ربود و شکیبایی نیارست . چرا؟ امام حسین علیه السلام روح بود و عبدالله پیکر، پیکـر بـدون روح نمی تواند زیست کند.

عبدالله به سوی میدان دوید، چون عمو به میدان رفته بود و دیگر باز نگشته بود. کوچولو وقتی به عمو رسید کـه حسین با پیکره پاره پاره بر زمین افتاده بود و نیرو و توانایی اش را از دست داده بود، دیگـر قـدرت بـر حرکـت نداشت ولی اراده آهنین ، همچون کوه پابرجا بود.

وقتی که عبدالله به سوی عمو می دوید، حسین علیه السـلام او را بدیـد، زینـب را صـدا زد و گفـت : خـواهرم ، عبدالله را نگهدار نگذار بیاید. زینب علیه السلام بدوید و عبدالله را بگرفت و خواست باز گرداند.

عبدالله به مقاومت پرداخت و گفت : به خدا سوگند از عمویم جدا نخواهم شد. زینب علیه السـلام او را بـه خـود واگذارد. عبدالله خود را به عمو رسانید، و در کنار عمو بایستاد. ناگهان بدید که ظالمی با شمشیری آهنگ حسین علیه السلام کرده ، عبدالله گفت :

می خواهی عمویم را بکشی ؟ و دست کوچکش را برای عمو سپر قرار داد آن بی رحـم دور از انسـانیت ، دریـغ نکرد و شمشیر را فرود آورد، و دست کوچک عبدالله را دو نیمه کرد و به پوستی آویزان گردید! کوچولو به گریه درافتاد، و مادر را صدا زد و به یاری طلبید.

امام حسین علیه السلام با کمال ناتوانی ، کوچولو را در آغوش گرفت و به نوازش پرداخت و گفت : صـبر کـن و در راه خدا حساب کن . خدا تو را به پدران پارسایت ملحق خواهد کرد. پس دست های امام حسین علیه السلام به سوی آسمان بلند شد و با خدایش به سخن پرداخت :

بار خدایا! باران آسمانت را از این مردم دریغ کن ، و از بهره های زمین محرومشان گردان ، و به حکومت های ظلم و ستم دچار شان ساز. این مردم دعوتمان کردند که یاری مان کنند، ولی بر ما تاختند و به کشتارمان پرداختند...

یزیدیان کوچولو را سر بریدند، و به پدران بزرگوارش ملحق کردند! کوچولو همان گونه که برای عمه سوگند خورده بود، از عمو جدا نگردید و با عمو به سوی بهشت جاویدان رفت . پند عمو را بپذیرفت ، تاب آورد، صبر کرد و به مقامی عالی برسید. هر چند شهادت بر کوچولو نیست ، ولی عبدالله شهید شد.

کوچولوتر

شهید کوچولوی دیگر که از کوچولو، کوچولوتر بود، او به میدان شهادت نیامد، ولی شهادت یافت . نامش محمد، نواده عقیل ، عقیل ، عموی بزرگ حسین علیه السلام بوده و از عرب شناسان نامی به شمار می رفته . کوچولو، پیش از حسین علیه السلام کشته شد، کوچولوتر بعد از حسین علیه السلام کشته شد. کوچولو شهادت عموی خود حسین علیه السلام را ندید. کوچولوتر شهادت عموزاده اش حسین علیه السلام را بدید. کوچولو از پیش رفت و کوچولوتر از دنبال . کوچولو ده ساله بود. کوچولوتر هفت ساله بود. محمد از عبدالله سه سال کوچک تر بود.

همان که امام حسین شهادت یافت ، و یزیدیان به سوی خیمه ها تاختند، تا بانوان حرم را اسیر کنند و آنچه هست ببرند! هر چند فضیلت و تقوا، شرافت و بزرگواری ایمان و عدل بردنی نیست و یزیدیان برای بردن آنها به سوی خیمه ها نتاختند. محمد که پیراهنی بر تن داشت و گوشواره هایش از گوش آویزان بود و همچنان تکان می خورد، از خیمه ای بیرون شد، هاج و واج بود و مات و مبهوت بدین سو و آن سو می نگریست .

هر کس به فکر خود بود. بزرگسالان از خرد سالان غافل شده بودند. آتش بود. غارت بود. تاخت و تاز بود، ولی انصاف نبود! رحم نبود! انسانیت نبود! محمد چوبی از چوب های خیمه ای را به دست گرفته ایستاده بود، ده سوار بدو نزدیک شدند، از میان آنها هانی حضرمی بدو نزدیک تر شد، نزدیک تر شد تا به کودک برسید. از اسب خم گردید و با شمشیر کودک را دو نیمه کرد!

کودکی که گناهی نداشت ، به میدان نیامد، سلاحی بر دست نداشت ، دفاعی نکرد، قدرت گریز نداشت . یزیدیان کودکان ناتوان و بی دفاع را کشتند و نشان دادند که شریرتر از بشر، خود بشر است . (۶۶۰)

بخش هشتم : شهادت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام

فصل اول : روز عاشورا

روز عاشورا امام حسین علیه السلام میمنه لشکر خود را به زهیر داد و میسر را به حبیب بن مظاهر و پرچم سلطنتی را به برادر رشیدش حضرت عباس علیه السلام داد و فرمود: ما چون لشکرمان کم است نمی توانیم از دو طرف بجنگیم ، لذا پشت خیمه را خندق بکنیم تا جنگ برای ما آسان باشد. خندق کندند و هیزم جمع نموده و آتش در خندق روشن کردند.

در کوفه و حوالی آن هیچ کس نمانده بود مگر آن که همه را خواه ناخواه به کربلا آورده بودند تا با شمشیر و نیزه و سنگ و عصا و غیره کار امام و اصحابش را تمام کنند و سه روز بود که آب را بر امام حسین علیه السلام و اصحاب او بسته بودند.

عمر سعد لعین میمنه لشکر خود را به عمرو بن الحجاج داد و میسره را به شمر بـن ذی الجوشـن ، و عـروه بـن قیس را بر سواران حاکم کرد و شبث بن ربعی را بر پیادگان . پس تمام این لشکر کفار در مقابل هفتاد و دو تـن بایستادند. امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت در میان دو صف ایسـتاد و فرمـود: ای قـوم ، مـرگ حـق . دست ذلت و حقارت به شما نخواهم داد. تمام لشکر کوفه و شام و بصره خاموش شدند و طبل ها و کوس ها فرو گذاشتند. امام حسین علیه السلام نزدیک آنان آمد و فرمود: در کشتن من تعجیل نکنید.

سپس ندا در داد یا شبث بن ربعی ، یا حجاج بن الخیر، یا قیس بن اشعث تا پنجاه نفر را صدا کرد و فرمـود: آیـا شما به من ننوشتید نامه زیادی که باغات ما سر سبز است و میوه ها فراوان ؟ من بر حسب دعوت های شما بـه طرف شما آمده ام . آنچه را که نوشتید اگر پشیمان شده اید بگذارید تا باز گردم و به طـرف روضـه جـد خـود مراجعت نمایم . (۶۶۱)

و اینک خطبه امام حسین علیه السلام که خود را معرفی نموده است :

خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

...متوکئا علی سیفه فنادی باعلی صوته فقال : انشدکم الله تعالی ، هل تعرفون ان جدی رسول الله صلی الله علیـه و آله ؟ قالوا: اللهم نعم . قال علیه السلام : انشدکم الله تعالی ، هل تعلمون ان امی فاطمه بنت محمد صلی الله علیـه و آله ؟ قالوا: اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان ابی علی بن ابی طالب علیه السلام ؟ قالوا: اللهـم نعـم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان جدتی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الامه اسـلاما؟ قـالوا: اللهـم نعـم . قـال انشدکم الله ، هل تعلمون ان سید الشهدا حمزه عم ابی ؟ قالوا: اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هـل تعلمـون ان هـذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و انا متقلده ؟ قالوا: اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان هـذه عمامـه رسول الله صلی الله علیه و آله انا لا بسها؟ قالوا: اللهم نعم . قال انشـدکم الله ، هـل تعلمـون ان علیـا کـان اولهـم اسلاما و اکثر هم علما و اعظمهم حلما و هو ولی کل مومن و مومنه ؟ قالوا: اللهم نعم . قال : فبم تستحلون دمـی و ابی الذائذ عن الحوض غدا یذود عنه رجالا لما یذاد البعیر الصادر عن الماء و لوا الحمد فی ید جدی یوم القیامـه ؟ قالوا: قد علمنا ذلک کله و نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشا. فاخذ الحسین علیه السـلام بطـرف لحیتـه (۶۶۲)

سالار شهیدان جگر گوشه ملکه اسلام فاطمه زهرا علیه السلام تکیه بر شمشیر خد نموده است . پـس بـا صـدای بلند فرمودن شما را به خدا سوگند می دهم که راست بگویید، آیا می شناسید مرا بر این که جد من رسول خـدا صلی الله علیه و آله ؟ عرض کردند: بلی . فرمود: قسم می دهم شما را به خدا، آیا می دانید که مادر من فاطمـه دختر محمد صلی الله علیه و آله است ؟ عرض کردند: بلی می شناسیم . فرمود: شما را به خدا سوگند می دهـم آیا می دانید که پدر من علی بن ابیطالب علیه السلام است ؟ عرض کردند: بلی می شناسیم . فرمود: قسـم مـی دهم شما را به خدا، می دانید که جده ام خدیجه دختر خویلد اسـت ، اول اسـلام آورنـده بـه پیـامبر از زنـان و فداکاری او برای اسلام ؟ عرض کردندن بلی . فرمود: به خدا سوگند می دهم شما را، آیا می دانیـد حمـزه سـید الشهدا عموی پدر من است ؟ عرض کردند: بلی . فرمود قسم می دهم شما را به خدا، آیا می دانید که جعفـر در بهشت پرواز می کند که خدا بدو دو بال داده است عموی من است ؟ عرض کردند: بلـی . فرمـود سـوگند مـی دهم شما را آیا می دانید این که این شمشیر رسول الله است و من آن را در دست دارم ؟ عرض کردنـد: بلـی . فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که این عمامه رسول خدا است و من آن را بـر سـرم بسـته ام ؟ عـرض

کردند: بلی . فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید این که علی علیه السلام اول مردمـان بـود کـه اسلام آورد و داماد پیامبر بود و از نظر علم سر آمد زمان بود؟ چنان که پیامبرصلی الله علیه و آلـه دربـاره اش فرموده است : انا مدینه العلم و علی بابها و ولی و مولای هر زن و مرد مومن بود؟ گفتند: بلی . فرمود: پـس چـرا حلال شمارید خون مرا و حال آن که پدرم دور کننده است از حوض کوقر گروه منافقان را در روز قیامـت و دور می سازد از آن گروهی از مردان را چنان که رانده می شود شـتر سـیراب شـده و رجـوع کننـده از آب در روز قیامت پرچم حمد در دست جد من خواهد بود. عرض کردند: به حقیقت همه اینهـا را دانسـته ایـم و مـا از تـو دست بردار نیستیم تا این که بچشی مرگ را با لب تشنه .

پس آن امام مظلوم صلوات الله علیه ریش مبارک خود را گرفت و فرمود: سخت و شدید غضب خدا بـر طایفـه یهود هنگامی که گفتند عزیر پسر خداست . و سخت و شدید شد غضب خدا بر طایفه نصارا هنگامی کـه گفتنـد مسیح پسر خداست و سخت شد غضب خدا بر طایفه مجوس هنگامی که آتـش پرسـتیدند بـه غیـر از خـدا. و شدید شد غضب خدا برگروهی که پیغمبر خود را شهید کردند. و سخت شد غضب خدا بر ایـن گـروه کـه اراده کشتن فرزند پیغمبر خود می کنند. (۶۶۳)

مولف گوید: ای انسان های غیور و متدین ، ببینید که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایـن خطبـه اتمـام حجت کرد. اگر این خطبه را بیان نمی فرمود شاید روز قیامت مردم می گفتند حسین خودش را معرفی نکـرد و الا او را نمی کشتیم .

حسین خود و یاران را برای رضای خدا و برای حفظ کتاب آسمانی قربانی کرد. اگر چـه در روز عاشـورا آخـرین لحظاتی که او تنها مانده ولی برای حق و پایدار ماندن حق سر می دهد، جوانان را می دهد، طفل شـیر خـوار مـی دهد. اگر چه او افتاده در میان گودی قتلگاه و یار و یاوری ندارد بدنش هم بعد از سه روز دفن می شود. مخالفان امام حسین علیه السلام خیال نکنند که او یک آرامگاه در کربلا دارد. بدانند که امام در ایـن عصـر میلیـون هـا آرامگاه دارد یعنی قلب تمام اراتمندان حضرتش آرامگاه حسین است .

در آتش رفتن هندوها در روز عاشورا

در بندی در اسرار الشهاده می فرماید: اکثر اهل چین بت پرستند و قریب به چهار صد خانه سنی هستند و قریب به سی یا چهل خانه شیعه امامی هستند و این جمعیت شیعه از اول محرم تا روز هفتم در میـدان وسـیعی هیـزم جمع می کنند و روز هفتم آنها را آتش می زنند و تا روز دهم آن هیزم ها مانند کوره آهنگری مـی سـوزد و روز عاشورا مانند دریای آتش موج می زند و مومنان جمع می شوند در مسجدی که قریب به آن میدان واقع است و پای برهنه حلقه می زنند و نوحه می کنند و به سر و سینه می زنند تا آن که برای ایشان حالت عجیبی روی مـی دهد و به آن حال میان آتش می روند. بعضی تا کمر میان آتش فرو می روند و بعضی تا زانو در میان آتـش راه می روند. و نیز نقل نموده است که در دکن که از توابع حیدر آباد هند است ، گودال مدور بزرگی حفر می کنند. پس درختان بسیار بزرگ تمرهندی که آتش آن به غایت سوزنده است از ریشه قطع می کننـد و میـان گـودال می اندازند و آنها را از شب هفتم تا شب عاشورا می سوزانند تا آن که آن گودال مانند دریای آتش شعله و موج می زند.

چون نیمه شب عاشورا بشود اهل آن شهر از پیر و جوان و طفل از منزل های خود بیرون می شوند. از آب چاهی که نزدیک آن مکان است غسل می کنند و برهنه می شوند و لنگی به جهت ستر عورت به کمر می بندند. پـس

عریان و پا برهنه و صیحه زنان و نوحه خوانان و شاه حسین گویان می آیند و علم ها را جلو آنها می کشند، و به جانب میدان آتش روانه می شوند در حالتی که در اطراف گودی جمعی ایستاده اند و آتش را باد می زنند و تا خاکستر آن برود. پس اول بزرگ ایشان با نیزه بلندی که در دست دارد داخل آتش می گردد و دیگران شاه حسین گویان و سینه زنان او را متابعت می کنند و همه در میان آتش روی زمین راه می روند. (۶۶۴)

خاک شفا

خانه پر نور از نور خدا دارد حسین
جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی آشنا گفتن خطاست
در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
هر کسی را بنگری مجذوب عشق روی اوست
دل اگر تابد به وی کهربا دارد حسین
تا شفا بخشد تمام روح هر بیمار را
در دیار کربلا خاک شفا دارد حسین
خیمه گاهش کعبه و آب فراتش زمزم است
قتگاهی برتر از کوه منا دارد حسین
بهر اسکات سکینه در وداع آخرین
بین قتلا و حرم سعی و صفا دارد حسین
حسان

زینبش می گفت که ای شمع سراپرده ناز
می کشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز
بود امیدم که تو ما را برسانی به حجاز
رشته عمر تو کوته شد و امید دراز
عقل را گفتم چه می گویی تو در حق حسین
گفت من خود مات و حیرانم خدا داناستی
عشق را گفتم تو بر گو گفت با بانگ بلند
من حسین اللهیم نی از کسم پرواستی
صغیر اصفهانی

گویا داغی ندیده

امام حسین علیه السلام پس از آن که تمام یارانش کشته شدند، خویشاوندانش در برابر چشمش چون برگ درخت به زمین ریخته ، برادران رشید و فرزندان دلیرش در حضورش جان دادند از خاندان عصمت تقویت روحی نموده و آنان را برای اسیری آماده فرمود، آن گاه قدم به میدان جنگ گذاشت و مانند شیر غران بر سپاه دشمن می تاخت ، گویی ابدا مصیبتی نکشیده ، داغی ندیده ، تشنگی در آن حضرت یافت نمی شود، با صدای بلند فریاد می زند:

الموت اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار
مرگ از زندگی با ننگ بهتر است ، و عار بهتر از داخل شدن در آتش است . آنگاه بر میسره حمله ور می شد و می فرمود:
انا الحسین بن علی
الیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی
آن گاه چنان به جنگ می پردازد که گویی آن حضرت یکه و تنها نیست ، مصیبتی نکشیده ، داغی ندیده ، تشنگی و سوزش جگر در آن حضرت راه ندارد. (۶۶۵)
نوشته اند: امام علیه السلام هزار و نهصد و پنجاه نفر از سپاه دشمن را به استثنای مجروحان به قتل رسانید تا اینکه عمر بن سد فریاد بر آورد: وای برشما! می دانید با چه کسی مبارزه می کنید؟ این فرزند علی بن ابیطالب کشنده عرب است ! پس ، از همه سوی بر او بتازید، پس از صدور این فرمان صدو و هشتاد نفر با نیزه و چهار هزار نفر با تیر به آن حضرت حمله ور شدند. (۶۶۶)
مناجات امام حسین علیه السلام
الهی اکبر از تو اصعر از تو
به خون آعشته گانم یکسر از تو
اگر صد بار دیگر بایدم کشت
حسین از تو سر از تو خنجر از تو
قضای تو چو بر وفق تقاضاست
به زشت و خوب دادی آنچه خود خواست
الهی حنجر از من خنجر از شمر
نصیب خود برد از تو کج و راست
چسان سرگرم صهبای الستم
که سر از پا ندانم بس که مستم
همین دانم که از بهر نثارت
به دست انگشتری مانده است و دستم
بلایی کز توام ای داور آید
مرا از نکهت جان خوش تر آید
به میدان وفا من بی سر آیم
به سویت عاشقان گر با سر آیند
تماشا پای شوقم برده از جا
سر اپا گشته ام غرق تجلی

در اثباتت ز نفی و لا گذشتم
شدم خود عین استثنای الا
برای قتل من خصم کج اندیش
کشیده لشکر کین از پس و پیش
یکی سر می برد از من یکی دست
من از ذوق تجلی رفته از خویش
به دل تا سر خط مهرت نوشتم
همه بود و نبود از دست هشتم
ز تو بود آنچه در راه تو دادم
که من از خویشتن تخمی نکشتم
الهی با تو آن عهدی که راندم
بحمدالله به سر منزل رساندم
هر آن دری که در گنجینه ام بود
یکایک بر سر راهت فشاندم
صبا از من برو سوی مدینه
بگو با مادرم کی به قرینه
بیا یکدم به بالین حسینت
تسلی ده به کلثوم و سکینه (۶۶۷)

مبارزه سالار شهیدان

شیخ مفید رحمه الله فرموده : که رجاله حمله کردند از یمین و شمال بر کسانی که باقیمانده بودند با امام حسین علیه السلام ، پس ایشان را به قتل رسانیدند و باقی نماند با آن حضرت جز سه نفر یا چهار نفر.

سید بن طاووس رحمه الله ودیگران فرموده اند که حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود بیاورید برای من جامه ای که کسی در آن رغبت نکند که آن را در زیر جامه هایم بپوشم تا چون کشته شوم و جامه هایم را بیرون کنند آن جامه را کسی از تن من بیرون نکند. پس جامه ای برایش حاضر کردند، چون کوچک بود و بر بدن مبارکش تنگ می افتاد آن را نپوشید، فرمود این جامه اهل ذلت است جامه از این گشادتر بیاورید، پس جامه وسیعتر آوردند آنگاه در پوشید. و به روایت سید رحمه الله جامه کهنه آوردند حضرت چند موضع آن را پاره کرد تا از قیمت بیفتد و آن را در زیر جامه های خود پوشید فلما جردوه منه چون شهید شد آن کهنه جامه را نیز از تن شریفش بیرون آوردند.

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خص بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

شیخ مفید رحمه الله فرموده که چون باقی نماند با آن حضرت احدی مگر سه نفر از اهلش یعنی از غلامانش ، رو کرد بر آن قوم و مشغول مدافعه گردید، و آن سه نفر حمایت او می کردند تا آن سه نفر شهید شدند و آن حضرت تنها ماند و از کثرت جراحت که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با این حال شمشیر بر آن قوم کشیده و ایشان را به یمین و شمال متفرق می نمود شمر (ملعون) که خمیر مایه هر شر و بدی بود چون این بدید سواران را طلبید و امر کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را امر کرد که آن حضرت را تیرباران کنند، پس تیرها مانند خار خارپشت بر بدن مبارکش نمایان گردید. این هنگام آن حضرت از جنگ باز ایستاد و لشکر نیز در مقابلش توقف نمودند، خواهرش زینب سلام الله علیها که چنین دید بر در خیمه آمد و عمر سعد را ندا کرد و فرمود:

و یحک ! یا عمر ایقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه ؟

عمر سعد جوابش نداد. و به روایت طبری اشکش به صورت و ریش نحسش جاری گردید و صورت خود را از آن مخدره برگردانید، پس جناب زینب علیه السلام رو به لشکر کرد و فرمود وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست ؟

احدی او را جواب نداد

سید بن طاووس (ره) روایت کرده که چون از کثرت زخم و جراحت اندامش سست شد و قوت کارزار از او برفت و مثل خار پشت بدنش پر از تیر شده بود، این وقت صالح بن وهب المزنی (لعین) وقت را غنیمت شمرده از کنار حضرت در آمد و با قوت تمام نیزه بر پهلوی مبارکش زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد و در این حال فرمود:

بسم الله و بالله و علی مله رسول الله

پس برخاست و ایستاد

حضرت زینب سلام الله علیها که تمام توجهش به سمت برادر بود چون این بدید از در خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که وا اخاه و اسیداه وا اهل بیتاه ای کاش آسمان خراب می شد و بر زمین می افتاد و کاش کوهها از هم می پاشید و بر روی بیابانها پراکنده می شد.

راوی گفت که شم بن ذی الجوشن (ملعون) لشکر خود را ندا در داد برای چه ایستاده اید و انتظار چه می برید؟ چرا کار حسین را تمام نمی کنید؟ پس همگی بر آن حضرت از هر سو حمله کردند، حصین بن تمیم (لعین) تیری بر دهان مبارکش زد ابو ایوب غنوی (ملعون) تیری بر حلقوم شریفش زد و زرعه بن شریک (لعین) بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر بر دوش مبارکش زخمی زد که آن حضرت بروی در افتاد و چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد بر می خاست ، طاقت نمی آورد و بر روی می افتاد تا اینکه سنان ملعون نیزه بر گلوی مبارکش فرو برد، پس بیرون آورده و فرو برد در استخوانهای سینه اش و بر این هم اکتفا نکرد، آگاه کمان بگرفت و تیری بر نحر شریف آن حضرت افکند که آن مظلوم در افتاد.

در روایت ابن شهر آشوب است که آن تیر بر سینه مباکش رسید پس آن حضرت بر زمین واقع شد (۶۶۸)، و خون مقدسش را با کفهای خود می گرفت و می ریخت بر سر خود چند مرتبه پس عمر سعد (ملعون) گفت به مردی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو واو را راحت کن خولی بن یزید لعین چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست کهسر مبارک آن حضرت

را جدا کند رعده و لرزشی او را گرفت و نتوانست شمر ملعون با وی گفت خدا بازویت را پاره پاره گرداند چرا می لرزی ؟ پس خود آن ملعون کافر سر مقدس آن مظلوم را جدا کرد.
سید بن طاوس رحمه الله فرموده که سنان بن انس لعنه الله پیاده شد و نزد آن حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفت و الله که من سر تو را جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیغمبری و از همه مردم از جهت پدر و مادر بهتری پس سر مقدسش را برید.
در روایت طبری است که هنگام شهادت جناب امام حسین علیه السلام هر که نزدیک او می آمد سنان بر او حمله می کرد و او را دور می نمود برای آنکه مبادا کس دیگر سر آن جناب را ببرد تا آن که خود او سر را از تن جدا کرد و به خولی سپرد. پس در این هنگام غبار سختی که سیاه و تاریک بود در هوا پیدا شد و بادی سرخ وزیدن گرفت و چنان هوا تیره و تار شد که هیچکس عین و اثری از دیگری نمی دید، مردمان منتظر عذاب و متر صد عقاب بودند تا اینکه پس از ساعتی هوا روشن شد و ظلمت مرتفع گردید.
ابن قولویه قمی (ره) روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود در آن هنگامی که حضرت امام حسین علیه السلام شهید گشت لشکریان شخصی را نگریستند که صیحه و نعره می زند گفتندبس کن ای مرد این همه ناله و فریاد برای چیست ؟ گفت چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم ایستاده گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی حربگاه شما را نظاره می فرماید از آن می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کند و تمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک شوم . بعضی از لشکر با هم گفتند که این مردی است دیوانه و سخن سفیهانه می گوید، و گروهی دیگر که توابون آنها را گویند از این کلام منتبه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خویشتن کردیم و به جهت خشنودی پسر سمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم و همانجاتوبه کردند و بر ابن زیاد خروج کردندو واقع شد از امر ایشان آنچه واقع شد. راوی گفت : فدایت شوم آن صیحه زننده چه کس بود؟ فرمود ما او را جز جبرئیل ندانیم
شیخ مفید رحمه الله در ارشاد فرموده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از دنیا رفت در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یکم هجری بعد از نماز ظهر آن روز در حالیکه شهید گشت و مظلوم و عطشان و صابر بر بلایا بود بهنحوی که به شرح رفت و سن شریف آن جناب در آن وقت پنجاه و هشت سال بود که هفت سال از آن را با جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سی و هفت سال با پدرش امیرالمومنین علیه السلام و با برادرش امام حسن علیه السلام چهل و هفت سال و مدت امامتش بعد از امام حسن علیه السلام یازده سال بود، و خضاب می فرمود با حنا و رنگ و در وقتی که کشته شد خضاب از عارضش بیرون شده بود. روایات بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت بلکه در وجوب آن وارد شده چنانکه از حضرت صداق علیه السلام مرویست که فرمودند زیارت حسین بن علی علیه السلام واجب است بر هر که اعتقاد و اقرار به امامت حسین علیه السلام دارد و نیز فرموده زیارت حسین علیه السلام معادل است با صد حج مبرور و صد عمره مقبوله . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را بعد از شهادت او بهشت برای او لازم است و اخبار در باب فضیلت زیارت آن حضرت بسیار است . (۶۶۹)
مرحوم کفعمی در مصباح (۶۷۰) از حضرت سکینه علیه السلام روایت می کند که چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم و حالت اغما و بیهوشی برایم روی داد، در آن حال شنیدم پدرم می فرمود:
شیعتی ما ان شربتم ما عذب فاذکرونی

او سمعتم بغريب او شهيد فاندبونى
و انا السبط الذى من غير جرم قتلونى
و بجرد الخيل بعد القتل عمدا سحقونى
ليتكم فى يوم عاشورا جميعا تنظرونى
كيف استسقى لطفلى فابوا ان يرحمونى
و سقوه بغى عوض الماء المعين
يا لرزه و مصاب هد اركان الحجون
و يلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلين
فالعنوهم ما استطعتم شيعتى فى كل حين (۶۷۱)

ای پیروان من ! هرگاه آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید و هرگاه داستان غربت غریبی یا شهادت شهیدی را شنیدید، بر من بگریید.

من نبیره رسول خدا هستم ، مرا بی گناه کشتند و سپس با تاختن اسب عمدا بدنم را خرد کردند.

ای کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می دیدید که چگونه برای طفل صغیرم آب طلبیدم و آنان از ترحم به من خودداری کردند.

به جای آب گوارا تیر ستم را به کودک کوچکم چشانیدند.

وای از این مصیبت بزرگ و دردناکی که پایه های کوه بلند حجون (در مکه) را به لرزه در آورد

وای بر آن ان که قلب رسول جن و انس را جریحه دار کردند! پس ای شیعیان من ! همیشه و هر چه در توان دارید آنان را لعنت کنید

آفتاب آسمان

ای دریغ از پیکر عریان او
پیکر در خاک و خون غلطان او
سر به روی نیزه همچون آفتاب
آفتاب از روی او شد در حجاب
آفتابی کرد او تیر و سنان
چون شعاع آفتاب آسمان
محشری اندر قتلش جلوه گر
آفتابش نیزه بالای سر
گر بگویم آفتاب است آن جناب
کی بود صد پاره جسم آفتاب
یا بگویم ماه تابان ، کی قمر
زخم ها دارد انجم بیشتر
نیست مهر و مه ، ولی از یک نگاه
نوربخشد هر زمان بر مهر و ماه

نور عینین و ضیاء نیرین

شهید مظلوم ، ابی عبدالله الحسین (۶۷۲)

سفارش امام حسین به امام سجاد علیه السلام

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم در روز شهادتش مرا به سینه چسبانید در حالی که خون از سراپایش می جوشید و به من فرمود: ای فرزندم ! این دعا را که تعلیم می کنم حفظ کن که آن را مادرم فاطمه زهرا علیه السلام به من تعلیم کرد و او از رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل نقل کرده اند. هنگامی که حاجت بسیار مهم و غمی بزرگ و امری عظیم و دشوار به تو رو کند بگو: بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه و القرآن العظیم ،

یامن یقدر علی حوائج السائلین ، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منقسا عن المکروبین ، یا مفرجا عن المغمومین ، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یامن لایحتاج الی التفسیر صل علی محمد و ال محمد وافعل بی کذا و کذا (۶۷۳)

نامه امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام

روایت شده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا دختر بزرگ تر خود فاطمه علیه السلام را خواست . نامه ای به او داد و او را مامور کرد که آن را به برادرش علی بن الحسین علیه السلام تسلیم نماید. از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند که در آن نامه چه چیز نوشته بود؟ فرمود: به خدا قسم آنچه را که مردم تا فنای دنیا و روز قیامت احتیاج داشته اند در آن نامه نوشته بود. (۶۷۴)

فصل دوم : وداع امام حسین علیه السلام

در این هنگام امام علیه السلام برای وداع به سوی خیام آمد و فرمود: یا سکینه ! یا فاطمه ! یا زینب ! یا ام کلثوم ! علیکن منی السلام !

سکینه فریاد برآورد: ای پدر! آیا تن به مرگ داده ای ؟

امام علیه السلام فرمود: چگونه چنین نباشد کسی که نه کمک کننده ای دارد و نه یاوری ؟

سکینه گفت : ای پدر! ما را به حرم جدمان باز گردان !

امام علیه السلام فرمود: اگر مرغ قطا رارها می کردند می خوابید

خانمهای حرم با شنیدن سخنان امام به زاری و شیون پرداختند، اما علیه السلام آنها را ساکت فرمود و روی به ام کلثوم نمود و گفت : ای خواهر! تو را وصیت می کنم که خود دار باشیگ آنگاه سکینه فریاد کنان به سوی امام آمد، و آن حضرت سکینه را بسیار دوست می داشت ، او را به سینه چسبایند و اشک او را پاک کرد و گفت :

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی

منک البکاء اذا الحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعک حسره

ما دام منی الروح فی جثمانی

فاذا قتلت فانت اولی بالذی

تاتیننی یا خیره النسوان (۶۷۵)

مقتل منسوب به ابو مخنلف مطابق نقل قندوزی (ینابع الموده : ص ۳۴۶) و احقاق الحق : ۶۳۳/۱۱) پسر از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماه می گوید:

ثم نادی : یا ام کلثوم ، و یا سکینه ، و یا رقیه ، و یا عاتکه و یا زینب یا اهل بیتی علیکن منی السلام

آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم ! ای سکینه ! ای رقیه ! ای عاتکه ! ای زینب ! ای اهل بیت من ! من نیز رفتم ، خداحافظ

غیرتمندی امام حسین علیه السلام

سیدالشهدا علیه السلام در حالی که صدها زخم شمشیر و نیزه و تیر بر پیکر دارد بر زمین افتاده آن قدر خون از بدن مبارکش رفته که توانایی حرکت ندارد. آفتاب گرم عربستان بر تن پاره پاره اش می تابد و سوزش زخم ها را چندین برابر می کند. تشنگی و عطش جگر او را می گدازد و رمقی در پیکر ناتوانش نمانده ، از ضعف (۶۷۶) و ناتوانی نمی تواند چشم باز کند. ناگاه صدای سم ستوران و هلهله دشمن و ضجه نوامیس خود را می شنود. چشم باز می کند، می بیند دشمن به خیمه های او حمله کرده تمام کوش خود را به کار می برد که از جای برخیزد و از حرم خود دفاع کند، هنوز مقداری از زمین بلند نشده که در اثر ضعف بر زمین می خورد، دیگر توانایی حرکت ندارد. در آن بی حالی فریاد می زند و می فرماید: یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم (۶۷۷)

گر شما را به جهان دینی و آیینی نیست

لااقل مردم آزاده به دنیا باشید

یعنی از فدائیان خاندان ابوسفیان ، اگر دین و ایمان ندارید اقلا در دنیا آزاده باشید. من با شما جنگ دارم و شما با من کار دارید. زنان چه کرده اند که بر آنان می تازید، آن قدر می کوشد تا آنها را از حمله بر خیمه ها باز می دارد و تا موقعی که زنده بود حتی در چنین حالی نگذاشت احدی از سپاه دشمن به خیمه های حرمش نزدیک شود.

ای شه به خون غرقه به خون بین دل ما را

سوی ما بین که به سوی تو ببینیم خدا را

توشه کشور ایجاد و شهانند گدایت

چشم امید به سوی تو بود شاه و گدا را

آب مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان

مصلحت بود ندانم چه در این کار قضا را

از ناصر الدین شاه

دختر سه ساله

هنگامی که امام علیه السلام با اهل حرم وداع کرد و اراده میدان فرمود، دختر سه ساله خود را بوسید و آن طفل از شدت تشنگی فریاد بر آورد: یا ابتاه ! العطش آن حضرت فرمود: ای دختر کوچک من ! صبر کن تا برایت آبی بیاورم

پس آن حضرت روانه میدان شد و به سوی فرات رفت ، در این زمان مردی از سپاه کوفه آمد و گفت : ای حسین ! لشکر به خیمه ها رفتند.

آن حضرت از فرات بیرون آمد و خود را به سرعت به خمیه ها رسانید. آن دختر کوچک به استقبال پدر آمـد و گفت : ای پدر مهربان ! برای من آب آورده ای ؟ امام از شنیدن این سخن ، اشـک از دیـدگانش جـاری شـد و فرمود: عزیزم به خدا سوگند که تحمل تشنگی و بیقراری تو بر من دشوار است ، پس انگشت خـود را در دهـان آن طفل گذارد و دست بر پیشانی او کشید و او را تسلی داد، و چون اما خواست از خیمه ها بیرون رود آن طفـل به سوی امام دوید و دامان امام را گرفت ، امام فرمود: ای فرزندم ! نزد تو خواهم آمد. (۶۷۸)

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امـام حسـین علیـه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتادکـه از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امـام حسـین علیـه السـلام شـتافت و خـود را بـه آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا ابه ! انظر الی فانی عطشان

بابا جان به من بنگر، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بـر زخمهـای دل داغـدار امـام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بـی اختیـار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ! می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال گوید: پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟

به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است .

میوه باغ رسول

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم
میوه باغ رسولم پاره قلب بتولم
دست پرورده حسینم نور چشم مصطفایم
کعبه صاحب دلانم قبله اهل نیازم
مستمندان را پناهم دردمندان را دوایم
من یتیمم من اسیرم کودکی شوریده حالم
طایری بشکسته بالم رهروی آزرده پایم
زهره ایوان عصمت میوه بستان رحمت
منبع فیض و عنایت مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوا و فضیلت
کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم
لرزه بر ارکان عرش افتاد از شور و نوایم
گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهانم

دستگیر مردم افتاده پا و بینوایم
من گلابم بوی گل جوئید از من زانکه آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) ز آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم .
فصل سوم : وقایع بعد از شهادت
به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!
عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها رفتند، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند.
به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند
عمر سعد اجازه دد به آن ها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم . او گفت : آب را خودت بخور پدرت را با لب تشنه شهید کردند!
حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم . (۶۷۹)
کنار سجاده ، چشم به راه پدر بود!
از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان شمر وارد خیمه شد.
رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن ! غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد
سیلی مزن به صورتم
ای خصم بد منش ، مزن تازیانه ام
من از کنار کشته بابا نمی روم
من با علی اکبر و عباس آمده ام
از این دیار، بیکس و تنها نمی روم
تنها فتاده چنین در بیابان و بی کفن
من سوی شام همره سرها نمی روم
سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا
من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (۶۸۰)
اسب امام حسین علیه السلام

اسب امام حسین علیه السلام در اطراف جسد نیمه جان آن حضرت گردش می کرد و پیشانی خود را به خـون آن جناب آلوده می ساخت . ابن سعد فریاد زد: این اسب را بگیرید، این از اسبان پیغمبـر صـلی الله علیـه و آلـه است .

سواران پیرامون او را گرفتند. اسب بر آنها تاخت و گروهی از مردم و چند اسب را هلاک کرد. ابن سعد گفـت : صبر کنید ببینیم چه می کند. هنگامی که از او دست برداشتند بار دیگر به طرف سیدالشهدا علیه السلام رفت و صورت خود را به خون های آن حضرت آغشته کرد و فریاد زد.

اسب امام حسین علیه السلام بعد از این به طرف خیام طاهرات آمد و با فریاد خود زنان را از خیمـه هـا بیـرون کرد. هنگامی که زنان اسب را به حال غیر عادی و زین واژگون دیدند از خیمه هـا بیـرون ریختنـد و بـه سـر و صورت خود می زدند و فریاد برآوردند و با حال پریشان به طرف میدان دویدند و فریاد وامحمدا و یا علیا! از هر طرف بلند بود.

به ناگه رفرف معراج آن شاه
که با زین نگون شد سوی خرگاه
بر و بالش پر از خون دیده گریان
تن عاشق کشش آماج پیکان
به رویش صیحه زد دخت پیمبر
که چون شد شهسوار روز محشر
کجا افکندیش چون است حالش
چه با او کرد خصم بد سگالش
مر آن آدم وش پیکر بهیمه
همی گفت الظلیمه الظلیمه
سوی میدان شد آن خاتون محشر
که جویا گردد از حال برادر
ندانم چون بدی حالش در آن حال
نداند کس بجز دانای احوال

راوی گفت : پس ام کلثوم علیه السلام دست بر سر گذاشت و بانگ ندبه و عویل برداشت و می گفت :

وا محمداه و اجداه و انبیاه وا ابا القاسماه واعلیاه واجعفرا واحمزتاه واحسناه هذا حسین بالعراء صریع بکربلا محـزوز الراس من القفا مسلوب العمامه و الراد

و آنقدر ندبه و گریه کرد تا غش کرد. و حال دیگر اهل بیت نیز چنـین بـوده و خـدا دانـد حـال اهـل بیـت آن حضرت را که در آن هنگام چه بر آنها گذشت که احدی را یارای تصور و بیان تقریر و تحریر آن نیست .

و فی الزیاره المرویه عن الناحیه المقدسه :

و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا مهمهما باکیا فلما راین النسا جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیـه ملویـا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات و عن الوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العز مذللات

و الی مصرعک مبادرات و الشمر جالس علی صدرک مولع سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی القناه راسک

راوی گفت چون لشکر آن حضرت را شهید کردند به جهت طمع ربودن لباس او بر جسد مقدس آن شهید مظلوم روی آوردند، پیراهن شریفش را اسحاق (لعین) ابن حیوه حضرمی برداشت و بر تن پوشید و مبروص شد و موی سر و رویش ریخت ، و در آن پیراهن زیاده از صد و ده سوراخ تیر و نیزه و شمشیر بود. عمامه آن حضرت را اخنس بن مرثد (لعین) و به روایت دیگر جابر بن یزید از دی برداشت و بر سر بست دیوانه یا مجذوم شد. و نعلین مبارکش را اسود بن خالد (لعین) ربود. و انگشتر آن حضرت را بجدل بن سلیم لعین با انگشت مبارکش قطع کرد و ربود.

مختار بسزای این کار دستها و پاهای او را قطع نمود و گذاشت او را در خون خود بغلطد تا به جهنم واصل گردید. و قطیفه خز آن حضرت را قیس بن اشعث لعین برد و از این جهت او را قیس القطیفه نامیدند.

روایت شده که آن ملعون مجذوم شد و اهل بیت او از کناره کردند و او را در مزابل افکندند و هنوز زنده بود که سگها گوشتش را می دریدند.

زره آن حضرت را عمر سعد ملعون بر گرفت و وقتی که مختار او را بکشت آن زره را به قاتل او ابو عمره بخشید، و چنین می نماید که آن حضرت را دو زره بوده زیرا گفته اند که زره دیگرش را مالک بن بسر ربود و دیوانه شد. و شمشیر آن حضرت را جمیع بن الخلق اودی ، و به قولی اسود بن حنظله تمیمی ، و به روایتی فلافس نهشلی برداشت ، و این شمشیر غیر از ذوالفقار است زیرا که ذوالفقار یا امثال خود از ذخایر نبوت و امامت مصون و محفوظ است .

محدث قمی رحمه الله گوید که در کتب مقاتل ذکری از ربودن جامه و اسلحه سایر شهدا رضوان الله علیهم نشده ، لکن آنچه به نظر می رسد آن است که اجلاف کوفه ابقا بر احدی نکردند و آن چه بر بدن آنها بود ربودند.

ابن نما گفته که حکیم بن طفیل لعین جامه و اسلحه حضرت عباس علیه السلام را ربود.

در زیارت مرویه صادقیه شهدا است و سلبو کم لابن سمیه و ابن آکله الاکباد. در بیان شهادت عبدالله بن مسلم دانستی که قاتل او از تیری که به پیشانی آن مظلوم رسیده بود نتوانست بگذرد و به آن زحمت آن تیر را بیرون آورد چگونه تصور می شود کسیکه از یک تیر نگذرد از لباس و سلاح مقتول خود بگذرد (۶۸۱)

زینب علیه السلام در حالی که فریاد و شیون می کرد گفت : کاش آسمان بر زمین فرود می آمد و کاش کوه ها از هم پراکنده می شد و سپس خود را به طرف امام حسین علیه السلام کشانید. در این هنگام عمر بن سعد با گروهی از یارانش به او نزدیک شدند. زینب علیه السلام فریاد زد: ای فرزند سعد، حسین کشته می شود و تو به آن منظره نگاه می کنی . ابن سعد روی خود را برگردانید و اشک از چشمش جاری شد.

زینب فریاد بر آورد: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست ؟ کسی جواب او را نداد در این هنگام ابن سعد فریاد زد: بروید حسین با راحت کنید. شمر جلو دوید و بر سینه آن حضرت نشست و با شمشیر خود چند ضربه بر بدن آن جناب زد و سپس سر مبارکش را برید. (۶۸۲)

دیدن عجایب مرد اسدی

مردی از بنی اسد که پس از حرکت لشکر کوفه از میدان جنگ کربلا دیدن کرده بود می گفت : من در پیرامون آن بدن های به خون آغشته انوار فروزانی دیدم که از هر طرف روشنی داشت و ارواح پاکی که پیرامون آن ابدان پاک را گرفته بودند.

در آن میان شیری مهیب را دیدم که در میان بدن های متلاشی شده حرکت می کند. خود را به بدن مقدس امام علیه السلام رسانید و خود را به خون او آغشته کرد و بدنش چسبید.

این حیوان فریاد می زد و ناله ها داشت . من از این وضع ترسیدم ، زیرا هرگز چنین منظره ای را ندیده بودم که حیوان درنده ای بابدن های پاره پاره شده این گونه رفتار کند. و می گوید: در گوشه ای خود را مخفی کردم تا بنگرم عاقبت چه کاری انجام خواهد داد. هر چه نگریستم از شیر درنده جز فریاد و ناله چیزی ندیدم . این مرد گوید: چیزی که موجب تعجب من شد این بود که در هنگام نیمه شب شمع های فروزانی دیدم که زمین را فراگرفته و فریاد و ناله از هر سو به گوش می رسید. (۶۸۳)

زینب علیه السلام کنار پیکر بی سر امام حسین علیه السلام

خورشید روز دهم محرم سال ۶۱ هجری غروب کرد و زمین کربلا در خون غرق و شریف ترین و پاکیزه ترین پیکرها پاره پاره پراکنده روی زمین افتاده بود. ماه بی نور پریده رنگ از زیر ابرها بیرون آمد.

در روشنایی بی رنگ ماه ، زینب با دسته ای از کودکان و گروهی از زنان بیوه شده و داغدیده در میان قطعات پراکنده پیکرهای پاره پاره می گشتند. یکی در پی دست عزیزش می گشت ، دیگری بازوی شوهر بزرگوارش را می جست ، سومی پای برادر والامقامش را پیدا می کرد .

و زینب با دلی سوزان و جگری گدازان می نالید و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کمک می طلبید و می گفت : این امام حسین است که آغشته به خون بر زمین کربلا افتاده ، اعضایش قطعه قطعه ، سرش از تن جدا، عمامه و ردایش به تاراج رفته . پدرم به فدای سرداری که لشکرگاهش غارت شده ، و خیمه هایش در بیابان تکه تکه و پاره پاره افتاده . پدرم به فدای غریبی که غایب نیست تا امید بازگشتش را داشته باشم و بیمار نیست تا امید بهبودی اش را بدارم . بلکه پیکر پاره پاره اش در برابر چشمم روی زمین افتاده . جانم به فدای غمدیده ای که با غم جان داد و تشنه کامی که با لب تشنه سرش را بریدند، جانم به فدای کسی که محاسنش خون چکان بود:

پرچم حق روز عاشورای حق
نصب شد بر مرکز شورای حق
صف کشیده عده ای پروانه وار
دور آن خورشید نور افزای حق
می دهد استاد دانشگاه دین
درس قرآن ، درس استیفای حق
هر فداکاری برای ثبت نام
می کند با خون خود امضای حق
پیرو قرآن گروهی حق پرست

جان به کف سوداگر سودای حق
(کهنموئی) هر مسلمان غیور
مرد حق باشد کند اجرای حق

لشکر ابن زیاد در جایی که چندان دور نبود شب نشینی داشتند و باده گساری می کردند و در پرتو روشنایی مشعل ها سرهای جدا شده و اموال به یغما گرفته را می شمردند.

صدایی شنیده می شد که به کسی که سر امام را جدا کرده بود می گفت : حسین بن علی پسر فاطمه دخت رسول خدا را کشتی ، کسی را کشتی که بزرگوارترین مرد عرب بود. او خواست سلطنت اینان را براندازد. اکنون نزد امیران خود شو و پاداش بگیر که اگر همه خزینه های خود را به پاداش کشتن او به تو بدهند کم داده اند. جواب او این که برفت و بر در خیمه عمر سعد بایستاد و فریاد برآورد:

اوقر رکابی فضه و ذهبا
انی قتلت السید المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا (۶۸۴)

باید که خورجین اسبم را از زر و سیم پر کنی ، زیرا که من آن سرور عالی مقام را کشتم . کشتم کسی را که پدر و مادرش بهترین مردم بودند، و بهترین و پاکیزه ترین نسب ها را داشت .

می گویند در این جا داستان به پایان می رسد. داستان هفتاد و سه تن شهیدی که ساعت های بسیاری در برابر چهار هزار تن پایداری کردند و تا آخرین فردشان کشته شد. زمانی گذشت و پیش از آن که برای آنها قبری بسازند که اعضای پراکنده آنها را جمع کنند، دلسوخته ای برایشان گذر کرد و گفت :

وقف علی اجدائمهم و مجالهم
فکان الحشی ینفض و العین سماجه
لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغی
سراعا الی الهیجا حماه خصارمه
تاسوا علی نصر ابن بنت نبیهم
باسیافهم اساد غیل ضراغمه
و ما ان رای الراوون افضل منهم
لدی الموت سادات و زهرا قمامه

بر سر مزار شهدا و میدان جنگ بایستادم . دل از غم پاره پاره می شد و دیده اشک می ریخت . به جان خودم که آنها در میدان جنگ دلاورانی بودند که با جوان مردی برای جانبازی می دویدند و با شرافت ، در یاری پسر پیغمبر استقامت کردند، و شیران بیشه ای بودند که شمشیر به دست گرفته بودند. هنوز دیده بینندگان برتر از آنها ندیده ، چرا که با سروری و بزرگواری و جوانمردی به سوی مرگ رفتند.

از کسانی که در این صحنه نمایان شدند به جز زینب علیه السلام کسی نماند. زینبی که در سراسر این مصیبت دردناک آنی از دیده ما پنهان نبود، او به تنهایی با رفتار جاویدانش در تاریخ باقی است ، زینب بانوی کربلا.

زینب در کنار برادر بود که نخستین غریو دشمن را شنید، آن دم که برادرش به خواب رفته بود. ولی زینب بیدار بود و خواب نداشت . زینب از بیمار پرستاری می کرد و محتضر را دلداری می داد و برای می گریست . زینب کسی است که از آغاز کشتار تا اننجام آن در کنار برادرش حسین علیه السلام دیده شد. (۶۸۵) زینب ناله از دل کشید و گفت : حسین جان ما را به چه کسی سپردی

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به لجه بحر بلا نگر
دستی به دستگیری آنان دراز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر از این دشت پر هراس
بار دیگر روانه به سوی حجاز کن
یکدسته دل شکسته بندش به دست بسته
ای یک جهان برادر وی نور هر دو دیده
چون حال زار خواهر چشم فلک ندیده
خورشید برج عصمت شد در حجاب ظلمت
پشت سپهر حشمت از بار غم خمیده
در دانه بانوی دهر بی پرده شهره شهر
دوران چه کرده از قهر با ناز پروریده
ای لاله دل ما ای شمع محفل ما
برنی مقابل ما سر بر فلک کشیده
بنگر به حال اطفال در دست خصم پامال
چون مرغ بی پر و بال کز آشیان پریده
یکدسته دل شکسته بندش به دست بسته
یک حلقه زار و خسته خارش به پا خلیده
گردون شو نگر نسر دیوانه عقل رهبر
لیلی اسیر و اکبر در خاک و خون تپیده
دست سکینه بر دل پای رباب در گل
کافتاده در مقابل اصغر گلو دریده
بر بسته دست تقدیر بیمار را به زنجیر
عنقای قاف و نخجیر هرگز کسی شنیده

آهش زند زبانه روزانه و شبانه
از ساغر زمانه زهر الم چشیده
رفتم به کام دشمن در بزم عام دشمن
داد از کلام دشمن خون از دلم چکیده
کردند مجلس آرا ناموس کبریا را
صاحبدلان خدا را دل از کفم رمیده
گر مو به مو ببویم آرام دل نجویم
از آنچه شد نگویم با آن سر بریده
زان لعل عیسوی دم حاشا اگر زنم دم
کز جان و دل دمادم ختم رسل مکیده
علامه غروی کمپانی

شهادت پیشوای شهیدان درسی برای پیروان آن حضرت

امام حسین و عاشورا، دو کلمه پرمعنا و تکان دهنده با یک دنیا خاطرات غم انگیز آموزنده ، فراموش نشدنی ، چرا فراموش نمی شود؟ برای این که پیشوای جانبازان راه خدا حسین علیه السلام در این روز تاریخی بزرگ ترین درس ها را به ما داد. درود فراوان به روان پاک و مقدس حسین و یاران فداکار او. چون روز عاشوراعمر سعد از کار قتل امام حسین علیه السلام بپرداخت . سر مبارک آن حضرت را به خولی و حمید بن مسلم سپرد و در همان روز عاشورا ایشان را به نزد ابن زیاد روانه کرد و بقیه سرها را نیز در میان قبایل پخش کرد تا به نزد ابن زیاد برند و در نزد او به سوی او تقرب بجویند. خولی به تعجیل تمام حرکت کرد. شب یازدهم به کوفه وارد شد، چون در آن وقت شب ملاقات پسر زیاد ممکن نبود لاجرم به خانه خود رفت و سر پسر پیغمبر را در مطبخ گذاشت .

از آن طرف عمر سعد شب یازدهم را در کربلا بماند و روز یازدهم تا وقت زوال نیز در کربلا اقامت کرد و برکشتگان سپاه خویش نماز گزارد و همگی را به خاک سپرد و چون روز از نیمه بگذشت ، امر کرد که دختران پیغمبر را بر شتران بی جهاز سوار کردند و ایشان را چون اسیران ترک و روم روان داشتند. چون ایشان را به قتلگاه عبور دادند و نظرشان بر جسد امام حسین علیه السلام و کشتگان افتاد لطمه بر صورت زدند و صدا به صیحه و ندبه برداشتند.

چون بر مقتل رسیدند آن اسیران
به هم پیوست نیسان و حزیران
یکی مویه کنان گشتی به فرزند
یکی شد مو کنان بر سوگی فرزند
یکی از خون به صورت غازه می کرد
یکی داغ علی را تازه می کرد
به سوگ گلرخان سر و قامت
به پا کردند غوغای قیامت

نظر افکند چون دخت پیمبر

به پا کردند ساقی کوثر

در حدیث معتبر کامل الزیاره است که حضرت سید سجاد علیه السلام به زائده فرمود: در روز عاشورا کسانی که با او بودند از اولاد و برادران و دیگر اهل بیت او کشته شدند. پس حرم محترم و زنان مکرم آن حضرت را برای رفتن به جانب کوفه بر شتران سوار کردند. پس من نظر کردم به سوی پدر و اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدن های طاهر ایشان بر روی زمین است و کسی متوجه دفن ایشان نشده ، سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض شد که همی خواست جان از تن من پرواز کند.

عمه ام زینب کبری علیه السلام چون مرا بدین حال دید پرسید: این چه حالت است که در تو می بینم ای یادگار جد و پدر و برادر من ؟ می نگرم تو را که می خواهی جان تسلیم کنی . گفتم : ای عمه ، چگونه جزع نکنم و اضطراب نداشته باشم و حال آنکه می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عموزادگان و اهل عشیرت خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده اند و تن ایشان عریان و بی کفن است و هیچ کس به دفن ایشان نمی پردازد و بشری متوجه ایشان نمی گردد، گویا ایشان را مسلمان نمی دانند.

عمه ام گفت : از آنچه می بینی نگران مباش و جزع مکن . به خدا قسم که این عهدی بود از رسول خدا به سوی جد و پدر و عم تو صلوات الله علیهم اجمعین و رسول خدا مصائب هر یک را به ایشان خبر داد. به تحقیق که حق تعالی در این امت پیمان گرفته و از جماعتی که فراعنه ارض ایشان را نمی شناسند، اما در نزد اهل آسمانها معروفند که ایشان این اعضای متفرقه و جسدهای در خون تپیده را جمع کنند و دفن نمایند و در ارض طف بر قبر پدرت سیدالشهدا علیه السلام علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو نگردد.

هر چند که سلاطین کفر و اعوان ظلمه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد و رفعت و علوش بالاتر خواهد گرفت . (۶۸۶)

فصل چهارم : اسامی و تعداد شهدای کربلا

اقوال در تعداد شهدای بنی هاشم در روز عاشورا

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین شهدای بنی هاشم را که در روز عاشورا به شهادت رسیده اند با حسین بن علی و مسلم بن عقیل که در کوفه به هشادت رسید ۲۲ نفر می داند و در زیارت ناحیه مقدسه که در جلد دهم بحار الانوار از اقبال سید بن طاووس نقل شده است ۱۷ تن نام برده می شود. نیز به روایت ابن عباس ، امیرالمومنین علیه السلام در نینوا آن گاه که به صفین تشریف می برد فرمود: و هزه ارض کرب و بلا یدفن فیها الحسین علیه السلام و سبعه عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمه

ظاهرا مراد از فاطمه مادر امیرالمومنین علیه السلام یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم باشد نه فاطمه زهرا علیه السلام و شاهد آن روایتی است که حضرت باقر علیه السلام می فرمود:

قتلوا سبعه عشر انسانا کلهم ارتکضوا فی بطن فاطمه بنت اسد ام علی علیه السلام

در روایت ریان بن شبیب حضرت رضا علیه السلام فرموده :

و قتل معه من اهل بیته ثمانیه عشر رجلا مالهم فی الارض شبهون (۶۸۷)

به روایت عبدالله بن ربیعه حمیری ، زحر بن قیس به یزید بن معاویه گفت : بشارت باد تو را که حسین بن علی با ۱۸ نفر مرد از اهل بیت و ۶۰ نفر از شیعیان خود بر ما وارد شد. (۶۸۸)

چنان که در صفحات قبل هم متذکر شدیم عمر سعد روز قتل را در کربلا بود تا روز دیگر پیران و معتمدان را بر امام زین العابدین و دختران امیرالمومنین علیه السلام و دیگر زنان موکل گردانید و جمله بیست زن بودند. امام زین العابدین آن روز ۲۲ ساله بود و امام محمد باقر چهار ساله بود و هر دو در کربلا بودند خداوند ایشان را محفوظ داشت از برای آن که امامت ظاهر نشده بود، چون امامت ظاهر شود حفظ او بر خلق واجب بود.

چون عمر سعد از کربلا رفت قومی از بنی اسد کوچ کرده می رفتند، چون به کربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین علیه السلام را تنها دفن کردند و علی بن الحسین را در پایین پای او نهادند و عباس را بر کناره فرات آن جا که شهید کرده بودند دفن کردند و قبری کندند و جمله شهدا را در آن قبر نهادند و حر بن یزید را اقربای او در جایی که شهید کرده بودند دفن کردند و قبرهای شهدا معین نیست که هر یک کدام است الا آن که بی شک حائر محیط است ، همگی از ظرف پایین پای حسین علیه السلام مگر آن که علی بن الحسین الاصغر نزدیکتر است به پایین پای حسین علیه السلام . بنواسد بر قبایل عرب فخر آورند که ما نماز بر حسین خواندیم و دفن کردیم امام و اصحاب او را.

روز دوم از قتل امام ، سر مقدس امام و شهدا به کوفه رسید. عبیدالله زیاد در قصر الاماره بنشست و سر امام حسین علیه السلام پیش او نهادند. لعین چون چشم به سر امام انداخت از خر می بخندید. (۶۸۹) قضیبی بر دست داشت ، بر لب و دندان امام می زد زید بن ارقم حاضر بود. او از بزرگان صحابه رسول الله بود. گفت : چوب از لبان حسین بردار. به خدا سوگند که معبودی غیر او نیست دیدم این دو لب را رسول خدای بی شمار می مکید.

زید گریه زیاد کرد. ابن زیاد ولدالزنا گفت : خدا چشم تو را بگریاند، آیا گریه می کنی برای فتح خدای ، به خدا که اگر پیرمرد نبودی هر آینه گردنت را می زدم ! زید برخاست و به منزل خود رفت . (۶۹۰)

اسامی شهدای کربلا

شهیدان کربلا آموزگاران بشریتند و نام جاویدانشان بر تارک روزگار می درخشد، به جاست ما نیز نام های مقدس آنان را زینت بخش این نوشتار کنیم . این نام ها را به ترتیب حروف الفبا و در دو بخش بنی هاشم و غیر بنی هاشم می آوریم .

الف - شهدای کربلا از بنی هاشم

فرزندان امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام

۱ - ابوبکر بن علی (شهادت او در کربلا قطعی نیست)

۲ - جعفر بن علی

۳ - عباس بن علی (ابوالفضل)

۴ - عبدالله بن علی

۵ - عبدالله بن العباس بن علی

۶ - عبدالله الاصغر

۷ - عثمان بن علی

۸ - عمر بن علی

۹- محمد الاصغر بن علی

۱۰ - محمد بن العباس بن علی

فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام

۱۱ - ابوبکر بن الحسن

۱۲ - بشر بن الحسن

۱۳ - عبدالله بن الحسن

۱۴ - القاسم بن الحسن

فرزندان سیدالشهدا امام حسین علیه السلام

۱۵ - ابراهیم بن الحسین (این نام را ابن شهر آشوب در کتاب المناقب آورده است)

۱۶ - عبدالله الرضیع (شیرخوار)

۱۷ - علی بن الحسین الاکبر علیه السلام

فرزندان عبدالله بن جعفر و زینب سلام الله علیها

۱۸ - عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

۱۹ - عون بن عبدالله بن جعفر

۲۰ - محمد بن عبدالله بن جعفر

فرزندان عقیل

۲۱ - جعفر بن عقیل

۲۲ - عبدالرحمن بن عقیل

۲۳ - عبدالله الاکبر بن عقیل

۲۴ - عبدالله بن مسلم بن عقیل

۲۵ - عون بن مسلم بن عقیل

۲۶ - محمد بن مسلم بن عقیل

۲۷ - مسلم بن عقیل

۲۸ - جعفر بن محمد بن عقیل (این نام را ابن شهر آشوب آورده است)

۲۹ - احمد بن محمد الهاشمی (که چهره شناخته شده ای نیست و تنها ابن شهر آشوب از او یاد کرده است)

ب - شهدای کربلا از غیر بنی هاشم

۱ - ابراهیم بن الحضین الاسدی

۲ - ابو الحتوف بن الحارث الانصاری

۳ - ابوعامر النهشلی

۴ - اسلم الترکی (خدمتگزار امام علیه السلام)

۵ - ادهم بن امیه العبدی

۶ - امیه بن سعد الطائی

۷ - انس بن الحارث الکاهلی

۸ - انیس بن معقل الاصبحی

۹- بریر بن خضیر الهمدانی

۱۰ - بشر بن عبداله الحضرمی

۱۱ - بکر بن حی التیمی

۱۲ - جابر بن الحجاج التیمی

۱۳ - جبله بن علی الشیبانی

۱۴ - جناده بن الحارث الهمدانی

۱۵ - جناده بن کعب الانصاری

۱۶ - جندب بن حجیر الخولانی

۱۷ - جون (خدمتگزار ابوذر غفاری)

۱۸ - جوین بن مالک التمیمی

۱۹ - الحارث ابن امر القیس الکندی

۲۰ - الحارث بن النبهان

۲۱ - الحباب بن الحارث

۲۲ - الحباب بن عام الشعبی

۲۳ - حبشی بن القیس النهمی

۲۴ - حبیب بن مظاهر (یا مظهر) الاسدی

۲۵ - الحجاج بن بدر السعدی

۲۶ - الحجاج بن مسروق الجعفی .

۲۷ - حر بن زید الریاحی

۲۸ - حلاس بن عمرو الراسبی

۲۹ - حنظله بن اسعد الشبامی

۳۰ - حنظله بن عمرو الشیبانی

۳۱ - رافع ، مولی مسلم الازدی

۳۲ - زاهر بن عمرو الکندی (مولی عمرو بن الحمق)

۳۳ - زهیر بن بشر الخثعمی

۳۴ - زهیر بن سلیم الازدی

۳۵ - زهیر بن القین البجلی

۳۶ - زیاد بن عریب الصائدی

۳۷ - سالم ، مولی بنی المدینه الکلبی

۳۸ - سالم ، مولی عامر العبدی

۳۹ - سعد بن الحارث الانصاری

۴۰ - سعد، مولی علی بن ابی طالب علیه السلام
۴۱ - سعد، مولی عمرو بن خالد الصیداوی
۴۲ - سعید بن عبدالله الحنفی
۴۳ - سلمان ، مولی الحسین علیه السلام
۴۴ - سلیمان ، مولی الحسین علیه السلام
۴۵ - سوار بن منعم النهمی
۴۶ - سوید بن عمرو بن ابی المطاع
۴۷ - سیف بن الحارث بن سریع الجابری
۴۸ - سیف بن مالک العبدی
۴۹ - شبیب ، مولی حارث الجابری
۵۰ - شوذب ، مولی بنی شاکر.
۵۱ - ضرغامه بن مالک
۵۲ - عائذ بن مجمع العائذی
۵۳ - عابس بن ابی شبیب الشاکری
۵۴ - عابر بن حساس بن شریح
۵۵ - عامر بن مسلم العبدی
۵۶ - عباد بن المهاجر الجهنی
۵۷ - عبدالاعلی بن یزید الکلبی
۵۸ - عبدالرحمن الارحبی
۵۹ - عبدالرحمن بن عبد ربه الانصاری
۶۰ - عبدالرحمن بن عروه الغفاری
۶۱ - عبدالرحمن بن مسعود التیمی
۶۲ - عبدالله بن ابی بکر (این نام راجاحظ در کتاب الحیوان آورده است)
۶۳ - عبدالله بن بشر الخثعمی
۶۴ - عبدالله بن عروه الغفاری
۶۵ -عبدالله بن عمیر بن حباب الکلبی
۶۶ - عبدالله بن یزید الکلبی
۶۷ - عبیدالله بن یزید الکلبی
۶۸ - عقبه بن سمعان
۶۹ - عقبه بن الصلت الجهنی
۷۰ - عماره بن صلخب الازدی
۷۱ - عمران بن کعب بن حارثه الاشجعی
۷۲ - عمار بن حسان الطائی

۷۳ - عمار بن سلامه الدالانی

۷۴ - عمرو بن عبدالله الجندعی

۷۵ - عمرو بن خالد الازدی

۷۶ - عمرو بن خالد الصیداوی

۷۷ - عمرو بن قرظه الانصاری

۷۸ - عمرو بن مطاع الجعفی

۷۹ - عمرو بن جناده الانصاری

۸۰ - عمرو بن ضبیعه الضبعی

۸۱ - عمرو بن کعب ، ابو ثمامه الصائدی

۸۲ - قارب ، مولی الحسین علیه السلام

۸۳ - القاسط بن حبیب الازدی

۸۴ - القاسم بن حبیب الازدی

۸۵ - کردوس التغلبی

۸۶ - کنانه بن عتیق التغلبی

۸۷ - مالک بن الدودان

۸۸- مالک بن عبدالله بن سریع الجابری

۸۹ - مجمع الجهنی

۹۰ - مجمع بن عبیدالله العائذی

۹۱ - محمد بن بشیر الحضرمی

۹۲ - مسعود بن الحجاج التیمی

۹۳ - مسلم بن عوسجه الاسدی

۹۴ - مسلم بن الکثیر الازدی

۹۵ - مقسط بن زهیر التغلبی (احتمالا مقسط بن عبدالله بن زهیر)

۹۶ - منجح ، مولی الحسین علیه السلام

۹۷ - الموقع بن ثمامه الاسدی

۹۸ - نافع بن الهلال البجلی

۹۹ - نصر، مولی علی علیه السلام

۱۰۰ - نعمان بن عمرو الراسبی

۱۰۱ - نعیم بن عجلان الانصاری

۱۰۲ - واضح الرومی ، مولی الحارث السلمانی

۱۰۳ - وهب بن حباب الکلبی

۱۰۴ - یزید بن ثبیط العبدی

۱۰۵ - یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی

۱۰۶ - یزید بن مغفل الجعفی .

حال اگر شهدای بنی هاشم را نیز به این عدد بیفزایم ، شماره شهدای کربلا به ۱۳۶ نفر خواهد رسید، و اگر قیس بن مسهر صیداوی ، عبدالله بن یقطر و هانی بن عروه را نیز جزو شهدای کربلا به شمار آوریم ، رقـم رزمنـدگان اردوی حسینی به ۱۳۹ نفر خواهد رسید درود خدا بر سرور شهیدان و یاران با وفایش . (۶۹۱)

شهدای از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که در واقعه کربلا به شهادت رسیدند پنج نفر بودند:

۱ - انس بن الحرث کاهلی که همه مورخین شهادت او را در کربلا ذکر کرده اند.

۲ - حبیب بن مظاهر اسدی ، ابن حجر ذکر کره است

۳ - مسلم بن عوسجه اسدی ، محمد بن سعد در طبقات ذکر کرده است .

۴ - هانی بن عروه مرادی که درکوفه با مسلم بن عقیل شهید شد و بیش از هشتاد سال داشت

۵ - عبدالله بن یقطر حمیری که سن او با سن امام حسین علیه السلام برابر بود، او نیز قبل از امام علیـه السـلام در کوفه شهید شد. (۶۹۲)

مادران شهدا که در کربلا بودند

سماوی نقل کرده است که در کربلا نه نفر شهید شدند که مادران آنان نیز در کربلا حضور داشتند:

۱ - عبدالله بن الحسین علیه السلام که مادرش رباب است

۲ - عون بن عبدالله بن جعفر، مادرش زینب کبری است

۳ - قاسم بن الحسن علیه السلام ، مادرش رمله است

۴ - عبدالله بن الحسن علیه السلام که مادرش دختر شلیل بجلی است

۵ - عبدالله بن مسلم که مادرش رقیه دختر علی علیه السلام است

۶ - محمد بن ابی سعید بن عقیل

۷ - عمرو بن جناده که مادرش او را امر به جنگ با دشمنان امر می کرد

۸ - عبدالله کلبی که او نیز بر اساس آنچه طاووسی ذکر کرده است مادرش او را ترغیب به جهاد می کرد

۹- علی بن الحسین علیه السلام ، مادرش لیلا است که در خیمه ایستاده بود و دعا می کرد، بر اساس آنچـه در بعضی از اخبار آمده است ، و هنگامی که آن بزرگوار را شهید کردند او شاهد شهادت فرزندش بود. (۶۹۳)

در تنقیح المقال آمده است که منجح به همراه مادرش حسنیه نیز در کربلا حضور داشته است . (۶۹۴)

دو طفل در اثر دهشت و تشنگی جان سپردند

مولف کتاب معالی السبطین نقل کرده است که : شامگاه روز عاشـورا دو طفـل در اثـر دهشـت و تشـنگی جـان سپردند، و چون زینب کبری برای جمع کردن عیال و اطفال جست و جو می کرد آن دو طفل را نیافت تا این که آنها را در حالی که دست در گردن یکدیگر داشتند پیدا کرد که آنها از دنیا رفته بودند. (۶۹۵)

سرگشته بانوان ، وسط آتش خیام

چون در میان آب ، نقوش ستاره ها

اطفال خردسال ، ز اطراف خیمه ها

هر سو دوان ، چو از دل آتش شراره ها

غیر از جگر، که دسترس اشقیا نبود
چیزی نمانده در بر ایشان ز پاره ها
انگشت رفت در سر انگشتری به باد
شد گوشها دریده پی گوشواره ها
در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش
با نعلها، که ناله بر آرد ز خاره ها

اصحاب مجروح امام علیه السلام

بعضی از یاران امام حسین علیه السلام به سبب جراحات در میدان افتاده و سپاه عمر بن سعد آنها را به قتل نرساندند. این افراد عبارت بودند از:

۱ - سوار بن حمیر جابری ، او را در حالی که مجروح شده بود از معرکه قتال بیرون بردند، و بعد از گذشت شش ماه در اثر آن جراحات درگذشت

۲ - عمرو بن عبدالله ، او نیز در میدان جنگ در اثر جراحات افتاده بود که او را انتقال دادند و بعد از یک سال از دنیا رفت

۳ - حسن بن الحسن ، او فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام و در کنار عموی گرامی اش امام حسین علیه السلام با سپاه کوفه مبارزه نمود تا در اثر جراحات به زمین افتاد، و چون اصحاب عمر بن سعد برای جدا کردن سرها آمدند او را دیدند که رمقی در بدن دارد. مردی به نام اسما بن خارجه که از اقوام مادری او بود مانع کشتن او شد و او را با خود به کوفه برد و جراحات او را معالجه کرد تا این که التیام یافت ، آنگاه از کوفه به مدینه منتقل گردید. (۶۹۶)

فصل پنجم : جنایات یزیدیان و حوادث بعد از واقعه عاشورا

اسب تازاندن بر پیکر سرور آزادگان علیه السلام

عمر بن سعد به جهت امتثال فرمان ابن زیاد، در میان اصحابش فریاد برداشت :

من ینتدب للحسین

کیست که داوطلب باشد و بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت او را زیر سم اسب ها لگد مال نماید؟

شمر مبادرت نمود! و اسب بر بدن مطهر امام تاخت ! (۶۹۷) و ده نفر دیگر از سپاه کوفه اجابت کردند که نامهای آنها عبارت است از:

۱ - اسحاق بن حویه
۲ - اخنس بن مرثد
۳ - حکیم بن طفیل
۴ - عمرو بن صبیح
۵ - رجا بن منقذ
۶ - سالم بن خثیمه جعفی
۷ - واحد بن ناعم
۸ - صالح بن وهب

۹- هانی بن ثبیت

۱۰ - اسید بن مالک

آنان با اسب بر بدن امام تاختند به گونه ای که سینه مبارک آن بزرگوار را در هم کوبیدند.

پس این ده نفر آمدند و در برابر ابن زیاد ایستاده و جایزه طلب کردند، ابن زیاد گفت : شما کیستید؟ اسید بن مالک - یکی از اینان لعنهم الله - گفت :

نحن رضضنا الصدر بعد الظهر

بکل یعبوب شدید الاسر

ما سینه حسین رادر هم کوبیدیم بعد از آنکه پشت او را لگدمال کردیم ، با اسبان قوی هیکل و تیز تاز عبیدالله فرمان داد تا جایزه ناچیزی به آن ها دادند! (۶۹۸)

همچنین نقل شده است که آن ها سینه و کمر امام حسین علیه السلام رازیر لگد اسبها کوبیدند. (۶۹۹)

حدیث جمال

چون امام علیه السلام به شهادت رسید ساربان آمد و بدن آن بزرگوار را بدون سر یافت ، دست برد تا کمر بند حضرت را بردارد، آن بزگوار دست راست خود را آورد و کمربند را گرفت ، پس جمال دست آن حضرت را قطع کرد، و سپس مجددا خواست که کمربند راباز کند، امام علیه السلام با دست چپ کمربند را گرفت ، جمال دست چپ آن حضرت را نیز قطع کرد. (۷۰۰)

یادی از شب شام غریبان امام حسین علیه السلام

شب یازدهم فرا رسید. بدن های آغشته به خون صفحه زمین کربلارا روشن نموده از طرفی هم زن های داغدیده و بی سرپرست مانده و برادر مرده و پسر از دست داده ، از طرفی صفحه گیتی هم خاک عزا به سر کرده است ، زینب شجاع از طرفی کنار قتلگاه می رود و به برادر می نگرد، از طرفی می آید خیمه های سوخته را می بیند داغش تازه می گردد.

فرستادن سرهای شهدا به کوفه

عمر بن سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کردند و در میان قبایل تقسیم نمودند که هر کدام با حمل یکی از سرها در نزد ابن زیاد مقرب گردند.

قبیله کنده سیزده سر به فرماندهی قیس بن اسعث و هوازن دوازده سر به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن ، و بنو تمیم با هفده سر و بنی اسد شش سر و مذحج هفت سر و به بقیه نیز هر کدام چند سر دادند ولیکن عشیره حر بن یزید نگذاشتند سر او را از بدن جدا کنند و بدنش را با سم اسبان بکوبند. (۷۰۱)

ابن سعد روز دهم سر امام حسین علیه السلام را به خولی بن یزید و حمید بن مسلم داد تا به کوفه ببرند و سرهای بقیه اهل بیت را به شمر و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج دادند.

در روز سیزدهم محرم حضرت سجاد علیه السلام به کربلا آمد و پدرش را دفن کرد، زیرا امام را جز امام کسی نمی تواند دفن کند و وی را غسل دهد و بر آن نماز بگزارد.

این مطلب که امام را باید امام غسل بدهد و کفن کند و به خاک بسپارد یکی از اسرار است و عقل بشر عادی حقیقت آن را درک نمی کند و ما نمی توانیم به صرف این که موضوع را درک نمی کنیم منکر این حقیقت بشویم . برای تحقیق در این موضوع و روشن شدن مطلب جویندگان می توانند به کتاب مقالات شیخ مفید (ص

۸۴) و کنز الفوائد کراچکی و مرآت العقول (ج ۱، ص ۳۷۳) و منهج الرشاد کاشف الغطا (ص ۴۱) و دار السلام نوری (ج ۱، ص ۲۸۹) مراجعه کنند و تفصیل مطالب را دریابند. (۷۰۲)

حضرت سجاد بر حکم خدا

داد غسلش با دو چشم پربکا

از پی تکبیرش از بهر نماز

بست قامت سوی کوی بی نیاز

از پی آن شاه دین از هر طرف

جمله کروبیان بستند صف

ماه رویش شد نهان چون در نقاب

جف پور بوتراب آمد تراب

خویش پنهان شد در آن فرخ مقام

باز شد با بی کسان در راه شام

بس بود سرباز دل پر آه کن

نیست طاقت قصه را کوتاه کن

دیوان سرباز

خاک سپاری شهیدان

یزیدیان رفتند، حسینیان ماندند. مردان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت بردند! اجساد را در خاک و خون غلتاندند و سرها را بر سر نی نهادند! آمدند و کشتند و سوختند و رفتند!

تیره ای از عشیره بنی اسد که در نزدیکی کربلا منزل داشتند و از این هنگامه خونین آگاه بودند، پس از کوچ سپاه به کربلا آمدند. پیکرهای چاک چاک دیدند، دست های بریده یافتند، با تن های بی سر روبه رو شدند، گریه و زاری آغاز کردند و شبانه پیکرهای شهیدان را با نور ماه به خاک سپردند. پیکرها را نمی شناختند، در اندیشه فرو رفتند که چه کنند، ولی دیری نپایید که رهنمایی رسید که پیکرها را می شناخت و به رهنمایی پرداخت . رهنمایی ملکوتی و رهنمایی زمینی

قبری ویژه برای بدن مقدس امام کندند و پیکر نورانی را در آن نهادند. هنگامی که خواستند خاک بر آن بفشانند راهنما را دیدند که می سوزد و می گرید و لب ها را بر گلوی بریده نهاده ، بوسه می زند و می گوید: پدرم ، خوشا به حال زمینی که پیکرت را در برگرفت . پس از تو این جهان تاریک است و آن جهان به نور جمالت روشن . شب ها از درد غمت خواب ندارم تا وقتی که خدای که مرا به تو ملحق سازد.

سلام بر تو ای فرزند رسول ، رحمت و برکات خدا بر تو باد، ناله پسری بود بر سر کشته پدری !

پس آن گاه به سراغ پیکر علی رفتند و در کنار قبر پدر به خاکش سپردند. سپس برای شهیدان قبری پهناور بکندند و همگی را در آن جا داده و به خاک سپردند.

رهنما را دیدند که به سوی فرات می رود. دنبالش رفتند و با پیکر شهیدی جوانمرد روبه روی شدند. در آن جا نیز قبری کندند و پیکر حضرت عباس را در آن جای دادند.

پس از آن که خاک بر پیکر عباس بیفشاندند رهنما را دیدند که می گرید و می گوید: ای ماه بنی هاشم ! پس از تو خاک بر سر این دنیا. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. ای شهیدی که از روی بینایی و بصیرت به شهادت رسیدی . قبر شهیدان زیارتگاه جهانیان گردید. مزاری که آسمان پهناور بر برتر و بهتر از او سایه نینداخته و زمین شهیدی را همچون او در آغوش نگرفته .

با خاک سپردن شهیدان ، کتاب شهادت به پایان رسید و کتاب اسارت آغاز گردید. برگ های کتاب شهادت را مردان نیرومند، توانا و قوی دل تشکیل می دادند، ولی برگ های کتاب اسارت ، از ناتوانان فراهم شده بود: بیماران ، زنان ، کودکان .

گاه از ناتوانان کارهایی ساخته است که از توانمندان ساخته نیست ، به ویژه اگر ناتوان ، توانا در روح ، توانا در اراده ، توانا در دل .

حسین آموزگار کتاب شهادت بود و زینب آموزگار کتاب اسارت و بشر بایستی هر دو را بخواند و بداند.

فصل ششم : آستانه حسینی در طول تاریخ

آستانه حسینی در عصر بنی امیه

پس از به شهادت رسیدن سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب وی در سرزمین کربلا، بنی اسد پیکر مطهر او را فن نمودند، و با ایجاد یک قبر دسته جمعی اصحاب را به خاک سپردند. آنان اولین کسانی بودند که قبر سیدالشهدا علیه السلام را به شکل بارز و برجسته با و جود منع و اوعاب شدید حکام اموی بنا کردند.

بدون شک بزرگ ترین جرات بنی اسد - به ویژه زنان این طایفه که پیشقدم شدند - در دفن شهدای کربلا بود. در اطراف قبر مطهر، مسجد و یا سایبانی بنا نشده بود، لذا قبر مطهر، در سال های اول بدون سایبان بوده است .

اولین زائر قبر مطهر، عبیدالله فرزند حر جعفی ، از بزرگان کوفه بود که چندی از شهادت آن حضرت نگذشته بود که جهت زیارت قبر مطهر وارد کربلا شد و سخت پشیمان بود از این که آن حضرت وی را دعوت به نصرت خویش کرده بود و او به یاری فرزند فاطمه علیه السلام نشتافته بود. وی در مقابل قبر ایستاد و قصیده معروف خود را سرود که مطلع آن چنین است :

یقول امیر غادر و ابن غادر

الا کنت قاتلت الحسین بن فاطمه

در بیستم صفر سال ۶۲ قمری صحابی مشهور، جابر بن عبدالله انصاری ، به زیارت قبر ابی عبدالله علیه السلام شتافت و چون بینایی خود را از دست داده بود، به اطرافیان می گفت که دست مرا به قبر سیدالشهدا بمالید. علی رغم تمام موانعی که بنی امیه در راه زیارت قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام ایجاد کرده بودند شیعیان به زیارت قبر وی می شتافتند و تردیدی نیست که قبر آن حضرت ظاهر و مشخص بوده است . بعد از واقعه کربلا حرکت انقلابی و مخفیانه توابین شکل گرفت و در اوایل حکومت عبدالملک بن مران قیام کردند و در شب اول ربیع الاول ۶۵ قمری در نخیله ، بین راه کوفه و کربلا چادر زدند. توابین که بیش از چهار هزار مرد جنگجو بودند به رهبری ابن صرد خزاعی وارد کربلا شدند و دور قبر مطهر گرد آمدند. و با گریه و ناله ضجه که در قضای کربلا طنین افکن بود. قسم یاد کردند که انتقام خون آن حضرت را خواهند گرفت . آنان یک شبانه روز در کنار قبر سید الشهدا علیه السلام اقامت گزیدند، سپس با قبر مطهر وداع کردند و این اولین اجتماع عظیم

مذهبی ، سیاسی پس از واقعه طف در کربلا کنار مرقد سیدالشهدا علیه السلام است و قبر آن حضرت تا آن زمان هنوز بدون سایبان بود.

عمارت اول

مختار بن ابی عبیده ثقفی ، در سال ۶۶ قمری با کمک ایرانیان به خونخواهی ابی عبدالله الحسین علیه السلام قیام نمود و اولین آستانه حسینی که دارای حرم و گنبد گچی و آجری بود و در کنار آن مسجدی جهت سکونت زائران قرار داشت ، در زمان او بنا شد و با گذشت زمان در اطراف آن بازار و خانه های محکمی تاسیس گردید. این آستانه دارای دو در شرقی و غربی بود. بعضی از محققان ذکر نموده اند که عمارت اول آستانه توسط مختار در سال ۶۶ قمری ساخته شد. جمعی دیگر وجود آستانه و عمارت را تایید کرده ولی نسبت به موسس آن تشکیک می دارند که آیا به دست بنی اسد - که اجساد مطهر شهدای کربلا را دفن نمودند - بنا گشته و یا دیگران ؟

سید محسن امین در اعیان الشیعه (۶۲۷/۱) می نویسد:

عمارت اول بقعه شریف ، چنانچه آثار و اخبار دلالت دارد، در زمان بنی امیه تاسیس گشت و در عصر بنی امیه آستانه حسینی دارای سایبان و مسجدی بوده که تا عصر هارون الرشید در دولت بنی العباس ادامه داشته است ولی نمی دانیم چه شخصی آن را بنا کرده است .

ابن قولویه قمی در کامل الزیاره (۱۳۳) آورده است که بنی اسد علامتی مشخص نصب نمودند که آثار قبر از بین نرود. به احتمال بسیار، مراد از علامت مشخص همان درخت سدره است که توسط هارون الرشید عباسی قطع گشت . لذا قبر مطهر بدون سایبان تا عصر مختار در کربلا وجود داشته است . و در زمان او بقعه ای بر فراز آن بنا کردند این بقعه در زمان هارون الرشید ویران شد و تمامی خانه هایی که شیعیان به تشویق ائمه علیه السلام در مجاورت آستانه حسینی ساخته بودند به دستور هارون خراب گردید. محل آستانه و قبر مطهر را شخم زدند و درخت سدره را که بنی اسد جهت علامت قبر و سایبان و هدایت زائرین کاشته بودند قطع نمودند. این اولین تخریب عمارت حسینی بود.

عمارت دوم

مامون خلیفه عباسی در سال ۱۹۸ قمری به اریکه قدرت رسید و بر خلاف سیاست پدر خود و به جهت کسب رضایت شیعیان خراسان ، اظهار محبت و دوستی با شیعیان کرد و تصمیم گرفت که خلافت را به حضرت امام رضا علیه السلام تفویض نماید. لذا شیعیان فرصت را مغتنم شمرده و آستانه مجلل و با شکوهی بر مزار ابی عبدالله علیه السلام بنا کردند و راه کربلا برای عشاق قبر سیدالشهدا علیه السلام باز شد و سیل مهاجرت به سمت کربلا سرازیر گردید و تمامی خرابی ها را باز سازی نمودند. در سال ۲۳۲ قمری متوکل عباسی به قدرت رسید، وی دشمنی خاصی با شیعیان و آل ابی طالب داشت . موقعی که اطلاع حاصل نمود که کربلا گسترش یافته و شیعیان از اطراف و اکناف به زیارت آستانه حسینی می شتابند، دستور خرابی آستانه و خانه های اطراف آستانه را صادر نمود. حمد الله مستوفی می نویسد:

آن را مشهد حائری خوانند جهت آن که چنان ذکر رفت که به عهد متوکل خلیفه آب در آن بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمین گور خشک ماند طبری در حوادث سال ۲۳۶ قمری اشاره می کند که متوکل دستور خرابی آستانه را داد و تمامی خانه های اطراف آستانه و زمین را شخم زد و کشت نمود.

عمارت سوم

متوکل به دست فرزند خویش منتصر، در سال ۲۴۷ قمری به قتل رسید. منتصر بر خلاف سیاست پدر خود، به شیعیان امنیت و رفاه داد و اموال زیادی بین علویان تقسیم نمود و مجددا آستانه حسینی را با شکوه و جلال بنا نمود و مناره بلندی در کنار آستانه بنا کرد که با نور افشانی اش زائرین شبرو از دور راه را باز می یافتند. شیعیان فرصت را مغتنم شمرده و به سوی کربلا سرازیر گشتند که از آن جمله اند سید ابراهیم مجاب فرزند محمد العابد بن امام موسی کاظم علیه السلام که قبر وی در زاویه رواق شمال غربی حرم حسینی معروف است .

عمارت چهارم

سقف عمارتی که منتصر عباسی در ۲۴۷ قمری بر پا ساخته بود، در سال ۲۷۳ قمری فرو ریخت . حدود ۲۸۰ قمری داعی الصغیر فرمانروای طبرستان و از نوادگان زید بن امام زین العابدین علیه السلام به تعمیر آستانه پرداخت و به رونق و شکوه آن افزود.

عمارت پنجم

عضدالدوله دیلمی در سال ۳۶۷ قمری وارد بغداد شد، سپس به زیارت کربلا و نجف شتافت و دستور بنای تمامی عتبات مقدسه عراق را صادر نمود. بنای آستانه حسینی در سال ۳۶۷ قمری شروع شد و در سال ۳۷۱ قمری پایان یافت که شامل یک حرم بزرگ و گنبدی بر روی قبر شریف بود و چهار رواق هماهنگ در چهار طرف حرم مطهر و صحن شش گوشه و در قسمت شرقی صحن شریف یک صحن کوچک وجود داشت که در آن مقابر خاندان آل بویه بود و یک در آن به بازار باز می شد و بازار مذکور به آستانه حضرت عباس علیه السلام جهت رفت و آمد زائران منتهی می گردید. داخل حرم مطهر با قندیل های طلا جهت روشنایی تزیین شده و دیوارهای حرم و رواق ها را با چوب ساج و آیینه های بزرگ پوشانیده بودند. و صندوقی از چوب ساج منبت کاری بر قبر مطهر قرار داشت و نهر آب تا مقابل آستانه حسینی و اطراف صحن می آمد که آثار آن تا نیمه اول قرن چهارم هجری در کربلا باقی بود.

عضدالدوله هجرت شیعیان را به شهر کربلا تشویق می کرد و اطراف آستانه خانه های زیادی ساخت و در بین مهاجران و ساکنان حائر شریف تقسیم کرد و مستمری ماهانه و موقوفات زیادی برای مجاوران و خدمه آستانه حسینی تعیین کرد و بازار بزرگ سر پوشیده ای بین آستانه حسینی و آستانه حضرت عباس علیه السلام تاسیس نمود که تا عصر حاضر بازار مذکور به صورت وقف در تصرف ذریه وی باقی است . عضدالدوله در ضلع شرقی صحن شریف برای خود خانه ای بنا کرد که یک در آن مستقیما در صحن حسینی باز می شد و در دوم آن در بازاری که خود ساخته بود و همه ساله که به زیارت کربلا مشرف می گشت در آن منزل سکونت می گزید و منزل مذکور توسط ذریه وی ملا محمد کاظم طالقانی وقف گشت ، سپس شیخ محمد جعفر فرزند ملا محمد کاظم طالقانی آن را به مدرسه دینی تبدیل نمود.

آتش سوزی در آستانه حسینی

دو شمع بزرگ که همه شب تا صبح در دو طرف قبر مطهر روشن بود، در ۱۴ ربیع الاول سال ۴۰۷ قمری شب هنگام بر زمین افتاد و حریق بزرگی در گرفت و تمامی دیوارهای حرم و رواق که با آیینه و چوب ساج مزین بود و فرش های حرم و پرده های گرانبها آتش گرفت ، ولی چون در ساختمان اصلی آستانه چوب به کار نرفته و تمامی عمارت از طاق های ضربی و گچ و آجر بود، به کانون عمارت آسیبی نرسید. حسن فرزند مفضل بن

سهلان رامهرمزی ، و زیر سلطان الدوله بویه خسارات وارده بر اثر آتش سوزی را جبران نمود و حصار محکمی اطراف شهر کربلا بنا نمود و این حصار حائر شریف همان حدودی است که ابن ادریس در سال ۵۸۸ قمری در کتاب المواریث از السرائر ثبت کرده است . جمعی از مورخان و در راس آنها سید محسن امین در اعیان الشیعه می گویند که حسن رامهرمزی وزیر سلطان الدوله تجدید عمارت ششم آستانه حسینی را انجام داد و عمارت هفتم آستانه حسینی را سلطان اویس ایلخانی تعهد کرد، در صورتی که عمارت پنجم آستانه حسنی ، توسط عضدالدوله ، همین عمارت آستانه عصر حاضر است که در سال ۴۰۷ قمری بر اثر آتش سوزی تزیینان آن آتش گرفت ، ولی اصل عمارت سالم ماند و وزیر سلطان الدوله ترمیم و اصلاح آسیب های آستانه را تقبل کرد و از عهده بر آمد. از اشخاص معدودی که داخل آستانه حسینی را وصف می کنند ابن بطوطه (م ۷۷۷ قمری) است که به سال ۷۲۷ قمری وارد کربلا شد، وی در وصف آستانه حسینی چنین اظهار می دارد:

از حله به سوی کربلا، مشهد حسین بن علی علیه السلام حرکت کردیم . کربلا شهر کوچکی است که نخلستانها اطراف آن را گرفته اند و از رودخانه فرات آبیاری می شوند. روضه مقدسه امام حسین در داخل شهر واقع شده و مدرسه ای بزرگ و زاویه ای دارد که در آن برای مسافرین طعام می دهند. خدام و حاجبان بر در روضه امام ایستاده اند و ورود به حرم بی اجازه آنان میسر نیست و هنگام ورود عتبه شریفه را که از نقره است باید بوسید. روی ضریح مقدس امام قندیل های زرین و سیمین گذاشته شده و از درهای آن پرده های حریر آویخته اند

آستانه حسینی در عصر جلایریان

پس از تاسیس دولت جلایریان در ایران به دست شیخ حسین ایلکانی در سال ۷۴۰ قمری ، سلطان اویس فرزند شیخ حسن در سال ۷۶۷ قمری تعمیرات آستانه حسینی را شروع نمود که عمر وی به اتمام آن وفا نکرد و فرزند او سلطان احمد در سال ۷۸۶ قمری آن را انجام داد و تاریخ تعمیرات مذکور بالای محراب جنب راس شریف معروف به نخله مریم که از آثار هنری ایرانی و حجازی اسلامی قرن پنجم بود ثبت بود تا این که بی جهت و بر اساس بغض و کینه با تشیع در سال ۱۳۶۳ قمری به دستور استاندار وقت کربلا، محو شد. امیرجان مشهور به مرجان ، غلام سلطان اویس جلایری که والی بغداد بود و بعدا سر به عصیان برداشت ، در ضلع شرقی صحن حسینی مسجدی بنا کرد که تا امروزه باقی است و مناره بسیاری زیبا و عظیم در آن بر افراشت که در بزرگی و شکوه و هنر نظیر نداشت . متاسفانه باز بر اثر کینه ، در سال ۱۳۵۴ قمری حکومت بغداد دستور هدم آن را صادر کرد.

آستانه حسینی در عصر صفوی

در روز ۲۵ جمادی الثانی سنه ۹۱۴ قمری شاه اسماعیل صفوی وارد بغداد شد و مورد استقبال شیعیان قرار گرفت و در روز بعد به سمت کربلا رهسپار شد و به زیارت بقعه سید الشهدا علیه السلام مشرف شد و یک شبانه روز در حرم مطهر معتکف گشت و دستور تعمیرات لازم را صادر نمود و دوازده قندیل طلای خالص جهت روشنایی حرم مطهر اختصاص داد و همچنین تمامی حرم و رواق های شریف را با گرانبهاترین فرش های ابریشم ایرانی مفروش ساخت و بین علویان و ساکنان کربلا هدایای نقدی و غیر نقدی تقسیم نمود.

عباس العزاوی در تاریخ العراق می نویسد که شاه اسماعیل صفوی دستور جلب هنرمندان و مهندسان را از تمامی مملکت داد که شش صندوق منقوش به نقوش خطائیه و اسلیمیه در نهایت دقت و ابداع ساختند و برای عتبات مقدسه گسیل داشت که یکی از آنها را به آستانه حسینی و دوم را به آستانه حضرت عباس علیه السلام اهدا

نمود. تهیه و نصب این صندوق ها رد سال ۹۳۲ قمری به پایان رسید. در سال ۱۰۳۲ قمری شاه عباس به زیارت کربلا مشرف گشت و ضریحی از فولاد بر روی صندوق شاه اسماعیل نهاد و دستور تعمیر گنبد و کاشیکاری آن را صادر نمود. در سال ۱۰۴۸ قمری سلطان مراد عثمانی گنبد آستانه را تعمیر کرد.

آستانه حسینی در عصر نادرشاه افشار

در سال ۱۱۳۵ قمری همسر نادرشاه تعمیرات وسیعی را در آستانه حسینی انجام داد و صندوق بسیار زیبا و نفیسی جهت قبر شریف ساخت و حرم و رواق ها را با قالی های نفیس فرش نمود و با پرده های گرانبها تزیین بخشید.

آستانه حسینی در عصر قاجاریه

در سال ۱۲۰۷ قمری گنبد شریف آستانه حسینی توسط آقا محمد خان قاجار پوشش طلا شد.

در ۱۸ ذی الحجه الحرام سال ۱۲۱۶ قمری که تمامی جوانان و مردان کربلا جهت زیارت به نجف اشرف رفته بودند، سعود بن عبدالعزیز وهابی فرصت را مغتنم شمرده و در راس لشکری بزرگ به شهر کربلا حمله نمود و هزاران نفر را به خاک و خون کشیده ، کشتار بیرحمانه ای راه انداخت و آستانه حسینی را ویران و اموال آستانه را غارت کرد و تمام قندیل های طلا و نقره صفویه و فرش های گران قیمت را به تاراج برد.

پس از رسیدن خبر حملهت وهابی به کربلا فتحعلیشاه قاجار دستور تعمیر خرابی های وهابیان را صادر نمود و همچنین مقداری طلا جهت تذهیب گنبد که قسمتی از آن ویران و یا طلاهای آن سیاه شده بود ارسال داشت و ضریح نقره ای اهدا نمود و صندوق شریف را که توسط وهابیها قسمتی از آن سوخته بود تعمیر نمود.

در سال ۱۲۷۳ قمری ناصر الدین شاه تعمیراتی در آستانه انجام داد و برای سومین بار در عصر قاجاریه به دستور ناصر الدین شاه ، گنبد تجدید طلاکاری شد. در سال ۱۲۷۰ قمری شیخ عبدالحسین طهرانی مشهور به شیخ العراقین که وصی صدر اعظم میرزا محمد تقی خان امیر کبیر بود، از ثلث ما ترک وی هشتاد خانه مجاور صحن شریف حسینی را در قسمت غرب و جنوب غربی خریداری نمود و آنها را به صحن شریف حسینی ملحق کرده و صحن شریف را توسعه داد.

آستانه حسینی در عصر حاضر

آستانه حسینی که یکی از شاهکارهای معماری عصر آل بویه است ، در قلب شهر کربلا واقع و دارای ده در ورودی به داخل صحن شریف می باشد. دو در در جنوب صحن به نام درب القبله و درب الرحمه ، در غرب صحن ، سه در به نام های درب زینبیه و درب راس الحسین و درب السلطانیه ، در قسمت شمال ، درب السدره و درب السلام ، در قسمت شرق صحن شریف ، سه در به نام های درب الکرامه درب الشهدا و درب قاضی الحاجات . همچنین دارای ۶۵ حجره است که در مقابل هر یک از حجرات یک ایوان قرار دارد. یک مسجد بزرگ هم در قسمت شرقی صحن بین درب قاضی الحاجات و درب الشهدا و یک حسینیه بین درب الشهدا و درب الکرامه و در قسمت جنوب صحن تکیه یا خانقاه بکتاشیه احداث شده است .

این تکیه در قرن دهم هجری با اخذ قسمتی از خانه ذریه آل بویه که یک در این خانه داخل صحن باز می گشت بنا شد و باقی خانه مذکور که ملک ذریه آل بویه شیخ حسن فرزند میرزا علی نقی آل صالحی بود در احداث فلکه اطراف صحن شریف خراب شد. در صحن شریف حسینی ، چندین محل جهت انبار فرش های آستانه و دیگر وسائل آن در قسمت جنوب شرقی صحن مطهر قبر میرزای دوم شیرازی و در قسمت شمال

غرب ، قبر شیخ الحسین شیخ العراقین از مشایخ اجازات و وصی امیر کبیر و در اطراف صحن شریف ، جمعی کثیر از علمای امامیه و سلاطین شیعه مدفون اند. خود صحن شریف از دو طبقه تشکیل شده که تمامی دیوارهای آن با کاشی مزین است و هیات شکوهمندی دارد. در وسط صحن شریف ، آستانه قرار دارد که از چهار طرف آن درهای متعددی جهت ورود به رواق های مطهر دارد، ولی در اصلی و بزرگ آن در جنوب حرم است . در مقابل در آستانه ایواب بزرگی واقع است که به ایوان طلا شهرت دارد و دو طرف ایوان چهار کفش کن است . قبلا ستون های این ایوان از چوب بود ولی در سال ۱۳۸۷ قمری حاج قنبر رحیمی ، از تجار و معدن داران ایران ، دوازده ستون از سنگ مرمر که در نهایت زیبایی حجاری گشته بود به آستانه حسینی اهدا نمود و در سال ۱۳۸۹ قمری شروع به تعمیر ایوان طلا و نصب ستون های آن نمودند. دو طرف ایوان دو مناره بلند از طلا نظر هر بیننده ای را از دور به خود جلب می کند. ایوان دارای سه در ورودی است که به رواق جنوبی حرم شریف منتهی می گردد و در وسط از آن دو در دیگر بزرگتر می باشد. از طلا در اصفهان ساخته شده . رواق جنوبی حرم را رواق حبیب بن مظاهر اسدی می نامند، چون قبر حبیب شهید کربلا در آن واقع است و بنی اسد او را در مقبره دسته جمعی شهدای کربلا دفن نکرده قبر جداگانه ای برای وی ساختند، زیرا از بزرگان قبیله بنی اسد بود. در داخل حرم صندوق گرانبهایی بر روی قبر مطهر قرار دارد که بر روی آن ضریح نقره نصب است و بالای ضریح اشعاری با طلا حک شده است . کف و دیوارهای حرم و رواق تا حدود دو متر از بهترین سنگ مرمر ایران است .

حرم و رواق های را با کاشی کاری آیات قرآنی زینت داده اند. تمامی سقف های حرم و رواق ها به دست هنرمندان ایرانی آیینه کاری شده است .

در قسمت شرق قبر سیدالشهدا علیه السلام قبر دسته جمعی شهدای عاشورا واقع است و قبر حضرت علی اکبر علیه السلام جداگانه در ضریح سیدالشهدا می باشد.

از قبور علمای بزرگ امامیه ، در رواق جنوبی قبر میرزا مهدی شهرستانی و در رواق شرقی قبر آقا باقر بهبهانی (که بر روی آن صندوق نفیسی نصب است) و مقبره صدراعظم میرزا محمد تقی خان امیرکبیر و در رواق شمالی آستانه ، قبر جمعی از سلاطین قاجاریه از جمله احمد شاه و قبر سید ابراهیم مجاب که دارای ضریح خاصی است و در رواق غربی جنب پنجره بالا سر سید الشهدا علیه السلام قبر ملا محمد صالح برغانی و برادر وی ملا علی برغانی قرار دارد، در منتهی الیه رواق جنوبی محلی است که به قتلگاه معروف است و این اثر از قدیم باقی است ، اینجا محلی است که ابی عبدالحسین علیه السلام از اسب خویش بر زمین افتاد و در این مکان بود که شمر سر مبارک حضرت را از بدن شریفش جدا کرد. (۷۰۳)

فصل هفتم : سر مطهر امام حسین علیه السلام

سر مطهر را کجا به خاک سپردند؟

درباره این که سر مطهر را کجا به خاک سپردند، نظرهای گوناگونی ابراز شده که ذیلا به آنها اشاره می شود:

الف) سر امام را در نجف اشرف ، کنار قبر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ، در طرف سر آن حضرت دفن کرده اند. این نظر را برخی از علمای شیعه با استناد به روایاتی که در کتاب کافی و تهذیب آمده ، پذیرفته اند. در یکی از این روایات می خوانیم : امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمودند که سر بریده امام پس از بردن به شام ، توسط یکی از دوستداران ما ربودنه و در جوار امیرالمومنین علیه السلام دفن گردید.

این نظریه را قرائن دیگری نیز تایید می کند. از جمله آن که در زیارت بالای سر امیرالمومنین علیه السلام که از امامان شیعه به دست ما رسیده ، زیارت حضرت حسین بن علی علیه السلام نیز وارد شده است .

ب) سر امام در کنار پیکر پاک حضرتش به خاک سپرده شده است . بنابر آنچه در کتاب گرانقدر بحار الانوار ذکر شده ، این نظر را بیشتر عالمان امامیه پذیرفته و معتقدند که حضرت علی بن الحسین سر را به کربلا باز گرداند. سید بن طاووس در لهوف می فرماید: سر مطهر امام به کربلا آورده شد و در کنار پیکر گلگون دفن گردیده . سیره شیعه نیز این نظر را تایید می کند.

دانشمند مزبور در کتاب اقبال الاعمال نیز به این نظریه متمایل است . ابن نما که مردی مورد اعتماد و دانشمندی متتبع به شمار می رود، در این باره می فرماید: سر امام را در شهرها گرداندند، ولی سرانجام به کربلا عودت داده شد و همراه جسد مطهر دفن گردید. سید مرتضی و شیخ طوسی نیز با این نظریه موافقت کرده اند.

سبط ابن جوزی معتقد است که سر بریده امام علیه السلام همراه با کاروان اسیران از شام به مدینه آورده شد و سپس آن را از مدینه به کربلا برده ، در کنار جسد مقدس حضرت به خاک سپردند.

ج) کلینی در کتاب ارزشمند کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که سر مطهر سالار شهیدان ، بیرون کوفه ، نزدیک مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام مدفون است .

د) سر امام را در مدینه نزد مرقد مادرش فاطمه زهرا علیه السلام به خاک سپرده اند. این مطلب را سبط ابن جوزی از کتاب الطبقات الکبری نقل می کند و می نویسد: یزید، سر امام را برای عمرو بن سعید بن عاص ، فرماندار مدینه گسیل داشت و او آن را در کنار قبر مادر امام دفن نمود. ابو البرکات شمس الدین محمد الباغندی الشافعی نیز در کتاب جواهر المطالب همین نظر را پذیرفته و آن را نظریه مشهور تاریخ نگاران و سیره نویسان می داند.

ه) مدفن سر امام در دمشق است . سبط ابن جوزی به نقل از ابن ابی الدنیا می نویسد: سر مطهر امام حسین علیه السلام در خزانه یزید در دمشق یافت شد و در باب الفرادیس به خاک سپرده شد.

بلاذری و واقدی نیز در کتاب های خود همین مطالب را نقل کرده اند. در کتاب جواهر المطالب آمده که سر مقدس امام تا پایان سلطنت یزید در خزانه حکومتی حفاظت می شد و پس از هلاکت وی در باب الفرادیس دفن گردید. در روایت دیگر آمده که سلیمان بن عبدالملک اموی این کار را انجام داد و پس از آن که سر مبارک را با پنج قطعه دیبا پوشانید و با عده ای بر آن نماز گزارد، آن را به خاک سپرد.

عده ای معتقدند که سلیمان بن عبدالملک اموی سر را در قبرستان مسلمین دفن کرد. وی در زمان عمر بن عبدالعزیز از آن جا منتقل گردید که ظاهرا باید به کربلا آورده شده باشد. ابن عساکر، بنا نقل جواهر المطالب گوید: پس از آن که سر بریده امام را به دمشق آوردند، یزید فرمان داد که سه روز در برابر دیدگان مردم نصب شود، سپس آن را به جایگاه سلاح انتقال داد، تا آن که خود به هلاکت رسید. آن گاه سلیمان اموی سر را در گورستان مسلمانان به خاک سپرد.

ابن نما مولف کتاب مثیر الاحزان به نقل از منصور بن جمهور می نویسد: پس از هلاکت یزید و گشوده شدن خزانه او، به آن جا رفتم و ظرفی قیمتی یافتم و با خود پنداشتم که در آن گنجی نهفته است . ظرف را به خدمتکار خود داده ، سفارش کردم که از آن مراقبت نماید. اما بعد از آن که به سراغ گنج رفتم با سر مبارک امام روبه رو شدم ، بی درنگ آن را کفن کرده در باب الفرادیس دفن کردم .

صاحب اعیان الشیعه معتقد است ، مرکزی که امروز در دمشق به نام مسجد راس الحسین یا مقام راس الحسین یا مشهد راس الحسین معروف و نزدیک جامع دمشق است ، همان مدفنی است که تاریخ نگاران بیان کرده اند.

و) مسجد رقه در نزدیکی فرات . سبط ابن جوزی از عبداله بن عمر نقل می کند که یزید سر مبارک امام را نزد آل ابی معیط فرستاد که آنان در منطقه رقه می زیستند. این عده ، سر را در خانه ای دفن نمودند و این خانه بعدها جزو مسجد جامع شد. گفته اند درختی در کنار مدفن سر مطهر بود که به برکت آن سر همواره سبز ماند.

ز) مصر، همان جایی که اکنون مشهد راس الحسین علیه السلام نامیده می شود. خلفای فاطمی سر را از دمشق به مصر انتقال داده در قاهره به خاک سپردند. این مطلب را سبط ابن جوزی آورده است . مورخان می نویسند: یکی از خلفای فاطمی ، فردی را به عسقلان ، ناحیه ای بین مصر و شام ، روانه کرد. فرد مزبور در عسقلان سری را یافت و مدعی شد که سر اما حسین علیه السلام است . به دستور خلیفه فاطمی این سر به مصر منتقل و در مشهد الراس دفن شد. البته در این مطلب تردیدی نیست که چنین عمل در زمان خلیفه فاطمی انجام گرفته است ، اما نمی توان قاطعانه گفت که این سر متعلق به امام علیه السلام بوده است . در هر صورت امروزه مشهد الراس زیارتگاه عمومی مردم بوده و آنان با علاقه بسیار به این مرکز رفت و آمد می کنند.

در پایان یاد آوری این نکته ضروری است که چهار نظریه اخیر را تنها دانشمندان اهل سنت ابراز نموده اند، اما علمای شیعه امامیه به جز سه نظر نخست ، نظر دیگری نداشته اند. والله اعلم .

آستانه راس الحسین علیه السلام

بین مورخان و روات و محققان در مورد محل دفن سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام اختلاف است . سید محسن امین در کتاب خویش اعیان الشیعه (۶۲۶/۱ - ۶۲۷) هفت مورد را ذکر کرده که مدفن سر مطهر ابی عبدالله الحسین علیه السلام است :

قول اول : علمای امامیه بر این اند که حضرت سجاد علیه السلام سر مبارک را به کربلا باز گردانید و به بدن شریف سیدالشهدا علیه السلام ملحق فرمود: علامه مجلسی در بحار و دیگران این معنی را تاکید می کنند. برخی نیز می گویند که یزید سر مطهر را با اسرای کربلا به مدینه فرستاد سپس سر مطهر را به کربلا عودت داد و به بدن مقدس ملحق نمود. سید ابن طاووس در کتاب خود اللهوف فی قتلی الطفوف ص ۸۶ تصریح دارد که سر مبارک را به کربلا بازگرداندند و به جسد مطهر ملحق داشتند.

قول دوم : بر اساس اخبار و روایت هایی که از معصومین علیه السلام در کتاب الکافی و التهذیب و دیگر کتب شیعه ذکر شده ، جمعی از علمای شیعه بر آنند که سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام در نجف اشرف جنب مرقد حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام مدفون است و می گویند، حضرت صادق علیه السلام به فرزند خویش اسماعیل فرمود، هنگامی که سر مطهر را به شام حمل کردند یکی از شیعیان و موالی اهل بیت علیه السلام سر مبارک را ربود و در کنار امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام دفن کرد. در کتب معتبر زیارتنامه ها نیز استحباب زیارت امام حسین علیه السلام در بالای سر حضرت امیر المومنین علیه السلام در نجف اشرف آمده است .

قول سوم : در کتاب الکافی به سند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که سر مطهر در حومه کوفه دفن شده است .

قول چهارم : جمعی از مورخان گفته اند که یزید بن معاویه سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام را به مدینه برای عمرو ابن سعید بن عاص ارسال داشت و وی سر مطهر را در بقیع دفن نمود و در آن هنگام مروان بن حکم در مدینه بود و سر مطهر را گرفت و گفت : به خدا قسم ایام عثمان را به خاطر می آورم .

قول پنجم : سید محسن امین در اعیان الشیعه به نقل از سبط ابن الجوزی می نویسد که یزید سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام را در مقابل سر عثمان به رقه برای آل ابی معیط ارسال داشت و آنها سر مطهر را در خانه های خویش دفن نمودند و بعد خانه های آنان داخل مسجد جامع رقه افتاد که قبر مطهر سر سیدالشهدا علیه السلام دارای ضریحی گشت و در کنار آن درخت سدره ای سبز شد.

قول ششم : جمعی کثیر از مورخان بر آنند که سر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام در انبار اسلحه یزید به معاویه باقی ماند و پس از به هلاکت رسیدن یزید و در عصر سلیمان بن عبدالملک سر شریف را آوردند و کفن نمودند، سپس بر آن نماز خواندند و در باب الفرادیس ، محل آستانه راس الحسین علیه السلام در شهر دمشق دفن نمودند، این آستانه مطهر فعلا در ضلع جنوب شرقی مسجد اموی دمشق به نام آستانه راس الحسین و یا مقام راس الحسین علیه السلام شهرت دارد. در ورودی به آستانه مبارکه از ضلع شرقی مسجد اموی است که داخل یک رواق به مساحت حدود ۱۰۰ متر مربع قرار دارد و از آن جا وارد رواق دوم آستانه که به شکل مستطیل است مس گردند.

در این رواق مقام حضرت سجاد علیه السلام واقع است و بعد داخل حرم مطهر آستانه راس الحسین علیه السلام می گردند که در کنار دیوار شمال غرب حرم ضریح واقع است و محل دفن سر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام می باشد. حرم آستانه دارای گنبد کوچکی است که از داخل گنبد گچ بری و با رنگ سبز پوشیده شده است . دیوارهای حرم مطهر حدود سه متر است و از سنگ مرمر سفید تشکیل می گردد که دارای حواشی از سنگ سیاه است و در وسط سنگها نام دوازده امام علیهم السلام به شکل زیبایی حجاری برجسته شده و در داخل گنبد احادیثی در وصف خاندان عصمت و طهارت کتیبه شده است .

قول هفتم : یکی از باشکوهترین مساجد شهر قاهره آستانه راس الحسین علیه السلام است که نزد مصری ها به نام مشهد راس الحسین علیه السلام شهرت دارد. بسیاری از مورخان از جمله مقریزی در الخطط و یاقوت حموی در معجم البلدان (۵۵۴/۴) به این نکته اشاره کرده و می گویند یزید دستور داده بود سر مبارک را در بلاد اسلامی به علامت پیروزی و ایجاد رعب و وحشت گردش دهند. و شهر عسقلان که بین مصر و شام واقع است پایان این ماجرا و طواف بود. امیر عسقلان سر مطهر ابی عبدالله الحسین علیه السلام را دفن کرد، سپس زمانی که فاطمیان در مصر به قدرت رسیدند، پس از تفحص دقیق آن را از عسقلان طی تشریفات خاصی به قاهره حمل نمودند و در روز یکشنبه هشتم جمادی الاخر طی تشریفات خاص و همراه موکب شکوهمند و عظیمی از نظامیان و علما و اعیان و اشراف که در پیشاپیش آنان امیر مصر الصالح طلائع بن رزیک بود پابرهنه به سمت کاخ زمرد آوردند و سپس در قبه الدیلم دفن کردند. این آستانه همواره یکی از زیارتگاه های مهم شیعیان جهان بوده و در تمام اوقات حرم آستانه مملو از زائران به ویژه شیعیان مصر و قاره آفریقاست . مخصوصا در ده روز محرم و روز عاشورای حسینی موکب عزاداری و روضه خوانی برقرار است .

جمال الدین ابوالمحاسن یوسف اتابکی در کتاب خود النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره (۱۵۳/۵ - ۱۵۴) می نویسد:

در روز عاشورا خلیفه از انظار به دور بود و لباس عزا بر تن می کرد و با قاضی و حاشیه خویش به سمت آستانه حسینی در قاهره می رفت . قبل از بنای این آستانه ، عزاداری را در جامع الازهر اقامه می کردند ولی بعد همگی در آستانه حسینی می نشستند و در کنار آنها امرا و اعیان و تولیت عظمی و وزرا و تمام خدمه آستانه گرد هم می آمدند، سپس روضه خوانی شروع می گشت و رثا درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام می خواندند و همگی مشغول شیون و گریه و ناله می شدند

ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ قمری از این آستانه دیدار کرده ، در وصف آن چنین اظهار می دارد:

از مزارات متبرکه مصر مشهد عظیم الشان مقدسی است که در جایگاه سر امام حسین بن علی علیه السلام ساخته شده و رباطی وسیع و بسیار عالی دارد که بر درهای آن حلقه ها و صفحه های نقره کار گذاشته اند و احترام و تعظیمی را که سزاوار چنان مقامی است درباره آن مرعی می دارند.

این آستانه که امروز در نزدیکی خان الخلیل واقع است ، از عظیم ترین آثار عصر فاطمیان است و از بزرگ ترین مساجد شهر قاهره به حساب می آید. در وسط حرم بزرگ و مجلل آستانه ضریح نقره ای بزرگی نصب شده که از سوی طایفه اسماعیلیه نزاریه به این آستانه اهدا گشته است . (۷۰۴)

فصل هشتم : سر مطهر شهیدان ، در دمشق

صاحب اعیان الشیعه می نویسد: در دمشق ؛مقبره ای است به نام مقبره باب الصغیر. بعد از سال ۱۳۲۱ نگارنده این مقبره را مشاهده نمود. بر سر در مقبره سنگی وجود داشت که بر آن این عبارت دیده می شد:

این جا جایگاه سرهای مطهر عباس بن علی ، علی بن الحسین الاکبر و حبیب بن مظاهر است . چند سال بعد هنگام تجدید بنای مقبره ، سنگ مزبور از بین رفت و به جای آن ضریحی در داخل مقبره قرار دادند که بر روی آن نام بسیاری از شهیدان کربلا نقش شده بود. اما حقیقت آن است که این مقبره منسوب به همان سه بزرگواری است که نام بردیم .

البته در مورد صحت چنین انتسابی ، با توجه به آن که یزید پس از ایجاد رعب و وحشت در دل مردم ، چاره ای جز دفن سر شهدا نداشت ، بعید به نظر نمی رسد که این سه سر در مقبره مزبور به خاک سپرده شده و نام آنها مضبوط مانده باشد.

مقام رووس الشهدا

از جمله مقامات باب الصغیر، که نام قبرستانی در دمشق می باشد، مقام رووس الشهدا است که مرقدی در آنجا ساخته شده و ۱۶ علامت بر روی آن به نشانه ۱۶ سر گذاشته شده است . نام شهدایی که این مقام به آنان منسوب است از قرار زیر است :

۱. ابوالفضل العباس بن امیر المومنین علیه السلام
۲. علی بن الحسین الاکبر
۳. حبیب بن مظاهر
۴. قاسم بن الحسن
۵. عبدالله بن علی
۶. عمر بن علی
۷. الحر الریاحی

۸. محمد بن علی
۹. عبدالله بن عوف
۱۰. علی بن ابی بکر
۱۱. عثمان بن علی
۱۲. جعفر بن علی
۱۳. جعفر بن عقیل
۱۴. محمد بن مسلم
۱۵. عبدالله بن عقیل
۱۶. حسین بن عبدالله

آستانه رووس الشهدا

این آستانه مطهر که در باب الصغیر شهر دمشق واقع است ، یکی از زیارتگاه های شیعیان جهان می باشد. پس از واقعه کربلا، در سال ۶۱ ق ، سرهای مقدس شهدای کربلا از کوفه به شام فرستاده شد و جهت ایجاد رعب و فزع در دل مسلمانان و مخالفان و به علامت پیروزی ، در کوچه و بازار طواف داده شد.

سپس یزید بن معاویه دستور دفن آنها را صادر کرد و سرهای مبارک را در باب الصغیر دفن نمودند. این آستانه ، سرهای مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ، حضرت علی اکبر علیه السلام ، حضرت قاسم علیه السلام ، جعفر ابن عقیل ، جعفر بن علی ، حبیب بن مظاهر اسدی ، حر ریاحی ، عمر بن علی ، عبدالله بن علی ، محمد بن علی ، عبدالله ابن عوف ، محمد بن مسلم ، عبدالله بن عقیل ، حسین بن عبدالله ، علی بن ابی بکر و عثمان بن علی را در بردارد.

سید محسن امین ، این آستانه مقدسه را بدون شک و تردید مدفن سرهای بریده شهدای کربلا می داند ولی در تعداد سرهای مطهری که مدفون اند تردید دارد و می نویسد:

بعد از سال ۱۳۲۱ ق در مقبره مشهور به باب الصغیر دمشق آستانه ای را دیدم که بر روی آن سنگی بود و بر سنگ مذکور چنین ذکر گشته بود: هذا مدفن راس العباس بن علی و راس علی بن الحسین الاکبر و راس حبیب بن مظاهر آنگاه بعد از چند سال این آستانه را خراب نمودند و تجدید بنا کردند و این سنگ را برداشتند و ضریحی را داخل آستانه نصب نمودند و نام جمعی از شهدای کربلا را به آن اضافه کردند، ولی در حقیقت این آستانه منسوب به سرهای شریف سه نفر است که در بالا نام آنها را ذکر نمودیم .

لازم به توضیح است که بدون شک و تردید تمامی سرهای شریف شهدای کربلا به شام حمل گشت در این آستانه دفن شده ، به استثنای سر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام که خود تاریخچه مفصلی دارد. ظاهرا بر سنگی که صاحب اعیان الشیعه در سال ۱۳۲۱ قمری مشاهده نموده ، فقط نام مشهورترین شهدای کربلا جهت علامت و حفظ محل دفن ثبت شده بود و هرگز مقصود این نبوده که این آستانه فقط به سر مطهر سه نفر تعلق دارد، چه بر یک در قدیمی که ساخت آن به قبل از دیدار سید محسن امین می رسد و سابقا در قاب چوبی بوده و بر اثر مرور زمان پوسیده و فعلا دارای قاب آهنی است ، نام شانزده نفر از شهدای کربلا ذکر شده که عینا از روی در مذکور نقل و در اول مقاله درج گردید. این آستانه فعلا دارای صحن وسیعی است که حرم شریف در وسط آن واقع است و یک در ورودی به حرم مطهر دارد که نام شانزده نفر از شهدای کربلا بر روی آن با نقوش

دیگر به شکل بر جسته ثبت است . در وسط حرم ضریحی فولادی و بالای ضـریح گنبـد گچـی قـرار دارد و در اطراف گنبد از داخل اسماء دوازه امام علیه السلام به چشم می خورد. تولیت این آستانه بـا خانـدان آل مرتضـی است . (۷۰۵)

بخش نهم : دشمنان اهل بیت

فصل اول : دشمنان اهل بیت علیه السلام حرام زاده اند

دشمنان اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله همه حرام زاده اند چنان که مرحوم حومانی گفته کـه نشاشـیبی نسبش به امویان می رسد، باید گفت : بیشتر آنهایی که ؛اعماق قلبشان نصـب و عـداوت و دشـمنی بـا خانـدان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام دیده می شود و یا بعضی که از شنیدن شوون ولایت و امامـت و معجزات و کرامات ائمه علیه السلام منزجرند یا با دستگاه عزاداری سیدالشهدا علیه السلام خوشـدلی ندارنـد، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت علیه السـلام بـوده و یـا در اسلافشـان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت علیه السلام بر کنار بوده اند. (۷۰۶)

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است

جسارت متوکل به قبر امام حسین علیه السلام

از جمله کارهای متوکل در ایام خلافت آن بود که مردم را از زیارت قبر امام حسین و امیرالمومنین علیه السلام منع کرد. و همت خود را بر آن گماشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر امام حسین علیه السلام را باز بین ببرد و زمین آن را شخم و شیار کند و زراعت نمای . دیده بان هایی در راه های کربلا قرار دارد کـه هـر کـه را یابند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقوبت کنند و به قتل برسانند. (۷۰۷)

ابوالفرج از احمد بن الجعد الوشاء روایت کرد است او از کسانی است که ایام متوکل را درک کرده و ایـن امـر را مشاهده نموده که سبب این کار متوکل آن بود که قبل از خلافت او یکی از آوازه خوانان ، کنیزان خـود را بـرای متوکل می فرستاد که هنگام شراب خواری برای او تغنی کنند و این بود تا گای که آن پلید بـه خلافـت رسـید. وقتی نزد آن مغنیه فرستاد که کنیزان خویش را برای تغنی بفرستد گفتند: سـفر رفتـه اسـت و ایـن هنگـام مـاه شعبان بود و در آن ایام بود کربلا رفته بود. چون مراجعت کرد یکی از کنیزان خود را برای تغنی به نزد متوکـل فرستاد. متوکل از آن کنیز پرسید که در این ایام کجا رفته بودید؟ گفت : با خـانم بـه سـفر حـج رفتـه بـودیم . متوکل گفت : در ماه شعبان به حج رفته بودید؟ کنیز گفت : به زیارت قبر حسین مظلوم علیه السلام . متوکل از شنیدن این کلام در غضب شد که کار قبر حسین علیه السلام به جایی رسیده که زیارت او را حج گوینـد. پـس امر کرد تا خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفت . پس یکی از اصحاب خـود را کـه دیـزج نـام داشت و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در نزد قبر شریف اسلام آورده بود، برای شخم و شیار و محو آثـار قبر امام حسین علیه السلام و عقوبت کردن زوار آن حضرت به کربلا روانه کرد.

مسعودی می گوید: این واقعه در سال ۲۳۶ واقع شده است . پس دیزج با عمال بسیار سـر قبـر شـریف رفـت و هیچ کدام جرات نکردند قبر را خراب کنند. دیزج بیلی بر دست گرفت ، حوالی قبر را خراب کرد، آن وقت سایر عمله بر خراب کردن قبر اقدام کردند و بنای قبر مطهر را منهدم ساختند.

نیز ابوالفرج می گوید: تا دویست جریب از اطراف قبر را شخم کردنـد و آب بـر آن زمـین جـاری کردنـد و در اطراف آن زمین به مساحت هر میل نگهبانی گماشته بودند که هر کسی به قصـد زیـارت قبـر منـور آیـد او را دستگیر کرده عذاب کنند. (۷۰۸)

تیرهای غیبی

متوکل عباسی ۱۷ مرتبه قبر امام حسین علیه السلام را خراب کرد، باز به صورت اول برگشت .

طبق روایتی ، دیزج ملعون قبر مطهر را بشکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند دیـد کـه هنوز باقی است و جسد مطهر بر روی آن است . اما به متوکل نوشت : قبر را نبش نمودم چیزی نیافتم .

همه اراضی کربلا را آب بست و زراعت نمود گاهی آب نرفت و گاهی گاوهایی که به جهت شخم و شـیار بسـته بودند پیش نمی رفتند. و گاهی قبر مطهر در آسمان و زمین معلق شد و گاهی تیرهـای غیبـی و بیـل داران مـی رسید و لکن موافق آیه مبارکه :

حکمه بالغه فما تغن النذر. (سوره قمر، آیه ۵)

دست از این کار برنداشت و بر بغض و کینه متوکل افزوده می گشت . (۷۰۹)

هشام بن محمد گوید: وقتی آب به قبر امام حسین علیه السلام بستند بعد از چهل روز آب فرو نشست و اثـری از قبر باقی نماند. در این هنگام بادیه نشینی از قبیله بنی اسد آمد و از خاک زمین مشت مشت بر می داشـت و می بویید تا به قبر حسین علیه السلام رسید. شروع کرد به گریه کردن و گفت : پدر و مادرم فدای تـو بـاد، در حال حیات چقدر خوشبو بودی و بعد از مرگت تربتت خوشبو است . آنگاه گریه کرد و این بیت را سرود:

ارادوا لیخفوا قبره عن عداوه

وطیب تراب القبر دل علی القبر

از دشمنی خواستند که قبرش را پنهان کنند و حال آن که بوی خوش تربتش راهنمای مزارش گردید. (۷۱۰)

هارون از قبر امام حسین علیه السلام واهمه دارد

محدث قمی از مناقب و کامل التواریخ و ارشاد القلوب و امالی طوسی و کامل الزیاره و اربعـین فاضـل قمـی نقـل کرده است : در ایام خلافت هارون الرشید، زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام در میان شیعه و سـنی شـایع شد چنان که بر اساس نقل کامل الزیاره حتی زنان همیشه به زیارت آن قبر شریف می رفتند. بر پایـه روایتـی ، کثرت جمعیت سبب ترس هارون الرشید شد که مبادا مردم به اولاد امیرالمومنین علیه السـلام رغبـت کننـد و خلافت از عباسیان به علویان منتقل شود. از این رو حکم کرد موسی بن عیسی عباسی را که والی کوفـه بـود بـه خراب کردن قبر سیدالشهدا علیه السلام و عمارت اطارف آن و کشـیت و زرع در آن زمـین . او هـم مـردی را مامور این کار کرد که نامش موسی بن عبدالملک بود و تمام عمارت و بنیان قبه شریف را خـراب کـرد و تمـام زمین حائر را شخم زد و زراعت کرد و مقصود محو اثر قبر بود. درخت سـدری نزدیـک قبـر شـریف بـود کـه علامت بود. آن درخت را نیز از ریشه در آوردند که بعد از آن هم کسی نتواند قبر را بشناسد. چون این خبر به جریر بن عبدالحمید رسید تکبیر گفت و تعجب نمود. زیرا حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف بـود که سه مرتبه فرموده بود لعن الله قاطع السدره و گفت : الان معنای حدیث را فهمیدم . (۷۱۱)

هم نشینان ظالمان

شیخ صدوق قدس سره (۷۱۲) از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است که هر کس ترک کند سعی در حوایج خود را در روز عاشورا، پروردگار جهان حوایج دنیا و آخرت او را بر آورد. هر کس روز عاشورا را برای خود روز مصیبت قرار بدهد، خداوند روز قیامت خوشحالی و فرح برای او حاصل کند و چشمانش را به روی ما در بهشت روشن گرداند و اما هر کس روز عاشورا را روز خیر و برکت بشمارد و برای خود پس اندازی قرار دهد، خداوند به پس انداز او برکت ندهد و او را در روز قیامت با یزید و عبیدالله و عمر سعد در جهنم محشور می گرداند. (۷۱۳)

عذاب قاتل امام حسین علیه السلام

ابن بابویه از امام رضا علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قاتل امام حسین علیه السلام در تابوتی از آتش است و بر او نصف عذاب اهل دنیا مقرر است . دست ها و پای او را با زنجیر بسته اند و سرنگون در قعر جهنم آویخته اند، و جهنمیان از بوی گندیده او استعاذه می کنند، و آن ملعون با جمع یاوران خود و هرکه در قتل آن حضرت باو همدست بوده است ، ابدالدهر در جهنم خواهند بود، و اینها اگر هم بسوزند باز خداوند آنها را زنده می کند و عذاب می نماید، و لحظه ای عذاب از این ها باز نمی ماند. پس وای بر ایشان از عذاب خدا به وسیله آتش جهنم .

عذاب آنها که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت کردند

از ابو حصین روایت شده است ، از شیخی که از قوم او بود، از بنی اسد که او گفت : من رسول الله صلی الله علیه و آله را در واقعه دیدم که نشسته و طشتی از خون پیش نهاده و مردمان را بر آن حضرت عرض می کنند و هر یکی را به عقوبتی معاقب می سازند. چون نوبت به من رسید مرا پیش بردند. گفتم بابی انت و امی در لشکر ابن زیاد بودم ، اما تیری نینداختم و نیزه ای نرسانیدم و تکثیر لشکر راضی بودی . سپس با انگشت به سوی من اشاره کرد، پس صبح برخاستم ، نابینا بودم و دیگر خوشی ندیدم . (۷۱۴)

دشمنی با امام حسین علیه السلام

زنان قبیله اود نذر کردند اگر حسین علیه السلام کشته شود هر یک از آنها ده شتر بکشند و در راه خدا تقسیم کنند و این زنان به نذر خود وفا کردن .

هشام بن سائب کلبی گوید: از پدرم شنیدم که می گفت : من بنی اود را دیدم فرزندان و خدام خود را به سب علی بن ابیطالب تعلیم می دادند. مردی از آنها به نام عبدالله بن ادریس بر حجاج بن یوسف داخل شد و با او سخنی گفت که حجاج را به خشم آورد. عبدالله گفت : با ما به درشتی سخن نگو ای امیر، امروز نه در قریش و نه ثقیف کسی به فضیلت ما نمی رسد و هر منقبتی که آنها دارند ما هم داریم .

حجاج گفت : آن منقبت چیست ؟ گفت : ما عثمان را هرگز به بدی یاد نکرده ایم و هیچ کس از ما بر علیه بنی امیه خارج نشده است و از قبیله ما کسی با ابوتراب همراهی نداشته است مگر یک نفر که آن هم از نظر ما ساقط است و ارزش و اعتباری در قبیله ما ندارد. هر کس از قبیله ما خواستگاری کند و زن بخواهد ما او را درباره ابوتراب آزمایش می کنیم ، اگر مشاهده کنیم ابوتراب را دوست دارد و یا او را به نیکی یاد می کند دختر به او نمی دهیم . در قبیله ما کسی نام علی و حسن و حسین و فاطمه بر کودکان خود نمی گذارد. یکی از زنان ما

هنگامی که حسین به طرف عراق آمده بود نذر کرد اگر حسین کشته شود ده شتر در راه خدای قربانی کند. پس از آن که حسین کشته شد او به نذر خود وفا کرد. (۷۱۵)

دادخواهی امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام با بدنی آغشته به خون ، خود و یارانش که با وی کشته شدند در جلو پیغمبر می ایستند. چون پیغمبر او را می نگرد زار زار می گرید. از گریه او اهل آسمان و زمین گریه می کنند. حضرت فاطمه زهرا علیه السلام هم ناله جانکاه از دل پر الم بر می آورد. از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل متزلزل می گردند.

سپس امیرالمومنین و امام حسن در سمت راست پیغمبر و فاطمه زهرا علیه السلام در سمت چپ آن حضرت قرار می گیرند. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش می گیرد و می گوید: یا حسین ، فدایت گردم . دیدگانت روشن باشد و دیدگان من هم روشن باشد. سپس همراه سید الشهدا علیه السلام عموی پیغمبر در سمت راست آن حضرت می ایستد و در سمت چپ جعفر بی ابی طالب (طیار) قرار می گیرد. ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر علی علیه السلام) محسن سقط شده فاطمه علیه السلام این آیه قرآن را می خواند هذا یومکم الذی کنتم توعدون یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سو تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا (۷۱۶) این است آن روزی که بر شما وعده شده بود. امروز هر کس کار نیکی کرده یا عمل بدی نموده کرده خود را خواهد یافت . امروز هر کس آرزو می کند که کاش میان او و عمل بدش زمان متمادی فاصله بود. (۷۱۷)

بخش دهم : اهل بیت علیه السلام در کوفه

فصل اول : اهل بیت امام حسین علیه السلام به طرف کوفه می روند

هنگامی که دختران امیرالمومنین علیه السلام را وارد کوفه کردند مردم جمع شدند و آنان را تماشا کردند. ام کلثوم فریاد زد: ای مردم ، آیا شرم نمی کنید و از خدا و رسول حیا ندارید که به دختران و زنان پیغمبر نگاه می کنید. یکی از زنان اهل کوفه سر خود را از غرفه ای بیرون کرد و آنان را در آن حال مشاهده کرد و گفت : شما از کدام اسیران هستید.

گفتند: ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم . در این هنگام مردم برای آنها خرما و نان می آوردند. ام کلثوم فریاد زد: ای مردم کوفه . صدقه بر ما حرام است و آن نان ها را از بچه ها گرفت و به زمین انداخت . (۷۱۸)

مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله زیاد می بردند ایستاده بودند و اسیران را تماشا می کردند از گوشه ای صدای گریه و زاری شنیده می شد و از جایی بانگ شیون و ناله بر می خواست و سخنانی به گوش می رسید که نوحه گری می کرد و عزاداری می نمود. زنان کوفه نوحه گر و گریبان چاک دیده می شدند. گریه کنندگان برای بانوان گریه می کردند. زینب این منظره را که دید نتوانست تاب بیاورد. زینب تاب نیاورد که ببیند اهل کوفه گریه می کنند و هم آنها بودند که به پدرش علی و به برادرش حسن علیه السلام خیانت کردند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را به دست دشمن دادند و برادرش حسین علیه السلام را به سوی خود خواندند و وعده یاری دادند، ولی وقتی که به سویشان آمد، شمشیرهای خود را به یزید فروختند. زینب نتوانست ببیند که

کوفیان بر حسین و جوانانش می گریند. با آن که همگی به دست آنها قربانی شدند. آنان برای اسیری دختران رسول صلی الله علیه و آله زاری می کنند و کسی جز خود کوفیان هتک حرمت آن خاندان را نکرده است .

سخنان پدرش علی را به یاد آورد. پدرش از اهل کوفه نکوهش می کرد و از آنان شکایت داشت . زینب دیدگان خود را به سوی نقطه دوری متوجه گردانید، جایی که پیکرهای پاره پاره عزیزانش در بیابان افتاده بودند. سپس چشمانش به سوی گریه کنندگان بازگشت و اشارت کرد که خاموش شوید. همه سرها را از خواری و پشیمانی به زیر انداختند و تا زینب سخن می گفت چنین بودند: ای اهل کوفه ، گریه می کنید. هرگز اشک های شما نایستد و شیونتان آرام نگیرد. مثل شما مثل زنی است که هر چه رشته است پنبه کند. شما ایمان خود را بازیچه فساد قرار دادید و بدانید که باری شوم بر دوش کشیدید. آری به خدا چنین است ، باید بیشتر بگریید و کمتر بخندید. شما چنان خود را ننگین کردید که شستن نتوانید. ننگ کشتن نواده خاتم پیغمبران و سالار فرستادگان را چگونه می توانید بشویید. کسی که نقطه اتکای شما و چراغ راهنمای شما و سرور جوانان اهل بهشت بود. بدانید که به نادانی و پلیدی جنایتی عظیم مرتکب شدید. آیا تعجب می کنید اگر آسمان خود ببارد.

نفس پلید شما جنایتکاری را نزد شما خوب جلوه داد تا خشم خدای را برای شما بیاورد و در عذاب الهی برای همیشه گرفتار باشید. آیا می دانید چه جگری پاره پاره کردید و چه خونی ریختید و چه پرده نشینی را پرده دریدید؟ جنایتی بزرگ و مرتکب شدید که از عظمتش نزدیک است آسمان ها بشکافد و زمین از هم بپاشد و کوه ها خورد شود

کسی که خطبه زینب را شنیده بود می گوید:

به خدا من بانویی سخنورتر از او ندیدم . گویی از زبان امیرالمومنین علی بن ابیطالب سخن می گفت : زینب هنوز گفتارش را تمام نکرده بود که صدای گریه مردم بلند شد و همگی از هراس این مصیبت بزرگ مات و از خود بی خود شدند.

آن گاه زینب روی خود را از کوفیان برگردانید و به جایی که خودش و دیگر اسیران آن خاندان کریم را می بردند متوجه شد. زینب به راه خود ادامه داد تا به دار الاماره رسید. در این هنگام در گلوی خود سوزشی احساس کرد. زینب همه جای این خانه را می شناخت و این جا روزی خانه زینب بود، روزگاری که پدرش امیرالمومنین با عظمتی بی مانند جهان را پرساخته بود. اشک در دیدگانش حلقه زد، ولی خودداری کرد، مبادا گریه خوارش کند. زینب شجاعت خود را به کمک طلبید. از میدان بزرگی که در جلو دارالعماره بود بگذشت . میدانی که بیست سال پیش فرزند دو ساله اش عون در آن دو ساله راه می رفت و باز می کرد و بزرگواری برادرش حسن و حسین دل و چشم همگان را پر کرده بود.

زینب دست راستش را به روی باقی مانده قلبش گذارد مبادا از هم بپاشد، در آن دم که به اتاق بزرگی رسید و دید عبیدالله زیاد در جایی نشسته که پدرش در آن جا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد، و با فرستادگانش و سران سپاه و استانداران سخن می گفت :....

به جای مه نشیند کژدم کور.

امروز دیگر باره زینب به درون این خانه پا می گذارد، در صورتی که اسیر شده و یتیم گردیده و داغ دیده و پدر و فرزند و دو برادرش و بقیه خویشانش را از دست داده . خواست در این هنگام قطره اشکی بفشاند و یا ناله ای کند، شاید اندکی از آلام خود بکاهد، ولی خوش نداشت که گریان و ذلیل با ابن زیاد روبه رو شود.

هیچ وقت زینب مانند امروز احتیاج نداشت که به عظمت روحی و نیروی معنوی اش اعتماد کند و به ارجمندی خاندان و شرافت تبار و اصالت نژادش پناه برد تا آن طور که شایسته نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانوی خردمند بنی هاشم است در برابر ابن زیاد بایستد، ولی امروز بزرگ ترین احتیاج را به آن دارد تا بتواند آنچه را که از او شایسته است انجام دهد، پس از آن که روزگار همه مردانش را از کفش ربوده ...

زینب که پست ترین لباس هایش (۷۱۹) را در برداشت و کنیزانش دورش را گرفته بودند با ابهت و جلالی هرچه تماتم تر قدم پیش نهاد و بدون آن که به امیر سرکش خونخوار اعتنایی کند رفت و به گوشه ای بنشست.

ابن زیاد بی پدر و بی دین که دید زینب کبری قهرمان کربلا با جلال و عظمت نشست و بدون آن که اجازه بگیرد، پرسید: توکیستی ؟ زینب جواب نداد. ابن زیاد ولدالزنا پرسش را دوبار یا سه بار تکرار کرد، ولی زینب برای این که خوردش کند و کوچکش سازد جوابش را نداد. یکی از کنیزان زینب جواب داد: این زینب دختر فاطمه زهرا علیه السلام است .

ابن زیاد که از رفتار زینب به خشم آمده بود چنین گفت : حمد خدا را که شماها را رسوار کرد. و بکشت و دروغتان را روشن ساخت .

خواننده محترم باید متوجه باشد این بی پدر هم حمد خدا را می کند. مثل ابن زیاد بی پدرها خیلی هستند به لباس های مختلف و به رنگ های مختلف در منابر و مساجد دم از خدا می زنند، ولی مزدور و جیره خوار و هابی ها هستند. خداوند همه آنها را با ابن زیاد محشور بدارد به حق محمد و آله الطاهرین . شاید خواننده ای هم پیدا بشود و بگوید: چرا چنین گفته شده است و باز باید با آن ها صلح کرد، و حدت تشکیل داد. آخر اینان دیگر لیاقت ندارند که آن ها را انسان دعا کند. اینها دشمنان ائمه هدا هستند. برای صلاح دید کارشان دم از اسلام و قرآن می زنند. ولی خود انصاف بدهند که با اعمالشان مخالفت می کنند با فرموده ائمه اطهار علیه السلام به قول شاعر: قرآن کنند حفظ به طه کشند تیغ یاسین کنند حفظ امام مبین کشند

زیاد طول ندهیم ، زینب که با نظر حقارت به ابن زیاد می نگریست گفت : حمد خدای را که به واسطه پیغمبرش ما را عزیز و محترم قرار داد و از پلیدی پاک گردانید، فقط گناهکار رسوا می شود و تنها فاجر دروغ می گوید و او بحمد الله غیر از ماست . ابن زیاد پرسید: کار خدا را با خویشانت چطور دیدی ؟ زینب که هم چنان عظمتش استوار بود گفت :

سرنوشت آنها کشته شدن و فداکاری بود، همه رفتند و در بسترهای خود آرمیدند و به همین زودی خدای آنها را با تو جمع خواهد کرد و در پیش او محاکمه خواهید شد. در این جا ابن زیاد سرکش و پلید کوچک شد و برای آن که درد خویش را شفا بخشد گفت : خدا مرا از شورش تو و یاغیان سرکش خویشان تو آسوده گردانید و رنج درونی مرا شفا داد. زینب اشک های خود را پس زد و گفت : تو پشت و پناه مرا کشتی و خاندان مرا نابود کردی و شاخه های مرا بریدی و ریشه مرا کندی ، اگر این جنایت ها درد تو را شفا بخشد به یقین که آسوده گشتی و شفا یافتی . (۷۲۰) ابن زیاد لعین خشمگین شد و گفت : این سخن پردازی می کند و پدرش نیز سخن پرداز و شاعر بود.

زینب نیز با لحن قاطع و محکم گفت : زن را با سخن پردازی چکار؟ من با درد خود سرو کار دارم . (۷۲۱) ابن زیاد ملعون رو کرد به طرف امام سجاد علیه السلام و گفت : نام تو چیست ؟ امام جوان پاسخ داد: علی بن الحسین . (۷۲۲) ابن زیاد در عجب شد و پرسید مگر علی بن الحسین خدا نکشت ؟ جوان چیزی نگفت . ابن

زیاد می خواست حضرت را به سخن گفتن وادارد، گفت : چرا سخن نمی گویی ؟ جوان گفت : برادری داشتم کـه نام او علی بود و لشکریان تو او را کشتند. ابن زیاد گفت : خدا او را کشت . حضرت چیزی نفرمود: بعد از آن که ابن زیاد او را وادار کرد سخن بگوید، حضرت فرمود: الله یتوفی الانفس حین موتها و ما کان لـنفس ان تمـوت الا باذن الله (۷۲۳) خدا در وقت مرگ همه را می میراند و هیچ کس نمی میرد مگر به اذن خدا آن لعین بـن لعـین که چنین شجاعت و شهامت را از امام سجاد علیه السلام دید، فرمان قتل او را صادر کرد. در این زمان عمه اش حضرت زینب کبری علیه السلام دست درگردن امام سجاد انداخت و به آغوشش گرفت و گفت : ای ابن زیاد، هر چه از ما کشتی بس است ، هنوز از خون های ما سیراب نشدی ؟ آیا از ما کسی را باقی گذاردی ؟ زینـب او را سوگند داد که از قتل علی بن الحسین علیه السلام در گذرد اگر می خواهد بکشد، (۷۲۴) زینـب را هـم بـا او بکشد.

به روایت سید بن طاووس ره حضرت سجاد علیه السلام فرمود: عمه خاموش باش تا من جواب او را بگویم . بـه ابن زیاد فرمود: مرا به کشتن می ترسانی ، مگر نمـی دانـی کشـته شـدن عـادت ماسـت و شـهادت کرامـت و بزرگواری ماست .

و نقل شده که رباب دختر امرو القیس که همسر امام حسین علیه السلام بود در مجلس ابن زیـاد سـر مطهـر را برداشت و بر آن بوسه داد و ندبه آغاز کرد.

و احسیناه فلا نسیت حسینا

القصدته اسنه الادعیا

غادروه بکربلا صریعا

لاسقی الله جانبی کربلا (۷۲۵)

واحسینا، من فراموش نخواهم کرد حسین را و فراموش نخواهم کرد که دشمنان نیزه بر بدن او زدند و فرامـوش نخواهم کرد که جنازه او را در کربلا روی زمین گذاشتند و دفن نکردند. در جمله لاسقی الله جانبی کربلا او اشاره به عطش آن حضرت کرد. پس از آن ابن زیاد دستور داد سرها را در کوچه های کوفه بگردانند.

ورود اهل بیت علیهم السلام به کوفه و ذکر خبر مسلم جصاص

چون ابن زیاد (ملعون) را خبر رسید که اهل بیت علیهم السلام به کوفه نزدیک شده اند، امر کرد سرهای شهدا را که ابن سعد (لعین) از پیش فرستاده بود باز برند و پیش روی اهل بیت سر نیزه هـا نصـب کننـد و از جلـو حمل دهند و به اتفاق اهل بیت به شهر در آورند و در کوچه و بازار بگردانند تـا قهـر و غلبـه و سـلطنت یزیـد (پلید) بر مردم معلوم گردد و بر هول و هیبت مردم افزوده شود، و مردم کوفه چـون از ورود اهـل بیـت علـیهم السلام آگهی یافتند از کوفه بیرون شتافتند.

مرحوم محتشم در این مقام فرموده :

چون بی کسان آل نبی در به در شدند

در شهر کوفه ناله کنان نوحه گر شدند

سرهای سروران همه بر نیزه و سنان

در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند

از ناله های پردگیان ساکنان عرش

جمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند

بی شرم امتی که نترسید از خدا

بر عترت پیمبر خود پرده در شدند

دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت

هر دم نمک فشان به جفای دگر شدند

از مسلم گچکار روایت کرده اند که گفت عبیدالله بن زیاد مرا به تعمیر دارالاماره گماشته بود هنگامی که دست در کار بودم که ناگاه صیحه و هیاهویی عظیم از طرف محلات کوفه شنیدم ، پس به آن خادمی که نزد من بود گفتم که این فتنه و آشوب در کوفه چیست ؟ گفت همین ساعت سر مردی خارجی که بر یزید خروج کرده بود می آورند و این انقلاب و آشوب به جهت نظاره آن است . پرسیدم که این خارجی که بوده ، گفت حسین بن علی علیه السلام ، چون این شنیدم صبر کردم تا آن خادم از نزد من بیرون رفت آن وقت لطمه سختی بر صورت خود زدم که بیم آن داشتم دو چشمم نابینا شود، آنوقت دست و صورت را که آلوده به گچ بود شستم و از پشت قصر الاماره بیرون شدم تا به کناسه رسیدم پس در آن هنگام که ایستاده بودم و مردم نیز ایستاده منتظر آمدن اسیران و سرهای بریده بودند که ناگاه دیدم قریب به چهل محمل و هودج پیدا شد که بر چهل شتر حمل داده بودند و در میان آنها زنان و حرم حضرت سید الشهدا علیه السلام و اولاد فاطمه بودند، و ناگاه دیدم که علی بن الحسین علیه السلام را بر شتر برهنه سوار است و از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاری است . (۷۲۶)

خطبه حضرت زینب علیه السلام در کوفه

هنگامی که زنان کوفه با مشاهده اوضاع و احوال کاروانیان حسینی ، زاری می کردند و گریبانهای خود را چاک می زدند و مردان کوفی نیز به همراه آنان می گریستند و بیتابیها می کردند، حضرت زینب علیهاالسلام بر سر مردم نهیب زد که : خاموش باشید

با این نهیب ، نه تنها آن جماعت انبوه ساکت شدند، بلکه زنگ شتران نیز از صدا افتاد.

آنگاه حضرت زینب علیهاالسلام پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود:

اما بعد یا اهل الکوفه ، یا اهل الختل و الغدر و الخذل ، الا فلا رقات العبره و لا هدات الزفره ، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ، هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الاعدا، او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده ، الا بئس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون .

اتبکون اخی ؟ اجل و الله فابکوا فانکم احریا بالبکاء فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا، فقد بلیتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترحضوها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقر سلمکم و آسی کلمکم و مفزع نازلتکم و المرجع الیه عند مقاتلکم و مدره حججکم و منار محجتکم ، الا ساء ما قدمت لکم انفسکم و ساء ما تزرون لیوم بعثکم .

فتعسا تعسا، و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه و بوتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه .

اتدرون و یلکم ای کبد لمحمد صلی الله علیه و آله فرثتم ؟ وای عهـد نکثـتم ؟ و ای کریمـه لـه ابـررتم ؟ و ای حرمه له هتکتم ؟ و ای دم له سفکتم ؟ لقد جئتم شیئا ادا تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخرالجبال هدا. لقد جئتم بها شوها صلعاء عنقا سودا فقما خرقا طلاع الارض او مل السـما افعجبـتم ان تمطـر السـما دمـا، و لعذاب الاخره اخزی و هم لا ینصرون ، فلا یستخفنکم المهل ، فانه عزوجل لا یحفزه البدار و لا یخشی علیـه فـوت النار، کلا ان ربک لنا و لهم بالمرصاد.

ای مردم کوفه ! ای جماعت نیرنگ و افسون و بی بهرگان از غیرت و حمیت اشک چشمتان خشک مبـاد و نالـه هایتان آرام نگیرد، مثل شما مثل آن زنی است که تار و پود تافته خود را در هم ریزد و رشته های آن را از هـم بگسلد، شما سوگندهایتان را دست آویز فساد و نابودی خود قرار دادید.

شما چه دارید جز لاف و غرور و دشمنی و دروغ ؟ و بسان کنیزان خدمتکار، چاپلوسی و سخن چینی کـردن ؟ و یا همانند سبزه ای که از فضولات حیوانی تغذیه می کند و بر آن می روید، و یا چون نقره ای کـه روی گورهـا را بدان زینت و آرایش کنند، دارای ظاهری فریبنده و زیبا، ولی درونی زشت و ناپسند

برای (آخرت) خود، چه بد توشه ای اندوخته و از پیش فرستاده اید تا خدای را به خشم آورید و عذاب جاودانه او را به نام خود رقم زنید آیا شما (شمایی که سوگندهایتان را ندیده گرفتیـد، و پیمانهایتـان را گسسـتید) بـرای برادرم - حسین - گریه می کنید؟ بگریید که شایسته گریستنید، بسیار بگریید و اندک بخندید کـه ننـگ (ایـن کشتار بیرحمانه) گریبانگیر شماست ، و لکه این ننگ (ابدی) بر دامان شما خواهد ماند، آن چنان لکه ننگی کـه هرگز از (دامان) خود نتوانید شست .

و چگونه می خواهید این لکه ننگ را بشویید در حالی که جگر گوشه رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه و سـید جوانان بهشت را (به افسون و نیرنگ) کشتید؟ همان کسی که در جنگ ، سنگر و پناهگاه شـما بـود و در صـلح مایه آرامش و التیام شما، و نه به مثابه زخمی که با دهان خون آلوده به روی شما بخندد.

در سختیها و دشواریها، امیدتان به او بود و در ناسازگاریها و ستیزه ها، به او روی می آوردید.

آگاه باشید که توشه راهی که از پیش برای سفر (آخرت) خود فرستادید، بد توشه ای بود، و بار سـنگین گنـاهی که تا روز قیامت بر دو شهایتان سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است .

نابودی شما را، آنهم چه نابودی !و سرنگونی باد (پرچم) شما را، آنهم چه سرنگونی

تلاش (بی ثمرتان) جز ناامیدی ثمر نداد، دستان شما (برای همیشه) بریده شد و کالایتان (حتـی در ایـن بـازار دنیا) زیان کرد، خشم الهی را به جان خود خریدید و مذلت و سرافکندگی شما حتمی شد.

آیا شما می دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید، و چه پیمانی گسستید، و چه سان پردگیان حرم را از پرده بیرون کشیدید و چه حرمتی از آنان دریدید و چه خونهایی را ریختید؟

کاری بس شگفت کردید آنچنان شگفت که نزدیک است از هراس (این حادثه) آسمانها را از هم بپاشد و زمینها از هم بشکافد و کوهها از هم فرو ریزد (چه مصیبتی)، مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سـوز و شـوم و در هم پیچیده پریشانی که از آن راه گریزی نیست ، و در بزرگی و عظمت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان .

آیا در شگفت می شوید اگر (در این مصیبت جانخراش) چشم آسمان ، خون ببارد؟

هیچ کیفری از کیفر آخرت برای شما خوار کننده تر نیست ، و آنان (سردمداران حکومت اموی) دیگر از هیچ سویی یاری نخواهند شد، این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها، پاک و منزه است و از پایمال شدن خون (بیگناهی ، چرا) بهراسد (که او انتقام گیرنده است) و در کمین ما و شماست .

آنگاه زینب کبری علیه السلام ، این ابیات را خواند:

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم

ماذا صنعتم و انتم آخر الامم

باهل بیتی و اولادی و تکرمتی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

ما کان ذاک جزائی اذ نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

انی لاخشی علیکم ان یحل بکم

مثل العذاب الذی اودی علی ارم

آیا چه خواهید گفت هنگامی که رسول خدا از شما بپرسد: این چه کاری بود که کردید در حالی که شما امت آخرین بودید (و بر امتهای پیشین شرف داشتید) به پردگیان حریم من و فرزندان من و عزیزان من (نگاه کنید) که گروهی (در جنگ شما) اسیرند، و گروهی دیگر آغشته به خون خودند، پاداش من نیکخواه شما بودم ، این نبود که در حق افراد خانواده من جفا کنید، بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید همانند عذابی که قوم ارم را به هلاکت و نابودی کشید

راوی می گوید که : پس از این خطبه زینب کبری علیه السلام ، مردم کوفهع را دیدم که حیرت زده دستان خود را به دندان می گزند، پیرمرد، سالخورده ای را در کنار خود مشاهده کردم که چنان می گریست که محاسن سپیدش از اشک ، تر شده بود، و دست به جانب آسمان برداشته و می گفت : پدر و مادر به فدای شما باد پیران شما بهترین سالخوردگان ، و زنان شما بهترین زنان ، و کودکان شما بهترین کودکان ، و دودمان شما دودمانی کریم ، و فضل و رحمت شما رحمتی بزرگ است آنگاه این بیت را زمزمه کرد:

کهولکم خیر الکهول و نسلکم اذا عد نسل لایبور و لا یخزی

پیران شما بهترین پیران ، و چون تبار و نسل شما شمرده شود هرگز ذلت و خسران ندارد.

امام زین العابدین علیه السلام رو به زینب کبری علیه السلام کرد و فرمود: عمه جان ! آرام بگیرید، آنان که مانده اند باید از رفتگان خود عبرت بگیرند، و تو خدای را سپاس که عالمه غیر معلمه ای ، و نیاموخته خرمندی ، و گریه و زاری ما رفتگان را به ما باز نمی گرداند.

آنگاه ، امام زین العابدین علیه السلام از مرکب خود به زیر آمد و خیمه ای برپا کرد و به تنهایی اهل بیت را از مرکبها فرود آورد و در خیمه جای داد.

زینب ای شیرازه ام الکتاب

ای به کام تو، زبان بوتراب

ای بیانت سر به سر توفان خشم

نوح می دوزد به توفان تو، چشم

در کلامت ، هیبت شیر خدا
در زبانت ، ذوالفقار مرتضی
خطبه هایت کرد ای اخت الولی
راستی را، کار شمشیر علی
جان ز تنها برده ای از اسکتوا
ای تو روح آیه لاتقنطوا
چون شنید، آوای خشمت را جرس
شد تهی از خویش و، افتاد از نفس
باز گو ای جان شیرین علی
داستان درد دیرین علی
از همان نخلی که از پای او فتاد
خون پاکش نخل دین را آب داد
راز دل را با زبان آه گفت
دردهایش را به گوش چاه گفت
باز گو کن قصه مسمار را
ماجرای آن در و دیوار را
از بهار و از خزان او بگو
از مزار بی نشان او بگو
بازگو از مجتبی ، ابن علی
دردهای آن ولی بن ولی
از همان طشتی که پرخون شد ازو
دامن افلاک ، گلگون شد ازو
زینب ! ای شمع تمام افروخته
یادگار خیمه های سوخته
بازگو از کربلای دردها
قصه نامردها و، مردها
بازگو، از نخلهای سوخته
نخلیهای سر به سر افروخته
بازگو از کام خشک مشکها
گریه ها و، ناله ها و، اشکها
از فرات و، بیقراریهای آب
رود رود و، اشکباریهای آب
بازگو از مجلس شوم یزید

وان تلاوتهای قرآن مجید
بازگو از آن سر پر خاک و خون
لاله رنگ و، لاله فام و، لاله گون
ماجرای آن گل خونین دهان
وان لب پر خون ز چوب خیزران
با دل تنگ تو، این غمها چه کرد
دردها و، داغ ماتمها چه کرد
فاطمه گر تو علی را همسری
و زشرافت ، مصطفی را مادری
چون تو، در دامن که دختر پرورد؟
کی صدف این گونه گوهر پرورد؟ (۷۲۷)

خطبه ام کلثوم علیه السلام در کوفه

ام کلثوم - دختر امیر مومنان علی علیه السلام - در همان روز، در حالی که صدای او به گریه بلند بود، از پشت پرده این خطبه رسا را یراد کرد:

یا اهل الکوفه ! سوءا! لکم ، مالکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله وورثتموه ، و سبیتم نساءه ، و نکبتوه ؟ فتبا لکم و سحقا

ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم ؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها؟ و ای کریمه اهتضمتموها؟ و ای صبیه سلبتموها؟ و ای اموال نهبتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعت الرحمه من قلوبکم ، الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون .

ای کوفیان ! سیمایتان زشت و ناپسند باد! که حسین علیه السلام را (در میدان جنگ و در دست دشمن) تنها گذاشتید و او را کشتید، (و به این هم بسنده نکردید) و اموال او را به یغما بردید! گویی که آن اموال از طریق ارث به شما رسیده است ! پردگیان حرم او را اسیر کردید و آنان را مورد شکنجه و آزار قرار دادید، نابود گردید، آیا می دانید چه وزر و وبالی را به گردن گرفتید؟ و چه گناه گرانباری را بر دوش خود نهادید؟ و چه خونهای (پاک و مقدسی را بر روی زمین) ریختید؟ و چه بانوان گرانقدری را (در سوگ جگر گوشگان خود) داغدار کردید؟ و چه اموالی را (از ما خاندان رسالت و امامت) به تاراج بردید؟

مردانی را - که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله - از بهترینها بودند، از دم تیغ گذرانیدید! گویی عاطفه و احساس مهربانی از دلهای شما ریشه کن شد! آگاه باشید که حزب خدا پیروز، و حزب شیطان (شکست خورده و) زیانکارند.

آنگاه این ابیات را بر زبان جاری کرد:
قتلتم اخی صبرا فویل لامکم
ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دما حرم الله سفکها
و حرمها القرآن ثم محمد

الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا تخلدوا

و انی لابکی فی حیاتی علی اخی

علی خیر من بعد النبی سیولد

بدمع غزیر مستهل مکفکف

علی الخد منی دائما لیس یجمد

برادر مرا به زاری کشتید، مادرتان به عزایتان بنشیند، کیفر شما آتش شعله ور و بر افروخته دوزخ است ، خونهای پاکی را به زمین ریختید که خداوند برای آنها حرمت قائل بو، و نیز قرآن کریم و رسول خدا محمد مصطفی ، هان که شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم که شما فردا بدون تردید در ژرفای جهنم به عذاب ابدی گرفتار خواهید بود، من ، پیش از مرگ و در زمان حیات خود بر (مظلومیت) برادرم می گریم ، بر کسی که بعد از رسول خدا از بهترینها بود، (آنهم گریستنی) با قطرات اشک فراوان که (مدام) بر صفحه صورتم می غلطد و هرگز خشک نگردد. راوی گوید: پس از آن روز، دیگر هیچکس زن و مرد بسیاری را چون آن روز، گریان ندیده است . (۷۲۸)

خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در کوفه

در این اثناء امام زین العابدین علیه السلام از سراپرده خود بیرون آمد و با اشاره مردم را به سکوت دعوت کرد، نفسها در سینه ها ماند و سکوت مطلق همه جا را فرا گرفت ، آنگاه امام سجاد علیه السلام این گونه خطبه تاریخی خود را ایراد فرمود: پس از حمد و ثنای الهی ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرد و بر او درود فرستاد و خطاب به مردم گفت :

ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ، و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لاترات ، انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله وسبی عیاله ، انا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس ! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی وخد عتموه ، و اعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعه ثم قاتلتموه و خذلتموه ؟ فتبالکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرایکم ، بایه عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لکم : قتلتم عترتی و اننهکتم حرمتی فلستم من امتی .

ای مردم ! هر کس مرا می شناسد، می داند که من کیستم ، و آن که مرا نمی شناسد (بداند که) من علی فرزند حسین هستم که او را در کنار فرات (با کامی خشکیده و عطشنان) بدون هیچ گناهی ، از دم شمشیر گذراندند، من فرزند آن کسی هستم که پرده حریم حرمت او را دریدند، و اموال او را به غارت بردند، و افراد خانواده او را به زنجیر اسارت کشیدند، من فرزند آن کسی هستم که او را به زاری کشتند، و همین افتخار ما را بس است .

ای مردم ! شما را به خدا سوگند آیا به خاطر دارید که به پدرم نامه ها نوشتید (و او را دعوت کردید) ولی با او نیرنگ باختید؟ (به خاطر دارید که) با او پیمان وفاداری بستید و با او (نماینده او) بیعت کردید، ولی (به هنگام حادثه) او را تنها گذاردید؟ (و به این هم بسنده نکردید) و با او به پیکار برخاستید؟ شما را هلاکت و نابودی باد! چه بد توشه ای از پیش برای خود فرستادید! و رای شما چه زشت و ناپسند بود.

به من بگوئید که با کدام چشم می خواهید به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرید

هنگامی که به شما بگوید: عترت مرا کشتید، حریم مرا شکستید، پس شما دیگر از امت من به حساب نمی آیید؟ وقتی سخن امام بدین جا رسید، از هر طرف صدای آن جماعت بیشمار به گریه بلند شد و به همدیگر می گفتند: (دیدید) که نابود شدید و در نیافتید؟

امام سجاد علیه السلام در دنباله سخنان خود فرمود: رحمت خدا بر آن کس باد که پند مرا بپذیرد و سفارش مرا در رابطه با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و دودمان او به خاطر بسپارید، چرا که من بـه نیکـی از رسـول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کنم و رفتار او را در پیش می گیرم .

مردم یکصدا بانگ برداشتند که : ای پسر پیامبر خدا! ما فرمانبردار فرامین توایم ! و پیمان تو را محترم و دلهـای خود را به جانب تو معطوف می داریم ! و هوای تو را در سر می پروریم ! رحمت خدا بر تو باد! تو فرمان بده تا با هر آنکه با تو در آمیزد، بستیزیم ! و با هرکس تسلیم فرامین تو باشد، از در آشتی در آییم ! و یزید را (از اریکـه قدرت به زیر کشیم و او را) اسیر کنیم ! و از کسانی که بر شما خاندان ستم روا داشتید، بیـزاری جسـته و انتقـام خون پاکان شما را از آنان بگیریم ! امام سجاد علیه السلام فرمود:

هیهات ! ایها الغدره المکره ! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم ، اتریدون ان تاتوا الی کما اتینم الی آبائی من قبل ، کلا ورب الرقصات الی منی ، فان الجرح لما یندمل ، قتل ابی بالامس ، و اهل بیته معه ، فلم ینسـنی ثکـل رسـول الله صلی الله علیه و آله و ثکل ابی و بنی و جدی شق لها زمی و مرارته بین حناجری و حلقـی ، و غصصـه تجـری فی فراش صدری ، و مسالتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا.

هیهات ! ای بیوفایان نیرنگباز! در میان شما و خواسته های شما پرده ای کشیده شده است ، آیا برآنید که با مـن نیز به همان گونه که با پدران من رفتار کردید، عمل کنید؟ (مطمئن باشید که به یاوه های شما ترتیب اثـر نمـی دهم و) هرگز چنین نخواهد شد (که شما مرا به راهی که می خواهید سوق دهید) به خدای را قصـات (۷۲۹) بـه سوی منی سوگند، که هنوز آن زخم عمیقی که دیروز از قتل عام و کشتار پدرم و فرزنـدان و (اصـحاپیامبر او در قلب من پدیده آمده است ، التیام نیافته و هنوز داغ رحلت رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه را فرامـوش نکـرده بودم که آلام و مصیبتهای پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگواری ، موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنـوز مـزه تلخ آن را در گلوگاه خود احساس می کنم ، و اندوه این آلام جانفرسا هنـوز در قفسـه سـینه مـن مانـده اسـت ! خواسته من از شما این است که (حداقل بی تفاوت باشید!) نه از ما طرفـداری کنیـد و نـه بـا مـا از در جنـگ و دشمنی در آیید! پس امام سجاد علیه السلام خطبه خود را با این ابیات پایان داد:

لا غرو ان قتل الحسین شیخه

قد کان خیرا من حسین و اکرما

فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی

اصیب حسین کان ذلک اعظما

قتیل بشط النهر نفسی فداوه

جزاء الذی ارداه نار جهنما

شگفت آور نیست اگر حسین کشته شد و پدر بزگواریش علی ، که به از حسین بود، او نیز کشـته شـد، ای اهـل کوفه ! شادمان نباشید به این مصیبت که بر حسین وارد شد که این مصیبتی است بزرگ ، جانم فدای آن که در کنار نهر فرات شهید شد، و کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است . (۷۳۰)

شهادت عبدالله بن عفیف ازدی رحمه الله تعالی

شخ مفید رحمه الله فرموده : پس ابن زیاد (لعین) از مجلس خود برخاست و به مسجد رفت و بر منبر بر آمد و گفت حمد و سپاس خداوندی را که ظاهر ساخت حق و اهل حق را و نصرت داد امیرالمومنین یزید بن معاویه علیهمااللعنه و گروه او را و کشت دروغگوی نعوذبالله پسر دروغگو را و اتباع او را، این وقت عبدالله بن عفیف ازدی که از بزرگان شیعیان امیرالمومنین علیه السلام و از زهاد و عباد بود و چشم چپش در جنگ جمل و چشم دیگرش در صفین نابینا شده بود و پیوسته ملازمت مسجد اعظم می نمود و اوقات را به صوم و صلاه بسر می برد، چون این کلمات کفرآمیز ابن زیاد (لعین) را شنید بانگ بر او زد که ای دشمن خدا دروغگو تویی و پدر تو زیاد بن ابیه است و دیگر یزید (پلید) است که تو را امارت داده و پدر اوست ای پسر مرجانه ! اولاد پیغمبر را می کشی و بر فراز منبر مقام صد یقین می نشینی و از این سخنان می گویی ؟

ابن زیاد در غضب شد بانگ زد که : این مرد را بگیرید و نزد من آرید، ملازمان ابن زیاد برجستند و او را گرفتند، عبدالله طایفه ازد را ندا در داد که مرا دریابید، هفتصد نفر از طایفه ازد جمع شدند و ابن عفیف را از دست ملازمان ابن زیاد بگرفتند. ابن زیاد را چون نیروی مبارزت ایشان نبود صبر کرد تا شب در آمد آنگاه فرمان داد تا عبداله را از خانه بیرون کشیدند و گردن زدند، امر کرد جسدش را در سبخه بدار زدند، و چون عبیدالله این شب را به پایان برد روز دیگر شد امر کرد که سر مبارک امام علیه السلام را در تمامی کوچه های کوفه بگردانند و در میان قبایل طواف دهند.

از زید بن ارقم روایت شده که گاهی که آن سر مقدس را عبود می دادند من در غرفه خویش جای داشتم و آن سر را بر نیزه کرده بودند چون برابر من رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می فرمود: ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا (۷۳۱)

سوگند با خدای که موی بر اندام من برخاست و ندا در دادم که یابن رسول الله امر سر مقدس تو والله از قصه کهف و رقیم اعجب و عجیبتر است . روایت شده که به شکرانه قتل امام حسین علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنیان کردند. نخستین را مسجد اشعث خوانند، دوم مسجد جریر، سیم مسجد سماک ، چهارم مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله ، و بدین بنیانها شادمان بودند. (۷۳۲)

فصل دوم : همراه با کاروان اسرا، از کوفه تا شام

پس از قضایای دلخراش کربلا، بنی امیه جنایتکار اسرای اهل بیت علیهم السلام را به عجله تمام به طرف کوفه حرکت دادند.

پس از توقف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام را راه موصل به طرف شام حرکت دادند.

ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را مامور نمود که همراه پنج هزار سوار، اسرا و سرها را به شام برند. روز اول ماه صفر و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند. چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند. در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سید الشهدا ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :

اترجو امه قتلت حسینا

شفاعه جده یوم الحساب ؟

آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند، توقع دارند جد وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند؟

آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند. باز نشستند و مشغول قمار شدند. دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :

فلا و الله لیس لهم شفیع

و هم یوم القیامه فی العذاب

نه به خدا قسم ، آنان شفیعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد.

دویدند دست را بگیرند که ناپدید شد. باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند:

ماذا تقولون اذقال النبی لکم

ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی عند مفتقدی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدمی

چه خواهید گفت زمانی که پیامبر را شما بپرسد که ای آخرین امتها، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید؟

۲. تکریت : منزل دوم تکریت بود. در نزدیکی انی منزل چند نفر را به شهر فرستادند تا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند. اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند. جمعی از نصاری در آن شهر بودند، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند؟ گفتند سر حسین علیه السلام را با اسرا می آورند. پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دختر زاده پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله . نصاری گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم ، و آنها را سرزنش کردند.

۳. وادی نخله : از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند. در آنجا صدای ضجه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینه و لو یریق فی الخدود

ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدی

فمن یبکی علی الشهدا بعدی

علی رهط تقودهم المنایا

الی متجبر بالملک عبدی

۴. مرشاد: از وادی نخله به مرشاد رسیدند. زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافله اسیران صدای ضجه و ناله آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سید الشهدا علیه السلام حمله کنند.

۵. حران : قافله اسرا به نزدیکی حران رسید. در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی حزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام افتاد. دید لبهای مبارکش می جنبد. پیش رفته گوش فرا داد، این کلام را شنید: و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (۷۳۳)

یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی علیه السلام است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد. یحیی اسلام آورد و عمامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند.

کسانی که موکل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی ؟ دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد. جنگ در گرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد. مقبره یحیی در دروازه حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .

۶. نصیبین : چون قافله به نصیبین رسید، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند. امیر شهر، منصور بن الیاس بود. زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند. امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند.

۷. حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل : قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند. رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفین به دست امیرالمومنین علیه السلام کشته شده بود و دیگری متعلق به برادرش بود. سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند. همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ در گرفت و سلیمان در آن جنگ گشته شد. در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند.

۸. حلب : در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنه آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند. شغل آنها حریر بافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیز بن هارون نام داشت و رئیس یهود بود. قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند.

شیرین ، آزاد کرده امام حسین علیه السلام

چون شب در آمد، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد و یکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهرا اشتباه است و شاید رباب بوده باشد.

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد. سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهر بانو فرمود: شیرین عجب روی افروخته ای دارد. شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد: یابن رسول الله من او را به تو بخشیدم . امام فرمود: من او را در راه خدا آزاد کردم .

شهر بانو خلعت بسیار نفیس به کنیزک پوشانید و او را مرخص کرد. امام حسین علیه السلام فرمودند: تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنهـا آزاد کـرده مـن بودنـد و ایـن آزاد کـرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد. امام علیه السلام شهر بانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید، پریشان خـاطر شد، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیه کرده و بـرای خانمهـا بیـاورد. چـون بـه حصار رسید در بسته بود. دق الباب کرد. عزیز، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هسـتی ؟ گفـت : آری . پرسـید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصـیبت زده بودنـد. سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید؟ گفتند امـام حسـین علیـه السـلام پسـر دختـر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند.

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همه ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریـم و هـر کس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کـن و بـه اتفـاق او نـزد سـر مقدس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایـب شـد. آمدم پشت در، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوارک و عطریات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکلان اسرا داد که مانع پذیرایی شـیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند. عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سید الساجدین علیه السلام بـرد و بـه دست آن حضرت به شرف اسلام مشرف گردید و از آنجا به نزد سر مقدس حضرت سیدالشـهدا علیـه السـلام آمد و گفت : السلام علیک یا بن رسول الله ، گواهی می دهم که جـد تـو رسـول خـدا و خـاتم پیغمبـران بـود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند. سر مقدس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجـه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد: ای آقای بزرگ شهید، می خواهم مرا شـفاعت کنـی و نـزد جـدت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید: که چـون مسـلمان شـدی خـدا و رسـول از تـو خوشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جد و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چـون سـلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم . آنگاه حضرت سـید السـاجدین علیـه السـلام عقـد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند.

۹. دیر نصرانی : قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابو سعید شامی با فرماندهان قافلـه رفیـق بود. او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که مصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهـد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد. در میان روسای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد. پـس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند. شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند، کشیش بزرگ بـر فـراز دیـوار آمد و گفت چه می خواهید؟ شمر گفت ما از لشگر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید بـرای چه کار می روید؟ شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود، یزید لشگری جرار فرسـتاد کـه او را کشـتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینـم . نیـزه دارهـا

سرها را از نزدیک دیوار بلند کردند. چشم کشیش بر سر مبارک سیدالشهدا افتاد، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید. شمر این نظریه را پسندید. سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند.

کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد. هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارک سید الشهدا علیه السلام پرتو افکن است و به آسمان بالا می رود. سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد طرقوا طرقوا رووسکم و لا تنظروا: راه دهید و سر خود را پایین افکنید.

گوید: چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در برگرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند.

ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نوارنی آمد. گفتند همه چشم بر نهید که شفیعه محشر می آید. من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی را نمی دیدم ، اما می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید: سلام بر تو ای مظلوم مادر، ای شهید مادر، ای غریب مارد، ای نور دیده من ، ای سرور سینه من ، مادر به فدایت ، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت . پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم .

پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطر نمود، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین علیه السلام را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد:

ای سر سروران عالم وای مهتر بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که محرمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می آیند، با من تکلم کن و به زبان خود بگو کیستی ؟

سر مقدس سید الشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود: انا المظلوم و انا المغموم و انا المهموم ، انا المقتول بسیف الجفا، انا المذبوح من القفا پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو. سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود:

انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمه الزهرا انا الحسین الشهید المظلوم بکربلا . پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سر داده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو برندارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود.

از سر صدایی شنید که فرمود: بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم راهب گفت : اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله . آنگاه پیر روحعانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و

در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند. ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتال را بکشند و با آنها جنگ کنند. حضرت سجاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید.

۱۰. عسقلان : شمر و رفقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند. امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود. وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند. اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سر مست باده و جام و ساغر و ساقی بودند، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند.

تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود. دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند. گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند. زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود؟ گفتند مدعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه علیه السلام پدرش علی علیه السلام و جدش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید، و دنیا در چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد. امام سجاد علیه السلام فرمود ای مرد چچرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند؟ زریر گفت ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبت ما از تو می آید. عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوه خود جانفشانی کنم .

امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجه سرها شده به زنان آل محمد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند. زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد. آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد زریر باز حضور سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما. امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و ودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام علیه السلام نیز عمامه ای آورد ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلند کرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند. زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی ؟ سخت او را دشنام داد. شمر گفت او را بگیرید و بکشید. زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد. به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند. نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد

سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند.

۱۱. بعلبک : قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند. چون شمر، بنا به رسم معهود، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند. آنان پرچمها را بلند کرده در سایعه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت علیهم السلام را تماشا می کردند، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند. حضرت ام کلثوم علیهاالسلام چون جمعیت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود: خداوند جمعیت شما را به تفرقه اندازد و کسی را بر شما مسلط کند که همه شما را به قتل برساند. (۷۳۴)

عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج ۲، ص ۲۹۲) می نویسد:

ملا عینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان باز ستانند. پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند. چون به نزدیک قبیله ای رسیدند، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند. قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چند هزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند. چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد.

آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصربن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند، ابری و برقی پیدا شدو آذینها جمله بسوخت .

بخش یازدهم : اهل بیت علیهم السلام در شام

فصل اول : ورود اهل بیت علیهم السلام به شام

توصیه ام کلثوم علیهاالسلام به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید: چون کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام نزدیک دروازه شام رسیدند، ام کلثوم شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود: مرا با تو حاجتی است . گفت : حاجتت چیست ؟ فرمود: اینک شهر دمشق است ، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند. شمر، که خمیر مایه شرارت بود، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات ، که مجمع رعیت و رعات بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند.

و سپهر در ناسخ گوید: در آن حال ، شمر سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت : انا صاحب رمح طویل ، انا قاتل الدین الاصیل ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین

ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید: من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود: و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک اتفتخر علی یزید الملعون بن الملعون

بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرادق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بابیه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

یعنی : خاک بر دهانت باد ای ملعون ! لعنت خداوند بر ستمکاران باد! وای بر تو! آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرادق عرش جلیل پروردگار، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جدی وی ، رسول خدا، خاتمه داد. آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود، به ام کلثوم گفت : تاءبین الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی : تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی!

کاروان اسیران به شام می رود

کاروان عبارت بود از سر امام حسین علیه السلام و سر هفتد تن از خویشان و یارانش و کودکانی که اسیر بند و زنجیر بودند و بانوان اسیر آن خاندان کریم که بر روی بارها جایشان داده بودند. آنگاه زیر نظر گماشتگان سنگدل ابن زیاد سفر شام آغاز گردید. علی بن الحسین در طول راه سخنی نگفت و عمه اش زینب دختر زهرا نیز سخنی نگفت . مصیبت ناگوار زبن هر دو را بسته بود. پسر امام حسین علیه السلام به خودش می پیچید که بندهای گرانبار را می نگریست و با سکوتی بهت آمیز به سرهای شهیدان نگاه می کرد.

وقتی به شام رسیدند آنان را یکسره به بارگاه یزید ظالم فاسق بی دین بردند، ولی ناله و شیون زنان از خانه هاشان بلند بود و فضا را پر کرده بود. یزید بزرگان شام را دعوت کرده بود، سر امام علیه السلام را در پیش خود نهاده بود و از قدرت خود سخن می گفت .

در شام فاطیمات بر امویات وارد شدند در حالی که آنها لباس های فاخر و حلی وحلل داشتند. چون امیات ، فاطمیات را دیدند لباس های فاخر و زینت را از خود کنده لباس های سیاه پوشیدند و اقامه عزا و سوگواری نمودند.

یزید لعین به مخدرات و حضرت سیدالشهدا علیه السلام گفت : کدام یک از برای شما بهتر است : ماندن در شام یا رفتن به مدینه ؟ بازماندگان حسین علیه السلام که جوانانی از دست داده اند می خواهند برای کشته شدگان خود عزاداری کنند، از این رو گفتند: ما دوست داریم بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری کنیم . یزید پلید گفت : آنچه می خواهید بکنید .در شام منزلی برای مخدرات تهیه کردند و باقی نماند هاشمیه و نه قرشیه مگر آن که لباس سیاه پوشیده و یک هفته عزاداری کردند. (۷۳۵)

پس از تو جان برادر چه رنج ها که کشیدم
چه شهرها که نرفتم چه کوچه ها که ندیدم
هنوز بر کف پایم نشان آبله پیداست
به روی خار مغیلان ز بس پیاده دویدم
شدم چه وارد بزم یزید بازوی بسته
هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم
اسیران در شام

زمانی که یزید عده ای از زعما و امرای شام صلاح می نمود که با این اسیران چه نحـوه رفتـار نمـایم ، آنهـا بـه کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله رای دادند. اما نعمان بن بشیر گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فتح و پیروزی با اسیران چگونه رفتار می نمود، تو هم آن طور رفتار بکن . در این اثنا مرد شـامی از جا برخاست و به جانب حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نگریست و گفت : یا امیرالمومنین هب لـی هذه الجاریه یعنی این کنیز را بر من هبه کن ! دختر داغ دیده امام حسین ، فاطمه علیـه السـلام بـه عمـه خـود زینب علیهاالسلام عرض کرد: عمه جان ، بعد از یتیم شدنم مرا کنیز هم می خوانند! زینب آن یگانه ملکه نابغـه که دنیا چنین زنی بعد از او تا حال و بعد از این تا روز قیامت تحویل جامعـه نـداده ، بـا کمـال قـدرت وتوانـایی فرمود: نه دخترم این فاسق هیچ وقت نمی تواند این کار را انجام بدهد. مرد شامی از یزید پرسید: ایـن دختـرک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن زن هم زینب دختر علی بن ابی طالب است !

مرد شامی به یزید رو کرد و گفت : خدا تو را لعنت کند، آیا تو فرزندان پیامبر خود را می کشی و اهل و عیالش را اسیر می نمایی ؟ به خدا قسم ! من گمان می کردم که آنها از اسیران روم هستند. زید گفت : به خـدا سـوگند تو را هم به آنها ملحق می کنم ! دستور صادر شد، مرد شامی را به قتل رسانیدند. (۷۳۶)

همت مردانه

کیست زینب آن که عالم واله و حیران اوست
نور عصمت جلوه گر از چهره تابان اوست
گوهر پاکی که از پستان عصمت خورده شیر
جان به قربانش که جان عالمی قربان اوست
زهره ای کاندر سپهر عزت جاه و جلال
روشنی بخش کواکب شمسه ایوان اوست
بانوئی کاندر حریم عفت و شرم و وقار
مریم پاکیزه دامن حاجب و دربان اوست
رونقی رضوان ز انفاس نسیم گلشنش
نکهت جنت ز گیسوی عبیر افشان اوست
سیل نطق آتشینش کند کاخ کفر را
کاخ ایمان متکی بر پایه ایمان اوست
کیست این آشفته کز او عالمی آشفته است
کیست این سرگشته کاینسان چرخ سرگردان اوست
میوه بستان زهرا پاره قلب علی
آنکه عالم خوشه چین خرمن احسان اوست
آفتاب برج عصمت آنکه اهل فضل را
دیده روشن از فروغ دانش و عرفان اوست
جلوه حق کرد روشن کوفه تاریک را
گرمی بازار شام از خطبه سوزان اوست

داستانی کاتش اندر دامن هستی فکند
داستان محنت و اندوه بی پایان اوست
همت مردانه او نگسلد زنجیر عهد
خوشتر از پیوند هستی رشته پیمان اوست
ای رسا بر ماتم او تا قیامت رستخیز
آسمان را گریه ها بر دیده گریان اوست

فصل دوم : اهل بیت کاخ یزید را سیاه پوش کردند

اهل بیت عصمت و طهارت هر چند داغدار و سوگوار بودند، امام با خاطر فارغ آسوده و با اطمینان کامل به پیروزی خویش و بیچارگی دشمن رهسپار مدینه شدند. هنوز اهل بیت در شام بودند که نشانه های بیچارگی یزید به چشم می خورد.

اهل بیت از اسیری بیرون آمدند و به دستور خلیفه غاصب به دار الخلافه منتقل شدند و آن جا مورد احترام و تکریم اهالی دمشق قرار گرفتند، و چنان که طبری می نویسد: زنان خاندان معاویه بدون استثنا برای تسلیت نزد بانوان بنی هاشم آمدند و بر امام علیه السلام سوگوار و عزادار شدند و سه روز در کاخ خلیفه برای شهیدان بنی هاشم مجلس سوگواری برقرار بود و یزید نهار و شام را جز با حضور امام چهارم علیه السلام صرف نمی کرد. در یکی از همین روزها بود که یکی از پسران صغیر امام حسن یا امام حسین علیه السلام همراه امام چهارم حاضر شده بود، و یزید ضمن صحبت به او گفت : با پسر من خالد کشتی می گیری ؟ گفت : نه مگر آن که کاردی به من دهی و کاردی به او دهی و آن گاه با هم جنگ می کنیم .

یزید را این شجاعت و صراحت لهجه آن هم از پسری کوچک که آن همه پیش آمدهای ناگوار دیده است بسیار خوش آمد و او را سخت در آغوش کشید سخنی گفت که معنای آن به فارسی این است : شیر را بچه همی ماند بود نعمان بن بشیر دستور یافت که وسایل بازگشت اهل بیت را فراهم سازد و مردی امین و درست کار با ایشان همراه کند و به گفته شیخ مفید (رحمه الله) خود نیز در خدمت ایشان برود.

به روایت اخبار الدول ، نعمان بن بشیر با سی نفر همراه اهل بیت از شام به مدینه رفتند، و در طول راه به خدمت ایستاده بودند و نعمان به اندازه ای با ادب رفتار کرد که پس از ورود بهمدینه فاطمه دختر امیرالمومنین علیه السلام که یکی از بانوان اسیر بود به خواهرش زینب گفت : این مرد به ما بسیار محبت کرد و شایسته است جایزه ای به وی داده شود. اما نعمان جایزه بانوان را نپذیرفت و گفت : من اگر خدمتی کرده ام برای خدا و برای خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است . این نعمان بن بشیر خود و پدرش هر دواز اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. (۷۳۷)

جریان شام و ستم ظالمان را به اختصار نقل کردیم . به علت این که حجم کتاب زیاد نشود، از دختر عزیز امام حسین علیه السلام تنها یک معجزه نقل می کنیم .

یزید به اهل بیت پیامبر گفت : اگر مایل هستید در شام نزد ما بمانید و اگر نمی خواهید به مدینه بروید. امام سجاد فرمود: می خواهیم به مدینه باز گردیم . (۷۳۸)

بعد از تصمیم حضرت ، پسر معاویه مقداری مال و منال تهیه کرده به اهل بیت عرض می کند: خذوا هذا المال عوض ما اصابکم این اموال را بگیرید در برابر آن مصیبت هایی که به شما رسیده است .

ام کلثوم در پاسخ فرمود: ای یزید! چقدر بی حیا و بی شرمی ، اهل بیت ما را و برادران مرا می کشی و در عوض آن به ما مال می دهی ؟ ما اموال غارت شده خود را می خواهیم . (۷۳۹)

حاجات اهل بیت علیهم السلام

امام سجاد علیه السلام حاجات خود را بیان کرد، یزید گفت : ای خواهر، حسین آیا حاجـت و مقصـدی داری تـا تمام را برآورم ؟

فرمود: ای پسر آزاد شدگان ، سه چیز خواهم : عمامه جدم و مقنعه مادرم و پیراهن برادرم ، تمام اینها بـر یزیـد حجت است که به او می فهماند تو دختر پیغمبر و دختر زهرا و خواهر امام را اسیر کرده ای و می خـواهی بـه او چیزی بدهی . یزید لعین گفت : اما عمامه و مقنعه را گرفتم و برای تیمن و تبرک در خزانه ام نهادم ، اما پیراهن را تاکنون ندیده ام و ندانم نزد کیست ؟

شگفتا! که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای تبرک به خزینه می گذارد ولـی پسـرش را شـهید مـی کند.

پیراهن با دسترنج حضرت زهرا سلام الله علیها

فرمود: ای یزید، آگاه باش در اوان طفولیت روزی خدمت فاطمه زهرا علیه السلام بودم ، نخ این پیـراهن را مـی ریسید و گریه می کرد، سبب پرسیدم ؟ فرمود: دخترم ، جبرئیل از خدای جلیل خبر شهادت برادرت حسـین را به پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که در زمین کربلا با بدن چاک چاک برهنه خواهند ماند. این نخلها را مـی ریسم که برای نور چشمم پیرهنی ترتیب دهم بلکه اندام پر جراحتش در بیابان عریان نماند.

ای یزید! روز عاشورا برادرم این پیراهن را بر تن کرد. شمر آن را غارت کرد باید آن را بـه مـن بـاز دهنـد تـا ببوسم و ببویم وسینه ام (از دسترنج مادر و بوی برادرم) شفا یابد.

یزید حکم موکد کرد تا آن غارت شده ها را بیاورند.

قیامت آن وقتی شد که چشم بانوان داغدیده به لباس جوانان و بـرادران افتـاد هـر یـک نالـه جـان سـوز از دل کشیدند خصوصا آن وقتی که چشمشان به پیراهن خون آلود سوراخ شده سرور عالمیان امام حسین علیه السـلام افتاد. خدا می داند چه شورشی برپا شد. (۷۴۰)

زینب کبری ماموریتی را که داشت با خطبه های آتشین ادای وظیفه کرد.

همسر یزید

یزید بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد، تا کامیابی خود را نشان دهد، تا خانـدان وحـی را بکوبـد. ولـی چنین نشد، مجلس بزمش دادگاه محاکمه اش گردید و حکم علیه او صادر شد. پیـروزی او بـه شکسـت تبـدیل گردید و شهد در کامش شرنگ شد، به جای کوبیدن خاندان وحی ، خودش کوبیده شد. حق در همه جـا پیـروز است ، ناله مظلوم از قدرت ظالم قوی تر است .

نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی علیه یزید صادر گردید، از سوی همسرش هند بود. هند نـاظر جریـان های مجلس بود، آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده . ناگهان خود را درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید: این سر حسین پسر فاطمه دخت رسول خداست ؟

یزید گفت : آری برو شیون کن و سیاه بپوش . هند گریه کنان از مجلـس بـزم شـوهر بیـرون رفـت . ایـن هـم شاهکاری از شاهکاری زینب علیهاالسلام . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شـرکت

داشت رو به یزید کرده گفت : تو روز رستخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو است و این سر خواهد آمد و رسول خدا شفیع اوست .

یزید جز ابن زیاد شفیعان دیگر نیز دارد. پدرش معاویه ، جدش ابوسفیان ، و دگران ! قضات دیگری که حکم علیه یزید صادر کردند، مسلمانان آن روز، مردم شام که همگی مسلمان نبودند، آیندگان بشری ، فرشتگان آسمان ها. این محاکمه فوری یزید است و محاکمه بزرگ او در آینده بود که زینب علیهاالسلام از آن خبر داد، در دادگاهی که قاضی آن خدا و خصم یزید، رسول خدا و گواهان اعضا و جوارح یزید و فرشتگان باشند، فرشتگانی که از سوی خدا ناظر رفتار و کردار بندگان هستند و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش شود. گواه بالاتر از همه خود خداست که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود.

یزید دستور داد که اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند. زندان آنها جز ویرانه ای نبود، خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که پوست چهره های اسیران ترکید، و سوزش بیرون بر آتش درون افزوده شد! این پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید. هر دو گروه میهمان بودند و هر دو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند؟ اسارت حضرت زینب علیهاالسلام و شهادت حسین علیهاالسلام رابطه مستقیم دارند و اسارت شهادت را شناسا می سازد و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند. (۷۴۱)

زینب علیهاالسلام یزید را رسوا کرد

زینب خواهری با وفا بود که برنامه انقلاب برادر شهید را به سر حد تکامل رسانید. خون چنان در زینب نقش آفرین بود که نه تنها رسم زنان را در مقابل بروز حوادث و معصیت ها فراموش کرد، بلکه چون مردان به او شجاعت و شهامت بخشید، او برنامه اش را تا این جا خوب ایفا کرده و حال نیز باید همان برنامه ای که در کوفه و شام پیاده شد در مدینه هم اجرا شود، زیرا همان بی اطلاعی و نا آگاهی در مدینه هم به چشم می خورد.

زینب چنان افکار عمومی را روشن کرده بود که زنان آل ابی سفیان با دیده های گریان ، در حالی که ضجه و شیون می کردند به استقبال خاندان رسول خدا آمده و بر دست های آنان بوسه می زدند، این روش سه روز ادامه داشت . زینب رهبر انقلابی است که تمامی زنان بنی امیه را در مجلس یزید وادار به شورش علیه یزید کرد و او را رسوا ساخت . (۷۴۲)

برنامه انقلابی زینب چنان اثر بخشید که یزید موقعیت خود را در مخاطره دید و در هر جا و هر وقت می توانست در مورد شهادت حسین علیه السلام و یارانش خود را تبرئه می کرد و گناه را به گردن عبیدالله زیاد می افکند.

یزید می گفت : خدا لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا سوگند، اگر من با حسین رو به رو می شدم هر چه از من می خواست ، از او دریغ نمی کردم و جلو مرگ او را می گرفتم ، اگر چه به قیمت یکی از فرزندانم تمام می شد. سخنرانی های آتشین زینب که از کودکی آموخته بود و او اعمال مادرش را به خاطر داشت که چطور و چگونه خلیفه کودتایی را رسوای خاص و عام نمود. او نیز چون مادر جوان خود فریاد برآورد، و تمامی آنهایی را که یزید رسیده باید تمام آن نقشه ها را دنبال کند و برنامه ای دقیق تر داشته باشد، زیرا هنوز عده ای در مدینه دیده می شوند که از حقایق اطلاعی ندارند و عمال کثیف یزید به دنبال دستورهای ننگین ، مرگز حقایق را تحریف

نموده ، به خورد مردم می دهند، ولی حضرت زینب پیوسته در افکارش با خود سخن مـی گفـت : مـن نبایـد در مدینه سکوت را اختیار کنم ، زیرا مردم را بی اطلاع تر از اهالی کوفه و شام نمی دانم .

من حتما باید در مدینه برنامه ای برای رسوا کردن یزید داشته باشم . زیرا او به خیال خودش ما را از سـر خـود باز کرده و به مدینه فرستاد و ما در این جا آرام خواهیم گرفت .

من نباید بگذارم آب خوش از گلوی قاتلان برادرم پایین رود، ولی از سویی نمی تـوانم آن روش کوفـه و شـام را داشته باشم . برنامه ای تازه طرح می کنم که مسوولیتم را فراموش نکرده باشم .

من نباید فکر کنم چون مدینه مرکز اسلامی است و مردم با ما آشنایی دارند سکوت کنم و عمال کثیف یزید که ثمره خلافت کودتایی عمر بن خطاب است سم پاشی کنند.

من باید حتما در مدینه هم برنامه ای داشته باشم ، ولی خیلی دقیق است . من نباید به بـرادرزاده ام نگـاه کـنم ، زیرا او مسوولیت دیگری دارد. فقط فکر می کنم اگر افکار زنـان را روشـن سـازم بـرای هـر خـانواده ای آن زن کفایت می کند که حقایق را بازگو کند ویزید را رسوا سازد.

فصل سوم : خطبه های آتشین اسرای اهل بیت علیهم السلام

خطبه زینب کبری علیهاالسلام

حضرت زینب عقیله بنی هاشم علیهاالسلام چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید، و از طرف دیگر جو و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین ، صدق الله کذلک یقول (ثم کان عاقبـه الـذین اسـاوا السوی ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزوون) (۷۴۳)

اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هو انا و بک علیه کرامه و ان ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفـک جـذلان مسـرورا حیـث رایت الدنیا لک مستوثقه و الامور متسقه و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا، فمهلا مهلا انسیت قول الله عز و جل (و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهـم عـذاب مهـین) (۷۴۴) امـن العدل یابن الطلقاء (۷۴۵) تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیـه و آلـه سـبایا قـد هتکت ستور هن و ابدیت و جوههن ، تحدو بهن الاعدا من بلد الی بلد یستشرفهن اهل المناهل و المناقل و یتصفح و جوههن القریب و البعید و الدنی و الشریف ، لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی ، و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه اکباد (۷۴۶) الازکیاء و نبت لحمه من دما الشهداء، و کیف لا یستبطا فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشنف و الشنان و الا حن و الا ضغان ثم تقول غیر متاثم و لا مستعظم :

لاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل

منتحیا علی ثنایا ابی عبدالله سید شباب اهل الجنه تنکتها بمحضرتک و کیف لا تقول ذلک وقـد نکـات القرحـه و استاصلت الشافه باراقتک دماء ذریه محمد صلی الله علیه و آله و نجوم الارض مـن آل عبـد المطلـب ، و تهتـف باشیاخک زعمت انک تنادیهم ، فلتردن و شیکا موردهم و لتودن انک شللت و بکمت ، و لم تکن قلت و فعلت مـا فعلت . اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبک بمن سفک دماءنـا و قتـل حماتنـا، فـوالله مـا فریـت الا جلدک و لا حززت الا لحمک و لتردن علی رسول الله بما تحملت منسفک دماء ذریته و انتهکت من حرمتـه فـی

عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم و یاخذ بحقهم (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون) (۷۴۷) و کفی بالله حاکما و بمحمد صلی الله علیه و آله خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سیعلم من سوی لک و مکنک من رقاب المسلمین ، (بئس للظالمین بدلا و ایکم شر مکانا و اضعف جندا) (۷۴۸) و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک و استعظم تقریعک و استکثر توبیخک ، لکن العیون عبری و الصدور حری ، الا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء، فهذه الایدی تنطف من دمائنا و الا فواه تتحلب من لحومنا و تلک الجثث الطواهر الزاوکی تنتابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل :

و لئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا و شیکا مغرما حین لا تجد الا ما قدمت یداک (و ما ربک بظلام للعبید) (۷۴۹) و الی الله المشتکی و علیه المعول فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فو الله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها، و هل رایک الا فند و ایامک الا عدد، و جمعک الا بدد؟ یوم ینادی المنادی : (الا لعنه الله علی الظالمین). و الحمدلله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمه ، و نسال الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلافه انه رحیم و دود، حسبنا الله و نعم الوکیل . (۷۵۰)

ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیهاالسلام

سپاس خدایی را که سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود: عاقبت آنان که کار زشت کردند، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند. ای یزید، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است ؟ و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست ؟ پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری و به خود می بالی خرم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است .

اندکی آهسته تر! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود: گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده

ای پسر آزد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پردگیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟ پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری . چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟ واین رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات وتمنای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .

شکیبایی باید کرد که دیری نگذرد که تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخت را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !

بار الها! حق ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند چشم و عذاب خود را فرو فرست .

به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ، و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیت مبدل کرده و داد آنها را بستاند، و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است . اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟ دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند، و خون ما از پنجه های شما بچکد، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند!

آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، رای ونظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیت تو به پریشانی خواهد کشید، در آن روز که هاتفی فریاد زند: الا لعنه الله علی القوم الظالمین و الحمدالله رب العالمین سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجز جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزایید، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکل می کنیم .

آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟ یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش . نعمان بن بشیر (۷۵۱) گفت : ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد، همان کن . (۷۵۲)

تفسیر قرآن کرد و رفت

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت

اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت

از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا

هر کجا بنهاد پا فتح نمایان کرد و رفت

با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر
از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت
بر فراز چو آن قرآن ناطق را بدید
با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
در دیار شام بر پا کرد از نو انقلاب
سنگر استمگران را سست بنیان کرد و رفت
خطبه ای غرا بیان فرمود در کاخ یزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
زین خطب اتمام حجت کرد بر کافر دلان
غاصبین را مستحق نار نیران کرد و رفت
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
اهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود
وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
دخت شه را بعد مردم در خرابه جای داد
گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت
ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین
در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
با غم دل چون که می شد وارد بیت الحزن
سروی دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید در خواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند، یزید رخصت داد، چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هر چه تواند به علی و حسین علیهماالسلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند، و آن خطیب چنین کرد.

امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند، یزید از وعده ای که به امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد بگوید.

یزید لعین گفت : شما قابلیتهای این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث مـی برنـد، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد. (۷۵۳)
به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سرباز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواسـتند تـا امـام سـجاد علیه السلام نیز به منبر رود. یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگـر اینکـه مـن و خانـدان ابوسفیان را رسوا کرده باشد! به یزید لعین گفته شد: این نوجوان چه تواند کرد؟
یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علـم برداشـته انـد. بـالاخره در اثـر پافشـاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود. آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمـد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود:
ایها الناس ! اعطینا ستا و فضلنا بسبع : اعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبـه فـی قلـوب المومنین ، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هـذه الامـه . من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی . ایها الناس ! انا ابن مکه و منـی ، انـا ابـن زمـزم و الصفا، انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا، انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی ، انا ابن خیر من انتعل و اختفی ، انا ابـن خیر من طاف و سعی ، انا ابن خیر من حج ولبی ، انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء انا بن من اسـری بـه من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ، انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی ، انا ابن من دنا فتدلی فکـان قاب قوسین او ادنی انا ابن من صلی بملائکه السما انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی ، انا ابن محمد المصـطفی ، انا ابن علی المرتضی ، انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لااله الاالله .
انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بـایع البیعتـین و قاتـل ببـدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین ، انا ابن صالح المومنین و وارث النبیین و قامع الملحـدین و یعسـوب المسـلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصابرین و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین ، انا ابن الموید بجبرئیل ، المنصور بمیکائیل . انا ابن المحامی عن حـرم المسـلمین و قاتـل المـارقین و النـاکثین و القاسطین و المجاهد اعداءه الناصبین ، و افخر من مشی من قـریش اجمعـین ، و اول مـن اجـاب و اسـتجاب لله و لرسوله من المومنین ، و اول السابقین ، و قاصم المعتدین و مبید المشرکین ، و سهم من مرامی الله علی المنافقین ، و لسان حکمه العابدین و ناصر دین الله و ولی امر الله و بستان حکمه الله و عیبه علمه سمح ، سخی ، بهی ، بهلول ، زکی ، ابطحی ، رضی ، مقدام ، همام ، صابر، صوام ، مهذب ، قوام ، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب ، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا، و امضاهم عزیمه و اشدهم شکیمه ، اسد باسل ، یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الا سـنه و قربـت الاعنه طحن الرحی ، و یذروهم فیها ذرو الریح الهشیم ، لیث الحجاز و کبش العراق ، مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری .
من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین و ابو السبطین : الحسن و الحسین ، ذاک جدی علی بن ابـی طالب . ثم قال : انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن سیده النساء
فلم یزل یقول : انا انا، حتی ضج الناس بالبکاء و النحیب ، و خشی یزید ان یکون فتنه فامر المـوذن فقطـع الکـلام ، فلما قال الموذن : الله اکبر الله اکبر، قال : علی : لاشی اکبر من الله ، فلما قال الموذن : اشهد ان لا الـه الا الله ، قـال علی بن الحسین : شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی فلما قال الموذن : اشهد ان محمـدا رسـول الله ، التفـت

من فوق المنبر الی یزید فقال : محمد هذا جدی ام جدک یا یزید؟ فان زعمت انه جدک فقد کـذبت و کفـرت و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته ؟

ترجمه خطبه شریفه امام سجاد علیه السلام

ای مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده اسـت ، بـه ما ارزانی داشت علم ، بردباری ، سخاوت فصاحت ، شجاعت و محبت در قلوب مـومنین را، و مـا را بـر دیگـران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام ، صدیق (امیر المومنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خـدا و شـیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسین و امم حسین علیه السلام دو فرزند بزرگـوار رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد. (۷۵۴)

(با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت ، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسام . ای مردم ! من فرزند مکه و منایم ، من فرزند زمـزم و صـفایم ، مـن فرزنـد کسـی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصـب فرمـود، مـن فرزنـد بهتـرین طـواف و سـعی کنندگانم ، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم ، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزنـد پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد. من فرزند آنم که جبرئیـل او را بـه سدره المنتهی برد و به مقام ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزندآنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم ، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بـار هجـرت و دو بـار بیعـت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خـدا کفـر نورزیـد، مـن فرزنـد صـالح مومنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسـلمانان و فـروغ جهـادگران و زینـت عبـادت کننـدگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هسـتم ، مـن پسـر آنم که جبرئیل او را تایید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حـرم مسـلمانان حمایـت فرمـود و بـا مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم ، مـن پسـر اولـین کسـی هستم از مومنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنـده ای در ایمـان و شـکننده کمـر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره ، جامع خیرها، سید، بزرگـوار، ابطحـی ، راضـی بـه خواسـت خـدا، پیشـگام در مشکلات ، شکیبا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نماز گزار بود.

او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید.

او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیـزه هـا در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بستان باد آنها را پراکنده می ساخت .

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احـدی و شـجری و مهـاجری (۷۵۵) است ، که در همه این صحنه ها حضور داشت . او سید عرب است و شیر میدان نبـرد و وارث دو مشـعر (۷۵۶) و پدر دو فرزند: حسن و حسین علیهم السلام . آری او، همـان او (کـه ایـن صـفات و ویژگیهـای ارزنـده

مختص اوست) جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است . آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم . و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد وبـرای آنکـه مبادا انقلابی صورت پذیرد به موذتن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را بـه ایـن نیرنـگ ساکت کند

موذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت : الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمـود: چیـزی بزرگتـر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت : اشهد ان لا اله الا الله ، امام علیه السلام فرمـود: مـوی و پوسـت و گوشـت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد. و هنگامی که گفت : اشهد ان محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانـب یزید روی کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توسـت پس دروغ گفتی و کافر شدی ، و اگر جد من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی ؟
سپس موذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد. (۷۵۷) در نقل دیگری آمـده اسـت کـه : چون موذن گفت : اشهد ان محمدا رسول الله ، امام سجاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و بـه مـوذن گفت : تو را بحق این محمد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید! این پیغمبر صلی الله علیه و آله ، جد من است و یا جد تو؟ اگر گویی جد من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی ؟ این جمـلات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسـول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟ آنگاه فرمود: ای یزید! ایـن جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست ؟ و روی به قبله می ایستی ؟ وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند. پس یزید فریاد زد که موذن اقامـه بگویـد! در میان مردم هیاهویی برخاست ، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند. (۷۵۸)
و در نقل دیگر آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود:

انا ابن الحسین القتیل بکربلا، انا ابن علی المرتضی ، انا ابن محمد المصطفی ، انا ابن فاطمه الزهرا، انا ابـن خدیجـه الکبری ، انا ابن سدره المنتهی ، انا ابن شجره طوبی انا ابن المرمل بالدما، انا ابن من بکی علیه الجن فی الظلماء، انـا ابن من ناح علیه الطیور فی الهواء (۷۵۹)

من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزنـد خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد، و پسر آنم کـه پریان در ماتم او گریستند، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون (۷۶۰)
کردند. پس از خطبه غرای عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیهاالسلام و خطبه حضـرت سـید السـاجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزیـد. یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و نـدامت تمـام ایـن جنایـات را بـه گردن امرای لشگر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود.

عجیب تر از قصه اصحاب کهف

قطب راوندی (۷۶۱) از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا سوگند که در دمشق دیدم سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند. چون به این آیه رسید:

ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا (۷۶۲) به قدرت خدا سر مقدس سید الشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجب تر است . و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود. مزدوران و جیره خواران یزید کافر، اهل حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند. در این وقت پیر مردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدالله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده نمود و یزید را بر شما مسلط گردانید.

علی بن الحسین امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد آقا قرآن خوانده ای ؟ گفت : بلی ، فرمود: این آیه را خوانده ای ؟ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۷۶۳) بگو ای پیغمبر من برای رسالت مزدی از شما نمی خواهم به جز دوستی خویشاوندانم

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: خویشاوندان ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده . امام علیه السلام باز فرمود: این آیه را خوانده ای ؟

و آت ذاالقربی حقه (۷۶۴) عرض کرد: بلی . امام علیه السلام فرمود: مائیم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق را به ما عطا کند. امام علیه السلام باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای و اعلموا انما غنمتم من شی فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی (۷۶۵) بدانید هر چه سود برید پنج یک آن مخصوص خداست و رسول و خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله . فرمود: ماییم خویشاوندان پیغمبر. آیا این آیه را خوانده ای

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا (۷۶۶) پیر مرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام علیه السلام فرمود: ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص آنها نازل فرموده است . راوی می گوید: پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید و عمامه خود را از سر انداخت و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله سپس به حضرت عرض کرد: آیا راه تو به برای من هست ؟ امام علیه السلام فرمود: آری اگر تو به کنی خداوند تو به تو را می پذیرد و تو با ما خواهی بود. عرض کرد: من تو به کارم . گزارش رفتار این پیر مرد به یزید رسید. دستور داد پیرمرد را کشتند. (۷۶۷)

بخش دوازدهم : بازگشت کاروان اسرا به مدینه منوره

فصل اول : خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت به وسیله بشیر

کاروان اسیران آرام آرام به شهر مقدس مدینه نزدیک می شد. همه اهل بیت رسول الله ناله و زاری می کردند. خاطراتی که برایشان بود در مدینه به نظرشان می آمد، به زندگی شان لبخند می زدند، لبخند تلخ تر از گریه ، شاعر چه زیبا گفته :

خنده تلخ من از گریه غم انگیزتر است
کارم از گریه گذشته است بر آن می خندم

آسایش خاندان وحی را غارتگران آرامش و وحشیان دستگاه حکومتی یزید بن معاویه به یغما بردند، به مدینه می رسیدند، به کانون آرامش که در آن دین خدا را ترویج می کردند.
آنان از خبر وحشتبار واقعه کربلا اطلاع چندانی نداشتند و جنایت ها و کشتارهای عمال کثیف دستگاه حکومتی که نسبت به پاک ترین مردان اسلام انجام شده بود از نظر آنها پوشیده بود. هم اکنون که کاروان اسیران به مدینه باز می گردد مردم باید مصیبت جانسوز کربلا را از زبان صاحبان آن شنیده و انزجاری شدید از یزید و عمال حکومتش در دل بپرورانند.
کاروان نزدیک می شد که امام سجاد علیه السلام به منظور آن که در شهر مدینه یک جنبش و انقلاب فکری تولید کند تا از نهضت امام حسین بن علی علیه السلام بهره برداری شود، بشیر بن جذلم را به حضور طلبید و فرمود: ای بشیر، خدا پدرت را رحمت کند، او مردی شاعر بود، آیا تو هم می توانی شعر بگویی ؟ عرضه داشت : بلی یابن رسول الله ، من هم چون پدرم شاعرم . فرمود: به شهر برو و مردم را از شهادت پدرم امام حسین علیه السلام آگاه گردان . بشیر می گوید: بر اسب خود سوار شدم ، به سوی مدینه رفتم تا مردم را از قتل امام حسین علیه السلام آگا کنم . بشیر ندا کرد:
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلا مضرج
و الراس منه علی القناه یدار (۷۶۸)
ای اهل مدینه ! دیگر در مدینه نمانید، زیرا حسین شهید شد. به این سبب سیلاب اشک از دیدگان من جارس است . بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش بر سر نیزه ها در شهرها می گردانند.
و آن وقت فریاد می زند: اینک علی بن الحسین با عمه ها و خواهرانش کنار شهر مدینه هستند من فرستاده او هستم که خبر آمدن مسافران را به شما بگویم .
مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او
در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر زبر هم نهاد...تا آنجا که گوید: آنگاه روی به مدینه نهادند، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :
مدینه جدنا لا تقبلینا
فبا لحسرات و الاحزان جئنا
الا اخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی اخینا
این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده ، برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم . آنگاه بر سر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیهاالسلام آمد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشر برپا کرد. مردم گریبانها چاک زدند، صورتها خراشیدند، و ناله و احسیناه به چرخ برین رسانیدند.

در آن وقت ام کلثوم علیهاالسلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود:

افاطم لو نظرت الی السبایا

بناتک فی البلاد مشتتینا

افاطم لو نظرت الی الحباری

و لو ابصرت زین العابدینا

افاطم لو رایت بتنا سهاری

و من سهر المیالی قد عیینا

افاطم ما لقیت من عداک

فلا قیرات مما قد لقینا

فلو دامت حیاتک لم تزالی

الی یوم القیامه تندبینا

خبر شوم تا به دامنه کوه احد رسید

در این مدت مدینه در خاموشی بهت آمیزی فرو رفته بود و پیوسته متر صد بود که بداند بر سر امـام حسـین ، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله چه آمده ؟ حسینی که در پی دعوت شیعیانش به کوفـه رفتـه بـود. ناگهـان منادی ندا داد: علی بن الحسین با عمه ها و خواهرانش آمده اند، پـس امـام حسـین کجاسـت ؟ پـس عموهـا و برادران کجایند؟ پسر عموها چه شدند؟ ستارگان زمین که فرزندان زهرا و از دودمان عبـدالمطلب بودنـد کجـا رفتند و بر سر آنها چه آمده و کجا؟...و کجا؟

انعکاس این خبر شوم همه جا را فراگرفت . تا به دامنه کوه احد رسید و از آن جا به بقیع رفـت و از آن جـا بـه مسجد قبا، خبری بود آرام ولی جانگداز و جگر خراش و دیری نپایید کـه ایـن خبـر در میـان نالـه هـای گریـه کنندگان و شیون های ضجه زنندگان نابود شد، در مدینه بانویی پرده نشین نماند، مگر آن که از پرده بیرون آمد و به نوحه گری و ناله و زاری پرداخت . زینب دختر عقیل بن ابی طالب ، خواهر مسلم بن عقیل از خانـه بیـرون شتافت و خود را در پیراهن پیچیده بود و همراه او زنان و کنیزکانش بودند. زینب دختر عقیـل بـن ابـی طالـب ، خواهر مسلم بن عقیل از خانه بیرون شتافت و خود را در پیراهن پیچیده بود و همراه او زنان و کنیزکانش بودنـد. زینب می نالید و می گفت : چه جواب می دهید اگر پیغمبر از شما بپرسد که بعد از من با فرزندان و اهـل بیـت من چه کردید؟ دسته ای را اسیر کردید و دسته ای را آغشته به خون . آیا پاداش خیر خواهی من این بود که با بستگان من این گونه رفتار کنید. صدایی از دور شنیده می شد که با ناله می گفت : ای کسـانی کـه حسـین را از روی نادانی ، کشتید، مژده باد شما را که عذاب و شکنجه الهی در انتظار شماست . همه آسـمانیان ، پیغمبـران و فرشتگان و فرمانبران حق به شما نفرین می کنند. شما بر زبان سلیمان و موسی و عیس لعنت شده ایـد؟ کـاروان مصیبت کشیده در میان دستجات مردمی که به استقبال آمده بودند قرار داشت . مدینه پیغمبر صلی الله علیـه و آله منظره ای دردناک تر از آن روز ندیده بود و تا آن روز به این اندازه مرد و زن اشک ریـز و گریـان نبودنـد. مدینه شبی را به یاد می آورد که این کاروان به سوی مکه روانه شد. آن شب از شب های مـاه رجـب بـود کـه کاروانی مجلل از مدینه بیرون رفته ، و قافله سالارش زینب جوانان اهـل بهشـت در میـان خرمنـی از سـتارگان

درخشان قرار داشت کاروانیان می رفتند تا یزید پسر معاویه را که برای خلافت شایسته اش نمی دانستند. از تخت سرنگون سازند. اکنون بیش از چند ماه نگذشت که کاروان از سفر خود باز می گردد، پناه بر خدا که روزگار با آنها چه کرد! آنان را با شتاب به سوی قتلگاه ببرد، هنگامی که به دره مرگ رسیدند، دره ای که آن را دره آرزو می پنداشتند، داس اجل یکایکشان را درو کرد و جز این باقی مانده محنت کشیده که عبارتند از کودکانی یتیم و زنانی داغدیده کسی نماند و از مردان بزرگ و جوانان رشید کاروان هیچ مسافری بازنگشت . مدینه رسول شب ها و روزها شاهد مجالس ماتم و سوگواری بود و به نوحه های جانسوز نوحه گران گوش می داد و زمین پاکش سرشک گریه کنندگان را در بر می گرفت . در این وقت عبدالله جعفر شوهر زینب کبری علیهاالسلام را می بینم که در خانه می نشیند و تسلیت دهندگان به حضورش می روند و او را برای شهادت عون و اکبر و محمد، و پسر عمویش حسین علیه السلام و دیگر شهیدان از فرزندان جعفر و عبدالمطلب تسلیت می گویند. و می شنویم غلامی از غلامانش احمقانه می گوید: این مصیبت را از حسین داریم . عبدالله خشمگین شده و کفش خود را به سوی غلامش پرتاب کرده می گوید: ای پسر زن گنده تن ، آیا درباره حسین علیه السلام این سخن را می گویی ؟ به خدا اگر در خدمتش می بودم دوست می داشتم که از او جدا نشوم تا با او کشته شوم ! به خدا آرزو داشتم که خود به جای فرزندانم در راه حسین جانبازی کنم ، چیزی که مصیبت مرا درباره این دو پسر تخفیف می دهد آن است که آنها در راه برادرم و پسر عمویم کشته شدند و تا آخرین نفس یاری اش کردند. سپس به مجلسیان رو کرده می گوید: مصیبت حسین علیه السلام بر من بسیار سخت و ناگوار است ، هر چند دو دستم او را یاری نکردند ولی دو فرزندم یاری اش کردند.

مجالس ماتم و سوگواری پایان می پذیرد، ولی سوز دل زنان بیوه شده و داغ دیده پایان ندارد و می سوزند و می سازند و هر روز بر سر قبرستان می روند و برای عزیزانی که در کربلا شهید شده اند می نالند و نوحه سرایی می کنند. طنین ناله و شیو نشان به مدینه می آمد و دوست و دشمن بر آنها می گریست .

ملاقات ام البنین علیهاالسلام با بشیر

فرزندان ام البنین - همگی - در زمین کربلا شهید شدند و نسل ام البنین علیهاالسلام از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیار می باشند. چون بشیر به فرمان امام زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله با خبر سازد، در راه ام البنین علیهاالسلام او را ملاقات کرد و فرمود: ای بشیر، از امام حسین علیه السلام چه خبر داری ؟ بشیر گفت : ای ام البنین ، خدای تعالی ترا صبر دهد که عباس تو کشته گردید.

ام البنین علیهاالسلام فرمود: از حسین علیه السلام مرا خبر ده . بدینگونه ، بشیر خبر قتل یک یک فرزندانش را به او داد، اما ام البنین علیهاالسلام پیاپی از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت وی گفت : فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است ، فدای حسینم باد! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت : ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی ! و صدا به ناله و شیون بلند کرد. مامقانی گوید: این شدت علاقه ، کاشف از بلندی مرتبه او در ایمان و قوت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهار جوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد. به نوشته علامه سماوی در ابصار العین : ام البنین علیهاالسلام همه روزه ه بقیع می رفت و مرثیه می خواند، به نوعی که مروان - با آن قساوت قلب - از ناله و

گریه ام البنین علیهاالسلام به گریه می افتاد و اشکهای خود را با دستمال پاک می کرد. نیز هنگامی که زنها او را با عنوان ام البنین خطاب کرده و به وی تسلیت می داده اند، این ابیات را سرود:

لاتدعونی ویک ام البنین

تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم

و الیوم اصبحت و لا من بنین

اربعه مثل نسور الربی

قد و اصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم

فکلهم امسوا صریعا طعین

یا لیت شعری اکما اخبروا

بان عباسا مقطوع الیدین

یعنی ای زنان مدینه ، دیگر مرا ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید، مرا فرزندانی بود که به سبب آنها ام البنینم می گفتند، ولی اکنون دیگر برای من فرزندی نمانده و همه را از دست داده ام . آری ، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه های خود ابدان طیبه آنها را از متلاشی کردند و در حالی روز را به پایان بردند که همه آنها با جسد چاک چاک بر روی خاک افتاده بودند. ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم قمر بنی هاشم علیه السلام را از تن جدا کردند؟

مخوان جانا دگر ام البنینم

که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند، چونمن

پسرها داشتم ز آن شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان

بدندی از یسار و از یمینم

ولی امروز بی بال و پرستم

نه فرزندان ، نه سلطان مبینم

مرا ام البنین هر کس که خواند

کنم یاد از بین نازنینم

به خاطر آورم آن مه جبینان

زنم سیلی رخسار و جبینم

به نام عبدالله و عثمان و جعفر

دگر عباس آن در ثمینم

یا من رای العباس کر

علی جماهیر النقد
و وراه من ابنا حیدر
کل لیث ذی لبد
نبئت ان ابنی اصیب
براسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی و مال
براسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی
یدیک لما دنی منک احد
حاصل مضمون این ابیات جانسوز آنکه : هان ای کسی که فرزند عزیزم ، عباس ، را دیده ای که با دشمن در قتال است و آن فرزند حیدر کرار، پدر وار حمله می کند و فرزندان دیگر علی مرتضی ، که هر یک نظیر شیر شکاری هستند، در پیرامون وی رزم می کنند، آه که به من خبر داده اند که بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حالیکه دست در بدن نداشته است . ای وای بر من ! چه بر سرم آمد و چه مصیبتی بر فرزندانم رسید؟ اگر فرزندم عباس دست در تن داشت ، کلام کس را جرات بود که به وی نزدیک شود؟
فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین علیه السلام نیز، که از تبار قمر بنی هاشم است ، مرثیه ذیل را در سوگ جد خود سروده است :
انی لا زکر للعباس موقفه
بکربلا و هام القوم یختطف
یحمی الحسین و یحمیه علی ظما
و لا یولی و لا یثنی فیختلف
و لا اری مشهدا یوما کمشهده
مع الحسین علیه الفضل و الشرف
اکرم به مشهد ابانت فضیلته
و ما اضاع له افعاله خلف (۷۶۹)
و چه زیبا سروده است شاعر بزرگ اهل بیت علیهم السلام مرحوم سید جعفر حلی ره در مدح حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام :
وقع العذاب علی جیوش امیه
من باسل هو فی الوقایع معلم
ما راعهم الا تقحم ضیغم
غیر ان یعجم لفظه و یدمدم
عبست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فیهم ضاحک متبسم
قلب الیمین علی الشمال و غاص فی

الاوساط يحصد للرووس و يحطم
بطل تورث من ابيه شجاعه
فيها انوف بنى الضلاله ترغم
حامى الظعينه اين منه ربيعه
ام اين من عليا ابيه مكدم
فى كفه اليسرى السقا يقله
و بكفه اليمنى الحسام المخذم
حسمت يديه المرهقات و انه
و حسامه من حدهن لاحسم
فغدا يهم بان يصول فلم يطق
كالليث اذا اظفاره تتقلم
امن الردى من كان يحذر بطشه
امن البغات اذا اصيب القشعم
و هوى بجنب العلقمى فلينه
للشاربين به يدان العلقم (۷۷۰)
کمیت شاعر چه خوش سروده است :
و ابوالفضل ان ذکر هم الحلو
شفاء النفوس من اسقام
قتل الادعياء اذقتلوه
اكرم الشاربين صوب الغمام (۷۷۱)
یعنی : و ابوالفضل (یکی از جوانمردان بود) که یاد شیرین آنها شفای درد هر دردمندی است .
آن که زنازادگان را کشت در آن هنگامی که او را کشتند، و بزرگوارترین کسی که از آب باران آشامید. شاعری دیگر درباره عباس بن علی علیه السلام چنین سروده است :
احق الناس ان یبکی علیه
فتی ابکی الحسین بکربلا
اخوه و ابن والده علی
ابوالفضل المضرج بالدماء
و من واساه لا یثنیه شی
و جادله علی عطش بماء
یعنی : شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگریند آن جوانی است که (شهادتش) حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت . یعنی برادر و فرزند پدرش علی علیه السلام که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته گشت . و کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلوگیر او (در این مواسات) گردد، و با اینکه خود تشنه آب بود، (آب نخورد و) به آن حضرت کرم کرد.

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت
ام البنین مضطر نالد چو مرغ بی پر
گوید به دیده تر، دیگر پسر ندارم
زنها! مرا نگویید ام البنین از این پس
من ام بی بنینم ، دیگر پسر ندارم
مرا ام البنین دیگر مخوانید
به آه وناله ام یاری نمایید
بنالم بهر عباسم شب و روز
شده آهم به جانم آتش افروز
به دشت کربلا آن مه جبینم
شنیدم بود سقای حسینم
به دریا پا نهاد و تشنه برگشت
حسینش تشنه بود، از آب لب بست
گذشت از آب و کسب آبرو کرد
به سوی خیمه ها با آب رو کرد
ز نخلستان چو بر سوی خیم شد
به دست اشقیا دستش قم شد. (۷۷۲)

رباب همسر امام حسین علیه السلام

ابوالفرج از عوف بن خارجه نقل کرده است که : نزد عمر بن الخطاب بودم که مردی پیش او آمد و سلام کرد. عمر، نام او را پرسید

گفت : مردی نصرانی هستم و نام من امرء القیس است ، آمده ام تا اسلام اختیار کنم و آداب را بدانم

اسلام را بر او عرضه کردند و مسلمان شد و امارت قبیله قضاعه را - که در شام بودند - به او پیشنهاد کردند، پذیرفت .

چون او از نزد عمر بیرون آمد حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را ملاقات کرد و حسن و حسین علیه السلام همراه پدر بودند. حضرت به او فرمود: من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا و داماد اویم ، و اینان فرزندان منند که مادرشان فاطمه دختر رسول خداست ، ما را به پیوند با تو رغبت است .

امرء القیس گفت : یا علی ! دختری دارم به نام محیاه او را به عقد تو در آوردم ، و دختر دیگرم سلمی را به فرزندت حسن و سومین دخترم را به نام رباب به حسین دادم .

صاحب کتاب اغانی می گوید: آن روز به شب نرسید که امیرالمومنین علیه السلام رباب دختر امرء القیس را برای فرزندش حسین عقد فرمود. رباب از حسین علیه السلام دو فرزند آورد به نامهای عبدالله و سکینه . هشام بن سائب کلبی می گوید که : رباب از زنان برگزیده بود و پدر او امرء القیس از اشراف و خانواده های بزرگ عرب بشمار می رفت و رباب در نزد امام حسین علیه السلام منزلتی بسزا داشت و همواره نظر عنایت امام

حسین علیه السلام به او معطوف بود، و این اشعار را امام حسین علیه السلام درباره او و فرزندش سکینه انشاء فرمود:

لعمرک اننی لاحب دارا

تکون بها سکینه و الرباب

احبهما و ابذل جل مالی

و لیس لعاتب عندی عتاب

به جان تو سوگند که من دوست دارم خانه ای را که در آن سکینه و رباب باشد، آن دو را دوست می دارم و مالم را بذل می کنم ، و عتاب کننده را نزد من حق عتاب نیست

روایت شده است که : بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، رباب تا زنده بود، پیوسته می نالید و می گریست .

ابن اثیر می گوید: رباب هم با قافله اسیران به شام رفت و چون به مدینه بازگشت اشراف قریش او را به همسری طلبیدند، رباب گفت : من هرگز پس از رسول خدا که همسر فرزندش بودم ، همسر فرزند دیگری نخواهم شد، و تا یک سال همچنان می گریست و از زیر آسمان به پناه هیچ سقفی نرفت تا از فرط اندوه ، جان سپرد!

و بعضی گفته اند: حضرت رباب یک سال در کنار قبر امام حسین علیه السلام ماند، آنگاه به مدینه مراجعت نمود و از شدت اندوه در گذشت . و این اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام سروده بود:

ان الذی کان نورا یستضاءبه

بکربلا قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحه

عنا و جنبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به

و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من للیتامی و من للسائلین و من

یعنی و یاوی الیه کل مسکین

و الله لا ابتغی صهرا بصهرکم

حتی اغیب بین الرمل و الطین (۷۷۳)

ورود علیا مخدره زینب علیهاالسلام به مدینه طیبه

به گفته مولف طراز المذهب : چون اهل بیت علیهم السلام در بازگشت از شام ، به مدینه نزدیک شدند و سواد شهر نمایان گردید، علیا مخدره زینب علیهاالسلام فرمود: ای خواهران ، از محملها پیاده گردید که اینک ، روضه منور جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان گردید. سپس فرمود: ای یاران ، این محملها را دور، و این شتران را به یک سوی برید که ما را تاب دیدن نمانده است . در آن وقت ، چنان آهی برکشید که می خواست روح مبارکش از قالب تن بیرون تازد. پس همگی فرود آمدند و لوای غم و مصیبت بر افراشته و خروش محشر نمایان ساختند و اسبابی که از شهدای کربلا با خود داشتند بگستردند و خیمه حضرت سید الشهدا علیه السلام را

که در هیچ منزلی بر سر پا نکرده بودند در بیرون مدینه بر پا کردند و مسند آن حضرت را گستردند. چون علیا مخدره این بدید، چنان ناله برکشید که بیهوش به روی زمین افتاد. چون به هوش آمد با ناله جگر شکاف فریـاد برکشید: وافرقتاه این الکماه ؟ این الحماه ؟ و الهفتاه

فما لی لا اواری الحمام المهجته

و کنت یحی نور عین و عزتی

یا اخی یا حسین ، هولاء جدک و امک و اخوک الحسن و هولاء اقربائک و موالیک ینتظرون قدومک یا نور عینـی قد قضیت نحبک و اورثتنی حزنا طویلا مطولا لیتنی مت و کنت نسیا منسیا.

پس از آن روی به مدینه آورد و آن شهر را مخاطب ساخته فرمود: ای مدینه جدی فاین یومنا الذی قـد خرجنـا منک بالفرح و مسره و الجمع و الجماعه و لکن رجعنا الیک بالاحزان و الالام من حوادث الزمـان فقـدنا الرجـال و البنین و تفرقت شملنا آنگاه به سوی روضه منور جدش روان گردید. چون به روضه رسـید هـر دو طـرف درب مسجد را گرفت و چنان ناله از جگر بر آورد که مسجد را متزلزل گردانید. سپس رسول خدا را سلام داد و گفت : السلام علیک یا جداه ، یا رسول الله ، این ناعیه الیک اخی الحسین ابو مخنف گوید: در این وقت ، ناله ای بلند از قبر مطهر برخاست و مردمان از شدت بکا و نحیب به لرزه در آمدند، و آن مخدره فرمود: کاش مرا بـه خـویش وا می گذاشتید تا سر به صحرا گذاشته خاک بیابانها را با سرشگ دیده تر می کردم ، زیرا چگونه داخـل مدینـه شوم و سوال و جواب نمایم . در آن وقت ، زنان مدینه و هاشمیات به استقبال زینب شـتافته و آن مخـدره را در بدو حال نشناختند، چون حوادث روزگار چهره آن مخدره را دیگر گون کرده بود. زنان مهاجر و انصار و قریشیان چون آن حالت بدیدند، خود را بر خاک و خاره بینداختند، گریبانها چـاک کردنـد، صـورتها بخراشـیدند و چـون دیوانگان گریستند، به گونه ای که سنگ را آب و آب را کباب می ساختند، و تماما مبهوت و متحیر بودند، چـون شخص صاعقه زده یا امواتی که در عرصه عرصات از قبور بیرون آینـد. پـس زنـان اطـراف آن مخـدره را فـرا گرفتند تا او را به خانه برند و پیوسته او را تسلیت می دادند. فرمود: چگونه به خانه بروم و به کدام خانـه داخـل بشوم که صاحب ندارد و مردان آن همه کشته و در خون آغشته می باشند؟ و کلماتی فرمود که دلهای حاضران را از تن آواراه ساخت . (۷۷۴)

ملاقات ام البنین با زینب کبری علیهاالسلام

آورده اند: وقتی که اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه شدند، ام البنین علیه السلام که کنار قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله با زینب کبری علیه السلام ملاقات کرد و به وی گفت : ای دختر امیرالمومنین ، از پسرانم چه خبر؟ زینب علیه السلام فرمود: همگی کشته شدند. ام البنین عرض کرد: جان همه به فدای حسین علیه السـلام ، بگـو از حسین علیه السلام چه خبر؟ زینب فرمود: حسین علیه السلام را با لب تشنه کشتند. ام البنین علیه السلام تـا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سر کوفت و با صدای بلند و حال گریان گفـت : واحسـیناه ! زینـب علیـه السلام فرمود: ای ام البنین ، از پسرت عباس یک یادگاری آورده ام . ام البنین گفت : آن یادگار چیست ؟

زینبت علیه السلام سپر خونین حضرت عباس علیه السلام را از زیر چادر بیرون آورد، و ام البنین علیه السلام تا آن را دید، آنچنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بیهوش به زمین افتاد. (۷۷۵)

طبیب دردمندان

صدا در سینه ها سکت که اینک یار می آید
ز راه شام و کوفه عابد بیمار می آید
غبار راه بس بنشسته بر رخسار چون ماهش
به چشم آیینه ایزد نمایی تار می آید
الا ای دردمندان مدینه با دو صد حسرت
طبیب دردمندان با دل تبدار می آید
الا ای بانوان اهل یثرب پیشواز آیید
که زینب بی برادر بادل غمخوار می آید
بیا ام البنین با دیده گریان تماشا کن
که اردوی حسینی بی سپهسالار می آید

زینب علیهاالسلام کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

بانوی بانوان زینب را در مجالس عزا سوگواری که عبدالله جعفر برای دو فرزندش بر پا کـرده نمـی بینـیم . بـه گمان ما می رسد که بیدار خوابی و رنج مصیبت و فرسودگی بر او فشار آورده و در اثر ناتوانی بـه خـواب رفتـه است . ولی چیزی نمی گذرد که او را می بینیم از اشک خود داری کرده و در پی انجام کـاری شـده و چیـزی را جست و جو می کند.

امروز برای زینب به جز گریه و زاری وظیفه دیگری است .

این خون پاک نباید به هدر رود و به خدا این شهیدان بزرگوار سزاوار نیست کـه از صـفحه گیتـی محـو شـوند. (۷۷۶)

مردم دسته دسته به خارج شهر، آن جا که جاده خاکی به کربلا منتهی می شد پیش می رفتند، از خبر ورود اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مردم همهمه ای شد، مدینه یک پارچه عزا و مـاتم بـود، شـیعیان علـی مرتضی علیه السلام چون مردان جوان مرده اشک می ریختند و زنان ضجه و شیون مـی کردنـد، مقابـل مسـجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیت انبوه تری ضجه و شیون می کردند. زینب وارد مدینه می شود. با دیـدن زینب صدای ضجه و شیون بلند شد. شتر آن بانوی شجاع که از مبارزه بیدادگرانه مردم خـواب رفتـه و شـام و کوفه باز می گشت ، در مقابل مسجد توقف نمود، بانوان بر گرد وجودش حلقه زدند. ولی ناگهان به جای ضجه و شیون سکوت همه جا را فراگرفت .

حضرت زینب علیه السلام به کمک آنان که افتخار خدمتگزاری اش را داشتند از کجاوه پیاده شد و به در مسجد تکیه داده و به سکوت مردم خیره خیره نگاه می کرد. ناگهان دختر علـی مرتضـی سـکوت را در هـم شکسـت ، خطاب به تربت مطهر جد بزرگوارش چنین فرمود:

ای جد بزرگوارا! من خبر شهادت برادر عزیزم حسین را برایت آورده ام (۷۷۷)

به دنبال این سخن کوتاه چنان ضجه کشید که مردم با او همصدا شدند. کمی سکوت کرد، ولـی مـردم همچنـان ضجه می زدند و بر قاتلان زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن نفرین می فرستادند. ولی باز زینب به اطراف نگاهی افکنده با ناله سوزان و ملایمی که از اعماق قلب می کشید، همهمه ای دیگر به وجود آورد و آنگاه دوبـاره

چنین آغاز سخن فرمود: ای حسین ، برادرم ، این قبر جد و مادر و برادر تو است ، اینها همه قوم و خویشان و دوستان تو هستند که منتظر قدوم تو هستند.

ای برادر، ای نور چشم من ! تو رفتی آیا مرا به غم و اندوه همیشگی مبتلا ساختی و ای کاش من مرده بودم و چنین روز تلخی را به خود نمی دیدم ! و آنگاه خطاب به مردم مدینه چنین فرمود: ای مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چه شد آن روز که ما دسته جمعی با شادی و خوشحالی خارج می شدیم ، ولی امروز در اثر حوادث زمان ، مردان و فرزندان خود را از دست داده ایم و با غم و اندوه وارد می شویم ؟

فصل دوم : مجالس عزاداری در مدینه

پس از این آگاهی دردناک و رنج آفرین که مدینه را در ضجه و شیون فرو برده بود هر جا را که نظری افکندند سیاه پوش شده و پاسخ هر سخنی که با اهل مدینه در میان می نهادند جز اشک و آه و حسرت چیزی نمی شنیدند، مجالس عزاداری برقرار شد تا یادی از شهیدان راه خدا نموده باشند، در آن مجالس سخن از شهادت حسین بن علی علیه السلام جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جنایت های یزید و عمال او به میان می آمد، یکی از افرادی که مجلس عزاداری منعقد نموده بود عبداله بن جعفر طیار بود که برای سوگواری عموزاده اش حضرت حسین بن علی علیه السلام و دیگر شهیدان به ویژه دو فرزندش مجلسی تشکیل داده بود.

مردم دسته دسته برای عرض تسلیت و جویا شدن از حقایقی که به وسیله ماموران کثیف یزید تحریف شده بود به آن مجلس می آمدند، هر کس وارد می شد سراغ زینب دختر رشید علی مرتضی علیه السلام را می گرفت ، ولی همه می گفتند که او در مجلس حضور ندارد.

البته در این هنگام دو پاسخ به گوشها می رسید. عده ای می گفتند: زینب در این سفر بی نهایت رنج و عذاب کشیده و چنان فرسوده و ناتوان گشته که از شرکت در مجلس عزا او را منع کرده اند (۷۷۸) ولی در پاسخ این نوع سخنان می توان گفت که مقام استقامت زینب از این بالاتر است ، بلکه اگر حضرت هم شرکت نکرده علتش پایه گذاری یک انقلابی است که در مدینه باید پیاده می شد.

مدینه نباید خاموش شود!

این فکر پی در پی زینب علیهاالسلام بود، هر جا کمی تنها می نشست و به آینده و مسوولیتی که به عهده او گذاشته اند می اندیشید بی نهایت رنج می برد و پیش خود می فرمود: مدینه نباید خاموش شود اهالی مدینه باید روح انقلابی داشته باشند و همیشه در تدارک نهضت علیه یزید باشند.

این آگاهی و شورش علیه ظالمان انجام شدنی نیست مگر این که من برنامه ای دقیق داشته باشم .

ولی چگونه باید شروع کرد؟ در شام و کوفه زمینه برای سخنرانی های انقلابی علیه یزید بن معاویه آماده بود، ولی در این جا چه کنم ؟ با شرکت نکردن در این جلسات یک انقلاب فکری در همه طبقات حتی مزدوران یزید به وجود آوردم و باید از آن بهره برداری کنم و نگذارم مردم به زودی جنایات این دزدان انسانیت را فراموش کنند، باید به هر نحوی شده برنامه ای را طرح و پیاده کنم .

تا این که پس از ساعت ها اندیشیدن ، بهترین راه را انتخاب کرد که جلوس نموده و زنان مدینه را به حضور پذیرفته فجایع و ستم ها و شکنجه ماموران دژخیم بنی امیه را بازگو کند. این بهترین راهی بود که می توانست با وضع خفقان مدینه که ماموران یزید به وجود آورده بودند انتخاب کند. خوب تشخیص داده بود، پس از چندی که این برنامه را اجرا کرد، قبایل و عشایر در فکر خونخواهی بر آمدند. (۷۷۹)

نامه فرماندار مدینه

جاسوسان و ماموران مخفی فرمانداری که در مجالس سوگواری شرکت داشتند و این بار با دست زنان که در مجلس زینب علیهاالسلام حضور می یافتند برای زینب دختر فاطمه زهرا علیهاالسلام پرونده سازی کرده و فرماندار را آگاه کردند که اگر به این صورت پیش برود در آینده نزدیک نه تنها زنان قیام می کنند بلکه شوهران خود را به شورش علیه یزید دعوت خواهند نمود.

خبرهای پی در پی ماموران مخفی فرماندار، عمر بن سعید الاشراق فرماندار مدینه را واداشت که نامه ای به یزید نوشته و وقایع را پیش از این که حادثه ای رخ دهد شرح داده ، کسب تکلیف کند.

فصل سوم : دستور تبعید حضرت زینب کبری علیهاالسلام

به دنبال گزارش های تکان دهنده عمرو بن سعید الاشراق فرماندار مدینه که موجب ناراحتی بی نهایت یزید شده بود با مشورت های پی در پی با اطرافیان بی خبر از خدا دستور داد تا فرماندار مدینه زینب را به هر جا که تمایل دارد تبعید کند، تا از شورشی که پیش بینی می شد جلوگیری نمایند. (۷۸۰)

فرماندار که انتظار دریافت دستور یزید دقیقه شماری می کرد، با رسیدن دستور یزید بی نهایت خوشحال شد که از شورش داخلی جلوگیری به عمل خواهد آورد و چند روز دیگر پست و مقامش محفوظ ماند. ولی پس از لحظاتی که در این دستور فکر کرد، در این اندیشه فرو رفت که چه کسی مامور ابلاغ باشد و آیا حضرت زینب به همین سادگی مدینه را ترک می کند یا استقامت خواهد نمود. از طرفی پس از او چه خواهد شد؟ مردم آرام می گیرند یا علیه یزید قیام می کنند؟ فکرها کرد تا این که تصمیم گرفت شخصا به زینب ابلاغ نماید.

اگر ما را آتش بزنند!

فرماندار مدینه به حضور زینب شرفیاب شده دستور یزید بن معاویه را به عرض حضرت رسانید. ولی با انقلاب روحی زینب مواجه شد. زینب فرمود: تو خیال می کنی ما آنچه که یزید مرتکب شده است را فراموش کرده ایم ؟ شما فکر کرده اید شکنجه های روحی و جسمی یزید را از یاد برده ایم ؟

هنوز خون هایی که بنا حق ریخته شده است در مقابل چشم ما می جوشد و نمی دانید که چقدر سوزش دارد.

به خدا قسم ، اگر ما را آتش بزنند از سر قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون نخواهم رفت .

زینب دختر عقیل و دیگر دختر عموها بر گرد وجود نازنین او حلقه زده ، عرض کردند: شما راست می گویی ولی خدا خلف وعده نفرموده و زمین را به میراث به شما داده تا هر کجا میل داشته باشید زندگی کنید و به زودی خداوند از تبه کاران و ستمگران انتقام خواهد کشید. پس بهتر است که شهر امنی را انتخاب کنی .

کجا را انتخاب کنم ؟

حال که من را به تبعید تهدید کرده اند کجا بروم ؟ فرستاده فرماندار زینب را به تبعید و ترک مدینه تهدید کرد و به او گفت : باید از این سرزمین بیرون بروی ولی زینب فرمود: کجا بروم ؟

گفتند: به هر کجا که می خواهی برو، شام یا کوفه

نه ...نه ... هرگز از شام و کوفه دل خوشی ندارم و پیش خود می اندیشید آنجا را روشن کرده هنوز طنین سخنانش در شام و کوفه پیچیده است ، حالا که بنا شده مدینه را ترک کند بهتر است جایی را انتخاب کند که مردم آن نیاز به بیداری داشته باشند. ولی عمال کثیف این حکومت چنان حقایق را واژگون کرده اند که هر کجا روی آسمان همان رنگ است .

زینب ، باید از اجتماع مسلمین دور باشی ...باید به نقاط دور دست بروی ، تو مردم را علیه یزید می شورانی ...و این جرم تو است . در هر صورت جایگاه خود را انتخاب کن .

تبعید به سوی مصر

مصر آماده شو...

آماده شو تا قهرمانی را که به سوی تو می آید بپذیری ...آماده شو...زنی به سوی تو می آید که در سنگینی و وقار چون کوه های استوار بر زمین سایه انداخته است ....

آماه شو...تا مقدم مهمان عزیزت را گرامی بداری ...مهمانی که یک عمر از میزبانان روی ترش دیده است . اکنون تو او را گرامی بدار، گرامی بدار، چون خدا و رسول ، علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهاالسلام او را گرامی داشته اند. گرامی بدار، تا برای اولین بار شاید در زندگی پر ماجرایش برای یک بار هم که شده است آسوده بخوابد...

مهمانی گرانقدر...مهمانی که هیبت نامش کاخ ها را به هم ریخت . مهمانی که بیان قاطع او انقلاب حسین بن علی علیهاالسلام را به تکامل رسانید. مهمانی عالی قدر که فریادش یزید را لرزاند و مجلس شاهانه او را درهم کوبید. مهمانی بت شکن که چون اجداد گرامی اش بت های ساختگی را درهم شکست و بر دل هایی که شادی و سرور می کردند و آنها را خارجی می دانستند پرچم ضد یزید را نصب کرد.

مهمانی خراب کننده کاخ ها که زرق و برق ها را نادیده گرفت ، چنان اوضاع و احوال کاخ نشین ها را پریشان کرد که گویی کاخ ها بر سرشان کوبیده شد. مهمانی مدافع محرومان ، مهمانی حامی رنجبران و زحمتکشان .

زینب قهرمان موسس اسلام ...زینب پیکار جوی دلیر، اندیشوری شجاع مصر، آماده شو، این کاروان حرکت می کند.

حرکت کاروان به تبعیدگاه

سرانجام زینب بی گناه به جرم پاکدامنی بدون محاکمه و بدون پرونده یا با پرونده جعلی عازم تبعید شد، مدینه را برای فرماندار آلوده و مزدوران بی غیرت و زن پرست و دنیا خوار وی گذاشت . در نظر فاطمه و علی علیه السلام تبعید بهتر از کاخ آلوده بود و زندگی در تبعید با پاکی نیکوتر و شرافتمندانه تر از زندگی در کاخ های شهری با ناپاکی بود. فرزند علی مرتضی ، مدینه را برای مدت نامعلومی وداع کرد و رهسپار تبعید شد و دور از برادر زاده دلسوخته اش بدون گناه در ردیف جنایتکاران قرار گرفت .

زینب خبر دارد که در دستگاه یزید، جنایت کاران با اقتدار در کاخ ها به سر می برند و پاکان و نیکان به زندان و تبعید می روند.

زینب می داند که : تعیین سرنوشت مردم مسلمان بسته به هوس زنان قصر نشینی است و به میل هوس خود عذاب می نمایند و احسان می کنند و به زندان و تبعید می فرستند و آزاد می کنند. زینب می داند او نیز از همان کسانی است که هوس یک انسان آلوده و بی ایمان او را به جرم بی گناهی و روشن کردن افکار به خواب رفته به تبعید فرستاد. زینب بلاکش فقط صبر و شکیبایی را اختیار کرده و به وعده الهی امیدوار است ، به انتظار آینده سعادتمند برای انسان ها روزگار می گذراند.

ورود به مصر

حضرت زینب علیهاالسلام با سکینه و فاطمه دختران برادر عزیزش حسین بن علی علیه السلام و چند تن از زنان بنی هاشم وارد مصر شدند. مسلمه بن مخلد انصاری فرماندار مصر با جماعتی به استقبال آمده بودند و آن حضرت را در دار الحمراء که قصر خود او بود، منزل دادند.

زینب علیهاالسلام پس از شهادت برادرش حسین علیه السلام دیگر در یک شهر نماند، بلکه از این شهر به آن شهر منتقل می شد و داستان کربلا را همه جا باز گو می کرد و در راه جق و هدایت را برای اجتماع از راه باطل و گمراهی مشخص می نمود و سرانجام بدین وسیله مردم را با حقیقت و فلسفه شهادت برادرش آشنا می نمود. (۷۸۱)

زینب با خاطری افسرده به آینده در تبعید ماوا گزید و از فضای وسیع و آزادی و از عمل و اراده آزاد محروم گشته ، قهرا با خود حدیث نفس ها دارد: خدایا، آیا باید این روزگار دون پرور، کاخ نشینان مجرم را در ناز و نعمت بپروارند که طغیان و سرکشی کنند و برادران و عزیزانم را شهید سازند؟ مرا سال ها از کنار مهر و محبت خانوادگی جدا کند و به غم فراق بگدازد و برادر زاده ستمدیده ام را که هیچ خبری از احوال عمه اش در مصر ندارد به غصه جدایی من بسوزاند؟ بار الها! آیا با سه فرزند بی گناه فاطمه و علی علیهم السلام به دست گناهکاران به تبعید بیفتد و چون دیگر تبعیدیان صبح و شام دقیقه و ساعتی که از او می گذرد با ماموران خشن و تند خوی دستگاه دژخیمانه یزید بر خورد داشته باشد.

پروردگارا! آیا باید سرانجام گناه بر بی گناهی و ناپاکی بر پاکی چیره شود؟ در این کار چه مصلحتی است ؟ تو خود بهتر می دانی . زینب ، دختر علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام با این قبیل حدیث نفس ها به انتظار آینده سعادتمندی که ملاقات برادران و جدش و پدر و مادرش است به سر می برد.

سوز دل

پس از واقعه جانگداز کربلا رنج می برد و خون دل می خورد. بیشتر باعث غم و اندوه او این بود: پس از بردار ناظر باشد که عمال کثیف دستگاه یزید با احکام اسلامی بازی کنند.

تو گویی حسین عزیز زینب با همان قیافه ملکوتی و معصومش شب و روز در پیش چشمش مجسم بود و این دختر عزیز کرده فاطمه زهرا علیهاالسلام با صورت خیالی برادر سر و سری داشت و زمزمه ها می کرد، ناله های می زد و اشک ها می ریخت . حسینم ! تو آرام دل بی قرار خواهر بودی ، پس چه شد دل آرام من که از نظرم پنهان شدی ، دل بیقرارم را بیقرار کردی ؟

ماه من ! حسین عزیزتر از جانم ، تو که پیوسته در کلبه احزانم طلوع می کردی و نه تنها کلبه تاریک مرا بلکه خانه دل افسرده ام را روشن می کردی و از صفای روح معصوم و کودکانه ات قلب و روح مرا صفا می بخشیدی ، دیدی چگونه عمال کثیف یزید کلبه خرابه من و دل افسرده من و روح ناتوان و قلب مجروح مرا از آن صفا و سرور و از آن نور و فروغ محروم کرد.

ای مهر درخشانم ! تو همواره در افق کاشانه من طلوع و غروب می نمودی و باطلوع خود کاشانه ویرانه خواهرت و نهان خانه دل غمدیده مرا بعد از شهادت مادر و پدر و برادرم روشن می کردی . خدا لعنت کند آنهایی را که روشنی بخش کلبه و دلم را خاموش کردند.

عزیزم ، برادرم ! حتما از دل غمزده و قلب شکسته من خبر داری ، حتما می دانی کـه دور از تـو آفـاق عـالم در نظرم تیره و تار گشته و قیافه زندگی در چشم من چون قیافه غول سیاه و مهیب شده است .

حسین عزیزتر از جانم ، می دانم آگاهی خواهر بلاکش تو که شب و روز در کنارش به سر می بردی ، محبـت و عشق تو تا اعماق قلب و ریشه جانش نفوذ کرده و سراپای وجودش را تصرف کرده . این خواهر در فراق تو چـه تلخی کشنده و تحمل ناپذیری را در کام جان خود احساس می کند و به صورت قطرات اشک از چشمان منتظـر و مشتاقش جاری می سازد.

نور دیده ام ، فرزندان تو مثل خواهر دل خسته ات پس از شهادتت می سوزند و می گذارند و اشک می ریزند.

حسین عزیزم ، در خرابه شام شب که می شد دلبندان و خواهران تو غریبانه سر به بالش خاک می نهادند و آن را از آب چشم خود گل می کردند.

عزیزم ! غصه غربت و بی کسی و فراق ، گلوی آنان را می فشرد، و چشمان جـذاب و معصـومانه آن هـا را مـی آزارد و خونابه دل را از دیده فرو می ریزند.

سرباز گمنام

به جای یک تن سرباز گمنام هفتاد و دو تن شهید با نام و به جای قهرمانان افسانه ای یکصد تن از مردان حقیقت در دیار ما وجود دارد، فداکارانی که به جهان فهماندند عده اندک با فداکاری هر کار بـزرگ را مـی تواننـد بـه عهده بگیرند. ولی عده افزون با داشتن هر گونه وسایل و تمکن از هر پایه ، با علـم و ثـروت ، بـی روح فـداکاری نمی توانند کار رشید و شایسته ای بکنند. با فداکاری خود پیام دادند که شما آیندگان که با یک جهان وسایل هم آغوش ، و لی از ما عقب هستید برای این است که از فداکاری کسری دارید. جهان ضامن است سرباز فـداکار را نگذارد فراموش شود، هر چند گمنام . این نام از سایر نام های جهان کـافی اسـت . پـس بـا وجـود ایـن چنـین سربازان خوش نام و شهیدان نیک نام و نیز سربازان گمنام چه درنگی داریم که به کوی آنان گذری کنیم .

آری این شهیدان خوشنام ماهم گم اند و هم کم مانند. گم اند اما در فضائل و مکارم که خـود را باختـه و نـام و اثری در کوی آنان از خود آن ها نمی بینی و سر تا پا فضایل به چشم می نگری . در آن وادی که اینانند دیگران گم اند.

وظیفه ما

اگر به این زندگان ابدی عشق بورزیم جا دارد، چه از این زندگان تا ابد شـعاع حیـات بـه سـان سرچشـمه آب حیات روان است . اگر نام آنان را تجدید کنیم روان خود را از رنج و فشار نجات داده ایـم . اگـر روش اقـدام و کردار و روحیه آنان را تجدید کنیم به روح سلحشوری و وظیفه نظامی گری خدمت کرده ایم . اگر با جنبه خـدا پرستی آنان آیین را تقویت کنیم سزد که نام آنان را ذکر خدا خواهیم یافت . ما اگر همه فضایل را بخـواهیم در یک جا بیابیم در قبه و بارگاه جان و روان اینان خواهیم یافت .

اگر وظیفه شناس باشیم ، یاد آوری کردار و رفتار و گفتار آنان بر عهده ما و انبار ذخیره ای برای مربیان اسـت . اگر عالمان اخلاق ما، اخلاق را در پیراهن اینان ببینند. اگر امیران لشکر برای تهیه روح نظام و سلحشـوری پیـام آنان را بشنوند به سپاه صلاح و سلاح خود ذخیره فنا ناپدیر رسانده اند.

اگر عارفان تن در دهند که از ادعا به وادی حقیقت و عمل یک قدم بر دارند شیوه گشودن درهای آمد و شـد را به جهان ملکوت یاد خواهند گرفت ، مردانی را خواهند دید که شوق پیاپی آنان را چنان کشانده که چون دیدنـد

بقا با لقا سازگار نیست لباس بقا را کندند و در لقا را کوبیدند. حجت خدای بر خلایق اگر اینان باشند کار ما به رسوایی است ، معلوم می شود عارف عذری ندارد که سلحشور نیست . (۷۸۲)

فصل چهارم : سخنی چند با عزاداران امام مظلوم علیه السلام و گویندگان مذهبی

امام حسین روز عاشورا نماز خواند. سید مظلومان هنگامی که شمشیرهای دشمن از هر طرف از غلاف کشیده شده و تیرها چون قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترک نکرد و با جماعت ادا فرمود چنان که در اسلام حتی در جنگ نیز باید با جماعت بخوانند.

عموم علاقه مندان و عزاداران بر سیدالشهدا علیه السلام که در مواکب حسینی و مجالس نوحه خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات ائمه تشکیل می دهند و خودشان را علاقه مند به دین می دانند شایسته است بدانند:

سیدالشهدا علیه السلام روز عاشورا در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای از بین بردن آن حضرت و یاران با وفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرد و آن را با جماعت (نماز خوف)به جای آورد و به کسی که عرض کرد یابن رسول الله وقت نماز است ، فرمود: نماز را به یاد من آوری خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد. نفرمود: خدا تو را از شهیدان قرار دهد. پس مقام نمازگزاران واقعی مقامی است که امام علیه السلام دعا می کند که آن شخص را که از شهدای کربلاست خداوند او را از نماز گزاران قرار دهد و از فرمایش امام ، عظمت و اهمیت نماز نمایان است . پس آنان که خودشان را از علاقه مندان سیدالشهدا علیه السلام می دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می دهند و نوحه سرایی می کنند و از آن حضرت قدردانی می نمایند، ولی به نماز اهمیت نمی دهند و اهانت کرده و آن را کوچک می شمارند و از وقت آن به تاخیر می اندازند و ضایع می کنند، چنان که در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می کنند، یعنی از اول وقت به تاخیر می اندازند و مشغول کسب و تجارت می شوند، مشغول نوحه سرایی و ندبه گری می شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتنایی ننموده مشغول سینه زنی می شوند. وای به حال آنان ! سید مظلومان و شاه شهیدان خون پاک خود را در راه اقامه نماز برپا نگاه داشتن آن اهدا کرد.

در روایت است که اگر نماز در درگاه خداوندی قبول نشود اعمال دیگر هم قبول نخواهد شد. علاقه مند به سید الشهدا کسی است که به نماز اهمیت بدهد و از هدف و منویات حضرت سر مشق بگیرد.

وای به حال کسانی که ستون دین را که نماز باشد عملا منهدم کنند ولی از سیدالشهدا علیه السلام قدردانی نمایند. آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که عملا با بنی امیه موافقت دارند. آنان می خواستند نماز را ضایع و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند. اگر آن طور نبود دیکتاتور بنی امیه چرا نماز جمعه را به بهانه ای در روز چهارشنبه خواند؟ (۷۸۳)

دستگاه دیکتاتوری بنی امیه نماز می خواندند، مسجد هم می ساختند، به شکرانه قتل امام حسین علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنا کردند، اول مسجد اشعث ، دوم مسجد جریر، سوم مسجد سماک ، چهارم مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله جمیعا (۷۸۴)

سخنی با گویندگان مذهبی

ما برای مبلغان و واعظان محترم وظیفه تعیین نمی کنیم ، بلکه به عنوان تذکر است و یاد آوری ، که این طبقه باید از جمیع رذایل منزه باشند چون رهبری مردم را به عهده دارند.

چنین نباشد که خود به گفته های خود عمل نکنند و مردم را به تقوا و پرهیزکاری بخوانند. در آیه ۴۴ سوره بقره آمده است :

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و اتم تتلون الکتاب افلا تعقلون

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید و خود را فراموش دارید با این که می خوانید، آیا نمی فهمید؟

یکی از وظایف خطیر اجتماعی و مذهبی امر به معروف و نهی از منکر و آشنا ساختن مردم به معارف اسلامی و وظایف مذهبی از طریق وعظ و تبلیغ است . کسانی می توانند این وظیفه بسیار مهم و مقدس را عهده دار شوند که از نظر علمی و اخلاقی و اعتقادی بر دیگران برتری داشته و با بیان شیوا و قدرت ایمان خود بتوانند مردم را از گرداب شکوک و شبهات نجات بخشیده ، آنان را برای شهود حق و درک حقایق آماده سازند. و اگر اشخاص نالایق با نداشتن توان علمی و بضاعت اخلاقی و آشنا نبودن به حقایق دینی این کار حساس را تصدی کنند، نه تنها به حکم فرموده علی علیه السلام ما هلک امرء عرف قدره (۷۸۵) خود را هلاک کرده اند، و اجتماع از گفتار آنها بهره برداری نبرده ، بلکه از روی قصور و کوتاهی یا تقصیر و غرض ورزی مردم را از حقایق مقدس اسلام دور ساخته و راه یافتن حق را بر آنها تاریک تر خواهند ساخت .

دانشمندان بزرگوار دینی برای واعظ و مبلغ شرایطی ذکر کرده اند، که هر یک به جای خود در تاثیر سخن و نتیجه گرفتن از مجالس مذهبی لازم و موثر است و با نبودن آن به جای فایده زیان خواهیم برد. برای نمونه چند شرط را ذکر می کنیم . تا مطلب روشن شود:

۱ - مبلغ به آنچه در باب معارف و اصول دین می گوید، خود از روی دلیل و برهان معتقد باشد تا مانند موذن شهر حمص نگوید: اهل حمص یشهدون ان محمدا رسول الله و در باب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر، خود اهل معروف و از ارتکاب منکرات بر کنار باشد و گفته علی ع را فراموش نکند که فرمود:

لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له ، و الناهین عن المنکر العاملین به (۷۸۶)

و چراغی نباشد که مردم را روشن کند و خود را بسوزاند.

۲ - واعظ و مبلغ باید عادل باشد تا مردم بتوانند سخن او را بشنوند و بر گفته اش اعتماد کنند، چه این که بر گفته فاسق نمی توان اعتماد کرد و سخن او حجت نیست و نمی تواند در میان خدا و بندگانش واسطه باشد، چنان که قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (۷۸۷)

این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد، آنگاه که برای گرفتن صدقات به قبیله بنی المصطلق مامور شد و اهل قبیله به استقبال او بیرون شدند. ولید که با آنها در جاهلیت سابقه دشمنی داشت بدگمان شده ، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گشت و گفت : بنی مصطلق از دادن زکات امتناع ورزیدند و دروغ می گفت . رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست به جنگ آنها برود که این آیه نازل شد و برای همیشه اعتماد و حجت را از گفتار فاسق برداشت تا هرگز مسلمان بر گفته فاسق اعتماد نکند و آن را حجت نشناسد.

خلاصه مبلغ باید مواظب باشد که اگر با کسی غرض و دشمنی دارد، چون ولید سخن نگوید. مواظب باشند از هر جنگ و دفتری نقل حدیث و روایت و تاریخ نکنند و به جای ترویج دین کارش ترویج دروغ و خیانت به خدا و رسول نباشد. در تفسیر قرآن به تفاسیر مهم رجوع کند، کتب معتبر شیعه را گذاشته از کتب اباطیل نقل حدیث نکنند.

عده ای از منبرهای زمان ما آیات را غلط می خوانند، چون به خود زحمت نمی دهند به قرآن رجوع کنند یامسایل را اشتباه می گویند. از آن بالاتر بعضی از بی خردان و نالایقان برای این که پول هایی به جیب بزنند و به نان و آشی برسند، در منبرها یا نزد افراد بی خرد می نشینند و از مراجع تقلید بد گویی می کنند. اینان خود را شیعه می دانند یا خائنان به دین و قرآن و مراجع هستند؟ اگر کسی به مراجع شیعه اهانت کند ولایتش از خدا و رسول صلی الله علیه و آله قطع می شود. باطل را ترویج نکنند و فاسق و فاجر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. به بزرگان دین اهانت نورزد، چیزی نگوید که فسادی بار آورد یا فتنه ای پدید آرد و آرامش مردم را به هم زند.

به یاری ستمگران برنخیزد و منبر را که جای ترویج عدل و نهی از بیداد وسیله شوکت و قدرت ظالم قرار ندهد. گنهکاران را مغرور نکند و مردم را به هدف مقدس امام حسین علیه السلام آشنا سازد تا بدانند که حسین بن علی علیه السلام گناه قیام کرد و هرگز با مردم گنهکار بیدادگر سازش نکرد و شهادت او برای این نبود که مردمی به اطمینان شفاعت او عمری حق مردم را پامال کنند و با آنچه از حق مردم بیچاره بوده اند او را از خود راضی کنند. برای کسب شهرت و راضی کردن مستمع و بانی ، روایات و اخبار اهل بیت را از معانی صحیح آنها منصرف نکرده و تصرفات بیجا را در آن ها روا ندارد.

اگر مقام علمی او اجازه نمی دهد زبان به فتوا دادن نگشاید و هرگاه مساله ای می گوید یا حکمی از او سوال شد اگر نمی داند صریحا بگوید نمی دانم و فتوای مجتهد را به نام او نقل کند. (۷۸۸)

خود را موظف بداند تهاسخنانش خطابه نباشد، بلکه گاهی هم مسائل شرعی مردم را بگوید. مقصود از خطابه آن است که فلان دهاتی هنوز مساله غسل و تیمم و نمازش را بلد نیست و سواد هم ندارد. او کی خطابه می فهمد یا بعضی مسائل روزمره خود را هم نمی دانند، از آپولو و کره ماه حرف می زنند. برای مردم عوام الناس چه فایده دارد.

نسبت به زینب کبری علیهاالسلام زبان به جسارت نگشاید که او بیچاره بود. اگر او بیچاره بود پس کاخ یزید را چطور سیاه پوش کرد و در کاخ مجلس سوگواری و ماتم به پا نمود، و حتی دشمن را هم به گریه در آورد.

در مورد هر یک از اسیران و شهیدان کربلا یا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مواظب باشد که روضه یا نوحه دروغ نخواند، دروغ در روضه یا نوحه مصیبتی جداگانه برای اهل بیت و ائمه علیهم السلام است .

امیدواریم انشاء الله تعالی خداوند بر همه گویندگان مذهبی و ذاکران اهل بیت عصمت و طهارت توفیق عمل کرامت فرماید و همه را از شرور فتنه های آخر الزمان حفظ فرماید.

فصل پنجم : کلمات قصار و آموزنده امام حسین علیه السلام

مردی با حسین بن علی علیه السلام برخورد در اولین کلام از حضرت احوال پرسی کرد و از خداوند برای آن جناب عافیت خواست . آن حضرت در جواب فرمود سلام قبل از سخن گفتن است ، خدایت عافیت دهد. بعد فرمود: به کسی اجازه سخن ندهید تا سلام کند. (۷۸۹)

امام حسین علیه السلام به پسرش در ضمن وصیت می فرماید: ای بنی ایاک و الظلم من لایجد علیک ناصرا الا الله جل و عز (۷۹۰)

به فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمود: پسرم ! مبادا بر کسی که جز خدای عزوجل در برابر تو یاوری ندارد ستم کنی .

نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است

مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: احسان به نا اهل ضایع خواهد شد. آن حضرت فرمود: چنین نیست ، احسان مانند باران تند است ، به نیک و بد می رسد. (۷۹۱)

به مردی که در برابر او به دیگری بد گفت ، حضرت فرمود: ای فلانی ! دست از غیبت بردار که نان خورش سگ های دوزخ است . (۷۹۲)

مبادا کاری کنی که بعد متوجه بشوی که بد شده است و عذر خواهی بکنی ، زیرا مومن نه بد می کند و نه عذر می طلبد. و منافق هر روز بد می کند و عذر می خواهد. (۷۹۳)

سلام کردن هفتاد حسنه دارد، شصت و نه از آن سلام کننده و یکی از آن جواب گو است . (۷۹۴)

بخیل کسی است که به سلام کردن بخل ورزد. (۷۹۵)

عبادت کنندگان به خدا سه دسته هستند:

۱ - گروهی خداوند را به انگیزه نیل به پاداش و دست یافتن به نعمت های نامحدودش بندگی می کنند، این نوع عبادت ، شایسته سوداگران سودجو است .

۲ - بعضی خداوند را از ترس عذاب عظیمش می پرستند، این عبادت نیز در خور بردگان زر خرید است .

۳ - کسانی که خداوند را به منظور شکر گزاری و ادای یک وظیفه انسانی عبادت می کنند، این عبادت احرار و آزادگان است و چنین عبادتی افضل و برتر از تمام عبادات است . (۷۹۶)

یابن آدم انما انت ایام کلما مضی یوم ذهب بعضک

این انسان ، تو مجموعه روزها هستی ، هر روزی که می گذرد قسمتی از وجود تو رفته است . (۷۹۷)

عمروعاص روزی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: چرا شما بنی هاشم کم اولاد هستید و ما بیشتر اولاد داریم ؟ حضرت در جواب فرمود:

بغاث الطیر اکثرها فراخا

و ام الصقر مقلاه نزور (۷۹۸)

مرغ های بی هنر اولاد زیاد دارند ولی باز شکاری کم اولاد است . عرض کرد: چرا سبیل های ما زودتر از سبیل های شما سفید می شود؟

فرمود: زنان شما دهان بدبو دارند و سبیل شما را سفید می کنند.

عرض کرد: چرا ریش های شما پر است و ریش های ما کم پشت ؟ فرمود:

و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الانکدا (۷۹۹)

زمین شوره زار کم حاصل است ، اما زمین پاکیزه پرحاصل . معاویه که در آن مجلس بود، عمرو عاص را قسم داد که ساکت باش ، این پسر علی بن ابیطالب است . مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من مردی گناهکارم و توانایی آن را ندارم که دست از معصیت بکشم ، مرا موعظه کن . حضرت فرمود: پنج کار بکن و هر چه می خواهی گناه کن : اول آن که روزی خدا را مخور و هر چه می خواهی گناه کن . دوم این که از ولایت و مملکت خدا بیرون برو و هر چه می خواهی گناه کن . سوم این که جایی مسکن گزین که خداوند تو را نبیند، سپس هر چه می خواهی گناه کن .

چهارم : این که چون ملک الموت می خواهد روح تو را از بدنت جدا کند، او را از خـویش بـران و هـر چـه مـی خواهی گناه بکن .
پنجم : اگر هنگامی که مالک دوزخ تو را به سوی آتش می برد می توانی از گفته اش سرپیچی کن ، هر چـه مـی خواهی گناه کن . (۸۰۰)
امام حسین علیه السلام عرض می کرد: خداوندا، تو می دانی آنچه (در مبارزه بـا ایـن جمعیـت سـتمگر) از مـن صادر شد نه به خاطر علاقه به حکومت و دستیابی به قدرت و مقام بود، و نه برای بهره گیـری از مـال و ثـروت دنیا، بلکه برای این بود که نشانه های آیین تو را در همه جا ببینم ، و اصلاح را در تمامی شهرها مشاهده کنم ، و بندگان ستمدیده تو از بند ستم رهایی یابند و در امن و امان زندگی کنند، و واجبات و احکام و دستورهای تو همه جا اجرا گردد. (۸۰۱)
یحیی بن نعمان می گوید: من در خدمت امام حسین علیه السلام بودم . مرد عربی وارد شد که صـورت خـود را بسته بود. سلام کرد. حضرت پاسخ داد. عرب گفت : ای پسر پیغمبر، سوالی دارم . فرمود: بگو. عرض کرد میـان ایمان و یقین چه قدر است ؟ فرمود: چهار انگشت . عرض کرد: یعنی چه ؟ فرمود: ایمان آن است که می شنویم و یقین آن است که می بینیم و میان چشم و گوش چهار انگشت است .
عرض کرد: فاصله مشرق و مغرب چه مقدار است ؟ فرمود: به قدر یک روز آفتاب عرض کرد: عـزت مـرد در چیست ؟ فرمود: بی نیازی از مردم . عرض کرد: قبیح ترین کارها چیست ؟ فرمود: فسق از پیر و تنـدی و بـی حوصلگی از پادشاه و دروغ از شخص بزرگ و نظر تنگی و بخل از ثروتمند و حرص دنیا از عالم . (۸۰۲)
این بخش را با یکی از فرمایش های گرانمایه امیرالمومنین علی علیه السلام خاتمه می دهیم . علی علیـه السـلام فرموده است :
قوام الدین باربعه : بعالم ناطق مستعمل لعلمه ، و بغنی لایبخل بفضله علی اهل الدین (دیـن الله - خ ل) و بفقیـر لایبیع آخرته بدنیاه ، و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم (۸۰۳)
پایداری دین به چهار کس است : دانشمندان سخنوری که به علم خود عمل کند. ثروتمندی که مازاد دارایـی را از اهل دین دریغ نکند. فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد. دنیا به قهقرا بر گردد. در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آنها رفت و آمد کنند شما را نفریبد. عرض شد: یا علی ، در این وقت چگونه باید زندگی کرد؟ فرمود: در ظاهر با مردم معاشرت کنید (یعنی با افراد بـی دیـن و...) در باطن از آنها کنار باشید. خداوند انشاء الله همه مسلمین را از خطا و لغزش حفظ فرماید، و مـا را بـه دوسـتی علی و آل علی علیه السلام زنده بدارد و بمیراند. الحمدلله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا، و صـلی الله علـی سـیدنا و نبینا خاتم الانبیاء و المرسلین ، محمد و آله الطاهرین و سـلم تسـلیما. ۱۷ ربیـع الاول ۱۳۹۷ قمـری مطـابق ۱۷ اسفند ۱۳۵۵ شمسی
قم - حرم اهل بیت علیهم السلام
علی ربانی خلخالی .

منابع:

۱- دیوان اقبال ، ص ۷۲.

۲- ابوالشهداء، ص ۳.

۳- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۶۷ به نقل از ابوالشهداء ص ۱ و ۷۷.

۴- کامل ابن اثیره ج ۳ ص ۳۱۷.

۵- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۷۵.

۶- الشیعه و الحاکمون ، ص ۷۵.

۷- عایشه در دوران معاویه ، ص ۱۲۵.

۸- امام علی ، ص ۲۱۲.

۹- خصال صدوق ، ج ۱ ص ۱۸۵.

۱۰- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

۱۱- حیاة الحسن ، ج ۲ ص ۱۳۰.

۱۲- الغدیر ج ۱۰ ص ، ۱۹۰.

۱۳- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۸۵، نقل از استیعاب ، ص ۸۷، اصابه ، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۴- مروج المذهب مسعودی ، ج ۳، ص ۶و ۷، الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

۱۵- با استفاده از مقدمه فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۱۲.

۱۶- مجمع البیان ، ج ۵، ص ۴۷۴.

۱۷- فلسفه شهادت ،از استاد ناصر مکارم شیرازی .

۱۸- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۶۵، مناقب شهر آشوب ، ج ۴، ص ۴۸.

۱۹- در شب بدر حضرت رسول اکرم به اصحاب فرمود کیست برود امشب برود برای ما از چاه آب بکشد و بیاورد؟ اصحاب سکوت کردند و هیچکدام اقدام بر این کار نکردند، حضرت امیرالمومنین علیه السلام مشکی برداشت به طلب آب بیرون رفت ، آن شب شبی بود سر و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید، به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک ، آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آب بکشد لاجرم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد، ناگاه باد سختی برخورد و با آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود، ناگاه باد سختی دیگری مانند آن آمد، آن حضرت نشست تا او نیز در شد، دیگر باره خواست برود مرتبه سوم نیز به همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول ص لی الله علیه و آله رسانید، حضرت پرسید: یا اباالحسن برای چه دیر آمدی ؟عرض کرد: سه مرتبه بادی به من رسید و بسیار سخت بود و مرا لرزه فرا گرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادها بود فرمود: آیا دانستی آنها چه بود یا علی ؟ عرض کرد: نه فرمود: آن اول جبرئیل بود با هزرا فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند ، و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند، و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما مرحوم محدث قمی می فرماید: که اشاره به همین است قرآن آن کسی که گفته از برای

امیرالمومنین علی علیه السلام در یک شب سه هزار و سه مقبت بوده .

(مفاتیح الجنان ، ص ۳۸۰، چاپ انتشارات پیام آزادی)
۲۰- سوره هود آیه .۸۸
۲۱- کافی ، ج ۱، ص .۴۶۳
۲۲- منتهی الامال ، ج ۱، ص .۲۸۱
۲۳- منتهی الامال ، ج ۲ ص .۴۳۲
۲۴- اعیان الشیعه ج ۴، ص .۹۵
۲۵- امالی صدوق ، ص .۸۲
۲۶- احقاق الحق ، ج ۱۰، ص ۴۹۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲، ص .۲۶
۲۷- مقتل خوارزمی ، ج ۱ ص .۸۸
۲۸- منتهی الامال ، ج ۱، ص .۲۰۶
۲۹- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص .۵۸
۳۰- انوار البهیه ، ص .۴۴
۳۱- اثبات الوصیه ، ص ۱۲۵، مدینهٔ المعاجز، ص ۲۳۷ (چاپ قدیم).
۳۲- منتهی الامال ج ۱، ص .۲۰۶
۳۳- جلاء العیون ، ص .۳۰۵
۳۴- با استفاده از مقدمه معجزه تاریخ امام عظیم حسین بن علی علیه السلام از علامه کمره ای .
۳۵- عنصر شجاعت ، ج ۶ با عنوان معجزات تاریخ ، ص ۴۶۲ .
۳۶- عنصر شجاعت ، ج ۶، ص .۴۶۲
۳۷- بانوی اسلام ، ص .۱۲۵
۳۸- فضائل الخمسه ، ج ۳ ص .۲۰۰
۳۹- بانوی نمونه اسلام ، ص .۱۲۵
۴۰- مجموعه انوار علمی معصومین علیهم السلام از حاج شیخ علی فلسفی ، ص .۱۹۳
۴۱- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص ۳۱۸، منتخب طریحی ، ص .۱۶۹
۴۲- لهوف ، ص ۱۲، احقاق الحق ، ج ۱۱، ص .۳۹۷
۴۳- اعیان الشیعه ، چاپ دمشق ، ج ۴، ص .۹۴
۴۴- عنصر شجاعت و معجزه تاریخ ، ج ۶ ص .۴۶۱
۴۵- عنصر شجاعت ، ج ۱ ص .۷
۴۶- جنات الخلود، ص .۲۳
۴۷- ینابیع المودهٔ ، ص ۴۴۵، مقتل خوارزمی ، ص .۲۴۹
۴۸- ینابیع الموده ، باب ۷۷، ص .۴۴۵

۴۹- ابن عباس می گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین ، پاک ومعصوم هستیم .

۵۰- سوره مائده آیه ۱۲.

۵۱- سوره اعراف ، آیه ۱۶۰.

۵۲- منتخب التواریخ ، ص ۱۳۶.

۵۳- شیخ بهایی .

۵۴- فضائل الخمسه ، ج ۲ ص ۴۵.

۵۵- سوره احزاب ، آیه ۳۳.

۵۶- بررسی مسائل کلی امامت ، ص ۲۰۸، سوره احزاب ، آیه ۶.

۵۷- منتخب التواریخ ، ص ۱۹۲.

۵۸- سوره احزاب ، آیه ۳۴.

۵۹- از نظر سنیان ، ۴۱ روایت نقل شده است : غایة المرام ، ص ۲۸۷.

۶۰- از نظر شیعه ۳۴ حدیث نقل شده است : غایة المرام ، ص ۲۹۲.

۶۱- برای توضیح بیشتر به صفحات بعد همین کتاب مراجعه شود که مخالفان پنج نور الهی را معرفی نموده ایم .

۶۲- مجمع الزوائد ، ص ۱۶۷.

۶۳- مسند احمد حنبل ، ج ۶،ص ۳۰۴، تفسیر برهان ، ج ۳، ص ۳۱۹، النص و الاجتهاد ص ۱۰۱.

۶۴- شبهای پیشاور،ص ۶۰۸.

۶۵- درر السمطین ، ص ۲۳۹.

۶۶- غایة المرام ، ص ۲۸۶.

۶۷- مجمع البیان ، ج ۸، ص ۳۵۶.

۶۸- احقاق الحق ، ج ۹ ، ص ۲۹۷.

۶۹- الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۳، فضائل الخمسه ، ج ۱، ص ۲۰۸.

۷۰- و لاءها ولایتها، ص ۳۷.

۷۱- مناقب المرتضوی ، ترمذی کشفی ، ص ۲۰۵.

۷۲- کافی ج ۱، ص ۲۲۱.

۷۳- ولاءها و ولایتها، ص ۳۸.

۷۴- کامل بهائی ، عماد الدین طبری ، ج ۱،ص ۸۸.

۷۵- ینابیع الموده ، ص ۵.

۷۶- نهج البلاغه ، خظبه ۲۳۲

۷۷- بررسی مسائل کلی امامت ، ص ۲۰۹، به نقل از غایة المرام ، ص ۲۹۳.

۷۸- چهره های درخشان اهل بیت علیهم السلام ، ص ۴۳.

۷۹- سوره آل عمران ، آیه ۶۱.

۸۰- فروغ هدایت ، ص ۲۲۱.

۸۱- مناقب ، ج ۳، ص ۳۷۰، منهج ، ج ۲، ص ۲۴، کفایهٔ الخصام ، ص ۳۹۲.

۸۲- احقاق الحق ، ج ۹، از ص ۷۰ تا ۱ مفصلا بیان شده است .

۸۳- کنیه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده است .

۸۴- این جنگ ، جنگ تبوک بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگام عزیمت از مدینه ، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه منصوب کرد و فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی یعنی وزیر و جانشین من هستی .

۸۵- فروغ هداست ، ص ۲۲۱ به نقل از خصائص نسائی ، ص ۳۲، کنز العمال ، ج ۶ ص ۴۰۵.

۸۶- کشاف ، ج ۱، ص ۱۳۴، جواهر طنطاوی ، ج ۲، ص ۱۱۹.

۸۷- فروغ هدایت ، ص ۲۲۰

۸۸- الیمزان ، ج ۳، ص ۲۴۶، برهان ، ج ۱، ص ۱۷۹؛ عیاشی ، ج ۱، ص ۱۷۷، مجمع البیان ج ۳، ص ۴۵۲.

۸۹- احقاق الحق ، ج ۹ ، ص ۱۱۰، بحار ج ۹، ص ۴۹.

۹۰- مناقب ابن شهر آشوب ،ج ۳، ص ۳۷۳ .

۹۱- نور الثقلین ، ج ۵، ص ۴۷۰، تفسیر گارز، ج ۱۰، ص ۲۴۰.

۹۲- احقاق الحق ، ج ۹، ص ۱۱۰.

۹۳- احقاق الحق ، ج ۹، ص ۱۱، فضائل الخمسه ، ج ۱، ص ۲۵۵.

۹۴- نور الثقلین ، ج ۵، ص ۴۷۴.

۹۵- برای این که زیاد وقت خوانندگان را نگرفته باشیم از نقل شعرهای عربی خودداری شد.

۹۶- احقاق الحق ، ج ۹ ، ص ۱۱۶.

۹۷- احقاق الحق ، ج ۹، ص ۱۱۱.

۹۸- تفسیر نور الثقلین ، ج ۵، ص ۴۷۰، کشف الغمهٔ ، ج ۱، ص ۴۱۴.

۹۹- سوره فجر، آیه ۲۸.

۱۰۰- قمقام زخار، چاپ قدیم ، ص ۸۴.

۱۰۱- سوره شوری آیه ۲۳.

۱۰۲- حدیقه الشیعه ، ص ۵۴، احقاق الحق ، ج ۹، ص ۲ - ۱۰۱، در رالسطین ، ص ۱۸، فضائل الخمسه ، ج ۱ ص ، ۲۵۹.

۱۰۳- سوره آل عمران ، آیه ۳۲.

۱۰۴- پاسداران وحی ، ص ۱۷۹، از لواعج الاشجان ، ص ۱۳۶.

۱۰۵- فضائل الخمسه ، ج ۱ ص ، ۲۸۸، به نقل از در المنثور.

۱۰۶- احقاق الحق ، ج ۹، ص ۱۰۷، نورالثقلین ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۰۷- سوره نساء آیه ۶۲.

۱۰۸- کافی ، ج ۱، ص ۲۸۶، غایهٔ المرام ، ص ۲۲۹.

۱۰۹- نور الثقلین ، ج ۵، ص ۶.

۱۱۰- نور الثقلین ، ج ۵، ص ۱۹۰.

۱۱۱- نور الثقلین ج ۵، ص ۱۹۰.

۱۱۲- مناقب ، ج ۳، ص ۳۸۰.

۱۱۳- منهج الصادقین ، ج ۱۰، ص ۲۳۰.

۱۱۴- سوره نجم ، آیه ۳و ۴.

۱۱۵- نوری که تا ابد می تابد، ص ۹.

۱۱۶- کامل الزیارت ، چاپ نجف ، ص ۵۲،کنز العمال ، ج ۶ ص ۲۲۰، مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۶۶ ، فصول المهمه ، ص ۱۷، امامی مرتضی ، ج ۱، ص ۲۱۹، فضائل الخمسه ، ج ۳، ص ۲۹۲، ملحاقات احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۲۶۵ - ۲۷۹ به ۶۵ طریق از اهل سنت نقل کرده است .

۱۱۷- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۳، ص ۳۸۱.

۱۱۸- احقاق الحق ، ج ۱۰ ص ۶۳۷.

۱۱۹- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۷۲ .

۱۲۰- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۷۲.

۱۲۱- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۷۲ .

۱۲۲- ناسخ التواریخ ، ج ۱، ص ۴۹، جلد سیدالشهداء، مدینهٔ المعاجز، ص ۲۶۱،فضائل الخمسه ، ج ۳، ص ۲۵۹.

۱۲۳- در مکتب اهل ببیت ، ص ۱۱۷.

۱۲۴- در مکتب اهل بیت علیهم السلام ، ص ۱۲۸.

۱۲۵- در مکتب اهل بتی علیهم السلام ، ص ۱۲۹.

۱۲۶- احقاق الحق ، ج ۱۰ ص ۵۳۴.

۱۲۷- ینابیع المودهٔ ، باب ۴۵، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۷.

۱۲۸- احقاق الحق ، ج ۱۰ ص ۵۳۴.

۱۲۹- کامل الزیارت چاپ نجف ، ص ۵۲، امالی الصدوق ، ص ۸۵، ینابیع المودهٔ ص ۱۶۶ ، احقاق الحق ، ج ۱۰، ص ۵۹۵ - ۶۲۶ ارشاد مفید، ص ۱۸۰.

۱۳۰- خصائص امیرالمومنین علیه السلام ، ص ۳۷.

۱۳۱- بانوی نمونه اسلام ، ص ۱۱۷.

۱۳۲- بانوی نمونه اسلام ، ص ۱۱۷.

۱۳۳- ینابیع الموده ، ج ۱، ص ۴۲، سنن ترمذی ، ج ۱۳، ص ۲۴۸، سنن ابن ماجه ، ج ۱، ص ۶۵، مسند احمد حنبل ، ج ۲، ص ۴۴۲، النص و الاجتهاد، ص ۱۰۱.

۱۳۴- ناسخ ، ص ۱۱۵، بحار، ج ۱۰، ص ۸، کامل الزیارت ، ص ۵۲، مناقب ، ج ۳، ص ۳۸۱.

۱۳۵- نوری که تا ابدی می تابد، از نشریات حسینیه آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، ص ۹ .

۱۳۶- خصال صدوق ، ج ۲، ص ۴۳۳.

۱۳۷- کشف الغعمه ، ج ۲، ص ۲۳۹.

۱۳۸- قمقام زخار، ص ۴۵۴ .

۱۳۹- خصال ، ص ۲۸۶.

۱۴۰- خصال ترجمه کمره ای ، ص ۱۴۳.
۱۴۱- ناسخ ، ج ۶، ص ۱۹.
۱۴۲- احقاق الحق ، ج ۱۰، ص ۶۳۲، ارشاد مفید، ص ۲۴۹، مناقب ، ج ۲، ص ۲۲۴، فضائل الخمسـه ، ج ۲، ص ۲۱۸.
۱۴۳- منهاج السرور، ص ۱۳.
۱۴۴- سوره احزاب ، آیه ؟
۱۴۵- راه و روش ما، ص ۲۸.
۱۴۶- راه و روش ما، ص ۳۶.
۱۴۷- راه و روش ما، ص ۳۴.
۱۴۸- داستان راستان ج ۱، ص ۲۸.
۱۴۹- انقلاب مقدس حسین علیه السلام ، ص ۱۲۱.
۱۵۰- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۱۰، قمقام ، ص ۳۵۰، سمو المعنی ، ص ۱۶۱.
۱۵۱- کشف الغمه ، ج ۲، ص ۲۰۷.
۱۵۲- صلح امام حسین علیه السلام ، ص ۴۴.
۱۵۳- جلاء العیون ، ج ۲، ص ۴۶۰ .
۱۵۴- مناقب ، ج ۳، ص ۴۰۰.
۱۵۵- داستان راستان ، ج ۲، ص ۹۶ .
۱۵۶- کشف الغنمه ، ج ۷، ص ۱۹۵ ، احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۴۴۵.
۱۵۷- سیاسیت حسینی ، چاپ تبریز، ص ۳۳.
۱۵۸- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۴۴۱.
۱۵۹- مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۵۷.
۱۶۰- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۲۱۰.
۱۶۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۲۱۰، سوره انعام ،آیه ۱۲۴.
۱۶۲- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۴۲۴.
۱۶۳- در مکتب اهل بیت ، ص ۱۳۱، لولو و مرجان ، ص ۴۴.
۱۶۴- تحف العقول ، ص ۲۵۲.
۱۶۵- راهنمای بهشت ، ج ۱، ص ۲۰۴.
۱۶۶- احقاق احق ، ج ۹، ص ۳۰۹، ینابیع المودهٔ ، ص ۳۵.
۱۶۷- شیعه در اسلام ، ص ۱۱۶.
۱۶۸- ر ک : ینابیع الموده ، ص ۳۱۱ - ۳۱۸، احقاق الحق ، ج ۹، ص ۳۰۹.۳۰۸.
۱۶۹- فصول المهمه ، ص ۲۵، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ص ۲۷.
۱۷۰- غیایهٔ المرام ، ص ۲۱۱ .
۱۷۱- غایهٔ المرام ، ص ۲۱۷ ./

۱۷۲- فروغ هدایت ، ص ۷۹.
۱۷۳- فضائل خمسه ، ج ۲، ص ۵۶.
۱۷۴- علی و پیامبران ، ص ۲۸.
۱۷۵- حروفی که در میان پرانتز حروف عبرانی نوشته شده صداهای مختلف یا صدای واحد هر یک از حروف عبرانی است (مترجم).
۱۷۶- برای کسب اطلاع بیشتر در این باره مراجعه شود به کتاب :
(IALAM OF STORIES WONDERFUL) چاپ لندن ، ص ۲۴۹.
۱۷۷- برای اطلاع بیشتر در این زمینه ، مراجعه شود به مجله الاسلام ، چاپ دهلی ، فوریه ۱۹۲۷ و مسلم کرانیکل ، چاپ لندن ، ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ م .
۱۷۸- شعر از آقای صادق تهرانی .
۱۷۹- اینچ تقریبا معادل دو نیم سانتی متر است
۱۸۰- در اثر پریدگی حروف ، یقین ندارم نام های مذکور در این صفحه را کاملا صحیح نوشته باشم علاوه بر این اردو زبانان ، برخی از الفاظ را غیر از ما استعمال می کنند، مانند بانک و سانسکریت که نزد آنان بینک و سنکریست استعال می شود مترجم .
۱۸۱- زبان رایج در زمان حضرت نوح علیه السلام و تا چندی پس از آن زبان سامی یا سامانی بود و زبان های عبرانی ، سریانیت قیهانتی ، عربی و غیره ، از شاخه های مختلف همان زبان است اولاد حضرت نوح علیه السلام و معاصر آنان و نسل ایشان در هر سرزمینی که سکونت گزیدند و آن جا را آباد کردند همان زبان سامی را که همراه با تغییر معمولی بود رواج دادند، و رفته رفته ، همان زبان ها ترقیب کرده به شکل جدیدی در آمد.
محققان خط شناس و عالمان زبان های باستانی و تاریخ نگاران کاوشگر چنین دریافته اند که زبان ترکی ، فارسی زندی ، پازندی ، سانسکریت و غیره نیز از شاخه های زبان سامانیی است صرف نظر از ادعای این که عربی و سانکسریت قدیم ترین زبان هاست و قطع نظر از این که محققان بریتانیا می گویند:
زبان انگلیسی سر منشاء زبان ها است زبان سامانی منشاء پیدایی و مصدر اکثر زبان هاست و رسم الخط آن در هر عصر دگرگونی یافته و شکل عجیب و غریبی به خود گرفته است . (مولف)
۱۸۲- ماهنامه ، مسکو نوامبر ۱۹۳۵ م مجله - weekly۲۸mirror . دسامبر ۱۹۵۳ روزنامه الهدی قاهره ، ۳۱ مارس ۱۹۴۵ م .
۱۸۳- ماهنامه Bartania چاپ لندن ، ژانویه ۱۹۵۴ م
۱۸۴- اسلام شناسی ص ۱۴۵ از آیهٔ الله حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی .
۱۸۵- تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، ص ۳۶.
۱۸۶- تحقیقی کوتاه درباره شیعه از علامه محقق حاج شیخ یحیی نوری ، ص ۳۷.
۱۸۷- شیعه در اسلام ، ص ۱۱۵، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ص ۲۷، احقاق الحق ، ج ۹، ص ۲۷۰ - ۲۹۳ با مختصر تفاوت .
۱۸۸- مدینهٔ المعاجز، ص ۲۶۰، چاپ قدیم .
۱۸۹- وقایع الایام ، ص ۳۷۱.

۱۹۰- لو لو و مرجان ، ص ۴۸.
۱۹۱- دمعهٔ الساکبه ، ص ۲۷۰
۱۹۲- فوائد المشاهده ، ص ۱۹۲.
۱۹۳- مجالس المواعظ، ص ۸۲ .
۱۹۴- السیاسهٔ الحسینیهٔ ، ص ۲۴.
۱۹۵- انقلاب مقدس .
۱۹۶- گفتار عاشورا، ص ۱۷۶.
۱۹۷- قیام و انقلاب مهدی علیه السلام ، ص ۱۲۶.
۱۹۸- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۳۴.
۱۹۹- ترجمه : زیارت عاشورا از علی کاظمی .
۲۰۰- سوره توبه ، آیه ۵۲.
۲۰۱- سوره نساء آیه ۷۲.
۲۰۲- شهید آگاه ، ص ۳۹.
۲۰۳- یزدان به حروف ابجد ۷۲ است .
۲۰۴- شعر از علامه اقبال پاکستانی .
۲۰۵- مکتب اسلام ، س ۱۰، ش ۴۰
۲۰۶- درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت ، ص ۴۴۱.
۲۰۷- درسی که حسین به انسانها آموخت ، ص ۴۴۱ - ۴۴۳.
۲۰۸- همان مدر؟
۲۰۹- درسی که حسین به انسانها آموخت ، ص ۴۴۱ .
۲۱۰- درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت ، ص ۴۴۱.
۲۱۱- نوری که تا ابد می تابد، ص ۳۴.
۲۱۲- شعر از خوشدل تهرانی .
۲۱۳- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۴۴۰
۲۱۴- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۴۴۱.
۲۱۵- البته به عقیده ما مسلمین و به تصریح آیه ۱۵۶ سوره نساء، حضرت عیسی علیه السلام مصلوب و مقتول نگردیده : (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلقوا فیه لقی لقی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه) عیسی بن مریم را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه امر به آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن نبودند جز آن که از پی گمای خود می رفتند و به یقین (شما مومنین بدانید) که مسیح را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد .
۲۱۶- شبهای پیشاور، ص ۵۴۸.
۲۱۷- فضل الله صلواتی (طوفان).

۲۱۸- شیعه در اسلام ، ص ۱۱۰.

۲۱۹- تحف العقول ، ص ۴۶۳.

۲۲۰- ترجمه اثبات الوصیه ، ص ۳۷۱.

۲۲۱- کافی ج ۱، ص ۲۵۷.

۲۲۲- آیهٔ الکرسی ، ص ۳۴۱، به نقل از اسدالغابه ، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲۲۳- آیهٔ الکرسی ، ص ۳۳۲.

۲۲۴- آیهٔ الکرسی ، ص ۲۳۵.

۲۲۵- ناسخ امام حسین علیه السلام ، ج ۴، ص ۶۲.

۲۲۶- پاسداران وحی ، ص ۲۵۵.

۲۲۷- آیهٔ الکرسی ، ص ۳۴۰

۲۲۸- سوره یس ، آیه ۱۲.

۲۲۹- ینابیع الموده ، ص ۷۲.

۲۳۰- سوره جن آیه ۲۲۶.

۲۳۱- سوره بقره آیه ۱۹۵ .

۲۳۲- سوره آل عمران ، آیه ۱۴۵.

۲۳۳- روح المعانی ، ج ۲۶، ص ۶۶ از تاریخ ابن الوردی ، و الوافی بالوفیات .

۲۳۴- سیری در شهادت سالار شهیدان حسین علیه السلام ، ص ۲۹۵.

۲۳۵- حکومت اسلامی ، ص ۶۸.

۲۳۶- ناظره زاده کرمانی .

۲۳۷- سرمایه سخن ، ج محرم ، مرحوم دکتر آیتی بیرجندی ، ص ۱۵۰.

۲۳۸- منتخب التوایخ ، ص ۲۹۸.

۲۳۹- منتخب التواریخ ، ص ۲۲۹.

۲۴۰- وقایه الایام خیابانی ، ص ۱۴۲.

۲۴۱- زندگانی قمر بنی هاشم ، عماد زاده ، ص ۲۱۴.

۲۴۲- موسوعهٔ العتبات المقدسه ، قسم کربلا ، ص ۹.

۲۴۳- همان ، ص ۹.

۲۴۴- مدینهٔ الحسین ، ص ۱۱.

۲۴۵- همان ، ص ۱.

۲۴۶- نهضهٔ الحسین علیه السلام ،ص ۶۶.

۲۴۷- نهضهٔ الحسین علیه السلام ، ص ۵۸

۲۴۸- دیوان السید الحمیری ، ص ۵۸

۲۴۹- دیوان سید رضی ، ج ۱، ص ۴۴.

۲۵۰- بلاغهٔ الحسین علیه السلام ، خطبه ۲۳، ص ۱۴۴، نقل از لهوف سید ابن طاووس ره .

۲۵۱- شهر حسین علیه السلام ، ص ۱۲.
۲۵۲- بعضی شفیه نقل کرده اند، بنگرید: تراث کربلا، ص ۲۰.
۲۵۳- تراث کربلاء، ص ۲۱، ۲۰، ۱۹.
۲۵۴- شهر حسین علیه السلام ، ص ۷.
۲۵۵- برخلاف ذهنیت رایجی که ما ایرانیان از کوفه داریم و با بعضی شعارها و ضرب المثل هایی از قبیل الکوفی لا یوفی .. که آن را همیشه ابراز می کنیم ، کوفه پایگاه حکومت عدل مولا علی علیه السلام و نخستین حوزه علمیه شیعه و مرکز بسیاری از قیام های بزرگ شیعی بوده است .
۲۵۶- متوکل عباسی ، هفده با قبر امام حسین (علیه السلام) را تخریب کرد ولی باز توسط پیروان اهل بیت باز سازی شد.
۲۵۷- سیمای کربلا ۱۳۲ به نقل از تاریخ کربلا نوشته عبدالجواد کلید دار، باب پنجم ، ص ۱۹۱ - ۲۵۱.
۲۵۸- محن الابرار، ص ۳۸، اربلی در کشف الغمه ، ج ۲، ص ۲۳۷ این شعر ار نقل کرده است .
۲۵۹- سوره بقره ، آیه ۳۵.
۲۶۰- ینابیع المودهٔ ، باب ۲۴، ص ۹۵، حقاق الحق ، ج ۹، ص ۱۰۲، فضائل الخمسه ، ج ۱، ص ۱۷۰، الغدیر ج ۷، ص ۲۳۵، و فضائل الخمسه ، ج ۱، ص ۱۷۰، اثبات الوصیهٔ ، چاپ قدیم ، ص ۷.
۲۶۱- وقایع الایام خیابانی ، ص ۱۴۹.
۲۶۲- محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)، ص ۴۸.
۲۶۳- همان ، ص ۳۴.
۲۶۴- وقایع الایام ، ص ۱۵۲.
۲۶۵- کشف الغمه ، ج ۲، ص ۱۷۹، دمعه الساکبه ، ص ۲۷۲.
۲۶۶- محن الابرار، ص ۴۹.
۲۶۷- وقایع الایام خیابانی ، ص ۱۵۵.
۲۶۸- الدار المنفصود، ص ۱۵۱.
۲۶۹- نفس المهوم ، ص ۲۰.
۲۷۰- نفس المهوم ، ص ۲۰.
۲۷۱- وقایع الایام خیابانی ، ص ۱۶۰.
۲۷۲- مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص ۱۶۳، ینابیع الموده ، چاپ مصر، ص ۳۱۹، اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۳۷، احقاق الحق ، این حدیث را به ۱۹۰ طریق از کتب اهل سنت نقل کرده است .
۲۷۳- احقا الحق ،ج ۱۱ ،ص ۳۶۰ .
۲۷۴- ترجمه لهوف ، زنجانی ، ص ۱۸.
۲۷۵- ترجمه لهوف ، زنجان ، ص ۲۱.
۲۷۶- شبهای پیشاور، ص ۵۳۵.
۲۷۷- راه و روش ما، ص ۱۲۳، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸، الصواعق ، ص ۱۱۵، خصائص ، ج ۲، ص ۱۲۵، کنز العمال ، ج ۶، ص ۲۲۳، جوهرهٔ الکلام ، ص ۱۱۱۷.

۲۷۸- کافی ، ج ۱، ص ۴۶۴، خصائص الحسینه ، ص ۲۰۸.
۲۷۹- عنصر شجاعت یا هفتاد دو تن ، یک تن .
۲۸۰- نفس المهموم ، ص ۱۹۰.
۲۸۱- مسیب در جنگ بر یرموک جزء شصت نفری است که داوطلبانه به جنگ شصت هزار نفر عرب انصـاری غسان رفتند و نیز در دولت حقه علی علیه السلام نام او جزو امراء عراق زیاد ذکر می شود.
۲۸۲- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۳۶۳.
۲۸۳- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۳۹.
۲۸۴- وسائل الشیعه ، ج ۱، ص ۱۵۹، احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۳۲۳.
۲۸۵- فلسفه انقلاب حسین ، ص ۴۶، ینابیع الموده ، ص ۳۲۰، و احقاق الحثق ، ج ۸، ص ۱۴۷.
۲۸۶- منتهی الامال ، ص ۳۳۴.
۲۸۷- گروه رستگاران ، ج ۲، ص ۴۳۲، شبهای پیشاور، ص ۹۳۹.
۲۸۸- قمقام زخار، چاپ اسلامیه ، ص ۱۱۷.
۲۸۹- بررسی مسائل کلی امامت ، ص ۳۰۵ .
۲۹۰- کامل الزیارات ، ص ۷۳.
۲۹۱- کامل الزیارات ، ص ۷۲.
۲۹۲- حدیقهٔ الشیعه ، ص ۵۰۱.
۲۹۳- نوری که تا ابد می تابد، ص ۲۵.
۲۹۴- تحفهٔ الزائر، علامه مجلسی ، چاپ سنگی .
۲۹۵- بحار ، ج ۹۸، ص ۱۶۳، کامل الزیارات ، باب ۴۹، ص ۱۳۳.
۲۹۶- بحار، ج ۹۸، ص ۱۱۶۳ ، کامل الزیارات ، باب ۲۰۶۷۹.
۲۹۷- بحار ج ۹۸، ص ۵۰، (ح ۱ و ۲)کامل الزیارات ، باب ۴۶، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.
۲۹۸- بحار ج ۹۸ ، ص ۶۸، کامل الزیارات ، باب ۷۷، ص ۱۹۰.
۲۹۹- بحار، ج ۹۸، ص ۱۵، کامل الزیارات ، باب ۹۸، ص ۲۹۷.
۳۰۰- بحار، ج ۹۸، ص ۱۴۲، کامل الزیارات ، باب ۴۹، ص ۱۳۳ .
۳۰۱- بحار، ج ۹۸، ص ۳۶، کامل الزیارات ، باب ۵۰، ص ۱۳۵ .
۳۰۲- بحار، ج ۹۸، ص ۲۵، کامل الزیارات ، باب ۴۹، ص ۱۳۴.
۳۰۳- بحار، ج ۹۸، ص ۱۵، کامل الزیارات ، باب ۹۸، ص ۲۹۷.
۳۰۴- بحار، ج ، ۷۸/۹۸، کامل الزیارات ، باب ۷۰، ص ۱۷۲ .
۳۰۵- بحار، ج ۹۸، ص ۶۱ - ۶۲.
۳۰۶- بحار، ج ۹۸، ص ۶۴، امالی طوسی ، ج ۱، ص ۵۴.
۳۰۷- بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۹، کامل الزیارات ، باب ۸۸، ص ۲۶۵.
۳۰۸- بحار، ج ۹۸، کامل الزیارات ، باب ۴۹، ص ۱۳۳.
۳۰۹- بحار، ج ۹۸، ص ۱۵، کامل الزیارات ، باب ۹۸، ص ۲۵۹.

۳۱۰- بحار، ج ۹۸، ص ۱۶.

۳۱۱- بحار، ج ۹۸،ص ۷۸، کامل الزیارات ، باب ۴۴، ص ۱۲۳.

۳۱۲- بحار، ج ۹۸، ص ۷۹، کامل الزیارات ، باب ۴۴، ص ۱۲۴.

۳۱۳- این قسمت (فضائل زائر)استفاده شده از کتاب اشک روان بر امیران کاروان .

۳۱۴- تحفهٔ الزائر، علامه مجلسی ، چاپ سنگی .

۳۱۵- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص ۲۱۵.

۳۱۶- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص ۲۱۵.

۳۱۷- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص ۲۱۵ .

۳۱۸- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص ۲۱۵.

۳۱۹- وقایع الایام محرم خیابانی ، ص ۱۸۲ .

۳۲۰- تاریخچه کربلا، ص ۳۴.

۳۲۱- تاریخچه کربلا، ص ۳۴.

۳۲۲- تاریخچه کربلا، ص ۳۶.

۳۲۳- حدیقهٔ الشیعه ، ص ۴۹۸.

۳۲۴- تاریجچه کربلا، ص ۳۴.

۳۲۵- تاریجچه کربلا، ص ۳۹.

۳۲۶- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص ۳۳۷.

۳۲۷- ریاحین الشریعه ، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳۲۸- مدینهٔ المعاجز، ص ۲۴۴، ملحقات احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۳۶۰.

۳۲۹- ریاحین الشریعه ، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳۳۰- ریاحین الشریعه ، ج ۲، ص ۳۰۴، ملحقات احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

۳۳۱- تاریجچه کربلا، ص ۳ ۴.

۳۳۲- معجزه تاریخ امام عظیم حسین علیه السلام ، ص ۲۵۱.

۳۳۳- معجزه تاریخ امام عظیم حسین علیه السلام ، ص ۲۵۱.

۳۳۴- امام عظیم ، ص ۲۵۲.

۳۳۵- معجزه امام عظیم حسین علیه السلام ، ص ۲۵۲.

۳۳۶- وقایع الایام ، محرم ، خیابانی ، ص ۱۱۸.

۳۳۷- تاریخچه کربلا، ص ۳۲.

۳۳۸- محن الابرار، ص ۳۵.

۳۳۹- قیام و انقلاب مهدی ، شیهد مرتضی مطهری ، ص ۱۲۸.

۳۴۰- مقتل جامع ، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳۴۱- مقتل جامع ، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳۴۲- مقتل جامع ، جلد ۲، ص ۷۰.

۳۴۳- مقتل جامع ، جلد ۲، ص .۲۲۹۴
۳۴۴- تاریخ کربلا، ص ۳۰، به نقل از تحفهٔ الزائر، علامه مجلسی ره چاپ سنگی .
۳۴۵- ثمرات الحیاهٔ ، ج ۳، ص .۴۱۵
۳۴۶- از مفاتیح الجنان ، شیخ عباس قمی رحمهٔ الله علیه ، ص ۷۷۸، چاپ پیام آزادی .
۳۴۷- مقتل جامع ، ج ۲، ص ۲۷۸ .
۳۴۸- لو لو و مرجان ، ص .۵
۳۴۹- لو لو و مرجان ، چاپ تهران ، ص .۳۸
۳۵۰- نفس المهموم ، ص ۱۷، جلاء الیعون ،ص .۳۰۶
۳۵۱- راه و روش ، ص .۱۷۴
۳۵۲- کشف الغمه ، ج ۲، ص .۲۴۳
۳۵۳- پیشوای شهیدان ، ص .۴۱۸
۳۵۴- حدیقهٔ الشیعه ، ص ۵۰۱ .
۳۵۵- مدینهٔ المعاجز، ص ۲۳۸، کامل الزیارات ، ص .۹۱
۳۵۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۴۴۶ .
۳۵۷- خصائص حسینی ، ص .۱۴۳
۳۵۸- مناقب ، ج ۴، ص ۵۴، مدینهٔ المعاجز،، ص ۲۳۸، خصال ، ص ۱۱۷۴، کامل الزیارات ، ص .۹۱
۳۵۹- اثبات الوصیه ، ص ۱۲۷، دمعهٔ الساکبه ، ص .۲۷۲
۳۶۰- نفس المهوم ، ص ۲۸۷، کشف الغمه ، ج ۲، ص ۱۷۹، کامل الزیارات ، ص ۹۱ .
۳۶۱- اعلام الوری ، ص .۲۱۹
۳۶۲- اثبات الهداهٔ ، ج ۵، ص ۱۸۶ .
۳۶۳- احقاق الحق ،، ج ۱۱، ص .۴۷۷
۳۶۴- احقاق الحقت ، ج ۱۱، ص ۴۷۶، کامل الزیارات ، ص ۹۰ .
۳۶۵- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص .۴۸۰
۳۶۶- کشف الغمه ، ج ۲، ص ۲۳۹، اثبات الوصیه ، ص .۱۲۷
۳۶۷- منتخب طریحی ، ص .۲۲۷
۳۶۸- منهتی الامال ، ص .۴۵۰
۳۶۹- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص .۱۷۸
۳۷۰- لهوف ، ص .۱۰
۳۷۱- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص .۱۵۵
۳۷۲- مقتل جامع ، ج ۲، ص ۲۴۷.
۳۷۳- بحار الانوار، ۴۵ / ۲۰۶
۳۷۴- بحار الانوار، ۲۷ / ۳۰۰
۳۷۵- مکیال المکارم ، ۱ / ۳۳۴

۳۷۶- نفس المهموم ، ص ۹

۳۷۷- ازدواج در اسلام ، ص ۲۶۸

۳۷۸- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۴۲۵

۳۷۹- بلاغه الحسین ، سید مصطفی موسوی حائری ، ص ۲۸

۳۸۰- نفس المهموم ، ص ۸

۳۸۱- حدیقه الشیعه ، ص ۵۰۰

۳۸۲- ترجمه اثبات الوصیه ، ص ۳۱۱

۳۸۳- البدایه و النهایه ، ص ۱۹۷، مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۰

۳۸۴- بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۵، دمعه الساکبه ، ص ۲۷۳، اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۱۲، مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۸۴

۳۸۵- مکتب اسلام ، ش ۲، ص ۱۲

۳۸۶- اقتباس از تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، ص ۹۳

۳۸۷- پیشوای سوم به نقل از الامامه و السیاسه ، ج ۱، ص ۲۵۳ به بعد

۳۸۸- مناقب ، ج ۴، ص ۸۲

۳۸۹- اعرابی به معنای بیابان نشین آمده است .

۳۹۰- محن الابرار، ص ۲۸

۳۹۱- احتجاج طبرسی ، ج ۲، ص ۲۰

۳۹۲- منطق الحسین علیه السلام ، ص ۱۲۲، کشف الغمه ، ج ۲، ص ۲۰۴

۳۹۳- الزواج فی الاسلام ، ص ۳۲۶

۳۹۴- جلاء العیون ، ص ۳۰۳

۳۹۵- امیر خسرو

۳۹۶- کبریت احمر، ص ۳۴۵

۳۹۷- تحفه ، ص ۱۴۸

۳۹۸- برای آگاهی بیشتر درباره صابئی ها به سه آیه ذیل و تفسیر آن مراجعه شود: سوره بقره آیه ۶۲، سوره مائده آیه ۶۹، سوره حج آیه ۱۷.

۳۹۹- وقایع عاشورا، زندگانی سید الشهدا علیه السلام ، ص ۹۶

۴۰۰- سوره بنی اسرائیل ، آیه ۶۳

۴۰۱- مجمع البیان ، ج ۳، ص ۴۲۴، تفسیر نور الثقلین ، ج ۳، ص ۱۷۹

۴۰۲- تتمه المنتهی ، ص ۱۰۸

۴۰۳- تتمه المنتهی ، ص ۳۱

۴۰۴- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۳۰

۴۰۵- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۳۷

۴۰۶- امام علی علیه السلام ، ص ۲۱۲

۴۰۷- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۲۸

۴۰۸- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۳۷

۴۰۹- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص ۸۰، و تتمه المنتهی .

۴۱۰- حکیم سنائی

۴۱۱- حکیم سنایی

۴۱۲- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۲، فضائل الخمسه ، ج ۳، ص ۲۴۳، میزان الاعتدال ، ج ۲ ص ۷ و ۲۹

۴۱۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸۳

۴۱۴- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۳

۴۱۵- فلسفه انقلاب امام حسین علیه السلام ، ص ۱۴۲

۴۱۶- مروج الذهب ، ج ۳، ص ۷۱

۴۱۷- مروج الذهب ، ج ۳، ص ۶۷

۴۱۸- کامل بهائی ، ج ۱، ص ۱۸۸

۴۱۹- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۱۲۳

۴۲۰- تتمه المنتهی ، ص ۳۶، مروج الذهب ، ج ۳، ص ۶۷

۴۲۱- انقلاب مقدس ، ص ۱۱

۴۲۲- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۱۷۳

۴۲۳- امالی صدوق ، ص ۹۹

۴۲۴- چهره خونین ، ص ۳۶۸، به نقل از آثار الباقیه ، ص ۳۱۹ و کتاب التعجب ، ص ۴۶

۴۲۵- ترجمه اثبات الوصیه ، ص ۳۱۱

۴۲۶- پیشوای شهیدان ، ص ۲۷۶

۴۲۷- سوره آل عمران ، آیه ۱۶۳

۴۲۸- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۲۶۲

۴۲۹- با استفاده از نشریات حسینیه آیت الله العظمی نجفی ، سال ۱۳۹۳ قمری

۴۳۰- شبهای پیشاور، ص ۵۳۸

۴۳۱- تحقیق درباره روز اربعین ، ص ۲۵۸

۴۳۲- نفس المهموم ، ص ۲۸

۴۳۳- ارشاد مفید، ص ۲۰۰

۴۳۴- حوران به ضم حاء و تشدید از قرای شهر حلب در سوریه است .

۴۳۵- نفس المهموم ، ص ۲۹

۴۳۶- چهره خونین ، ص ۱۴۵ به نقل از مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۸۷

۴۳۷- چهره خونین ، ص ۱۴۵، به نقل از البدایه و النهایه ، ص ۱۴۳۸

۴۳۸- چهره خونین ، ص ۱۴۶

۴۳۹- منتهی الامال ، ج ۱ ص ۲۹۷

۴۴۰- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۲۹۷

۴۴۱- چهره خونین ، ص ۱۴۹، به نقل از مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۸۳

۴۴۲- لهوف ، ترجمه زنجانی ، ص ۲۲

۴۴۳- اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۱۲

۴۴۴- بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۵، دمعه الساکبه ، ص ۲۷۳، جلا العیون ، ص ۱۸۰، مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۸۴

۴۴۵- چهره خونین ، ص ۱۵۰

۴۴۶- تاریخ طبری ، ج ۶، ص ۱۹۰

۴۴۷- جلاء العیون ، ص ۱۸۰، لهوف ، ص ۲۴

۴۴۸- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۴۴۹- ارشاد مفید، چاپ قدیم ، ص ۱۸۰

۴۵۰- بحار، چاپ قدیم ، ج ۱۰، امالی صدوق ، ص ۹۲

۴۵۱- چهارده معصوم ، عمادزاده ، ج ۱، ص ۶۳۴ به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج ۴ تاریخ طبری ، ج ۶ حوادث سال ۴۹ هجری قمری .

۴۵۲- ارشاد مفید، ص ۲۰۲

۴۵۳- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص ۳۳۷ به نقل از مقتل ابی مخنف .

۴۵۴- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۲۹۹

۴۵۵- سرمایه سخن ، ج محرم ، س ۷

۴۵۶- سوره هود، آیه ۸۸

۴۵۷- نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، ص ۳۴

۴۵۸- اقتباس از منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۰۰

۴۵۹- سوره نساء آیه ۷۸

۴۶۰- سوره نساء آیه ۱۵۴

۴۶۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۰۱ نفس المهموم ترجمه شعرانی ، ص ۳۵

۴۶۲- سوره قصص ، آیه ۲۱

۴۶۳- ارشاد مفید، چاپ تهران ، ص ۲۰۲ ابصار العین فی انصار الحسین ، چاپ نجف ص ۴ روضه الواعظین ، چاپ قدیم ، ص ۱۴۷ اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۱۵۷

۴۶۴- ارشاد مفید، ص ۲۰۱

۴۶۵- ارشاد مفید، ص ۲۰۲

۴۶۶- ارشاد مفید، ص ۲۰۲، اعیان الشیعه ، چاپ دمشق ، ج ۴، ص ۱۵۸، نهضه الحسین علیه السلام ، ص ۳۰ چاپ بغداد الصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ، ص ۴

۴۶۷- سوره قصص ، آیه ۲۲

۴۶۸- ارشاد مفید، ص ۲۰۲

۴۶۹- ارشاد مفید، ص ۲۰۳

۴۷۰- همان مصدر.

۴۷۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۰۲

۴۷۲- ارشاد مفید، ص ۲۰۳

۴۷۳- چهره خونین ، ص ۱۶۹

۴۷۴- ارشاد مفید، ص ۲۰۴

۴۷۵- نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، ص ۳۷

۴۷۶- بانوی کربلا، ص ۹۶

۴۷۷- بانوی کربلا، ص ۱۰۱

۴۷۸- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۱۶

۴۷۹- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۸۳

۴۸۰- منابع : تاریخ الطبری ، ۲۱۶/۴، تاریخ الکوفه الحدیث ، ۵۵/۱ - ۱۰۶، خطط الکوفه ، ۵، ۷، رحله ابن جبیر، ۱۱۲، سفرنامه ابن بطوطه ، ۲۱۳، مرقد المعارف ، ۳۰۷/۲ - ۳۱۸، مشاهده العتره ، ۱۸۶ - ۱۸۷، تاریخ الکوفه ، البراقی ، ۵۹ - ۶۱، استفاده شده از مقاله دانشمند محترم عبدالحسین صالحی شهیدی قزوینی .

۴۸۱- اقتباس از هفتاد و دو تن ، یک تن ، عنصر شجاعت ، ص ۱۹۹

۴۸۲- اعیان الشیعه ، ج ۳، ص ۱۷۶

۴۸۳- اعیان الشیعه ، ج ۳، سیره الحسین علیه السلام ، ص ۱۷۷

۴۸۴- از حاج میرزا محسن حالی اردبیلی .

۴۸۵- عنصر شجاعت ، ج ۱، ص ۲۱۱

۴۸۶- قمقام ، ص ۳۵۳، حلیه الاولیا، ج ۲، ص ۳۹، احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۶۵ مناقب ، ج ۴، ص ۶۸

۴۸۷- شبهای پیشاور، ص ۵۳۷

۴۸۸- سوره حج ، ص ۴۱

۴۸۹- نور الثقلین ، ج ۳، ص ۵۰۱

۴۹۰- مجمع البیان ، ج ۷، ص ۸۷

۴۹۱- بلاغه الحسین علیه السلام ، چاپ نجف ، ص ۶۳، لواعج الاشجان ، چاپ نجف ص ۷۲، سفینه البحار، ص ۳۹۷، اسرار الشهاده ، چاپ قدیم ، ص ۱۸۹، کشف الغمه ج ۲، ص ۲۰۳، لهوف ، چاپ قدیم ، ص ۵۲، احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۵۹۹

۴۹۲- اقتباس از جهاد و شهادت ، نوشته مرحوم آیه الله طالقانی ، ص ۷۷

۴۹۳- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۸۷

۴۹۴- نفس المهموم ، ص ۸۷، مناقب ، ج ۴، ص ۵۳

۴۹۵- سوره بقره ، آیه ۲۵۷

۴۹۶- چهره زن ، ص ۱۷۱

۴۹۷- سیاست حسینی ، ص ۳۱

۴۹۸- احقاق الحق ، ج ۱۱، ص ۶۹
۴۹۹- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص ۳۲۰، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص۲۸۰
۵۰۰- وقایع الایام محدث قمی ، ص ۱۴۲
۵۰۱- ناسخ ، ج ۲، ص ۱۶۸
۵۰۲- ناسخ التواریخ ، ج ۲، ص ۱۶۸
۵۰۳- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۱۰
۵۰۴- سوره بقره ، آیه ۱۹۴
۵۰۵- رساله الحسین علیه السلام ، ش دوم ، ص ۷۴. ۵۴
۵۰۶- بررسی تاریخ عاشورا، مرحوم دکتر آیتی، ص ۲۴۴ به بعد، چاپ دوم ، ۱۳۴۷ به بعد چاپ دوم، ۱۳۴۷ش
۵۰۷- همان مدرک
۵۰۸- رساله الحسین علیه السلام ، ش دوم ، ص ۷۴. ۵۴
۵۰۹- حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام ، ص ۴۸
۵۱۰- فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام مرحوم محدث قمی ، چاپ مشعل آزادی ۱۳۵۱، ص ۱۲۸
۵۱۱- کشف الغمه ، ۴۷/۲
۵۱۲- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، ص ۱۹۳
۵۱۳- وقایع الایام خیابانی ، ص ۱۷۱
۵۱۴- بحار الانوار، ۳۸۳/۴۴ و ۱۱۶/۷۵، به نقل از تحف العقول
۵۱۵- این بیانات به صورت خطبه امام علیه السلام هنگام ملاقات با حر و سپاهیانش نیز آمده است که شاید هر دو مورد صحیح باشد، در اثنای راه به صورت خطبه ، و در کربلا به صورت نامه برای اشراف کوفه .
۵۱۶- بحار الانوار، ۳۸۱/۴۴ اللهم اجعل لنا و لشیعتنا عندک منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک انک علی کل شی قدیر
۵۱۷- طبری ایراد این خطبه را به وسیله امام در ذی حسم ذکر کرده ، و برخی آن را پس از ورود به زمین کربلا از آن حضرت نقل کرده اند.
۵۱۸- بریر بن خضیر از اصحاب امیر المومنین علیه السلام و از شیوخ قرا در مسجد جامع کوفه از تابعین بوده است ، در زهد و طاعت ، شهره بود، و در میان قبیله همدان شرف و منزلت والایی داشت . (وسیله الدارین ، ص ۱۰۶)
۵۱۹- ملهوف ، ص ۳۲
۵۲۰- مقتل الحسین ، مقرم ، ص ۱۹۴
۵۲۱- دستبی ، اصل آن دشت بی ، منطقه وسیعی است بین ری و همدان ، و عموم آن را دشتابی می گویند (الامام الحسین و اصحابه ، ص ۲۲۲)
۵۲۲- حمام اعین نام موضعی است در کوفه منسوب به اعین مولای سعد بن ابی وقاص (مراصد الاطلاع ، ۴۲۳/۱).

۵۲۳- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، ص ۱۹۷. آیا حکومت ری را رها کنم و حال آن که آرزوی من است؟ یا باز گردم و با کشتن حسین خود را در معرض مذمت و شماتت خلق خدا قرار دهم ؟ در کشتن حسین آتشی است که نمی توان از آن گریخت ، و حکومت ری هم نور چشم من است !

۵۲۴- تاریخ طبری ، ص ۴۰۹، ج ۵

۵۲۵- ارشاد، مفید، ۸۴/۲

۵۲۶- طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین علیه السلام ، ص ۶۹

۵۲۷- الامام الحسین و اصحابه ، ۲۲۲

۵۲۸- مجمع البحرین ۴۶۱/۵، کربل

۵۲۹- تاریخ طبری ، ۴۱۰/۵

۵۳۰- اکنون که در چنگ گرفتار شده ، امید نجات دارد ولی حالا وقت فرار نیست !

۵۳۱- تاریخ طبری ، ۴۱۱/۵

۵۳۲- بحار الانوار، ۳۸۵/۴۴

۵۳۳- الاخبار الطول ، ص ۲۵۳

۵۳۴- نخیله محلی است در نزدیکی کوفه در سمت شام که لشکر در آنجا اجتماع می کردند تا برای جنگ بیرون روند.

۵۳۵- انساب الاشراف ، ۱۷۸/۳

۵۳۶- انساب الاشراف ، ۱۸۰/۳

۵۳۷- مرحوم خیابانی در وقایع الایام جریان منبر رفتن عبیدالله بن زیاد را در کوفه و تحریض مردم به مشارکت در جنگ با امام حسین علیه السلام را از وقایع روز چهارم محرم ذکر کرده است .

۵۳۸- از این نقل چنین استفاده می شود که در جنگ با امام علیه السلام مردم شام هم شرکت داشتند.

۵۳۹- الاخبار الطول ، ۲۵۴

۵۴۰- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۶

۵۴۱- شبث بن ربعی گویا پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و موذن سجاح (که ادعای نبوت کرد) بود، سپس به اسلام بازگشت و در صفین از حضرت علی علیه السلام جدا شد و به خوارج پیوست و بعد از آن توبه کرد، و از قاتلان امام حسین علیه السلام گردید. مدائنی می گوید: او متولی سپاهیان شام در کوفه بود. و عجلی می گوید: شبث بن ربعی از جمله کسانی که بر قتل علی علیه السلام کمک کرده است و او از جمله کسانی است که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت نموده است . (وسیله الدارین ، ۸۹)

۵۴۲- و اذا لقواالذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون سوره بقره آیه۱۴

۵۴۳- عوالم العلوم ، ۲۳۷/۱۷

۵۴۴- نام پلی است که مردم کوفه برای رفتن به کربلا از آن عبور می کردند.

۵۴۵- مقتل الحسین ، مقرم ، ص ۱۹۹

۵۴۶- ناسخ ، ج ۲، ص ۱۸۳

۵۴۷- هفتاد و دو تن ، یک تن ، عنصر شجاعت ، ج ۱، ص ۴۰۹

۵۴۸- ناسخ ، امام حسین علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۸۳

۵۴۹- الامام الحسین و اصحابه ، ۲۳۰، مقتل الحسین ، مقرمت ص ۲۰۱

۵۵۰- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: حسین بن علی علیه السلام بر برادرش امام حسن علیه السلام وارد شد و چون بر او نظر نمود گریست ، امام حسن علیه السلام از علت گریه سوال کرد، امام حسین علیه السلام فرمود: برای مصایبی که بر تو وارد می شود گریه می کنم . امام حسن علیه السلام فرمود: مرا با سم شهید خواهند کرد ولی روزی همانند روز تو نیست ای ابا عبدالله ، سی هزار مرد که ادعا دارند از امت پیامبرند و خود رابه اسلام منسوب می کنند بر کشتن و ریختن خون تو اجتماع کنند، حرمت تو را هتک و زنان و فرزندان تو را اسیر و اموالت راغارت کنند، در آن هنگام خداوند لعنت خود را بر بنی امیه نازل کند و آسمان خون ببارد و هر چیز حتی و حوش و ماهیان بر تو بگریند. (ملهوف ، ص ۱۱)

۵۵۱- بحار الانوار، ۳۸۷/۴۴

۵۵۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ۱۱۸/۳

۵۵۳- کامل الزیارات ، ۷۵

۵۵۴- به تحقیق که این گروه آگاهند در هنگامی که آماده پیکار شوند و هنگامی که سواران از سنگینی و شدت امر بهراسند که من رزمنده ای شجاع و دلاورم گویا همانند شیر بیشه می باشم .

۵۵۵- بحار الانوار، ۳۸۶/۴۴

۵۵۶- ناسخ ، ج ۲، ص ۹۲

۵۵۷- ارشاد، شیخ مفید، ۸۶/۲

۵۵۸- مرحوم خیابانی در وقایع الایام جریان حفر چاه را در پشت خیام از وقایع روز هشتم محرم ذکرکرده است . (وقایع الایام ، ۲۷۵)

۵۵۹- مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج ۱، ص ۲۴۴

۵۶۰- کشف الغمه ، ج ۲، ص ۴۷

۵۶۱- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۷

۵۶۲- نفس المهموم ، ص ۲۱۹

۵۶۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۰، کلمه عمر

۵۶۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۰، کلمه عمر

۵۶۵- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۲

۵۶۶- عقبه ین سمعان غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام است ، در روز عاشوار لشکریان ابن سعد او را گرفته و نزد عمر بن سعد آوردند، و او چون دانست که عقبه غلام است ، امر کرد او را آزاد نمایند، و برخی از حوادث کربلا همانند این جریان ، از او نقل شده است .

۵۶۷- تاریخ طبری ، ج ۵، ص ۴۱۳، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۴

۵۶۸- باتوجه به این روایت به این نتیجه می رسیم که نامه عمر بن سعد افترا است به آن بزرگوار، و عمر بن سعد با این انگیزه این دروغ را به امام نسبت داده که شاید عبیدالله پذیرفته و جنگ اقع نشود.

۵۶۹- مقاتل الطالبیین ، ۱۱۴

۵۷۰- مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج ۱، ص ۲۴۵

۵۷۱- اعلام الوری ، ص ۲۳۳

۵۷۲- الامام الحسین علیه السلام و اصحابه ، ص ۲۴۹

۵۷۳- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۹

۵۷۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۳، کلمه تسع

۵۷۵- خوارزمی نام این غلام را عرفان ذکر کرده است . (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۵)

۵۷۶- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶

۵۷۷- انساب الاشراف ، ج ۳، ص ۱۸۴

۵۷۸- ارکب بنفسی انت این تعبیر امام حسین علیه السلام نسبت به برادرش عباس بنفسی انت در خور دقت است و حکایت می کند از موقعیت و مرتبه بلندی که آن بزرگوار نزد امام علیه السلام دارد.

۵۷۹- ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۹

۵۸۰- نفس المهموم ، ص ۲۲۶

۵۸۱- انساب الاشراف ، ج ۳، ص ۱۸۴

۵۸۲- اعلام الوری ، ص ۲۳۴

۵۸۳- ملهوف ، ص ۳۸

۵۸۴- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، ۲۱۲

۵۸۵- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱

۵۸۶- بانوی کربلا، ص ۲۵

۵۸۷- احتجاج طبرسی ، ج ۲، ص ۲۴

۵۸۸- سرمایه سخن ، ج محرم ، ص ۱۵۷، تحف العقول ، ص ۲۴۵

۵۸۹- مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص ۲۳۷، ارشاد مفید، ص ۲۱۵، لهوف ، ص ۷۱، ابوالشهدا، چاپ قاهره ، ص ۱۶۰، ناسخ ج ۶، ص ۲۲۸

۵۹۰- ینابیع الموده ، ص ۳۳۹، منتخب طریحی ، ص ۴۴۹

۵۹۱- ارشاد مفید، ص ۲۳۲

۵۹۲- بانوی کربلا، ترجمه آیه الله سید رضا صدر، ص ۱۲۷

۵۹۳- اعلام الوری ، ص ۲۳۳

۵۹۴- بلاغه الحسین علیه السلام ، ص ۳۹

۵۹۵- مرجعیت و روحانیت ، ص ۶۶ - ۶۷

۵۹۶- ناسخ امام حسین علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۰۶

۵۹۷- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۴۰

۵۹۸- سرمایه سخن محرم ، ص ۵۷

۵۹۹- شیعه در اسلام ، ص ۱۳۶

۶۰۰- اقتباس از سرمایه سخن مرحوم دکتر آیتی ، ج محرم ، ص ۱۰۰

۶۰۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۵۰ - ۶۵۷، چاپ انتشارات هجرت ، با تلخیص
۶۰۲- اعلام الوری ، ص ۲۳۹
۶۰۳- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۵۶
۶۰۴- داستانهای شگفت ، ص ۲۰۷
۶۰۵- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۷۴
۶۰۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۶۱ - ۶۸۱
۶۰۷- منتهی الامال ، ج ۱ ص ۶۷۸ - ۶۷۹
۶۰۸- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۸۵
۶۰۹- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۸۶
۶۱۰- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۸۶ - ۶۸۷
۶۱۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۸۸
۶۱۲- سوره احزاب ، آیه ۲۳
۶۱۳- پیشوای شهیدان ، آیه الله سید رضا صدر، ص ۴۰۷، چاپ سال ۱۳۵۵ شمسی
۶۱۴- سوره زخرف ، آیه ۶۹
۶۱۵- کامل الزیارات ، ص ۲۴۰
۶۱۶- در شناخت فرزندان و اصحاب امام حسین علیه السلام ، ص ۱۸ تالیف علامه سید عبدالرزاق مقرم ترجمه حسن طاهری .
۶۱۷- شعر منسوب به ناصر الدین شاه قاجار می باشد.
۶۱۸- صفدر، یعنی کسی که صف دشمن را می شکافد.
۶۱۹- اعلام الوری ، ص ۲۴۲
۶۲۰- ناسخ امام حسین علیه السلام ج ۲، ص ۳۵۴
۶۲۱- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۴، ص ۷۷
۶۲۲- سوره آل عمران ، آیه ۳۲
۶۲۳- ابصار العین ، ص ۵۰
۶۲۴- نفس المهموم ، ص ۱۷۰
۶۲۵- گفته اند مادر جناب قاسم علیه السلام را ام ابی بکر می گفتند و اسمش رمله بود.
۶۲۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۷۰۱
۶۲۷- یاران کوچک امام حسین علیه السلام ، ص ۱۸۰، به نقل از ناسخ التواریخ ج ۲، ص ۳۳۲
۶۲۸- محن الابرار: ترجمه عاشر بحار، صفحه ۲۷۹
۶۲۹- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام : ص ۳۵
۶۳۰- ابصار العین ...همان ، ص ۳۵
۶۳۱- کامل الزیارات ، به تصحیح علامه امینی ره صاحب کتاب شریف الغدیر، افست چاپ نجف اشرف سال ۱۳۵۶ قمری ، صفحه ۲۵۷.

۶۳۲- خصایص العباسیه : صفحه ۱۱۹

۶۳۳- شیخ طوسی از عاشیه روایت می کند که می گفت : ندیدم احدی را که در گفتار و سخن شبیهتر باشد از فاطمه علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله . چون فاطمه علیه السلام به نزد آن حضرت می آمد او را مرحبا می گفت و دستهای او را می بوسید و در جای خود می نشاند و چون حضرت نیز به خانه فاطمه علیه السلام می رفت وی بر می خاست و از آن حضرت استقبال می کرد و مرحبا می گفت و دستهای پدر را می بوسید (منتهی الامال : محدث بزرگوار شیخ عباس قمی ، چاپ علمیه اسلامیه جلد ۱، ص ۹۷).

۶۳۴- شیخ کلینی روایت کرده از حضرت ابوالحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام که می گویی نزد قبر امیر المومنین علیه السلام : السلام علیک یا ولی الله انت اول امظلوم و اول من غصب حقه صبرت و احتسبت حتی اتیک الیقین فاشهد انک لقیت الله و انت شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب و جدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبرا بشانک معادیا لا عدائک و من ظلمک القی علی ذلک ربی انشاء الله یا ولی الله ان لی ذنوبا کثیره فاشفع لی الی ربک فان لک عند الله مقاما معلوما و ان لک عند الله جاها و شفاعه و قد قال الله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی (زیارت پنجم مفاتیح الجنان محدث قمی ، انتشارات کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی ص ۶۴۱

۶۳۵- سوگنامه آل محمد: محمد محمدی اشتهاردی ، انتشارات ناصر، چاپ چهارم بهار ۷۲، به نقل از اسرار الشهاده در بندی و معالی السبطین : جلد ۱، صفحه ۴۵۲

۶۳۶- بررسی تاریخ عاشورا: دکتر محمد ابراهیم آیتی ، چاپ دوم ، تاریخ چاپ ۱۳۴۷ هجری شمسی صفحه ۱۱۱ و تاریخ طبری : جلد ۴، صفحه ۳۱۵.

۶۳۷- خصال شیخ صدوق : جلد ۱، صفحه ۶۸ امالی صدوق : صفحه ۳۷۳، بحار ج ۲۲، صفحه ۲۷۴ عوالم جلد امام حسین : صفحه ۳۴۹ چاپ اول ۱۴۰۷ قمری انتشارات مدرسه الامام مهدی علیه السلام ، سفینه البحار: ج ۲ صفحه ۱۵۵، منتخب التواریخ صفحه ۲۵۷.

۶۳۸- ناسخ التواریخ : جلد امام حسین علیه السلام ، جز ۲۰، صفحه ۳۴۸، چاپ افست ۱۳۵۱ شمسی

۶۳۹- تنقیح المقال جلد دوم : آیه الله شیخ عبدالله مامقانی ، صفحه ۱۲۸.

۶۴۰- سوگنامه آل محمد: سفحه ۲۹۹، چاپ چهارم ، به نقل از بحار: جلد ۴۵ صفحه ۶۶

۶۴۱- چهر درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج ۱، ص ۱۲

۶۴۲- در کربلا چه گذشت : ترجمه نفس المهموم ، آیت الله محمد باقر کمره ای قدس سره

۶۴۳- ستارگان درخشان : جلد ۱۵ قمر بنی هاشم علیه السلام ، صفحه ۵۴ چاپ پنجم ، چاپ اسلامیه .

۶۴۴- فرسان الهیجاء: جلد ۱، صفحه ۱۹۳.

۶۴۵- ناسخ التواریخ : جلد ۲، صفحه ۱۹۶، چاپ افست سال ۱۳۵۱ شمسی

۶۴۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۳۸۵

۶۴۷- دیوان کمپانی .

۶۴۸- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج ۲، چاپ دوم ، ص ۱۲۳

۶۴۹- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج ۱، چاپ پنجم ، ص ۱۲۳

۶۵۰- عزای امام حسین علیه السلام از زمان آدم تا زمـان مـا، ص ۶۵، از آقـای شهرسـتانی (سـید صـالح) از انتشارات حسینیه عماد زاده .

۶۵۱- ریاض الانساب و مجمع الاعقاب معروف به بحر الانساب ، ص ۸۷

۶۵۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج ۲، چاپ دوم ، ص ۱۲۳

۶۵۳- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۹۴ - ۶۹۵ چاپ انتشارات هجرت ، ۱۳۷۷

۶۵۴- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۶۹۷

۶۵۵- علی اکبر و علی اصغر شهید، عماد زاده ، ص ۴۹

۶۵۶- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام ، عماد زاده ، ج ۱، ص ۳۷

۶۵۷- روایت شده است زمانی که امام حسین علیه السلام با صدایی بلند و غمگینانه ندا در داد که : آیـا یـاوری هست که مرا یاری کند؟ پایه های عرش خدا لرزید و آسمانها گریستند و فرشتگان ضجه زدند و زمین پریشـان شد. پس فرشتگان گفتند: پروردگارا این حبیب تو و نور چشم حبیب توست ، به ما اجازت فرما تا به یاریش رویم . پس صحیفه ای از آسمان در دست آن حضرت افتاد و هنگامی که به پشت صحیفه نظر فرمود، مشـاهده نمـود که با خطی روشن و واضح نوشته شده است : ای حسین ! ما مرگ و شهادت را بر تـو واجـب ننمـوده ایـم و تـو مختاری که انتخاب نمایی . و بدان که مقام تو نزد ما محفوظ است و اگر بخواهی ما این گرفتاری را از تو برطرف می سازیم ، بدان که همه آسمانها و زمین و جن و فرشتگان را به فرمان تو در آورده ایم هرگونه می خـواهی بـه آنان فرمان ده تا این کافران و از خدا بی خبران را نابود سازند، و در آن هنگام همه آسـمان و زمـین پـر بـود از فرشتگانی که حربه هایی از آتش در دست داشتند و منتظر فرمان امام حسین علیه السلام بودند. پس هنگـامی که مضمون نامه پروردگار خویش را دانست ، صحیفه را به آسمان پرتاب کرد و فرمود: پرودگـارا! خـوش دارم که هفتاد بار یا هفتاد هزار بار کشته شوم و دوباره زنده گردم و همچنان در طاعت و بندگی و دوستی تو باشم ، و من از ادامه زندگی بعد از کشته شدن دوستانم ، بیزارم .. تا آخرین نامه (این قسـمت پـاورقی برگرفتـه شـده از کتاب اسرار حسینیه ملا حبیب الله شریف کاشانی ، به نقل از معالی السبطین ، ج ۲، ص ۹

۶۵۸- نفس المهموم ، ص ۱۸۸

۶۵۹- منتهی الامال ج ۱، ص ۷۰۵

۶۶۰- پیشوای شهیدان ، حضرت آیه الله سید رضا صدر، ص ۴۱۱

۶۶۱- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۲۸۳

۶۶۲- ذریعه النجاه ، گرما وردی ، ص ۹۴، قمقام زخار، ص ۲۳۵، امالی صدوق ، ص ۹۶ لواعج الاشجان ، لهوف ، ص ۷۵، بحار، ج ۹ص ۳۳۹ منطق الحسین ، ص ۶۶ احقاق الحق ، با عبارات مختلف

۶۶۳- منطق الحسین علیه السلام ، ص ۱۷۹

۶۶۴- منتخب التواریخ ، ص ۲۳۷

۶۶۵- استقامت ، ص ۱۲۷

۶۶۶- اقتباس از قصه کربلا، ص ۳۲۶

۶۶۷- از آتشکده نیر تبریزی

۶۶۸- مقتل ابی مخنف ، ص ۹۰، اسرار الشهاده ، ص ۴۲۴، معالی السبطین ، ج ۲، ص ۲۱ آمده است : امام حسین علیه السلام در حالی که روی زمین افتاده بود و حدود سه ساعت از نیمروز در خون خود غوطه ور بود، رو به آسمان نموده می گفت : پروردگارا صبر کردم بر قضای تو، هیچ معبودی جز تو نیست ، ای فریادرس بیچارگان . (اسرار حسینیه ، آیه ملا حبیب شریف کاشانی ، ص ۷۴)

۶۶۹- منتهی الامال ، ج ۱ ص ۷۲۴ - ۷۲۸

۶۷۰- شهید کربلا، آیه الله العظمی حاج سیدتقی طباطبائی قمی ، ج ۱، ص ۱۹۷

۶۷۱- یاران کوچک امام حسین علیه السلام ، سید احمد موسوی وادقانی ، ص ۱۳۲، به نقل از اسرار الشهاده فاضل دربندی ص ۴۶۲ و دمعه الساکبه حاج ملا باقر بهبهانی ص ۳۵۰ و معالی السبطین محمد مهدی مازندرانی ج ۲ ص ۳۱

۶۷۲- اشک روان ، بر امیر کاروان ، ترجمه الخصائص الحسینیه ، چاپ ششم ، ص ۷۰

۶۷۳- قصه کربلا، خطیب توانا حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرده ص ۳۵۹، به نقل از نفس المهموم ، ص ۳۴۷

۶۷۴- اثبات الوصیه ، ص ۲۱۰

۶۷۵- قصه کربلا، ص ۳۶۰ ما از این کتاب شریف در وقایع و روز شمار عاشورا استفاده فراوان نموده ایم .

۶۷۶- استقامت ، فقیه و عالم فرزانه آیه الله سید رضا صدر(ره)

۶۷۷- مقتل الحسین علیه السلام ، ص ۳۶۴

۶۷۸- قصه کربلا، ص ۳۶۰ - ۳۶۱

۶۷۹- ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام ، ص ۲۰۱ - ۲۰۲ برای آگاهی بیشتر از زندگانی کامل حضرت رقیه علیه السلام به کتاب مذکور مراجعه شود.

۶۸۰- ستاره درخشان شام حضرت علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام ، ص ۲۰۳

۶۸۱- منتهی الامال ، ج ۱ ص ۷۳۱، چاپ هجرت

۶۸۲- چهره خونین ، ص ۳۴۵

۶۸۳- چهره خونین ، ص ۳۸۷، مدینه المعاجز، ص ۲۶۳

۶۸۴- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۴، ص ۱۳

۶۸۵- بانوی کربلا، ص ۱۴۰

۶۸۶- وقایع الایام قمی ، ص ۱۵۷

۶۸۷- سرمایه سخن ، ج محرم ، ص ۱۰۸ به نقل از قمقام

۶۸۸- ارشاد مفید، ص ۲۶۱، اعلام الوری ، ص ۲۵۰

۶۸۹- اعلام الوری ، ص ۲۴۶

۶۹۰- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۲۸۸

۶۹۱- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام به نقل از: در آستان اهل بیت علیه السلام امام حسن و امام حسین علیه السلام ، نوشته سید محسن امین جبل عاملی (متوفی ۱۳۷۱ قمری) صاحب کتاب اعیان الشیعه

۶۹۲- ابصار العین ، ۱۲۸

۶۹۳- ابصار العین ، ۱۳۰

۶۹۴- تنقیح المقال ، ۲۴۷/۳

۶۹۵- وسیله الدارین ، ص ۲۹۷

۶۹۶- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ۳۱۲/۳

۶۹۷- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ج ۳، ص ۳۰۳

۶۹۸- الملهوف ، ص ۵۶

۶۹۹- الامام الحسین و اصحابه ، ۳۶۷

۷۰۰- اثبات الهداه ، ۵۸۸/۲

۷۰۱- چهره خونین ، ص ۳۶۸

۷۰۲- چهره خونین ، ص ۳۸۷

۷۰۳- منابع : بحار الانوار، ۳۹۰/۴۵ - ۴۰۹، تاریخ کربلا تمام کتاب تاریخ گزیده ، ۳۲۲ کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)، سفرنامه ابن بطوبه ، ترجمه فارسی ، ۲۱۴ - ۲۱۵، تاریخ العراق ، ۳۳۵ - ۳۴۵، تاریخ ابن الاثیر، ۱۰۲/۹، النجوم الزاهره ۲۴۱/۴، نزهه اهل الحرمین ، ۲۱، تاریخ ابن الجوزی ، ۲۸/۷، مطالب و منابع استفاده شده از مقاله دانشمند محترم عبدالحسین صالحی شهیدی قزوینی .

۷۰۴- ادب الطف ، ۱۰۳/۳ - ۱۰۷، سفر نامه ابن بطوطه ، ترجمه فارسی ، ج ۱، ص ۲۸، مشاهده العتره الطاهره ، ص ۲۴۶، تاریخ جغرافیایی کربلا معلی ، ۱۹۸ - ۲۰۶، نظم الفاطمیین و رسومهم ، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۹

۷۰۵- منابع : اعیان الشیعه ، ۶۲۷/۱، مشاهده العتره الطاهره ، ۸۳

۷۰۶- تحقیق درباره روز اربعین ، ص ۳۹۲

۷۰۷- تتمه المنتهی ، ص ۱۳۹

۷۰۸- تتمه المنتهی ، ص ۲۴۰

۷۰۹- تتمه المنتهی ، ص ۲۴۱

۷۱۰- راه و روش ما، ص ۲۵۷ به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۲ و کفایه حافظ گنجی ، ص ۲۹۳

۷۱۱- تتمه المنتهی ، ص ۲۴۱

۷۱۲- امالی صدوق ، ص ۷۹

۷۱۳- روضه الواعظین ، چاپ قدیم ، ص ۱۴۵

۷۱۴- کشف الغمه ، ج ۲، ص ۲۴۰

۷۱۵- چهره خونین ، ص ۳۵۱

۷۱۶- سوره آل عمران ، آیه ۲۸

۷۱۷- مهدی موعود، ص ۱۱۷۳

۷۱۸- چهره خونین ، ص ۳۷۵، و الدمعه الساکبه ، تظلم الزاهرا.

۷۱۹- ارشاد مفید، ص ۲۴۳

۷۲۰- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۲۸۹

۷۲۱- بانوی کربلا، ص ۱۴۷

۷۲۲- ارشاد مفید، ص ۲۴۴

۷۲۳- سوره زمر، آیه ۴۲

۷۲۴- ارشاد مفید، ص ۴۱۴

۷۲۵- بانوی کربلا، ص ۱۴۸، منتهی الامال ، ج ۱، ص ۴۱۴

۷۲۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۷۲۵

۷۲۷- قصه کربلا، ص ۴۲۸ - ۴۳۲. نقل از آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) است سیری در ملکوت ص ۳۹۶ - ۴۰۰

۷۲۸- قصه کربلا، ص ۴۳۸ - ۴۳۹

۷۲۹- راقصات ، به شترانی گفته می شود که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می برند.

۷۳۰- قصه کربلا، ص ۴۳۹ - ۴۴۲

۷۳۱- سوره کهف ، آیه ۹

۷۳۲- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۷۶۴ - ۷۶۵

۷۳۳- سوره شعراء، آیه ۲۲۷

۷۳۴- شهید کربلا ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۹، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص ۶۰۱ - ۶۰۹

۷۳۵- منتخب التواریخ ، ص ۸۹۴

۷۳۶- امالی صدوق ، ص ۱۰۱ ارشاد مفید، ص ۲۴۶

۷۳۷- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۱۹

۷۳۸- تذکره ابن جوزی ، ص ۱۵۰

۷۳۹- ناسخ حالات امام حسین علیه السلام ، ج ۳، ص ۱۷۲

۷۴۰- مقتل جامع ، ج ۲، ص ۲۱۹

۷۴۱- پیشوای شهیدان ، ص ۲۷۶

۷۴۲- تاریخ طبری ، ج ۶، ص ۲۶

۷۴۳- سوره روم : ۱۰

۷۴۴- سوره آل عمران : ۱۷۸

۷۴۵- اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: اذهبوا فاتتم الطلقاء

۷۴۶- این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت حمزه سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود

۷۴۷- سوره آل عمران : ۱۶۹

۷۴۸- سوره مریم : ۷۸

۷۴۹- سوره فصلت : ۴۶

۷۵۰- بحار الانوار، ۱۳۳/۴۵، الاحتجاج ۱۲۲/۲ با کمی اختلاف

۷۵۱- نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او امیر کوفه بود در زمان معاویه و در سال ۶۵ در حمص به قتل رسید.

۷۵۲- قمقام زخار، ۵۶۵

۷۵۳- نفس المهموم ، ص ۴۵۰

۷۵۴- در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : و المهدی الذی یقتل الدجال و مهدی که دجال را می کشد، از ماست (نفس المهموم ۴۵۰)

۷۵۵- از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۷۵۶- ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد وارث دو بهشت است ، و در آیه مبارکه آمده است و لمن خاف مقام ربه جنتان و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۷۵۷- بحار الانوار ۱۳۷/۴۵، الاحتجاج ۱۳۲/۲ به اختصار نقل کرده است .

۷۵۸- نفس المهموم ۴۵۱

۷۵۹- نفس المهموم ۴۵۱

۷۶۰- قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص ۴۹۹ - ۵۱۳

۷۶۱- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۴۲۴

۷۶۲- سوره کهف ، آیه ۲۳

۷۶۳- سوره شوری ، آیه ۲۳

۷۶۴- سوره اسرا، آیه ۲۶

۷۶۵- سوره انفال ، آیه ۴۲

۷۶۶- سوره احزاب ، آیه ۳۳

۷۶۷- احتجاج طبرسی ، چاپ نجف ، ج ۲، ص ۳۳

۷۶۸- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۴۴۷

۷۶۹- سفینه البحار: مرحوم محدث قمی ، ج ۶ ص ۱۳۳

۷۷۰- سفینه البحار: مرحوم محدث قمی ، ج ۶ ص ۱۳۴

۷۷۱- ترجمه مقاتل الطالبیین : صفحه ۸۱ و ۸۲

۷۷۲- از فائز تبریزی

۷۷۳- قصه کربلا، ص ۵۴۵ - ۵۴۷

۷۷۴- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج ۱، چاپ پنجم ، ص ۹۹- ۱۰۰

۷۷۵- تذکره الشهدا: ملا حبیب الله کاشانی ، ص ۴۴۳

۷۷۶- بانوی کربلا، ص ۱۶۳

۷۷۷- معالی السبطین ، ج ۲، ص ۳۶

۷۷۸- بانوی قهرمان کربلا، ص ۲۴۳

۷۷۹- سیده زینب ، ص ۲۱

۷۸۰- سیده زینب ، ص ۲۲

۷۸۱- زینب اخت الحسین ، ص .۴۵

۷۸۲- از عنصر شجاعت ، ج ۱، ص ۶۳

۷۸۳- ر.ک . تحقیق در روز اربعین سید الشهدا، ص ۵۰۴

۷۸۴- منتهی الامال ، ج ۱، ص ۴۱۵

۷۸۵- غرر الحکم

۷۸۶- نهج البلاغه ، خطبه ۱۲۹

۷۸۷- سوره حجرات ، آیه ۴

۷۸۸- اقتباس از سرمایه سخن ، دکتر آیتی بیرجندی ، ص ۱۲۱

۷۸۹- در مکتب اهل بیت ، ص ۱۱۹

۷۹۰- تحف العقول ، ص ۲۵۱

۷۹۱- تحف العقول ، ص ۲۵۰

۷۹۲- تحف العقول ، ص ۲۵۰

۷۹۳- تحف العقول ، ص ۲۵۳

۷۹۴- تحف العقول ، ص ۲۵۳

۷۹۵- تحف العقول ، ص ۲۵۳

۷۹۶- تحف العقول ، ص ۲۴۶

۷۹۷- مکتب اسلام ، سال ۱۴ شماره ۱۱

۷۹۸- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۴، ص ۹۷

۷۹۹- سوره اعراف ، آیه ۵۸

۸۰۰- منطق الحسین علیه السلام ، ص ۲۳۵

۸۰۱- از کتاب تحف العقول

۸۰۲- منطق الحسین علیه السلام ، ص ۲۲۶

۸۰۳- خصال ، ص ۱۹۰